

از فرمایشات علی علیه السلام
 «گلگون کھنان یعنی آتش نیک»
 «در راه دین و داد گری و بسین بخون»
 «گلگون خود رکنین شده اند و در»
 «این جبهان جز نام و افتخار»
 «نخواهند داشت و در آن جهان جز»
 «خود بس برین خانه نخواهند کرد»

گلگون کھنان

گوشه از تاریخ نظامی معاصر

تقدیم
 ... مردان پاک همران افروید
 برای دفاع آب خاک نیکان خود
 ... برای خط شرف افتخار
 ... برای آتش کثور و آسایش
 هموطنان خود با خون پاک خود
 خاک وطن را گلگون ساختند

از عصر درخشان صفوی تا حادثه ناگوار شهریور ۲۰

تألیف

سرتیپ میر حسین بکر گمان

استاد دانشکده فیزی

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص مؤلف است

فروردین ۱۳۳۶

چاپخانه و کتابفروشی محمد علی علمی

۵۰۳۶۲

بهدار تمام کشور ۱۰۰ ریال

از سخنان علی علیه السلام

پرچمدار باید مردی کارزار دیده ، دلاور و شایسته باشد .

چشم سرباز باید بیرجم و گوشش بفرمان دوخته باشد .

و نیز بهالك اشتر فرماید :

فرمانده لشکر را از میان امرائی انتخاب کن که بخدا و پیغمبر

و امام ایمان کامل داشته باشند .

امیر لشکر باید کسی باشد که دارای ملکات اخلاقی کامل بوده ،

در هنگام خشم و غلبه بر خود مساط شود ، بر بیچارگان رحم و مروت

آورد ، در مقابل گردنکشان شجاع و بی اعتنا ، در برابر مشقات خویشترن دار

بوده و از کارهای بسیار و زحمت زیاد عاجز و درمانده نگردد . دارای

سوابقی درخشان و در نبرد با دشمنان رشید و پایدار باشد .

آنچنان که پدری در کار فرزند خود دلسوز است ، نسبت بکار

و زندگانی لشکریان خود رسیدگی و غمخوار آنها باش و در تقویت

آنان از هیچ کمکی فروگذار نکن .

فهرست کتاب

قسمت نخست - نظری بگذشته :

بخش ۱ - ایران تا هجوم تازیان : نبرد تامبره ، نبرد کراسوس ، جنگ ، با رومیها ، پس از هجوم تازیها . ۱ - ۸

بخش ۲ - ایران در دوران صفویه . ایجاد روابط سیاسی با روسیه ، میهمانان جنایتکار ، هجوم اشراافغانی ۹ - ۱۲

بخش ۳ - نادرشاه افشار و تحولات ارتش - دوران زندیه و آرامش ۱۲ - ۱۴

بخش ۴ - ارتش ایران در دوران قاجاریه ، نخستین اردو کشی آقامحمدخان به قفقاز ، شاه رخ آخرین دودمان افشار ، دومین اردو کشی بگرجستان ، ارتش ایران در دوران فتحعلیشاه ، نخستین صدراعظم شهید میشود ، اختلاف روس و ایران سر جان ملکم ، جنگهای دهساله روس و ایران ، نخستین هیئت نظامی فرانسه ، عهدنامه فیکنک اشتاین ، دومین هیئت نظامی انگلیس ، صوفی اسلام ، یوسف خواجه کاشغری جنگ ایران و عثمانی ، جنگ دوم ایران و روس ، شکست قطعی ارتش ایران ، مداخلات ماموران انگلستان ، فتنه های داخلی ، سومین هیئت نظامی انگلیسی ، مرک فتحعلیشاه ، سلطنت محمدشاه ، دومین صدراعظمی که شهید میشود ، محاصره هرات ، مستشاران روسی ، بازهم مستشار فرانسوی ، فتنه میرزا آقاخان محلاتی ، تجاوز عثمانیها ، قیام باب ، فتنه سالار در خراسان ۱۵ - ۶۴

بخش ۵ - ارتش ایران در سلطنت پنجاهساله ناصرالدین شاه ، پایان کار سالار تاسیسات و اصلاحات نظامی امیر کبیر ، شهادت سومین صدراعظم ایران ، هیئت مهندشاران نظامی آطاریشی ، آ دارالفنون ، دومین هیئت نظامی اطریشی ، دسته سوم افیران آطاریشی ، شرح و اخذهای نظامی ایران . ۶۵ - ۸۴

قسمت دوم - ارتشهای رنگارنگ .

بخش نخست - ماجرای قزاقخانه ، دهن کجی بانگلستان ، قزاق کیست و چیست ، سرهنگ دوماتویچ ، پوشاک قزاق ، اردوگاه قزاق ، گنرال کاساکوفسکی ساختمان سربازخانه و ستاد ، توپ و تفنگ رایگان ، بارون مایدل ، بودجه قزاقخانه کارژه ، کودتا در قزاقخانه ، استراسلسکی ، پیمان ۱۹۱۹ و ژنرال دیکسن ، سپهدار و اخراج افسران روسی ، نخستین فرمانده ایرانی ، کودتا ، میربنج رضاخان ، یک گواه روسی ، شاپشال ، گواه دیگر ، ایرانسکی و قزاقخانه ، سرهنگ لیاخف و جنایاتش

۱۳۶ - ۸۵

بخش ۴ - ژاندارمری از دوران گذشته تا مشروطیت ، قراسولان ، بفرم ارمنی گزیه ، شوستر و ژاندارمری ، مستشاران نظامی آمریکائی ، پارلماسن سوئدی ، کادر افسری و گروهبانی ، پراکندگی ژاندارمری ، جنگ ژاندارمری فارس با قوام و ابلات خمه ، از هم پاجیدگی ، افسران سوئدی از ایران میروند ، جنگهای دیگر ژاندارمری ، تشکیلات مجدد ، اسلحه و مهمات ، حقوق افسران ، کودتا و کشمکش

نطق سردار سپه و الحاق ژاندارمری ۱۳۷ - ۱۰۶

بخش ۳ - پلیس جنوب : سپاهیان انگلیس در بوشهر ، واسموس آلمانی ، ژنرال سرپرسی ساکس و مقدمات تشکیل پلیس جنوب ، حرکت از بندرعباس بسوی کرمان عزیمت به یزد ، بسمت اصفهان ، سازمان پلیس جنوب ، طفیان افسران ایرانی درخان زنیان ، اعدام افسران ایرانی ، روش آموزش ، عدم اعتماد ، پوشاک و علائم ، انحلال

تفنگداران جنوب ۱۸۷ - ۳۲۱

بخش ۴ - بریگاد مرکزی ، ترکیبات ، اردوی فوق العاده ۲۲۲ - ۲۲۴

قسمت سوم

- سازمانهای دیگر: چریک شرق، پلیس غرب، نیروی نایب حسین کاشی پلیس

انتظامی ۲۲۵ - ۳۲۲

قسمت چهارم - آموزشگاههای نظامی

بخش نخست : دارالفنون، افسران و استادان بیگانه ۲۳۴ - ۲۳۶

- بخش ۴: مدرسه نظام کامران میرزا نایب السلطنه ۲۳۷
- بخش ۴: آموزشگاه نظامی قزاقخانه، اوچینی کامان، اخودنی کامان
کادسکی کورپوس ۲۳۸ - ۲۴۰
- بخش ۴: مدرسه صاحبمنصبان ژاندارمری، آموزشگاه مالی، مدرسه کادت
آموزشگاه و کیلی، مدرسه بیطاری ۲۴۱ - ۲۴۲
- بخش ۵: مدرسه نظام وزارت جنگ، استادان، پوشاک، ۲۴۳ - ۲۴۹
- بخش ۶: آموزشگاههای نظامی دیگر: مدرسه نظام شوکتیه، مدرسه نظام
جنگل، آموزشگاه، گروهبانی ۲۵۰ - ۲۵۱
- بخش ۷: دانشکده افسری، اعتصاب، تقسیمات، مدرسه نیابت، مدرسه
احتیاط، دانشکده تکمیلی، آموزشگاه مالی، دانشگاه جنگ، دانشگاه نظامی
۲۵۶ - ۲۵۲
- بخش ۸: اعزام محصل باروبا ۲۵۷

قسمت پنجم - تاریخچه نیروی دریایی و هوایی

- بخش ۱ - تاریخچه نیروی دریایی، جنگ ایران و پرتقال، نیروی دریایی
نادرشاه - نیروی دریایی دوران قاجاریه، سردار سپه و نیروی دریایی، اعزام دانشجو
به ایتالیا، سازمان نیروی دریایی شمال و جنوب، سوم شهریور ۲۵۹ - ۲۷۱
- بخش ۴ - تاریخچه نیروی هوایی، بالون، طیارات انگلیسی و روسی،
یونکرس، سردار سپه و نیروی هوایی، اعزام دانشجو بروسیه و فرانسه، خرید طیاره
از اروپا، بهمن ۱۳۰۵، سازمان نیروی هوایی در پایتخت و شهرهای مهم، شرکت
در عملیات نظامی، حمله ناجوانمردانه روس و انگلیس و سرنوشت واحدهای هوایی
۲۷۲ - ۲۸۰

قسمت ششم - کودتا

- بخش ۱ - سرآغاز ۲۸۱ - ۲۸۵
- بخش ۴ - سوم اسفند اعلامیه سردار سپه ۲۸۶ - ۲۹۲

قسمت هفتم - پایه سازمان ارتش ایران

بخش ۱ - ارتشهای رنگارنگ یکرنگ میشود ، استقرار واحدها ، کادر ارتش
نهضت جمهوری ، خرید طیاره و بی سیم ۲۹۳ - ۳۰۰
بخش ۲ - مبنای حقیقی سازمان ارتش ، از کانه حرب کل قشون ، تقسیمات ارتش
امنیه کل مملکتی ۳۰۱ - ۳۰۴
بخش ۳ - یکقدم به پیش ، نخستین فرمان همایونی ، قانون نظام و وظیفه ،
مرحله دوم لشکر مرکز برچیده میشود ، لشکرهاى خارج تقویت میشوند .
۳۰۵ - ۳۱۳

بخش ۴ - از سال ۱۳۱۰ به بعد و تغییرات حاصله در ارتش ۳۱۴-۳۱۷
بخش ۵ - سازمانهای ارتش پهلوئ ، نیروی دریائی ، سازمان نهائی ارتش
پهلوئ ، لشکر پیاده نظام شامل چهار هنگ پیاده ، یک تیپ سوار ، یک تیپ توپخانه
یک هنگ مهندسی و مخابرات ، تعداد گردانهای پیاده و سوار و آتشبارهای توپخانه
ایران ، سازمان نیروی دریای جنوب و شمال ، نیروی هوائی مرکز و مشهد . تبریز
و اهواز ۳۱۸ - ۳۲۲

قسمت هشتم

این قسمت شامل ارتش کشورهای همسایه ، مراکز پادگانها و پاسگاههای مرزی
برای رفع هر گونه سوء تفاهمی از این کتاب حذف گردید
قسمت نهم - ایلات و عشایر ایران

عشایر: آذربایجان ، کردستان ، ایلات کرمانشاه و پشتکوه ، طوایف لرستان .
قبایل خوزستان ، ایلات فارس: قشقائی ، خمسه ، ممسنی ، بویراحمدی ، عشایر کرمان
بلوچهای مکران ، قبایل خراسان و ترکمنهای کوه کلان و یموت ، بختیاری چهارلنگ
و هفتلنگ ۳۲۳ - ۳۳۵

قسمت دهم - بزانو در آوردن گردنکشان

بخش یکم - امیرموید و فتنه سواد کوه ۳۳۶ - ۳۴۱
بخش ۲ - رزمهای تنکابن و سرتیب شاه بختی ۳۴۲ - ۴۴۵
بخش ۳ - جنگهای گیلان: میرزا کوچک خان - احسان الله - هالوقربان ، جمهوری

گیلان - سرهنگ ثقفی و ژاندارمری، خلع سلاح اترپاد گیلان - رزمهای بیپوده قزاق و خیانت افسران روسی، ژنرال دنسترویل و لشکر ۱۴ انگلیس، سردار سپه شخصاً وارد کارزار میشود، شکست قطعی جنگلیها، سر میرزا کوچک خان ۳۴۶ - ۳۵۵

بخش ۴ - طغیان سمیقو - کشتار بیرحمانه افسران و افراط هنگ ۱۴ ژاندارمری در مهاباد - مخبر السلطنه و قیام لاهوتی - کشته شدن خالو قربان، فرماندهی امیر موقوف، شبانی، سرتیپ امان الله جهانیانی - حمله نیروی آذربایجان - فتح چهریق - تعقیب اشرار ۳۵۶ - ۳۶۷

بخش ۵ - قیام کلنل محمد تقیخان در خراسان، قوام السلطنه و برانگیختن عشایر مسلح خراسان ۳۶۸ - ۳۷۰

بخش ۶ - طغیان شیخ خزعل در خوزستان، کمک بختیاربها به شیخ، محصورین دژسلاسل، سردار سپه رئیس الوزرا شخصاً بمیدان جنگ میرود ۳۷۱ - ۳۷۳

بخش ۷ - نبرد ترکمن صحرا، جان محمدخان در خراسان سرتیپ بصیر دیوان در گرگان، واقعه سلاح - پایان کار ترکمنها ۳۷۴ - ۳۷۶

بخش ۸ - واقعه سروان لپاک سالار جنگ - پاداشیزم - اعزام هنگ بهادر و طیاره از مرکز - اعلیحضرت فقید شخصاً بخراسان میروند - خلع درجه سرتیپ جان محمدخان و اعدام جمعی از خائنین ۳۷۷ - ۳۷۹

بخش ۹ - جنگهای کردستان - رزم سقز و بانه - قیام سردار رشید ظهور سالارالدوله - محمود کانی سانان و محمود دزلی - نوسود و جعفر سلطان - هنگ منصور و مغضوب شدن رزم آرا - سرهنگ ثقفی - پیرغلام و خیانت اکراد ۳۷۹ - ۳۸۵

بخش ۱۰ - حوادث مکران - اردو کشی سرتیپ جهانیانی - خدعه ونیرنگ سرتیپ البرز عاقبت کار او ۳۸۶ - ۳۸۹

بخش ۱۱ - رزمهای بختیاری - واقعه شلیل - سردار ظفر و خزعل - محاصره هنگ اصفهان در سفیددشت - شکست بختیاری - پایداری علیمردان خان ۳۹۰ - ۳۹۸

بخش ۱۴ - جنگهای فارس - گرفتاری سرلشگر شیبانی باستادش - شهادت
سرگرد بذاق و ستوان وزیری - خشم رضاشاه کبیر نسبت بفرماندهان مقیم شیراز ،
تسلیم قشقایپها - رزم لار و قلعه کراش - تنگ تامرادی و محاصره ارتش
۳۹۹ - ۴۰۵

بخش ۱۴ - جنگهای لرستان ، سالارالدوله - محاصره خرم آباد - تنگ زاهد
شیر - تنگ زاع و رنک رزان، سرلشگر خزاعی و اعدام دسته جمعی سران شورورعشایر
الرستان، فرماندهی سرهنگ رزم آرا و پایان حوادث لرستان ۴۰۶ - ۴۱۳
حوادث متفرقه - اشرار ارارات - اردو کشی بشاگرد و بیابان خدا کرم بهمئی
و شهادت سرهنگ تقی - رزم سیرجان واقعه مسجد گوهرشاد - حاج باقرخان و
تیرباران افراد یاعی، فرازندانیها و راهزنی سیدفرهاد - خان جنید و لشکر خراسان
سید میرزای شهمیرزادی - توطئه بختیاری و اعدام سران بختیاری و بویر احمدی
پایان کتاب - حوادث ناگوار شهریور - چرا ارتش باین سرعت از هم پاچید
عقب نشینی از گدنه نیربه قافلانکوه - دره دیز و پایداری پاسگاه ژاندارمری، سقوط
قافلانکوه و شهادت بیست نفر افسر و ژاندارم آذربایجانی، سرگرد کمال - مرغ حق
ندبه میکند و آسمان اشک میریزد - ارتش با بیرون راندن فدائیان قلابی و دمکرات
های پیشه‌وری اعاده حیثیت نمود ترقیات سریع ارتش ایران
باش تا صبح دولتت بدمد کین هنوز از نتایج سحر است

www.iran-archive.com

گلگون گفنان

گوشه‌ای از تاریخ نظامی ایران

تألیف

سرتیپ میرحسین یگرنگیان

استاد دانشکده افسری

فروردین ۱۳۳۶

حق طبع محفوظ و مخصوص است به :

کتابفروشی و چاپخانه محمد علی

چاپخانه محمد علی

تاریخ نظامی ایران

از دوران صفویه تا پایان شاهنشاهی رضاشاه کمبر

قسمت یکم - نظری بگذشته

بخش نخست

پیشینه تاریخی



مادامیکه بشر ممتازترین درجه تمدن را طی نکرده . اختلاف آب و هوا و کمیت و کیفیت انسانی و حیوانی و نباتی موجود است ، کشورها دارای موقع جغرافیایی و منابع ثروت و قوانین و رژیمهای گوناگون هستند . تا زمانیکه ساختمان جسم و دماغ نوع بشر متفاوت و طبایع و عقاید آنها متباین است .

تا هنگامیکه روابط بین ملل بر پایه همکاری و همدردی حقیقی استوار نگردیده . خواه ناخواه جنگ و زدو خورد رواج همیشگی خود را خواهد داشت و مفهوم صلح عمومی جز متار که جنگ برای مسابقه تسلیحات چیز دیگری نمیتواند باشد : قانون کلی تنازع بقاء و مشهودات ما در جنگهای جهانی و محلی اینموضوع را ثابت کرده است که :

ملت ها بهمان اندازه مستقل و سرفراز خواهند ماند که در برابر مشکلات روزگار و قدرت آزمندان ثابت قدم و هشیار و نیرومند باشند .

تو پیروزی آر پیش دستی کنی سرت پست گردد چو سستی کنی

طرفداری و پشتیبانی هریک از دو عامل متضاد صلح و جنگ از دیرگاهی مورد بحث و آزمایش نویسندگان و سیاستمداران جهان بوده . هریک برای اثبات مدعای خویش داد سخن داده و جهت پیش بردن . منظور خود دلایل و شواهدی اقامه کرده اند ولی آنچه مسلم و مورد اعتراف هر دو دسته است آنکه : ارتش نه تنها یکی از عناصر مؤثر جنگ میباشد ، بلکه بهترین وثیقه حفظ صلح بشمار میآید ، وجود ارتش مجهز و نیرومند برای تحقق آمال و آرزوی هر دو دسته ضروری بوده و تنها باینوسیله نظریه آنها تأمین و تضمین خواهد شد . آری این قولیست که جملهگی بر آند :

ابقاء صلح و آرامش امکان پذیر نیست مگر با اعمال قدرت و داشتن ارتشی نیرومند ، تا بتواند اراده جنگ را از دشمنان خود سلب نماید . پس جنگجو و صلحجو هر دو باید برای نیل بمقصد آماده کار زار باشند عقاید و نظریات آن دسته که میگویند « قوی باش تا تو سری نخوری » و دفاع از جنگ از جمله بدیهیات و احتیاجی به شرح و بسط ندارد .

ولی اظهارات آنهایکه سنگ صلح را بسینه میزنند و خود را دوستدار و غمخوار نوع بشر معرفی مینمایند از هر لحاظ در خور غور و بررسی است . زیرا کمتر اتفاق افتاده و میافتد که حقیقتاً عشق و صلح و بشردوستی کمال مطلوب و محرک اصلی این اشخاص باشد . برعکس آنچه بتجربه رسیده و در عمل به ثبوت رسیده آنستکه این تظاهرات اغلب برای استتار مقاصد واقعی و رسیدن بهدفهای نهائی و شیطنانی بعمل میآید . یا اینکه در دوران سستی و کم زوری باین تشبثات دست آویز و اغتنام فرصت مینمایند . عاقل آنستکه دستخوش این افکار فریبنده « صلحخواهی » نشده و در اندیشه های واهی و پوچ میدانرا برای حریف خالی نگذارند .

دسته ای میگویند : حس نوعپروری و تمدن بشر مانع از بروز جنگ بوده و این عوامل اخلاقی معنوی مؤثر بالاخره جنگ را از بین خواهد برد .

گروه دیگر معتقدند اختلافات بین المللی از راه داوری و حکمیت حل و فصل خواهد شد . ما در همین اوقات دیدیم متمدن ترین دولتهای جهان برای پیش رفت

مقاصد خود هر دو این اصل را زیر پا گذارده و ملت ضعیفی را بخاک و خون کشیده آب‌های نیلگون کانال سوئز را از خون جوانان عرب گلگون ساختند، آنها عقیده دارند تمدن آنستکه با بکار بردن زور و جنگ باید نهال آمل و آرزو را در آغوش گرفت.

نوعپرستی حقیقی عبارتست از: تقویت روح و جسم ملت و برتری نیروی مادی و سیاسی که مهمترین وسیله پرورش شخصیت میباشد، جنگ مخوف است و ای خواه ناخواه گریبانگیر بشر خواهد شد. تمایل بصلح هنگامی قابل ستایش است که تمام اقوام و ملل تابع یک مرام یک مسلک و باطناً از جنگ نفرت داشته باشند. جنگ باتمام نیروی ویران کننده و زیان هایش همواره نیروی خلاقه و تطهیر و تهذیب را همراه داشته روزه هائی بروی علم و دانش بازمی کند، خشونت و سبستی که باجنگ آمیخته است در برابر کوششها و فداکاریها و پیشرفتهای اجتماعی ناچیز و قابل اغماض است.

خلاصه آنکه جنگ ضرورتیست خیالی و عنصریست نظام دهنده که ناموس طبیعت و غریزه انسانی بوده، تابش هست و شهوت و غضب او را دنبال می کند و تعدیل اجتماعی ایندو نیرو امکان پذیر نیست جنگ نیز وجود دارد، امروزه مانند قرون و اعصار گذشته « بهشت واقعی زیر سایه شه شیرها قرار دارد و بس ».

الجنة تحت الظلال السیوف - فضل الله المجاهدین علی القاعدین خوشبختانه تاریخ جهان در مورد پهلوانی و دلآوری ایرانیان شاهدی گویا و آثار باستانی با اسنادی قاطع و مستدل برای معرفی دلیری و فرزاندگی سرباز ایرانی در دوران گذشته میباشد.

ایران تا هجوم تازیان

چه در دوران پرافتخار شهریاران هخامنشی و چه در عصر بافرو شکوه اشکانیان و عصر درخشان و باعظمت شاهنشاهی ساسانیان ارتش بروند ایران از لحاظ نیروی روحی و جسمی و ساز و برگ، سازمان آموزش و پرورش کاملترین و ورزیده ترین آرتشهای جهان آنروز بوده و پیروزیهای خیره کننده مادی و معنوی این نیرو توأم با حسن

تدبیر و رهبری خردمندان آن موجب ایجاد امپراطوری وسیع و بی نظیری گردید که مرکز نقل امور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جهان عصر خود بود. و چنان مقامی در تاریخ تمدن بشر احرارز کرد که بعدها نیز گذشت ایام و نیروهای شیطانی و مغرب انسانی حتی دست پیدادگری طبیعت نتوانست و قادر هم نخواهد بود، نام برجسته و طالائی آنرا از جریده عالم معدوم یا لااقل جابجا کند.

نبرد تامیره Tambra

کورش کبیر در این نبرد با سی هزار سرباز با ایمان خود با کشور نیرومندی مانند ئیدی می جنگد و ارتش یکصد هزار نفری ئیدی و مستخدمینش (یونان و مصر) را تارومار میکند

کبوجه فرزند برومندش بمصر میتازد و سرزمین فراغنه را ضمیمه امپراطوری خویش میکند، همین ارتش هنگام شاهنشاهی داریوش شط سندرا در خاور و صحرای افریقا را در باخت رزیر پا گذارده باز هم پیش میرود.

تیراندازان اشکانی

پس از تسلط دو بیست ساله مقدونیان و تشکیل دولت سلوکیه دلاوران پارت در چندین جنگ خونین و هولناک. کشور ایران را دوباره از چنگ اجانب بیرون کشیدند، چه جنگلهای خونین؛؟ آنها سرزمینی را تصرف کرده و عائله تشکیل داده و بی بیچ قیمت حاضر نبودند از دست بدهند، اینها پرچم پر افتخار ایران را باهتر از در آورده تجدید آزادی را آرزو میکنند. یونانیها برای حفظ سرزمین متصرفی خود سرسختی عجیبی نشان دادند در یکی از نبردها، ارتش یکصد هزار نفری سلوکیه همگی از دم تیغ دلاوران پارت گذشت.

نبرد کراسوس

سردار رومی با سی هزار تیرانداز ماهراز بهترین لژیون های رومی در حران با سورنا سردار پارتی گل آو زمی شود، سرانجام کراسوس کشته و بیست هزار سرباز رومی بخاک هلاک می افتد و بقیه ده هزار نفر لژیون بدست سورنا اسیر میشوند

در حدود سیصد سال پارت ها با رومیها دست و پنجه نرم میکنند تا جائیکه رومی ها بزانو در آمده و به ناتوانی خود و برتری سرباز ایرانی اقرار میکنند .

چابک سواران عصر درخشان ساسانی

سربازان عصر ساسانی زبازد خاص و عام بود ، دلاوریهای اردشیر ، شاهپور اول و ذوالاکتاف ، خسرو انوشیروان هر کدام بخش طلائعی در تاریخ ایران بجا گذارده اند .

انوشیروان شهریار هفتادساله ، در جنگ بارومیها همواره پیشاپیش ارتش ایران در حرکت بود و رومیها در برابر شاهنشاهان ساسانی همواره زبون و مغلوب بودند . این سرداران شجاع و سربازان دلاور با این سجاپای پهلوانی در برابر دشمن تسلیم شده و مردم سرزمین متصرفی ، دارای چنان قلب رفوف و رفتاری شرافتمندانه و آرامی بودند که ملل مغلوبه را شیفته خود میساختند . هر سرزمین و قومیکه بدست ارتش برومند ایران مفتوح میشد دیگر هیچوجه رغبتی باستقلال یا جدائی از امپراطوری ایران را نداشته بلکه در نهایت صمیمیت و اخلاص جدید داشته اند که بنحو امکان جزئی از امپراطوری بزرگ ایران محسوب و از مزایای تابعیت آن برخوردار باشند . این افسران دلیر و سربازان دلاور که پهلوانانی نامی و پاکدامن و مردانی سلحشور و مین دوست بوده پیوسته جان بر کف بدنبال حوادث میگشتند هیچگاه چشم امید و قلوب آکنده از مهر وطن آنها از اورنگ شاهنشاهی ایران متوجه نقطه دیگری نبوده ، تطمیع و تهدید سلاطین روم و دیگر شاهان جهان آنها را از وظیفه اصلی منحرف نيمساخت و گوش آنها جز بفرمان بزرگ ارتشداران فرمانده با نوای دیگری آشنائی نداشت ، تنها مقام شامخ سلطنت را که هسته مرکزی قوای مادی و معنوی و مبداء اتحاد و اتفاق بود منظور نظر داشته و همگنی چون حلقه انگشتری پیرامون نکین درخشان و ارجمند تاج و تخت شاهنشاهی ایران را گرفته و برای نگهبانی و سربلندی آن از هر گونه جانبازی دریغ نداشتند و اگر تصادفاً چشم زخمی باین منبع نیرو بخش وارد میشد و یا شهزاده سست اراده و عیاشی بر اورنگ شاهی

تکیه میزد یاس و نومییدی بر افراد کشور مخصوصاً سربازان مستولی شده شمشیرها برای چندی در نیام جای میگرفت .

حمله اسکندر و آتش سوزی بیرحمانه کاخ عظیم پرس پلیس ، هجوم تازیان و تاراج ایوان فلک سای مدافن و یورش وحشیانه مغول و تاتار شاهد این مدعاست ، هر یک از این حوادث به تنهایی برای اضمحلال قطعی و نابودی ابدی ملل و کشورهای دیگر کافی بود ولی در سرزمین ایران این صحنه های خونین بارها تکرار شد ولی ملت بردبار ایران در هر یک از این آزمایشهای مهیب و کوبنده ، نسل پاینده و سرباز غیور ایرانی با اقدامی جسورانه و مدبرانه بشکلی مناسب با روزگار مکار، موفق و سرفراز بیرون آمد و مقام دیرین خویشرا احراز و جهانی را باعجاب و تحسین واداشته اند .

سرکشی پس از هجوم اعراب پس از سرنگون شدن تاج و تخت ساسانی چون تازیان با حربه برنده دین مقدس اسلام بسر زمین ایران رسوخ پیدا کردند شالوده شاهنشاهی و رشته انتظام ارتش ایران از هم گسست ولی دلاوران ایران که قلبی آکنده از مهر میهن داشتند ساکت و آرام نه نشسته ، گاهی زیر پرچم یعقوب و عمرو لیث صفاری ، زمانی در رکاب ابو مسلم خراسانی و سایر فرمانروایان محلی ، حتی بر اثر خوی سیاهی گری و خوی سلحشوری که در وجود آنها عجین بود و برای ایجاد اختلاف و تفرقه بین دشمنان اصلی و گرفتن انتقام و احیای عظمت باستانی بر حسب مصلحت در خدمت سلاطین مغول و سرداران تاتار بکشور گشائی و انجام خدمت سربازی اشغال داشتند و چون قدرت و سازمانهای این سرداران اساس و شالوده محکمی نداشت ، حکومت آنها بر قلوب سربازان ایرانی استوار نبود ، پس از اندک زمانی بر اثر سقوط بنیان گذارش برچیده و افرادش پراکنده و سرگردان میشدند ناچار در جستجوی سپهسالاری رشیدتر بودند تا در رکابش شمشیر زنند ، به جردیکه یکی از سلحشوران از گوشه و کنار ایران پیدا میشد و قد مردی برای بدست آوردن آزادی و استقلال ایران علم میکرد چنان نیروئی در کالبد سربازان

ایرانی دمیده و آنگونه شاهد فتح و ظفر را در آغوش کشیده و ضرب شصتی به بروهند.
ترین ارتشهای آنروز وارد میآوردند که حتی دشمنان ایران از اینهمه دلاوری و نیرومندی
در شگفت و حیرت بودند .

گاهی سلطنت بنی امیه را به نیروی اراده در هم شکسته و زمانی برامپراطوری
عرب حکومت کرده خلفای عباسی را زیر نفوذ خود نگه داشته اند ولی بعلمت سقوط
پایب دولتها و نابودی سرداران رشید ایران بنابه تذویر و حیلہ خلفا هیچگاه ارتش
منظمی که مطابقت با روح سلحشوری و کشور گشائی سربازان ایرانی باشد بوجود
نیامد ، همینکه شالوده سلطنت یا حکومتها (مانند طاهریان، صفاریان ، سامانیان ،
غزنویان ، ال زیار ، دیالمه ، خوارزمشاهیان) از هم پاچیده میشد ، پرچم ارتشها
واژگون گشته، افرادش پراکنده میشدند تا اینکه خورشید سعادت ایران یعنی سلطنت
صفویه تاییدن گرفت .

بخش دوم

ارتش ایران در دوران صفویه

گرچه در دوران سلطنت شاه اسمعیل و شاه طهماسب و جنگ‌هایی که با ترکان عثمانی و لزگی و چرکس و ازبک‌ها نمودند همه جا و همواره سربازان ایرانی شاهد فتح را در آغوش میکشیدند ولی شاه عباس کبیر ضمن رزمهایش متوجه قدرت توپخانه عثمانی شد و دانست که فقط دلاوری و رشادت ذاتی سربازان ایرانیست که موجب اینهمه موفقیت شده ولی در حقیقت دیگر تیر و کمان و نیزه به تنهایی قادر نیست در برابر ارتشی که دارای توپهای قلعه کوب زنبورک و قیس است پایداری یا برتری حاصل کند. با اینکه تا پایان دوران صفوی ایران از حیث علم و صنعت از سایر کشورهای جهان پست تر نبود معیناً در صدد جلب متخصصین از اروپا افتاد بخصوص از کشورهاییکه دست بندیا دارند چون آنموقع پرتغالیها سواحل و جزایر خلیج فارس را در تصرف داشتند شاه عباس بطرف مدعی آنها یعنی انگلیس‌ها متوجه بود، بیشتر نیز منظورش استفاده از معلومات توپ‌ریزی آنها بود.

در همین موقع است که با دربار روسیه و امپراطور فتودر Feoudor پسر ایوان مخوف و هانری چهارم پادشاه فرانسه روابط سیاسی برقرار نموده بودهدادی‌بک را که افسری دانشمند و زیرک بود با هدایایی با سمت سفارت بروسیه روانه کرد و به افسر دیگری که بنام وابسته بازرگانی همراه او کرده بود سفارش نمود وضع نظامی و اسلحه آتشین روسها را کاملاً بررسی کرده با جمع آوری اطلاعات کافی بایران برگردند.

از آنطرف روسها واسیل چکف Vacil Tchekoff و واسیل توفیاکین V. Toufiakine را یکی پس از دیگری بدربار ایران روانه نمودند و آنها در

سال ۹۹۸ و ۱۰۰۶ در قزوین و اصفهان شرفیاب شدند .
ارتش ایندوران ایران سرآمد سر بازان عصر خود بود و همین قدرت بود که علاوه بر قفقار بندر حاجی طرخان را بدون جنگ تصرف نمودند .

در همین سال (۱۰۰۶ م) سر آنتونی شرلی Sir Antony Chirley که از نجیب‌زادگان و صنعت‌گران انگلستان بود با هیئتی مرکب از ۲۵ نفر دیگر از جمله سر رابرت شرلی S. Robert Chirley و سروان پاول PoWel و سروان توماس Thomas افسر سوار و یک نفر توپچی که عموماً مختصصین در امر اسلحه و توپ‌دیزی بودند در ظاهر بمیل خود بایران که دوران درخشانی را طی میکرد آمدند ولی باطناً گویا بمنظور طرد پرتقالیها و ایجاد روابط بازرگانی بود .

سازمان ارتش ایران در اینموقع عبارت بود از :

الف) سواره نظام که رسته اصلی و ممتازترین سازمان نظامی ایران بود شامل :

۱- قزل‌باش

۲- قوللر (متشکل از گرجی ، ارمنی و چرکسها)

۳- قورچی‌لر گارد مخصوص شاهی که فرمانده آنرا قورچی باشی میگفتند .
ب) پیاده نظام شامل بیست هزار نفر که آنها را :

تفنگچی لر مینامیدند .

ج - توپچیان شامل چند هزار نفر ولی بیشتر از پانصد عرابه توپ برنجی نداشتند .

۵- نسقچی لر شامل ده هزار نفر مأمور نگهداری راهها پلها و در حقیقت وظیفه زانادمری را انجام میدادند فرمانده آنها را نسقچی باشی میگفتند .

هیئت اعزامی انگلستان اذعان میکنند که ارتش ایران نه تنها دست کمی از بزرگترین ارتشهای اروپا ندارد بلکه از بعضی جهات بر آنها تفوق و برتری دارند فقط باید از حیث توپخانه تقویت شود .

بهر منظوری که آمده بودند شاه عباس در آنموقع با عثمانیها در زد و خورد بوده

جز استفاده از حرفه و صنعت آنها کار دیگر بآنها رجوع نمیگرد.

پس از پایان سلطنت ۴۲ ساله شاه عباس کبیر اوضاع ایران در زمان نوه نالایق و سنگین دل او (شاه صفی) آشفته گشت بشرحی که خواهد آمد قزاق های حاجی طرخان نه تنها خراجی نفرستادند بلکه گاه و بیگاه بسواحل ایران دستبرد میزدند. شاه عباس دوم با سازمانی شبه به کماند Komandeu برای آنها دامپاشی گسترد و غالباً دسته های مسلح قزاق را که مأمور دستبرد بودند دستگیر و مجازات مینمود.

الکسی میخائیلویچ Alesky Mikhaylovitch بدرپتر کبیر که با قدرت شاه عباس دوم روبرو شد از در دوستی در آمد، سفیری نزد او فرستاد که مورد اعتنا قرار نگرفت، امپراطور روس کینه شاه عباس را بدل گرفت ولی قدرت دم زدن نداشت تا اینکه در زمان شاه سلیمان (۱۰۷۹) شش هزار تن قزاق در چهل ناو که هر کدام با دو توپ کوچک مسلح بود نشانند و بآنها مأموریت داد در سواحل ایران پیاد شده بسوزانید، بکشید و خراب کنید ولی طوری باشد که باسارت مأمورین دولتی نیفتید و اگر کسی گرفتار شد نگوید من فرستاده قیصرم.

نیرنک قیصر روس

از طرفی قیصر روس نامه مؤدبانه ای بعنوان پادشاه ایران فرستاد. در آن نوشته بود شش هزار تن از اتباع من بآن سرزمین فرار کرده و قصد تابعیت شاهنشاه ایران را دارند خواهش برادرانه دارم که آنها را نپذیرید.

قزاقها بسواحل گیلان و مازندران پیاده شدند و خود را بنام پناهنده بکشد خدا ها معرفی میکردند و بمردم مهمان نواز ایران قصه ها از ظلم و ستم قیصر میگفتند دل مردم بحال آنها بسوخت هر يك چند نفری را به ابه و کلبه خود بردند و مشغول پذیرائی شدند تا دستور از دربار ایران برسد.

مهمانان جنایت کار

مردم گیلان و مازندران بهترین خوراک را به قزاقها خورانده و ممتازترین بستر

را در اختیارشان گذاردند که نیمه شبی یکی از شب های پائیز سال ۱۰۷۹ قزاق ها طبق قراری که قبلا گذارده بودند شمشیر ها از نیام کشیده و میزبانان خود را که در بستر خواب غنوده بودند از دم شمشیر گذراندند و کاخ جهان نمای فرح آباد را که از قصور مجلل سلطنتی بود با خاک یکسان کرده و پس از آن گذاردن کشته های خود به کشتی های که در ساحل انتظار میکشیدند سوار شده توسط دریا رفتند .

یکی دوبار این نیرنگ تکرار شد ولی بر حسب دستور دربار آخرین مرتبه که در گیلان قزاقها پیاده شدند پیش از آنکه دست بکشتار بزنند گیلانیها در نخستین شب ورود پس از خلع سلاح کلیه آنها را مضروب ساخته با سر و دست شکسته به کشتی نشانده روانه حاجی طرخان نمودند .

قیصر روس که متوجه شد پادشاه ایران از تحریکات او مطلع شد . برای دلجوئی شهریار ایران یکی از نزدیکان خود را با نامه عذر خواهی روانه دربار ایران نمود و امیر قزاقها را بنام استن کارازین Esten-karazin در مسکو بدار آویخت (سوم صفر ۱۰۸۲)

هجوم اشرار افغانی و آشفتهگی ایران

بطر کبیر که بساطت رسید در نتیجه جنگ با عثمانیها دانست که قفقاز ایران چه جواهریست ، با دربار ایران سرناسازگاری پیش گرفت و مرتب بهانه جوئی میکرد که متاسفانه فتنه افغان و آشفتهگی اوضاع فرصت داد تا آزادانه دغستان را تصرف کند (۱۷۲۲م) سال بعد باد کوبه را نیز اشغال نمود و چون ارتش ایران پراکنده شده بود ارتش روس فقط به مقاومت های محلی برخورد میکرد . چون بندر کراسنودسک را نیز اشغال کرده بود از دو طرف سواحل دریای مازندران بطرف سواحل جنوبی پیشروی نمود .

بخش سوم

نادرشاه افشار و تحولات عظیم ارتش ایران

هنگام طلوع کوکبه نادری ارتش روسیه کلیه سواحل گیلان و مازندران و سواحل قفقاز را اشغال کرده بود.

ظهور نادرشاه موجب شد که ارتش پراکنده ایران بدور او جمع شدند و در اندک زمانی ارتش ایران چنان نیروئی گرفت که جهان آنروز را متوجه خود نمود. و دور آن پهلوانی تجدید شد، اشرار افغانی را چنان تادیب کرد که فقط زنبای بیوه افغانی با کودکان صغیرشان بقندهار و کابل رسیدند، سواحل ایران را از وجود سربازان روسی مصفا کرد، ارتش عثمانی را که تا تهران و حوالی اصفهان پیش آمده بودند تا کنار دجله عقب نشانند برق شمشیر سربازان ایران چنان رعب و هراسی در دل همسایگان متجاوز انداخت که بناچار سر تعظیم فرود آوردند؟ ترکستان و افغانستان را که چندی بود سرکشی کرده خراج نمیدادند مطیع کرد و فتنه ها فرو نشانند، اردو کشی و فتح هندوستان از شاهکارهای نظامی نادر است (۱۱۵۱ هـ ق) هنگامیکه نادر برای فرو نشانندن عصیان مردم قندهار و طغیان افغانه آن حدود در افغانستان سرگرم زد و خورد بود سلطان عثمانی که امیدی به نجات ارتش ایران و تجدید قوای آن نداشت فرصت را غنیمت دانسته ضمن تجاوز به مرزهای ایران نامه تهدید آمیزی بنادر مینویسد؛ از جمله اشعارش:

سحر يك نظر بر ستاره کنی	چو خواهی قشونم نظاره کنی
ز جنگ فرنگی نجاتم دهد	اگر آل عثمان حیاتم دهد
که یکسر روی سوی مازندران	چنانست بکوبم بگرژ گران

نادر که از خیانت سرداران افغانی بیجان آمده بود و مدتها بود که با از

رکاب بیرون نکرده خسته و کوفته در فکر آن بود که پس از اتمام کار افغانه چندی استراحت کند . هنگامیکه چشمش بنامه سلطان عثمانی (همان کسیکه قول داده بود دیگر اختلافات با ایران را کنار گذارده مؤدب سر جایش بنشیند) از نامردی حریف بسیار خشمگین شد پاسخ تندی برایش فرستاد از جمله این اشعار :

چون صبح سعادت نمایان شود ستاره ز پیشش گریزان شود
عقاب شکاری ترسد ز بوم دو مرد خراسان دو صدمردوم
اگر آل حیدر دهد رونقم به قسطنطنیه زنم بیرقم

ولی سوء خلقی که بر اثر کور کردن رضاقلیمیرزا و افراط در شراب خواری موجب عدم رضایت مردم و سرداران را فراهم کرده شبی ناگهان بسرا پرده اور پختند و این نابغه نظامی و سردار دلیر را کشتند (۱۱۶۰) و بازهم ارتش ایران از هم پاشید
زندیه و آرامش

دوران سی و سه ساله سلطنت کریم خان زند دوران آرامش ایران بود . قسمت اعظم ارتش مرخص شدند ، جز خاموش کردن فتنه‌های داخلی و تصرف بصره کاری در پیش نداشتند حتی در پیمانیکه در ۴۳ ذیحجه ۱۱۷۶^{۱۱۷۶} م با انگلیس ها منعقد میسازد جز از روابط سیاسی و بازرگانی صحبت دیگری نمیشود .
کاترین امپراتور روسیه از اوضاع آشفتنه استفاده کرد با هر اکلئوس گرجی پیمانی بست و قفقاز را تحت الحمایه خود قرار داد (۱۷۸۳) .

يك قسمت دیگر ارتش در خراسان اطراف شاهرخشاه پسر رضاقلیمیرزا نوه نادر را گرفتند و آنها نیز بهمان سلطنت حدود خراسان قناعت کرده بودند ، در سال $\frac{۵۱۱۹۳}{۱۷۷۸}$ م که کریم خان زند درگذشت آرامش ایران دستخوش اختلاف و دودمان زندیه گردید .

آقامحمدخان قاجار که از اعجوبه‌های دورانست با لطفعلیخان شاهنشاه ۲۰ ساله ایران دست و پنجه نرم کرد و بر او غلبه نمود . این پادشاه دلیر و خردمند پیش از هر کار دست بکار تشکیل يك ارتش برومندی شد .

بخش چهارم

ارتش ایران در دوره ۱۵۰ ساله قاجاریه

اوضاع نظامی

وضع ارتش در اینموقع روی همان اساس دوران صفویه و افشاریه و زندیه برقرار بود، حتی اصطلاحات ترکی در ارتش معمول بود فقط نفر نظامی را به تقلید روسها «سالدان» مینامیدند.

آقامحمدخان دارای روح سلحشوری و پهلوانی بود با اینکه مرد مدبر و هوشمندی بود و معذابا مورا داری و عمرانی کشور کمتر توجه داشت، جلب رضایت سربازان را سرلوحه برنامه خود قرار داده بود، این سردار دلیر زود تصمیم میگرفت و در کارهای استراتژیکی فوق العاده چابک بود با اندازه نیروی خود را انتقال حرکت میداد و زودتر از آنچه دشمن پیش بینی میکرد خود را بمیدان جنگ میرسانید که موجب تعجب دشمنانش میشد، هیچگاه سرباز را بیکار نمیگذارد، اگر جنگ نبود در شکار گاهها و دشت و دمن واحدها را به مانور و اسب تازی و تیراندازی سرگرم میکرد، جز به علمای دینی و بینوایان مذاهب نسبت باحادی رحم و شفقت ابراز نمیداشت، قتل عامهای او چیز کمی از کشتار و مغول نداشت، در کرمان اینقدر کشت و کور کرد تا خبر دستگیری لطفعلیخان باورسید، در تفلیس بیداد کرد قساوت و بیرحمی او دلوری او را لکه دار کرد در گرجستان آنقدر در کشتار و کارهای زشت دیگر افراط کرد که حتی مسلمانهای آنحدود حاضر شدند زیر پرچم کفار پناه ببرند و همین تندرویهای او قفقاز را برای ابد از بیکره ایران جدا ساخت.

قفقاز - سرزمین قفقاز همواره یکی از استانها یا کشورهای تحت الحمايه ایران بود اغلب رومیها باین سرزمین میتاختند تا اینکه در قرن ۱۱ هجری پادشاهان

گرتیل و کاخ رسماً دست نشانده پادشاهان صفوی شدند .

روسیه تازمان حکومت ایوان سوم خراجگذار دربار مغول و بازماندگان آنها بودند در سال ۸۶۷ هـ ایران از فرستادن خراج معموله خودداری کرد در نتیجه بین او و سید احمد خان جنگی در گرفت که ایوان مغلوب شد ولی سید احمدخان که اموال بسیاری غارت کرده بود هنگام مراجعت موردهجوم ایل شین واقع و کشته شد از این تاریخ روسها یکباره از تبعیت دوپست و پنجاهساله (۲۵۰) قوم مغول آزاد شدند تا اینکه ایوان مخوف پسرزاده ایوان چهارم (۹۹۲ - ۹۳۹ هـ) رسماً تزار یعنی قیصر روسیه خوانده شد .

همینکه سایه عقاب روس بر صفحه نیلگون دریای مازندران افتاد امرای محلی قفقاز در اثر هرج و مرج ایران بجانهم افتادند و توجه روسها را بآن منطقه سرسبز پر نعمت جلب نمودند .

پس از ظهور پتر کبیر روسیه در جهان اسمی پیدا کرد و گرجیها که اغلب مسیحی بودند نسبت بروسها تمایل پیدا کردند همین موقع است که لوان پادشاه کاخ تازایوان چهارم تزار روسیه کمک میخواست (۹۶۵ هـ)

بدبختانه دوران ضعف صفویه یعنی اواخر سلطنت شاهسلطان حسین مصادف است با ظهور پتر کبیر والا تا آن تاریخ روسها خیلی از ایرانیها ملاحظه میکردند : در زمان شاهعباس که عده زیادی هنرمندان و صنعتگران گرجی بایران کوچ داده شدند آنکه اندر پادشاه گرجستان و پس از آن تیمور (۱۰۲۸) بدربار روسیه نزدیک شدند ولی برق شمشیر دلاوران ایران موجب شد که قیصر روس به آنها توجهی نکند .

کم کم یعنی بهمان نسبتی که اوضاع ایران آشفته میشد سلاطین دست نشانده قفقاز سرکشی میکردند و اختیازک ششم پادشاه گرجستان اندک نیروئی گرفت ، هر اکلیوس گاهی در برابر ترکان عثمانی و سرداران ایران و ازگیها ایستادگی میکرد تا اینکه در $\frac{۱۷۸۲}{۱۷۹۷}$ عهدنامه ای با دربار روسیه بست و رسماً دست نشانده

آنها شد .

پیش از انعقاد این پیمان کریم خان زند متوجه نیرومندی هراکلیوس و رفت و آمد او به بطرز بزرگ بود و برای اینکه او را سر جایش به نشاند برایش پیام فرستاد : شنیده‌ام با جاهای دیگری مشغول بندوبست هستی اگر چنین نیست برای ثبوت دولت «خواهی گر زمین فرزند خود و داود داماد ترا با ۱۲ تن از بزرگ زادگان گرجستان و ۱۲ دخترک زیبا که دوازده سال پیش ندانسته باشند بطور کروگان روانه شیراز کن» هراکلیوس که متکی به ملکه کاترین بود و عارش می‌آمد خود را آنقدر خفیفیت کند از طرفی یارای برابری با سربازان شجاع ایران را نداشت درصدد چاره‌جویی بود که کریم خان در گذشت و او یکبار خود را بدامان امپراطور روسیه انداخت .

نخستین لشکر کشی در دوران قاجاریه

بدو آبد نیست به صفات و خصائل سردار آتش ایران یعنی آقامحمدخان خواجه بی‌بیریم . این مرد بیکه در کودکی توسط عادالشاه افشار خواجه شده بوده سرداری بود دلیر و دلاوری چابک و سریع‌الانتقال بسیار با هوش و تدبیر و در فن تاکتیک مخصوصاً استراتژی سرآمد اقران بود علی‌الحقیق با هزار سرباز در برابر یک لشکر خصم پایداری میکرد و طرف را با بکار بردن خدعه و سایر فنون جنگی از پای در می‌آورد اینقدر که در جنگ حيله بکار میبرد شمشیر استعمال نمی‌کرد ، همواره هنگامی در میدان جنگ حاضر بود که دشمن ابداً انتظار او را نداشت، ضمن خشونت و برقراری انضباط کامل در واحدهای خود همواره با سربازانش مثل دو نفر دوست رفتار میکرد با آنها غذا می‌خورد چوگان میزد با همه لئامتش بوضع جیره و حقوق و پوشاک سربازان شخصاً رسیدگی میکرد ، هر جا که فتح میکرد اجازه میداد سربازان از حیث غارت و کشتار حتی بی‌ناموسی هر چه می‌خواهند بکنند .

سه‌خصلت در او جمع بوده قدرت ، لئامت و انتقام، گفتند شاعری يك قصیده برای او سرود و هنگام سلام عام با صدای غرائی خواند این مرد جنگی که به شعر و شاعری و عبارت‌پردازی‌نامه‌ها انسی نداشت پنجشاهی باو جائزه داد و چون میدانست

که این مبلغ ناچیز است ضمن عبور از جلوی صف امرا و اعیان و اشراف کشور مراقبت احوال شاعر بود و دید که شاعر آن مبلغ را گذارد کف دست یساول که جلوی در طالار ایستاده بود و رفت آقا محمد خان تا پایان تشریفات بروی خود نیاورده ولی به مجرد بر هم خوردن بساط سلام آن نگهبان را خواست و پرسید فلان کس بتو چه داد؟ او هم جریان را گفت آقا محمدخان فرستاد تا شاعر بی ادب را بیاورند و به سزای این اهانت دستش را قطع کند ولی هرچه گشتند کمتر یافتند. پس از چندسال که خواجه برای پایان دادن بروزگار خاندان افشار به خراسان رفت در حرم مطهر چشمش بهمان شاعر میافتد که به امام هشتم پناه برده، خواجه میگوید به حقه ام قسم اگر فی البدایه شعری بگوئی که خوشم آید با انعام فراوان از تقصیرت میگذرم، آن مرد که به خست و ممسکی پادشاه واقف بود فی البدایه گفت

نه جود و سخا که مدح عالیت کنم نه فهم و دراکه حرف حالیت کنم
نه ریش تورا که ریش خندت سازم نه خایه تو را که خایه مالیت کنم

خواجه برافروخته میشود و به حکمران خراسان سفارش میکند هر گاه از بست خارج شد شکمش را بدرند. یا گویند درخفا بادرویشی ساخت و پاخت کرد و روزیکه عده ای از اعیان اطرافش بودند آن درویش آمد هوحقی کشید در کشکول خود را جلو خواجه نگهبان آقا محمد خان مبلغ زیادی پول در کشکول انداخت همه حضار برای خوش آمد شاه با هم رقابت کرده و مبلغ گزافی درون کشکول درویش ریختند، هنگامی که جمع از هم پاچیده شدند فرستاد دنبال درویش ولی آن ناقلا چون بخار بهو رفت و او را نیافتند تا چند ماه مرتب خواجه برای دستگیری او دستورها می داد. مقصود اینست که مرد بسیار اثمی بود و بالاخره جانش را روی این خست گذارد از آن طرف بسیار قسی القلب و شقی بود و شدت عمل او کینه ها در دل کاشت که بیخردی جانشین خود خواهش آنرا آبیاری کرد.

بازی آقا محمدخان در اردی بهشت ۱۲۰۹ هـ بزم سرکوبی هرا کلیوس رهسپار گرجستان شد، پس از عبور از رودخانه ارس و سرکوبی یاغیان به ابراهیم خلیل خان که

مسبب تمام شورشها بود دست، پیدانکردناچار بنه اردو راددقراچای نزد حاج ابراهیم کلاتر نهاد باچابک سواران روانه تفلیس شد، پیشاپیش به ارکلی خان (هراکلیوس) پیام فرستاد « چون گرجستان از دوران صفویه متعلق بایران بوده توهم باید فرمانبردار من باشی والا آماده نبرد باش »

هراکلیوس پس از اندک پایداری بکوهستان سماخت و کرتیل گریخت، آقا محمدخان سران گرجی را که تسلیم شده بودند بکشت و تفلیس را بباد غارت داد و امر کرد سربازانش بکشند و بسوزانند و بچاپند فقط دوشیزگان زیبا و پسرهای رعنا از این قلعه بر کنار بودند، گویند ۱۵ هزار دختر و پسر زیبا رو باسارت برد، کلیساها بسوخت و کشیشان را کت بسته در رودخانه کمر غرق کرد و از دیدن جان دادن آنها لذت میبرد، وقتی شهر را بازدید میکرد و تعداد کشتگان و زخمی ها که بجان کندن مشغول بودند میدید میگفت به به چه منظره دلکش و فرح انگیز است وقتی اشخاص خود را خوشبو کرده نزد او میرفتند میگفت من از بوی خون بیشتر خوشم میآید تا بوی عطر.

طمع به جواهرات نادری و عجله برای دسترسی بدریای نور موجب شد که کار گرجستان را نیمه تمام گذارده و به خراسان برگشت.

شاهرخشاه

پسر رضاقلی میرزا فرزند نادر که او هم مانند پدر کور شده بود بدون اینکه مزاحمتی برای کسی فراهم کند در خطه خراسان تا هرات سلطنت میکرد، آقامحمد خان برای تصاحب جواهرات و اموال او و تادیب اهرای سرکش ماوراءالنهر بخراسان رفت تا توانست بحیله و تذویر جواهرات را از شاهرخ گرفت و بعد آن بدبخت را در شکنجه گذارد حتی سر او را داد تراشیدند دور سرش را باخمیر گرفت و وسط سرش روغن داغ میریخت تا از او اقرار بگیرد.

در این ضمن باو خبر رسید که کمترین ملکه روسیه يك ارتش هشتاد هزار نفری با صد عرابه توپ ییاری هراکلیوس رانه گرجستان نموده.

دومین اردوگشی گرجستان

آقا محمد خان فوراً ده هزار سوار پیشاپیش روانه نمود و بعلمای سایر شهرها پیام فرستاد ارتش کفر حمله ور است و از آنها خواست اعلام جهاد بدهند و خود باحالی پریشان باغم و اندوه فراوان بسرعت روانه تهران شد، معروف است که برای چاره جوئی شمی تا صبح بانبر و آتش بازی میکرد و در اندیشه اوضاع وخیم گرجستان منتقل را بهم میزد که ناگاه سواری خبر مرك کاترین را (۱۷۹۶/۱۳۱۱) باورساند.

بدون تحمل با هفت هزار سرباز سواری که آماده کرده بود بسوی قفقاز حرکت کرد، چون با واطلاع داده بودند پاول فرزند و جانشین امپراطور روس با سیاست مادر مخالف است و او را آلت دست مرتضی قلیخان برادر فراری آقا محمدخان میداند با اینکه ابراهم خلیل خان حکمران ایرانی شوشی بهمدمستی خوانین آنحدود مردم شماخی و شیروان و در بندرا بر علیه خواجه شورانده و پل رودخانه ارس را خراب کرده بود و تصادفاً سردار دلاور تیر جنگ قجر موقعی بکنار ارس رسید که هنگام طغیان آب بود، معیناً این مرد شجاع چابک باب زد و قسمتی از سوارانش را امواج خروشان ارس باخود برد سردار با آن مقدار سواری که بساخل شمالی رسید، در وسط ذیقعه ۱۲۱۲ شروع بسر کوبی طغیان کرد، در این ضمن ارتش روس قفقاز را تخلیه کرده و این شاهین تیر جنگ با يك خیز کار پرا کلیوس و گرجستان را یکسره میکرد و این مرد طماع که بهمت مردانه او چیزی نمانده بود که حدود ایران را بهمان مرزهای عصر صفویه برساند بر سر يك قاچ خربزه بهانه گیری کرده حکم داد مقصرین را که مستخدم سر پرده اش بودند فردا بکشند باین علت با علل دیگر در اردوگاه شوشی نیمه شب جمعه ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۲ در شصت و سه سالگی پس از ۱۹ سال تاخت و تار و ریختن خون صدها هزار کس که اغلب بیگناه بودند در بستر نرم ترور شد و ایران را از داشتن يك شهریار رشید لایق محروم ساخت و هیچیک از باز ماندگان او نتوانستند آنچه او بدست آورده بود نگهدارند بلکه هر يك بسهم خود قطعه زرخیزی از کشور را از دست دادند.

با ترور این شهربار کاردان کار گرجستان نیمه تمام ماند و خون هزاران نفر دلاوران ایرانی که جنگهای قفقاز را گلگون ساخته بودند بهدر رفت و ایران را بدست مرد نالایقی سپرد که اغلب برادران شجاع و خردمند خود را بخاطر او از بین برده بود .

هراکلیوس هم در سال بعد یعنی $\frac{۱۷۹۸}{۱۳۱۴}$ در گذشت پسرش ژرژ گرگین بجای پدر نشست . او نیز باسر داران ایران ولز گپها چندی زدو خورد کرد ولی امپراطور روس با کمکى نکرد و بزودی مرد .

آلکساندر پسرش که دید دربار ایران و سرداران ایرانی با او و مردم گرجستان بی نهایت سخت گیری و بد رفتاری میکنند در سال $\frac{۱۸۰۰}{۱۳۱۵}$ پس از آنکه دانست صدر اعظم ایران و بستگانش را فتحعلیشاه نابود کرده یکسره قفقاز را تسلیم آلکساندر اول پسر و جانشین نپل امپراطور روسیه نمود .
ضرف آرشى ایران در دوران قاجاریه

آقامحمدخان پس از وصول خبر مرگ کاترین فوراً بسیج عمومى را موقوف ساخت و باهمان شصت هزار نفر سرباز بار کانی عازم قفقاز شد : او در نظر داشت این عده تنفنگچیان را که بیشتر آنها از تراکمه و نخبه جوانان عشایر بودند بصورت منظمی در آورد .

آنوقت تهران وسعت نداشت و منحصر به محوطه ای بود بین خیابان ناصر خسرو و میدان سپه و خیابان خیام البته از طرف جنوب تا خیابان مولوی امتداد و داشت و محلی برای سرباز خانه موجود نبود ناچار سپاه مرکزی که قریب هفتاد هزار نفر بودند در قصر قاجار و لنجک و داودیه و آبادیهای اطراف از زیر چادر و سر پناه زندگی میکردند که بعدها بهمین عده پادگان تهران جانپاز نامیده شدند .
ولی نیروی استانها متجاوز ۱۱۰ هزار نفر بود بهزینه استانداران و رؤسای ایلات و طوایف مرزنشین که هر يك تیولی داشتند اداره میشد طبعاً این نگهبانان مرزها از حیث آموزش و پرورش بمراتب از جانبازان ضعیف تر بودند آن افراد بعدها بنا بر پیشنهاد مرحوم قائم مقام بزرگ بجای سالدات سرباز نامیده شدند آنها فقط در

تیر اندازی و سواری مهارت داشتند و عبارت بودند از ۱۴۰ هزار سوار ۶۰ هزار پیاده و سه هزار نفر توپچی که عموماً مردمانی وطن پرست و درعین حال زود رنج و برای پادشاه ارزش پهلوانی و قهرمانی قائل بودند .

آنها معتقد بودند که پادشاه باید مانند نادر و آقا محمدخان پیشاپیش صفوف سربازان بمیدان جنگ رو کند ، وضع سیاسی و نظامی آنروزهم مخصوصاً در مشرق زمین این رویه را ایجاب میکرد ناپلئون هم در کلیه جنگ های اروپا دوش بدوش سربازان میتاخت .

ارتش ایران در دوران فتحعلیشاه

فتحعلیشاه مردی پر نخوت و بی اراده و فوق العاده پول پرست و شهوت زان بود می گویند هفتصد زن و بیش از هزار نفر فرزند و فرزند زاده داشته ، تنها شیخعلی میرزا تعداد شصت پسر داشته .

دراویل سلطنت با مخالفت عمو و پسر عموها و بعضی از سرداران روبرو شد که همه بتدبیر حاج ابراهیم کلانتر (اعتمادالدوله) مرتفع شد و او هم بسزای صداقت و صمیمیت خود رسید . پس از آنکه سر جان ملکم بایران آمد و گویا ضمن مذاکرات برای کومک به ارتش ایران از حیث اسلحه و مهمات حتی پول نقد همه نوع موافقت داشته ولی در عوض بندر بوشهر و جزیره خارک را مطالبه میکرده باضافه چند بندر در سواحل دریای مازندران که تأسیسات کشتی سازی و بازرگانی دایر کند لکن با قسمت تصرف و اشتغال جزایر و بنادر صدراعظم ایران بیادبی ملاحظیات سیاسی مخالف بوده ضمناً دوستانی در دربار ایران برای خود ذخیره میکنند و میروند ، پس از برگشتن او چیزی نمیگذرد که شاه نسبت به این پیر مرد (که هر چه در جوانی نسبت به لطفعلیخان زند خیانت و بد سلوکی کرد ، در دوران قاجاریه انصافاً خدمت کرده است) بدین شده و به بهانه ای او را کور کرد و بقزوین فرستاد تا دردیگ روغن مذاب او را پختند

باستثنای فرزند شیر خوارش جد قوام الملک شیرازی و میرزا ابوالحسن شیرازی خواهرزاده اش که نزدایه دردهات مخفی بودند .

و بزندگیش پایان دادند در همان روز (ذیحجه ۱۲۱۵ هـ) تمام برادران و فرزندان و بستگان ذکور او را که اغلب استاندار و حاکم یا فرمانده قسمت های نظامی بودند در کلیه کشور در یک روز معین که قبلاً تهیه دیده شده بود یکمرتبه از دم تیغ بیدریغ گذراندند .

از این تاریخ وزراء و درباریان هنگامیکه برای مشورت احضار میشدند نه تنها سود کشور را در نظر نمیگرفتند بلکه بیانات شاه را اگر چه بزبان ایران بود تصدیق و تأیید میکرد (اگر چه روز را گوید شب است این بیاید گفت اینک ماه و پروین) کما اینکه در شورائیکه در آذربایجان برای شروع جنگ ایران و روس تشکیل شد باینکه میدانستند روحیه ارتش با سر بازان آقا محمدخان به مراتب ضعیف تر شده و شاه فطرتاً در پرداخت حقوق و جیره آنها تمایل ندارد و ارتش روسیه به مراتب قویتر شد معیناً نظر فتحعلیشاه را که عقیده داشت تحت فرماندهی عباس میرزا نایب السلطنه ارتش ایران بقفقاز حمله ور شود از ترس و برای خوش آمد شاه تأیید کردند فقط میرزا ابوالقاسم فراهانی مخالف بود فوراً یک مارس روک فیلی باو چسباندند و برای احترام پدرش (قائم مقام بزرگ) از کشتن او صرف نظر کرده به مشهد تبعید شد .

انحطاط ارتش از این تاریخ است که تدریجاً ایران رو بضعف و نابودی میرود هنوز مردانیکه در رکاب نادر در هندوستان و ترکستان و بغداد شمشیر زده بودند زنده و شاهد انحطاط ارتش ایران بودند ولی بایک پادشاه عیاش و خسیس و بیحال چه میتوانند بکنند . اگر کوچکترین تذکری میدادند سر خود را از دست داده بودند ، میرزا ابراهیم کلانتر ، میرزا ابوالقاسم قائم مقام ، میرزا تقی خان امیر کبیر ، میرزا حسین خان سپهسالار ، میرزا علی اصغر خان اتابک صدر اعظم های مقتدری بودند که بدستور و تحریک همین سلاطین ضعیف النفس شربت شهادت نوشیدند .

جانبازان و سر بازان برای حفظ استقلال کشور و بدست آوردن افتخاراتی زیر پرچم سر سلسله قاجاریه دارای یک روحیه عالی و تمایلات ملی ممتازی بودند ، آقا محمدخان خسیس بود ولی درباره سر باز از بذل مال دریغ نداشت ، فتحعلیشاه

برخلاف، درحساس ترین موقع جنگ از فرستادن پول جیره و حقوق دریغ میکرد .
در مواقعیکه گفتگو از صلح بمیان می آید او بآب و خاکی که دشمن توقع
داشت توجه نمیکرد فقط درباره غرامات نقدی جنگ چانه میزد .

اردو کشی های آقا محمد خان ، سرکوبی اشرار داخلی کشتار بیرحمانه او
در کرمان و تفلیس رعبی در دلها انداخته بود ، اگر شجاعت و تدبیر آقا محمدخان
را بارت برده بود و بر اثر کشتن صدراعظم و قادار ایران یکعده متملق و چاپلوس دور
خود جمع نکرده بود کشور ایران سالیان دراز در امن و آسایش باقی میماند .
این پادشاه از اوضاع سیاسی جهان آنروز کوچکترین اطلاعی نداشت عقیده
خود را مافوق اندیشه سایرین میدانست .

اختلاف روسیه و ایران

بطوریکه دیدیم پطر کبیر از تسلط افغانه و هرج و مرج ایران استفاده کرد
در ژوئن سال ۱۷۲۳ که مصادف با ربیع الاول ۱۱۳۵ بود با ارتشی مرکب از ۲۲
هزار پیاده ۹ هزار سوار از سربازان خود و ۲۰ هزار قزاق و ۲۰ هزار کالموک و ۳۰
هزار تاتار و پنج هزار ملاح از راه دریا و خشکی بایران حمله برد ، پادگان مختصر
در بند و باکو و رشت پس از مختصر زدو خوردی چون هیچگونه امیدی از طهماسب
میرزا یا دربار محصور اصفهان نداشتند تسلیم شدند ، تا اینکه در محرم ۱۱۳۷ نماینده
شاهزاده متواری طهماسب میرزا در سن پترزبورگ با دربار امپراطور روس پیمانی
بست ، طبق این پیمان قرار بود امپراطور روس ارتشی بمدد طهماسب میرزا روانه
کند تا اشرار افغانی را از ایران برانند در عوض کلیه سواحل خزر (گرگان ، مازندران
گیلان ، باکو و دربند) را بدولت روسیه واگذار کند .

و در جای دیگر متذکر شدیم نادر آنچه از دست رفته بود باز ستاند و تامدت
هفتاد سال پس از پطر کبیر دولت روسیه بخاک ایران تجاوز نکرد .

در زمان سلطنت کاترین دوم سروان سواره نظامی که ملکه باو دل سپرده

بود بنام پلاتون زوبف Platon Zoubof پیشنهاد کرد که برادرش Valerian



تیراندازی عشایر بطور قیماج

www.iran-archive.com

مینامیدند) با سمت فرمانفرمایی گرجستان روانه تفلیس نمود این شخص فرمان آلکساندر را با اطلاع کلیه مردم آندیار رساند که خلاصه اش اینست. (ما برای افزودن بروسعت یا تأمین منافع نیامدیم حس شرف و انسانیت و ناله های دردناکی که از سینه های سوزان شما بیرون می آید ما را موظف نمود که دست ظلم را از سر شما کوتاه کنیم و سایه عدل و قانون را بر سر شما بیفکنیم) ایشیخدر که خود از نژاد گرجی بود به پناه مالیات پس افت شهر گنجه را محاصره نمود و عباس میرزا بمدد جوادخان قاجار حاکم آنجا میشتابد و جنگ شروع میشود، جنگ های دهساله اول ایران و روس بچهار مرحله تقسیم بخش میشود :

۱ - از ۱۴۱۸ تا سال ۱۴۴۴ یعنی ورود هیئت نظامی فرانسه

۲ - از ۱۴۴۴ تا سال ۱۴۴۴ یعنی خروج هیئت نظامی و دست کشیدن افسران فرانسوی از فرماندهی

دوره سوم از سال ۱۴۴۴ الی ۱۲۲۶ که افسران انگلیسی واحد های ایران را رهبری میکردند.

دوره چهارم از سال ۱۴۴۶ تا پایان جنگ ۱۶۲۸ که پس از اتحاد هفتم بر علیه ناپلئون انگلیس ها ارتش ایران را رها کرده بطهران آمدند.

مرحله نخست - هنگامیکه روسها گنجه را محاصره کردند جوادخان کرارا با سواران زبده از شهر بیرون آمد و به لشگریان روس شییخون زد ولی کاری از پیش نبرد بالاخره در اثر اختلاف نظر بین او و مصیب بك فرمانده پادگان گنجه و خیانت ارامنه گنجه روسها رخنه بشهر کردند ، جوادخان و یک پسرش کشته شدند و پس از چند ساعت زدو خورد خونین شهر تسلیم شد.

بلافاصله سپاه روس قراه باغ را تصرف کرد و بسمت ایروان شتافت و قصد داشت دژ اوچ کلیسیا که مهم ترین مرکز مذهبی ارامنه بود تصرف کند.

عباس میرزا باسپاهی از سوار و پیاده و چند عرابه توپخانه از تبریز حرکت کرد و در اواخر سفر در کنار رودخانه زنگی مستقر گردید.

و يك تيم سواره نظام از تفنگچيان شاهسون ، خواجهوند و عبدالملكي را به امداد پادگان كليسيای اوچميادزين روانه نمود ، تيم سوار که عباس ميرزا شخصاً رهبران بود به سپاه روس حمله برد و پس از جنگ سختی روسها که از حيث توپخانه بسيار قوی بودند تاب پایداری نیاورد فرار کرده اردوگاه آنها را غارت کرده چند عرابه توپ سالم وعده‌ئی خراب شده بدست شاهسونها افتاد :

فردای آنروز يك لشگر سوار بكمك روسها رسیدند تا سه روز جنگ سختی بين طرفين جریان داشت .

محمدخان قاجار که بیگلر بگی ایروان و مردی مذبذب و نیرنگ باز بود گاهی بحمايت ارامنه ميتاخت وزمانی که احتمال موفقیت را به ارتش ایران میداد پیغام میفرستاد که تابع ایرانم ، در این جنگ میرزا شفیع صدر اعظم را برای مذاکره خواست اورفت و فردای آنروز باهدایای بسیاری نزد عباس ميرزا روان شد .

فتحعلیشاه برای تقویت نیروی عباس ميرزا علینقی خان شاهون و علی خان قاجار و پیر قلیخان را بمدد او روانه کرد . در این سالها از هر طرف فتح با سپاه ایران بود وعده‌ئی زیادی اسیر روسی بطهران روانه نمودند وغنائم بسیاری از آنها گرفتند .

همچنین تسی تسیانف برای تفرقه ارتش ایران نیروئی بفرماندهی سرهنگ شفت با تعداد بسیاری ناوهای جنگی روانه سواحل ایران نمود پادگان بندرانزلی که در برابر توپخانه نتوانستند پایداری کنند برشت عقب نشستند ولشگریان روس سواحل غازیان و پهلوی را تصرف کرده بسوی رشت شتافتند ، ولی میرزا موسی منجم باشی حکمران گیلان با نیروی بمهاجمین حمله برد و قسمت اعظم آنها کشته شده یا در امواج خروشان دریا غرق شدند .

سرهنگ شفت با باقیمانده عده خود بطرف بادکوبه روان شد و ژنرال (ایشیخدر) تسی تسیانف نیز برای یاری او بدانسو شتافت .

همین موقع است که حاج میرزا محمد سبزواری در تهران چله نشسته و به فتحعلیشاه وعده داده بود که در ساعات معین سرايشچدر سردار روسی را بدامانت خواهد گذارد و تصادف روزگار چنین کرد .

حسین‌تالیخان قاجار و پیر قلیخان و شیخعلیخان با گروهی برای کومک پیادگان رهسپار شدند در این جنگ نیز ژنرال روسی کشته شد و سر او را به تهران روانه ساختند .

در این دوره گرچه سربازان ایرانی دلاوری بسیار نموده و بارتش روس تلفات بسیار وارد آوردند ولی ژنرال گلاسنوپ Glasenop در بند را محاصره و علی خان فرمانده در بند را اغفال کرد و آن محل را که از نقاط مهم ساحل دریای مازندران است تصرف نمود .

با اینهمه فتحعلیشاه نخوت و غروری داشت و تصور میکرد بالاخره با آنها غالب خواهد شد بخصوص برادران عباس میرزا برای خود نمائی گاهی اظهار میداشتند که با بیست هزار سرباز تا پترپرت (مقصود لنین گراد است که آزمون پتروگراد یا پترپرت مینامیدند) خواهیم رفت . روی همین غرور بیجا دچار خطای بزرگی شد . چند بار روسها تقاضای صلح میکردند ولی بسبب بی‌اطعانی از اوضاع سیاسی جهان پاسخی ندادند و همین‌طور سخت و وهن آور میداد تا اینکه در سال $\frac{۱۳۲۰}{۱۸۰۶}$ روسیه که گرفتار ناپلئون شد خواست از طرف ایران خیالش راحت شود و ایل سال ۱۲۲۱ ایستیفانوف Istifanof را سفارت روانه تهران نمودند (۲۵ ذیقعد) او نیز پس از یک ماه بدون گرفتن جواب قاطع بروسیه برگشت .

فتحعلیشاه نماینده روسیه فقط قول داد که تا روسها حمله نکنند ارتش ایران دیگر اقدام به تعرض نخواهند کرد ، این قول صد مرتبه بدتر از انعقاد پیمان و اقرار بشکست بود زیرا خیال روسها از طرف ارتش ایران آسوده شد .

در این زمان نمایندگان ناپلئون هم فتحعلیشاه و درباریان او مخصوصاً میرزا شفیق صدراعظم را بی‌پایداری و عدم تمایل بصلح تشویق مینمودند .

ولی بالاخره عباس میرزا و سایر فرماندهانی که از جنبه بطهران احضار میشدند به فتحعلیشاه فهماندند که ارتش روس بمراتب قویتر از ارتش ایرانست و اگر خیالش از جانب ناپلئون و عثمانی راحت شود آنوقت ارتش ایران قادر نیست در برابر او

ایستادگی کند .

در این موقع که فتحعلیشاه بضعف ارتش خود پی برد درصدد برآمد که از دول اروپا برای خود متحدی پیدا کند .

انگلیسی ها که منتظر فرصت بودند خود را بدربار ایران نزدیک نموده اظهار اخلاص مینمودند منتهی خازن و هرمز را مطالبه میکردند بعلاوه اجازه میخواستند که در بوشهر و بعضی از بنادر دریای مازندران استحکامات نظامی بسازند .

بدبختانه دربار ایران و شخص فتحعلیشاه که مفتون فتوحات ناپلئون در اروپا شده بودند چشم بسته خود را بدامان او انداختند .

نخستین هیئت نظامی فرانسه

ناپلئون که انگلستان را خطرناکترین حریف خود میدانست و در اروپا مخصوصاً در دریا حریف او نبود در صدد برآمد با تصرف هندوستان موقع و مقام بریطانیای کبیر را درهم شکنند .

در ۱۸۰۱ با پل امپراطور روسیه متحد شد و او را برای فتح هندوستان تحریک نمود ، بیست و سه هزار قزاق بطرف هدف مشترک حرکت کردند ناگاه پل اول را کشتند ارتش او بمقصد نرسید و قسمتی از بی آبی و بی خوراکی درین راه تلف شدند .

بعد از او آلکساندر روی کار آمد که ناپلئون با او نتوانست کنار بیاید ناچار متوجه ایران شد زیرا تا آن تاریخ دلاورن ایران دچار شکستی نشده و شهرتی پیدا کرده و برق سر نیزه ارتش ایران چشمها را خیره ساخته بود .

امپراطور فرانسه در سال $\frac{1806}{1806}$ مسیو ژوبر Amédée Joubert را روانه ایران نمود و دولت ایران میرزا رضای قزوینی را رهسپار پاریس کرد .

اگر پادشاه و دربار ایران اشخاص هوشیاری بودند باید از همان اولین نامه ناپلئون پی بروحیات او ببرند او خیلی صریح مطالب خود را مینویسد و همه جاشاه را تو خطاب میکند

« همه مردم یکدیگر را لازم دارند، مشرق زمینی هم هوس دارد و هم شجاعت »
« ولی آنها از ترقیات امروزه بی اطلاعند و انضباط که اساس قدرت ارتش است آنها »
« را از ارتش اروپا عقب انداخته »

خلاصه باو نصیحت میکنند که گول هدایا و پیش کش های کمپانی شرق را نخورد و مراقب باشد که او را با پول نخرند. انصافاً این جمله خیلی صادقانه بود مشروط بر اینکه فتحعلیشاه گول وعده های پوچ ناپلئون را نخورد و با چشمان بازی مراقب اوضاع سیاسی جهان دبی بود. اگر همان موقعی که روسها پیشنهاد صلح می نمودند آبرومندانه تسلیم یک صلح شرافتمندانه ای میشد قسمت مهم قفقاز و خطه سر سبز و پر نعمتی را با خفت از دست نمیداد ناپلئون وعده داده بود که هیئت های نظامی روانه ایران کند.

اگر کسی فرصت و سواد کافی داشته باشد نامه های فتحعلیشاه را خطاب به ناپلئون بخواند تعجب میکند، صرف نظر از اینکه تمام عبارت مغلق و سجع و قافیه نامفهوم است که معلوم نیست کدام بدبختی آنرا به فرانسه ترجمه کرده و بزبان فرانسه چه چیز از آنهمه استعارات و کنایات و صنایع بدیعه فهمیده اند تازه کسی که تقاضای کمک میکند سر تاپای نامه اش لاف و گزاف و نیرومندی ارتش ایران و زبونی ارتش روس است که قطعاً ناپلئون تصور کرده ارتش نیرومند ایران اسلحه و مهمات و نیروی کمکی فرانسه را برای تضمین میخواهد ولی نمایندگان او مطالب را بطور صریح برایش تشریح کردند.

بهر حال بمجردیکه انگلستان و حکومت هندوستان از نقشه ناپلئون مطلع شدند سر جان ملکم را با صد ها صندوق پیش کشی و هدایا با عجله و شتاب با چند کشتی روانه ایران کردند که عملیات ناپلئون را خنثی نموده و یک پیمان همکاری نظامی با ایران منعقد سازد تا هندوستان را از خطر نجات دهد.

این سروان جوان اسکاتلندی که در زمان شارل دوم از هندوستان فرستاده شد مأموریت داشت که شاه ایران را بر علیه زمانشاه امیر افغان برانگیزد، فرانسه

را نزد او منقور قلمداد کند و روابط بازرگانی بین ایران و هند و انگلستان را رواج دهد.

کاپیتن ملکم در اواسط سال $\frac{۱۴۱۵}{۱۸۰۰}$ بایران آمد و يك پیمان بازرگانی منعقد نمود و ایران را تحریک بچنگ با روسها نمود همچنین دستخطی از صدراعظم ایران خطاب بتمام حکام جنوب دریافت نمود که با مامورین انگلیس مساعدت کنند و اگر فرانسویها در نواحی جنوب ظاهر شوند نگذارند بخاک ایران پیاده شوند.

سر اینکه آن موقع این انگلیسی زرنگ و سالوس نتوانسته قرارداد نظامی منعقد کند باید در کشتار حاج ابراهیم کلانتر و بستگانش جستجو نمود . فقط در ماده ۵ آن پیمان این جمله دیده میشود :

« اگر اتفاقاً سربازانی از ملت فرانسه بخواهند در یکی از بنادر ایران »
« برای خود مسکن اختیار کنند در چنین پیش آمدی يك ارتش منظم مرکب از »
« سپاهیان دولتین تشکیل و برای سرکوبی آنها خواهند کوشید مخصوصاً قید »
« میشود هر گاه چنین اتفاقی رخ بدهد انگلستان هر اندازه مهمات و ادوات »
« جنگی و خواربار لازم باشد تحویل خواهند داد . »

فرانسویها که از مسافرت ملکم بدربار ایران مشوش بودند کوشش نمودند حسن ظن فتحعلیشاه را نسبت بانگلستان متزلزل کنند موفق نمیشدند تا جایکه دربار تهران آخرین پاسخ را بآنها داد .

« اگر خود ناپلئون هم بیاید تهران ، اجازه تشریف بحضور قبله عالم باو داده »
« نخواهد شد . »

ولی بالاخره فرستاده مخصوص ناپلئون Adgudant – Général Romieu

رومیو که در پی ژوبر روانه شده بود پس از گرفتاریهاییکه مأموران تیزهوش انگلیسی در خاک عثمانی برای او فراهم کرده بودند و نامه ایکه بتاريخ $\frac{۱۴۱۹}{۱۸۰۵}$ ناپلئون نوشته بود تقدیم شهریار ایران نمود بلافاصله نامه ژوبر هم که در ۱۶ ذی قعد $\frac{۱۴۱۹}{۱۸۰۵}$ باهضاء امپراطور فرانسه رسیده بود تسلیم دربار ایران گردید ، فتحعلیشاه در برابر

سه دولت روس و انگلیس و فرانسه گنج شده و مانند توپ فوتبال زیرچکمه‌های سه دولت می‌غلطید و نمیتوانست يك تصمیم قاطع اتخاذ کند .

انگلستان میکوشید ایران را بدست روسیه ضعیف کند . فتحعلیشاه نادان تر و ناتوانتر از آن بود که در کشاکش سیاست اروپا و در این گیرودار قدمی بنفع مملکت بردارد ، هرچه میکرد بزبان کشورش بود .

رومیو که بخوشی پذیرفته شده بود پس از چندروز غفلتا در گذشت شاید باز انترلیژانس دولت های رقیب فرانسه کار او را ساختند و به عجله جنازه او را در گورستان جنوب شهر نزدیک دروازه حضرت عبدالعظیم بخاک سپردند .

در ایندو نامه ناپلئون شاه ایرانرا از روس و انگلیس که طمع بخاک ایران را دارند بر حذر کرده مینویسد :

« من از اخلاق ایرانیان آگاهم و میدانم که باسانی و بسهولت آنچه را که لازم است برای افتخار و امنیت خود فراگیرند میآموزند، امروز ممکن است « يك لشکر ۲۵ هزار نفره بیگانه ، ایران را قتل و غارت یا مطیع خود سازد، ولی « هنگامیکه رعایای تو بتوانند اسلحه بسازند و سربازان تو آموزش نظامی فراگیرند « و بتوانند باحرکات تند و فرزند جمع یا پراکنده شوند ، هنگامیکه بتوانند آتش « توپخانه در جنک خوب استفاده کنند ، بالاخره وقتیکه « رزهای تو با ایجاد دژهای « متعدد مستحکم گردد و دریای مازندران در امواج خروشان خود پرچم ایران « را مشاهده کند ، تو کشوری خواهی داشت که کسی قادر نیست بآن حمله کند و « دارای ملتی خواهی شد که کسی نمیتواند آنرا مغلوب کند»

ناپلئون در نامه دیگری که توسط مسیو آمیده ژوبر فرستاد به فتحعلیشاه مینویسد :

« تنها عم تو محمدشاه در نظر من شاهانه زندگی کرده و خسروانیه « اندیشیده است ، قسمت اعظم ایران را بتصرف خویش در آورده و سپس آ تقدیرت « شاهانه که در نتیجه فتوحاتش بود برای تو گذاشته است »

«... تو سرمشقهائی را که وی بتو داده است پیروی خواهی کرد و فراتر»
« از آن خواهی رفت ، تو هم چون وی از افکار مشتی سوداگر که در هندوستان»
« با جان و تاج پادشاهان تجارت میکنند عذر خواهی کرد و از شخصیت و ارزش»
« ملت خویش در برابر روسیه همسایه قسمتی از کشورت که برای تصرف کشور تو»
« کوشش میکند استفاده خواهی کرد .

عهد نامه فیینکنگن شمئلا پین Fin-Ken-Stein ۴ مه ۱۸۰۷
۲۵ صفر ۱۲۲۲

اتحاد روس و انگلیس و توقعات بیجا از ایران از طرفی ، این آمد و رفت های
پی در پی سفرای امپراطور فرانسه که به نیروی معنوی ارتش ایران پی برده بود موجب
شد که بین طرفین پیمان سیاسی و نظامی بسته شود .

بموجب این پیمان ناپلئون متعهد شده بود که روسها را به تخلیه گرجستان
مجبور کند ، همچنین هر مقدار توپ و تفنگ و افسران صنفی و فنی که دولت ایران
بخواهد در اختیار بگذارد منتهی بهای اسلحه و مهمات را بقیمتی که در فرانسه تمام
میشود از ایران دریافت کند.

از طرفی فتحعلیشاه بعهد گرفته بود که اتباع دولت انگلیس را از ایران
اخراج نموده و بدولت انگلیس اعلان جنگ دهد این موضوع در ماده ۸ پیمان بشرح
زیر نوشته شده بود :

« اعلیحضرت پادشاه ایران هم از سوی خود تعهد میکند که همه روابط «
« سیاسی و بازرگانی خود را با انگلستان قطع کند و فوراً بآن دولت اعلان جنگ «
« دهد و از هماندم با آن دولت خصمانه رفتار کند ، بنابراین اعلیحضرت پادشاه «
« ایران متعهد است وزیر مختاری را که به بمبئی فرستاد بخواهد و کنسولها و «
« نمایندگان و کارگذاران دیگر کمپانی انگلیس را در ایران و بندرهای خلیج «
« فارس فوراً از آنجا بیرون کند و همه کالاهای انگلیسی را ضبط نماید و در قطع «
« هر گونه رابطه با انگلستان چه در خشکی و چه در دریا بولایات خود فرمان «

« اکید بدهد و از پذیرفتن هر وزیر مختار یا سفیر یا کارگذار که در ضمن جنک از «
« آندولت بیاید خودداری کند».

آنچه فتحعلیشاه بهمه گرفته بود فوراً اجرا کرد و نمایندگان انگلستان را از
خاك خود براند و بامید واهی پس گرفتن گرجستان کینه انگلستان را بر بدگمانیهای
گذشته اضافه کرد .

ایرانیان سالیان دراز بود که با هندوستان روابط بازرگانی ممتد و قابل توجهی
داشتند زبان فارسی در هندوستان نفوذ و رواج عجیبی داشت ، در حقیقت هندوستان
مستعمره فکری و هندو ها دوستان صمیمی ایران بودند . انگلستان فوراً برای
بر انداختن نفوذ ایران دست با اقدامات شدیدی زدند و برای اینکه ایران را ضعیف
کنند منابع مهم ثروت آنرا مخصوصاً نواحی حاصلخیز قفقاز را از دستش بگیرد
دست با اقداماتی زد . همچنین برای اینکه قدرت ارتش ایران را در برابر ارتش تزار
ضعیف کند اعراب سواحل خلیج را بر علیه دولت ایران برانگیخت و امرای محلی
افغانستان و ترکستان را به سرکشی و طغیان تشویق نمود .

حضور مستشاران نظامی فرانسه در ایران

ناپلئون فقط ماده ۷ پیمان را که عبارت از اعزام هیئت نظامی باشد آنهم برای
مطالعات استراتژیکی و تصرف هندوستان ضمناً سر و صورت دادن به ارتش غیر منظم
ایران، زیرا آجودان ژنرال رومیو که بعد از ژوبر روانه ایران شده بود هنوز فرصت
بررسی موقع نظامی ایران پیدا نکرده بود که در گذشت.

ژنرال گاردان Gardane با يك هیئت بیست و چند نفره با دریافت فرمان

مأموریت خود بامضاء ناپلئون در تاریخ ^{ذیحجه ۱۲۴۲} ۱۸۰۷ از اروپا حرکت کرد و پس از چند
ماه در تاریخ ^{رمضان ۱۲۴۲} دسامبر ۱۸۰۷ بطهران وارد و مورد استقبال قرار گرفت اسامی این افسرانی
که جزو این هیئت بوده اند عبارتند از :

مسیو گاردان برادر ژنرال دیبر اول هیئت، روسو Rousseau دیردوم لاژار

Lajard دیر سوم - ژوانن Jouannin و آندرا آس Andreas nerciat

مترجم ، ژانوار Joinnard و تانگوانی Taucogne اسکالون Escalon
معاونین مترجم .

اسامی افسران از اینقرار است :

مهندسين سروان Auguste Bontemps بونتان ، سروان تروئیلید
Truilbiér ، سروان لامی Lami ، سروان بیانشی داد Bianchi Dada سروان
Bernard برنارد ، ستوان کامیل ترزل Camille Trézel جغرافیادان و آجودان
ژنرال گاردان که بعد ها از ژنرال های معروف فرانسه شد .

افسران توپخانه عبارت بودند از ستوان شارل نیکلابارن فابویر Ch. B.N. Fabvier
که از ژنرال های معروف فرانسه شد و شهرت فراوانی یافت و ستوان ریول
Rehoul و سروان پهن Pénin افسران پیاده بنام سروان وردیه Verdier
گروهان فینو Finot از تیمپ ۶۱ پیاده نقشه بردار پرنو Préaux و گروهان
مارشال Marchal و گروهان دامرون Damron

این هیئت پس از اندکی بررسی در تبریز خود رابه عباس میرزا معرفی کرده
وبه تشویق قائم مقام دست بکار انتظام ارتش شدند ، کارخانه های توپ ریزی در اصفهان
و تبریز احداث نمودند و جنگ سر نیزه که در سنگرها هنگام رزم مردامرد بکار
میرفت بسربازان آموختند لباس سربازان را متحدالشکل و علائم درجات رامشخص
نمودند ، در این تاریخ است که قائم مقام اسم سرباز را بجای سالدات در ایران
معمول داشت .

پیش از اینکه این هیئت وارد ایران شود آتش جنگ که مدتی خاموش بود
شعله ور گردید .

گاردان ترزل و نقشه بردارها را مأمور سواحل خلیج و راههای ایران که به
بلوچستان و افغانستان میرود نمود و با سرعت به آموزش و پرورش واحدهای ذخیره
پرداخت ولی خودش با هیئت سیاسی غالباً در دربار تهران و مراقب اوضاع
سیاسی بود .

در همین موقع خبر فتوحات ناپلئون در جنگ اینا Iena (فوریه ۱۸۰۷) به ایران میرسد و فتحعلیشاه از تردید در صلح و جنگ با روسها خارج میشود که هیئت مستشاران میرسند، فوراً سروان فاویه در اصفهان با وسایلی که همراه آورده بساختن توپهای قلعه کوپ و زنبورک مشغول میشود.

تا اینموقع شاهکار عملیات نظامی ارتش ایران تاخت و تاز و حملات سواره نظام بود برای گرفتن دژها و پس گرفتن قلاع از دست رفته کاری از آنها ساخته نبود و شکست عباس میرزا بیشتر بهمین دلیل نداشتن توپ بود.

مراکز آموزشی در تهران و تبریز و اصفهان دایر گردید و در مدت ۱۴ ماه و نهموزی که فرانسویها در ایران بودند یادگارهایی از خود در ارتش ایران باقی گذاردند. هر جمله دوم جنگ - ورود افسران فرانسوی و خبر فتوحات ناپلئون ایرانیان را قویدل ساخته مجدداً حملات روسها را درهمشکسته و گاهی نیز به حملاتی مبادرت می کردند.

ولی در همین موقع که ناپلئون میخواست برای سرکوبی انگلستان مانعی در پیش نداشته باشد پس از فتح ینا در تیل سیت Tilsit ۲۱ دسامبر ۱۸۰۷ در خاک پروس با آلکساندر اول صلح کرد بدون اینکه بوعدهای خود در باره استرداد گرجستان صحبتی بمیان آورد بنابراین عهدنامه فین کن اشتاین خود بخود لغو شد، گویند ناپلئون موافقت کرد که تزار نسبت بایران و لشکر کشی بآن محدود آزاد باشد.

سر بازان گرما گرم جنگ و کار و کوشش بودند فتحعلیشاه غرق شادی بود و تصور میکرد که بخت و اقبال باو روی آورده که انگلیسی ها مفاد پیمان تیلاست و کلیه مذاکرات ناپلئون را با تزار روس در خصوص آزاد گذاردن دست امپراطور روس در ایران بوسایلی باطلاع فتحعلیشاه رساندند، این ساطان بی خرد در حال بهت و تحیر بود که عمل افسران فرانسوی او را متوحش ساخت.

افسران فرانسوی تا این تاریخ در رهبری ارتش ایران انصافاً از خود گذشتگی نشان میدادند که ژنرال گاردان بموجب دستور دولت متبوعه خود افسران و درجه -

داران را از جبهه جنگ احضار نمود .

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود .

مذاکرات صبح - ژنرال گاردان بدستور وزارت خارجه فرانسه یا شخصاً برای حفظ حیثیت خود و امپراطورش کاری که میکرد عبارت از میانجی گری بین فرماندهای ایرانی و روسی بود از جمله بامارشال گوداویچ *Graf Goudowitch* - *maréchal* - *Glfeld* داخل مکاتبه میشود که آخرین نامه در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ بوده .

مارشال گوداویچ علاوه بر اینکه به عباس میرزا نصیحت میکند که بهتر است ما و شما بدون امید بدولت های دیگر با هم کنار بیاییم و تا همین جا که جنگ رسیده به کشتار پایان داده صلح کنیم و عباس میرزا آن نامه ها که جماعات توهین آمیزی در بر - داشته از هم میدرد و برای شاه میفرستد .

مارشال نامه دیگری هم به ژنرال گاردان مینویسد و مؤدبانه میگوید در کار من مداخله نکنید ، من از طرف امپراطور اختیار تام دارم و جاهائیرا که بضرر شمشیر گرفته و خونیا ریخته شده از دست نخواهم داد .

در اینموقع روسیه خیالش از طرف ناپلئون راحت شده و ضمناً باعث نایبها متار که کرده و فشار خود را با تمام نیرو و توجه ارتش ایران مینمودند و احضار فرانسویها هم اختلالی در سازمان های ارتش ایران تولید کرده و امور فرماندهی واحدها مختل شده بود .

سرجان ملکم خوب بروحیات فتحعلیشاه و درباریان او پی برده بود میدانست انتشار خبر صلح تیلست و آزاد بودن دست تزار در ایران فتحعلیشاه را دچار چه تزلزل روحی خواهد نمود و تا اندازه ناپلئون در برابر او منفور و پلید جلوه گر خواهد شد .

انگلستان فوراً سفیری با يك انبان وعده های فریبنده و مقداری هدایا و پیش - کشی از جمله يك کالسکه آئینه کاری با چند کشتی روانه ایران نمود ، این کاروان در آبهای ساحلی بوشهر لنگر انداخته و اجازه ورود می طلبیدند .

فتحعلیشاه کلافه شده نمیدانست چه بکند ، از طرفی نزد افسران فرانسوی توانست خود را طوری نشان دهد که لایق همدوشی ناپلئون بناپارت باشد قطعاً گردان و مأمورین سیاسی فرانسه از اخلاق و حرکات او امپراطور فرانسه را مطلع ساخته بودند از طرفی بهخط خود پی برده و بدون آنکه پیمان بین دولتین باهضاء ناپلئون رسیده باشد در اجرای آن یعنی اخراج انگلیسی ها و اعلان جنگ به بریتانیای کبیر عجله کرده بود . او نمیدانست سیاست هزار رو دارد ، برای مقابله با ارتش مهیب روس خود را محتاج بیک متحد قوی میدانست ، از صفات زشت او آنکه خود را مافوق همه میدانست و نمیخواست از خود ضعف نشان دهد و درباره این قبیل امور سیاسی و نظامی با کسی مشورت کند در اندیشه نزدیکی با انگلستان بود که خبر ورود نماینده بریتانیا بابهای ایران او را از تردید خارج کرد .

نیم ننه آبی فرانسوی به فرنچ قرمز انگلیسی تبدیل میشود :

سرجان ملکیم Sir John malcolm در ۱۸۰۸ برای بار دوم بسواحل ایران آمده قاردان خان که از جریان اطلاع داشت با وعده وعید گاهی تطمیع و تهدید دربار ایران را از نزدیکی با انگلستان بر حذر میساخت منتظر دستور صریح امپراطور فرانسه بود ، ناپلئون هم سرگرم امور اسپانیا بود وزارت خارجه فرانسه مرتب تأکید میکرد که مانع نزدیکی انگلستان و ایران شود .

پادشاه ایران بامید آنکه شاید وعده های گردان به نتیجه برسد و ناپلئون پس از صلح با آلکساندر درباره استرداد گرجستان یا اقلام مذاکرات صلح اقدامی نماید ناچار برای احترام به تعهدات خود نسبت بفرانسویان ملکیم را نمی پذیرفت دولت بیدار و سمج بریتانیا که نمیتوانست بهترین موقع را از دست بدهد و میدانست که اگر ناپلئون پیشنهادات گردان را مورد توجه قرار داده و ایران را در حلقه اتحاد خود باروسیه در آورد هندوستان در مخاطره خواهد افتاد بعجله یکی از مأمورین سیاسی زبردست خود را که مدت ها در خاک عثمانی خدمت کرده بدنبال ملکیم باهدایای دیگری روانه ایران نمود .

از طرفی ژنرال گاردان دربار ایران را تهدید مینمود که چنانچه یکنفر انگلیسی بدربار ایران نزدیک شود ایران را ترك خواهند نمود .

فتحعلیشاه میل داشت آنها را هم در دست داشته باشد شاید به الاخره ناپلئون با احترام قول خود برای استرداد گرجستان اقدامی کند .

به الاخره هیئت نظامی و سیاسی انگلستان زیر نظر هارفورد جونز Sir harford Jones brydges باسی نفر افسر و درجه دار از جمله مائورگرستی Major christie و ستوانها : هانری لندسای Henry lindsay و مونتیسی Monteith و یلک Willock داریسی - تود Darcy - Tood که این نفر اخیر تمام محاصره هروت در ایران بود و لطماتی به ارتش ایران زد .

این افسران از دسته های مختلفه بودند و هنگامیکه روابط دولتین انگلیس و روس تیره بود انصافاً خدماتی کردند ، و در برابر ارتش مهیب روس فداکاری ها نمودند .

این هیئت سی هزار قبضه تفنگ ، بیست عرابه توپ ، چهل عرابه مهمات تفنگ و توپ با خود آوردند و چون از تردید رأی فتحعلیشاه مطلع شدند بسرعت خود را بقم رسانده و صورت هدایا و پیش کشیها همچنین اسلحه و مهمات را پیشاپیش روانه دربار تهران نمودند ، ضمن اینکه لیست تقدیمی ها از نظر شاه میگذشت اطلاع دادند مادامی که یکنفر فرانسوی در تهران هست محال است هیئت انگلیسی شرفیاب شوند .

روز سیزدهم فوریه ۱۸۰۹ مستشاران نظامی فرانسوی برای برگشتن بفرانسه

تهران را ترك کردند.

وضع نظامی ایران تا پایان کار فرانسویها

برتری ارتش روس موجب شد که عباس میرزا پیشنهادات فرانسویها را تا آنجا که میسر بود پذیرفت و در صدد برآمد فرماندهان و سربازان را بفنون نظامی اروپا آشنا سازد. در این موقع نیروی نظامی ایران عبارت بود از شصت هزار پیاده

نظام و یکصد و چهل هزار سوار نظام و هزار و پانصد توپچی .
فرمانده جوخه ده‌باشی و فرمانده دسته الی‌باشی یوزباشی یا سلطان فرمانده
یکصد نفر، واحدهای بالاتر را خان‌ها و بك‌ها فرماندهی میکردند .

مدت خدمت سربازی چریك و بنیچه معلوم نبود فقط بهر سرباز در سال سیصد
قران (ریال) مواجب میدادند و روزی يك چهاريك (۷۵۰ گرم) نان جیره و علیق
اسب او را هم میدادند. تفنگ پیاده سر پر که زیر آن دو شاخه میگذازدند، تفنگ
سوار سبك‌تر بود ولی غالب سوارها منجمله تراكمه هنوز با تیر و کمان و نیزه و
شمشیر می‌جنگیدند در قیاج مهارتی داشتند وسیله ککش توپها با گاو بود ولی فابویه
بزحمتی اسبهای سواری را برای ککش آماده ساخته علاوه بر تبریز و تهران و اصفهان
در شیراز و مشهد کارخانه توپ و گلوله‌ریزی تأسیس کرده بود .

تعداد کمی زنبورك در ارتش ایران بود که آنها را به شتر بار میکردند و
زنبورك چی پشت آن می‌نشست با یکدست مهار شتر را میگرفت و بسوی دشمن
میتاخت و با دست دیگر زنبورك را آتش میداد، گاهی با فشاری شتر تریت شده
میخواید پس از تیراندازی دوباره برمیخواست بجلو یا عقب میشتافت، تیر زنبورك
بیش از تیر تفنگ برد نداشت که با فتیله آتش میگرفت، کیسه و دبه جای باروت در
سمت چپ جهاز شتر آویخته بود .

اردو گاهها صورت منظمی نداشت هر قبیله و طایفه برای خود محلی را انتخاب
میکردند هنگام حرکت اردو بازارچی (نانوا، خیاط، سراج و پیلهور) پیشاپیش
اردو حرکت میکردند .

هر شب طایفه‌ای پاسداری پوش و سراپرده عباس میرزا و اردو را عهده دار
بود که هنگام غروب در پاسگاه‌های مربوطه مستقر میشدند و پس از طلوع آفتاب
پاسداران اردو برچیده میشدند. تازه داشت وضع سازمانها و آموزش و پرورش ارتش
ایران سروصورتی میگرفت افراد به پوشیدن نیم تنه‌های آبی فرانسوی رغبتی نشان
میدادند و کم‌کم عمومیت پیدا میکرد که فرانسویها رفتند و مستشاران انگلیسی



يك سرباز ايراني در لباس متحد الشکل فرانسوي

www.iran-archive.com

وارد صحنه سیاست شدند.

ورود هیئت سیاسی و نظامی انگلستان و تحولات جدید در ارتش

روز ۱۴ فوریه ۱۸۰۹ یعنی فردای روزی که گاردان تهران را ترك گفت سرهارفورد روز ۴۸ ذیحجه ۱۲۴۴

جونس و هیئت مستشاران انگلیسی با تشریفات خاصی به تهران وارد شدند، این مأمور زیرك و متكبر که بزودی مورد محبت و لطف فتحعلیشاه واقع شد نسبت بصدر اعظم و سایر درباریان مخصوصاً آنهاییکه تاکنون نسبت بفرانسویها تمایل داشته و مانع نزدیکی شاه با انگلستان بودند فوق العاده خشونت بخرج میداد.

افسران بزودی در تبریز به عباس میرزا معرفی و هر يك در واحدی مشغول کار شدند نیم تنه آبی فرانسوی را به فرنج های سرخ انگلیسی تبدیل کردند.

در تاریخ ۱۴۷ ۱۲۴۵ م ۱۸۱۰ م پیمانی که بین دولتین بسته شده بود به امضای امپراطور انگلیس رسید که چند ماده آن مربوط به امور نظامی بود و بعدها (۱۴ مارس ۱۸۱۴) همین پیمان در دوازده فصل تکمیل گردید.

بموجب این پیمان دولت انگلیس متعهد شد اگر دشمنی از طوایف فرنگ به ایران حمله کند دولت انگلیس سپاه و اسلحه از هندوستان بکمک ایران روانه کند یا سالیانه دویست هزار تومان نقد بدولت ایران بدهد.

دولت ایران هم پیمان بست با کلیه دول اروپائی که با انگلستان در حال جنگند (آن موقع روسیه و فرانسه) قطع رابطه نماید و از عبور نیروی نظامی از هر کشوری بطرف هندوستان جلوگیری کند.

در این موقع لرد مین تو Lord. Mintoe فرمانفرمای هندوستان از خدمات جوتز اظهار عدم رضایت کرد و در سال ۱۸۱۰ ه ۱۲۲۵ کاپیتن ملکم برای بار سوم مأمور ایران میشود او باستادی هانتند سروان مون تبت Monteith و لندسی Landsay (که ۶ پا و ۸ اینچ قدش بود و بعدها در ایران خیلی ترقی کرد) روانه ایران شد و در کارهایش موفق شد.

شمشیر دلاوران ایران که تاکنون بخاطر بیشرقت سیاست ناپلئون بالا میرفت

از این به بعد باید برای حفاظت هند و انگلستان بکار رود و مستعمره بریتانیا را نگهداری و حراست نماید و خون جوانان ایران دشت و دمن قفقاز را گلگون سازد خلاصه نزدیکی ناپلئون و آلکساندر، ایران را وجه المصلحه قرار داد، اینک انگلستان آماده است که ارتش ایران را بر علیه روسیه مدد کند. باید اذعان کرد که افسران و درجه داران انگلیسی در میدانهای جنگ داد مردانگی داده پایبای سربازان ایران میزدند و میکشیدند و همین اتحاد و یگانگی موجب دلگرمی مخصوصاً فرماندهان متجدد را فراهم کرده بود.

ولی دوران این همکاری چندان دوامی نداشت دیری نپایید که آلکساندر (بعثت اینک امپراطور فرانسه بجای آنکه با خواهر او ازدواج کند با ماریالوئیزا دختر امپراطور اطریش ازدواج کرده ضمناً با اضمحلال لهستان بدست روسها موافقت نکرده بود) با ناپلئون سرسنگین شد و چون متوجه شد که همکاری انگلستان از حیث اسلحه و مهمات و رهبران نظامی با ارتش ایران تدریجاً نیروی نظامی او را فرسوده میکند و پایان این جنگها نامعلوم است اوهم عهد شکنی ناپلئون را تکرار کرد در سال ۱۸۱۰م بدو مرزهای خود را بروی کالای انگلیسی باز نمود بعداً ورود امتعه و کالای فرانسوی را منع کرد، ناپلئون که در این جریان گرفتار نیرنگهای بریتانیا و سرگرم جنگ اسپانی و پرتغال بود دندان روی جگر گذارده انتقام را بموقع مقتضی محول کرده بود.

کم کم اختلافات به تیرگی روابط منجر شد ناپلئون در بهار سال $\frac{۱۸۱۲}{۱۲۲۷}$ با ارتش معظم فرانسه بروسیه حمله برد.

بهترین موقع برای صلح با روسیه همین هنگام است، آنها پایان جنگ و انتقال ارتشهای خود را از قفقاز بشمال روسیه استقبال میکردند ولی انگلیسها بیچ روی اجازه نمیدادند چنین فکری در مخیله عباس میرزا و فتحعلیشاه رسوخ کند و مرتب وعده فتح و ظفر میدادند و منتظر بودند، دست کمک از طرف آلکساندر بطرف آنها دراز شود.

روسپا که از هر طرف مایوس بودند شهر و آبادی سر راه ناپلئون رامیسوزاندند و عقب می‌نشستند. خواربار و علیق نایاب بود و ارتش فرانسه دچار قحط و غلا شد. بعلاوه سرمای سخت روسیه آنسال پایان نمیافت ناپلئون ارتش خود را وعده میداد که کلیه ناکامی‌ها و صدمات وارده بزودی در مسکو جبران خواهد شد ولی هنگامی که نزدیک مسکو رسید شعله‌های آتش از هر طرف شهر زبانه میکشید.

در این ضمن نماینده سیاسی روسیه از دربار انگلستان استمداد خواست انگلستان در اتحادیه ششم بر علیه فرانسه با روسپا هم‌بیمان شدند، سرگرد اوزلی سرپرست مستشاران نظامی فوراً دستور میدهد کلیه افسران و درجه‌داران که بیشتر آنها سمت فرماندهی واحد را داشتند ارتش ایران را که گرما گرم جنگ و جدال بودند رها کرده بتهران بیایند.

ضمناً برای دلخوشی فتحعلیشاه وعده داد که بزودی یک ارتش پنجاه هزار نفری زیر نظر و آموزش افسران انگلیسی ترتیب خواهد داد و سی هزار تفنگ جدید برای این سپاه از هندوستان خواهد خواست.

تفنگ‌ها وارد میشود مقداری اشیاء مختلفه برای پیش‌کشی بشاه و درباریان میرسد. از جمله هدایا کالسکه آئینه‌کاری و تذهیب شده‌ای بود که فتحعلیشاه بمجردی که چشمش بآن میافتد فرصت اسب‌بستن و راندن آنرا نمیدهد فوراً داخل کالسکه شده امر میکند وزرا از جمله میرزا ابوالحسن خان شیرازی و حاجب‌الدوله با جبه و لباس‌های درباری خودشانرا بکالسکه بسته شاه را در محوطه گلستان بالا و پائین ببرند.

شاه سرگرم عیاشی و تفریح است درحالی‌که سربازان ایران گرسنه و برهنه در برابر گلوله‌های توپ و تفنگ روسی چون برگ درختان بزمین میریختند.

مرحله چهارم یا آخرین دوره جنگ‌های دهساله

انگلیس‌ها که ضعف نیروی ایران و تفوق ارتش روس را مخصوصاً پس از برگشتن و یا انهدام ارتش ناپلئون بخوبی حس کرده بودند افسران خود را از

میدان جنگ فرا خواندند . در عین حال ب فکر آنکه مبدا پیشروی ارتش روسی بجائی برسد که هندوستان بمخاطره افتد مرتب اصرار میکردند دولت ایران پیشنهاد صلح کند تا جائی که شاه را مساعد ساختند ولی عباس میرزا تن باین تنگ نمیداد و مرتب برای دریافت کمک این در و آن در میزد تا جائیکه به پرنس متر نیخ Metternich صدر اعظم معروف اطریش که از مردان بزرگ آن زمان بود متوسل میشود و برای صلح حاضر نمیشد و میگفت تا شرایط صلح شرافتمندانه نباشد حاضر بمتار که نیستم انگلیسها برای ترساندن او پدرش مرتب حوادثی در ایران و مرزهای خاوری ایجاد میکردند .

صوفی اسلام

از جمله شخصی را بنام صوفی اسلام لباس پیغمبری پوشانده هودجی زربن برایش آماده کردند ۳۶۰ شاطر فدائی در اطراف هودجش سرودی میخواندند که مفهوم آن این بود فتح با اسلام است و پنجاه هزار کس از ولگردان افغانی را با او برای تسخیر خراسان روانه نمودند .

یوسف خواجه کاشغری

زمانی یوسف خواجه کاشغری را با بیست هزار ترکمن روانه گرگان نمودند و اینمرد شجاع آستین ها بالا زده و پیشاپیش سپاه چنان وحشتی در دل لشکریان ایران انداخته بود که اگر کشته نمیشد قطعاً مازندران در مخاطره واقع میشد ولی سر بازان رشید خراسانی بر رهبری محمدولی میرزا والی خراسان کار او و صوفی اسلام را یکسر ساختند ولی حادثه پشت حادثه ایجاد میشد . بالاخره شاه بانظر آنها موافقت کرد مشروط بر آنکه صلح شرافتمندانه باشد .

زیرا در همین موقع عثمانی ها که عقب نشینی ارتش ایران را استنباط کرده بودند مرتب بهانه جوئی کرده و روابط بین دولتین تیره شد به سلیمانیه که متعلق بایران بود مرتب دست اندازی میکردند .

سر کوراوزلی Sir William Ouseley با چند افسراز جمله اوسلی تود

D. arcertodd و یکدیگه از سر جوخه های انگلیسی هنگ ۴۷ پیاده که بجای هارفورد جونز از سال ۱۸۱۱ بایران آمده بود بمیان افتاد و با موافقت عباس میرزا نماینده انگلستان یکنفر از همراهان خود بنام روبرت گورون Robert Gordon را با مکتوبی روانه تفلیس نمود که شرایط صلح را از ژنرال و دریتس سف Gl De Ritscheff پرسد ، پس از برگشتن گوردن قرار میشود مرحوم قائم مقام از طرف دولت ایران و ژنرال اکوردف Akverdtov از طرف نماینده ارتش روسیه در اصلاندور حاضر شده و کار را تمام کنند ، پس از اجتماع نمایندگان طرفین و مذاکرات بسیار وقهر و آشتی های زیاد باعجله ای که وزیر مختار انگلستان داشت باید بهر صورت صلح برقرار شود ، چون در همین اوان دولت انگلستان باروسیه یک پیمان صلح بسته شود ، کلیه افسران و درجه داران انگلیسی ارتش ایران را نا جوان مردانه رها کرده خود را کنار کشیدند و با خواهشهای متعدد عباس میرزا فقط اجازه داده شد که سروان پیاده گریستی و سرگرد توپخانه لیندسی در خدمت باقی بمانند ، در همین موقع است که روسها متوجه تزلزل امور فرماندهی ایران شده دست بحملات شبانه متعدد و هجوم وسیعی میزنند تا جائیکه سروان گریستی کشته و لنگران را روسها تصرف کردند .

باری در تاریخ ۲۴۹ و ال ۱۲۴۸ طبق یک مذاکرات و مواد بی سروتهی که برای متار که بیشتر مناسب بود تا پیمان صلح ، پیمان گلستان با عباراتی نارسا و جملاتی نامفهوم بامضاء رسید بقول ژنرال سایکس این معاهده ، برای ایرانیان شوم و مصیبت آور بود ایران در بند باکو شیروان ، شکلی ، قریباغ و قسمتی از طالش را بروسیه واگذار کرده و از تمامی ادعای خود در **گرجستان** ، **داغستان** ، **مین گریلیا** ، **ایمریشیا** و **ابخاسیا** صرف نظر نمود و همچنین من غیر مستقیم قبول کرد که در دریای مازندران نیروی دریائی نداشته باشد و حال اینکه روسها در معرض تهاجم و تاخت و تاز سربازان ناپلئون بناپارت قرار گرفته و با شرایط سهل تری آماده بودند .

ولی چون اوزلی وعده داده که هنگام عبور از قفقاز فرمانده ارتش روس را

ملاقات کرده و به نفع ایران در شرایط صلح تغییری بدهد. ضمناً ارتش بشدت خسته و فرسوده شده و هزینه ادامه جنگ برای فتحعلیشاه تنگ چشم دشوار مینمود عباس - میرزا بامید اقدامات وزیر مختار انگلستان به قبول این تنگ تن درداد .

اقدامات سرگورازلی هم که خیلی جدی نبود به نتیجه نرسید و ژنرال درتیشف گفته بود ، قفقاز را باشمشیر گرفته ام ، يك جریب از این سرزمین زرخیز را که خون بهای سر بازان روسیه است برایگان از کف نخواهم داد .

عباس میرزا نایب السلطنه دانست که دردام تزویر انگلیسها افتاد و یکوجب از خطه پر نعمت قفقاز دیگر بایران بر نمیگردد آه از نهادش بر آمد و بعجله قصد شکستن متار که وهجوم به قفقاز را داشت که وقایع و حوادث مهمی مانع شد .

۱ - دربار ایران وشخص فتحعلیشاه باتجدید جنگ روی موافق نشان ندادند
۲ - ارتش فرانسه در روسیه از هم متلاشی شد وروسها قادر بودند کلیه نیروی خود را روانه قفقاز نمایند .

۳ - از همه مهمتر سلطان عثمانی که از شکست وضعف ارتش ایران مطلع شد خطه آذربایجان را مورد تهاجم قرار داده رو به تبریز میشتافت .

جنگ ایران - عثمانی

سرگورازلی که پنج سال در ایران بود و اغلب نقاط کشور را گردش کرده و بروحیه ملت ایران خوب آشنا بود رفت که شرایط پیمان گلستان را سهل تر کند ولی دیگر برنگشت و در ۱۴ اوت ۱۸۱۴ ^{۱۳۲۹} مستر ایلیس Mr. Ellis بجانشینی او تعیین و بدربار ایران خود را معرفی کرده . اولین اقدام او لغو قسمتی از پیمان ایران و انگلیس (در اختیار گذاردن يك ارتش کافی بایران یا در عوض سالیانه دویست هزار تومان نقد) بود که باینصورت در آورد « اگر سبقت در جنگ با ارتش ایران باشد امداد مذکور از جانب انگلستان بهیچوجه داده نخواهد شد » ذکر این جمله از آن نظر بود که دیوار حاشا بلند باشد و اگر دولت ایران برخلاف میل انگلستان وارد جنگ

شود باو کمک نکند ، کما اینکه در جنگ دوم بین ایران و روس بهمین بهانه بکلی این ماده از پیمان را حذف کردند .

در اینموقع مازاروویچ Mazarovitch سفیر روسیه در دربار ایران مرتب عباس میرزا را بر علیه عثمانی ها تحریک میکرد و مایل نبود که با مذاکره اختلافات مرزی مرتفع شود .

همین اوقات بیشتر هیئت نظامی انگلستان (جز چند نفری) از ایران رفتند که کاش آن چند نفر هم رفته و ارتش ایران را بحال خود گذارده بودند .

دو سه نفر افسر فرانسوی هم در اینموقع در خدمت شاهزاده های استاندار دیده میشوند ، منجمله سپاه محمد علی میرزا دولت شاه استاندار باختر سرهنگ درویل Col. Gaopa Drouville که حقیقتا در تشکیل هنگ های تیر انداز زحمت فراوانی کشید .

ملت ایران خطرات بسیار تلخی از این هیئت های نظامی انگلیسی و فرانسوی دارد ، آنها فقط بمنظور حفظ منابع کشور خود می جنگیدند و هنگامیکه مصالح آنها اجازه نمیداد واحد ها را رها کرده و دقیقترین اطلاعات نظامی ارتش ایران را در اختیار اجانب و دشمنان ایران میگذازدند .

نخست وزیر انگلستان بوزیر مختار متکبر و جسور خویش در ایران مینویسد

« ایران باید بداند که انگلستان نیرومندی او را برای سلامتی خویش میخواهد »

« و اگر دولت ایران غیر از این استنباط کند ما سرشکستگی او را طالبیم »

اینک سال ۱۲۳۶ هجری و چند سالی از جنگ اول روس و ایران میگردد ،

عباس میرزا و قائم مقام از تجربیات دهساله جنگ استفاده کرد ، از تعداد نیزه داران و شمشیر زنها به تعداد نفرات تفنگداران بالنتیجه ازدیاد آتش هر واحد افزودند .

عثمانیها در اندیشه آن بودند که چون ارتش شکست خورده ایران متلاشی

شده و باین زودپیا قادر به جمع آوری نبوده و نخواهند توانست در برابر حملات آنها پایداری کنند مرتب بقتل و غارت آبادیهای باختری آذربایجان پرداخته و اکراد

ایرانی را با تهدید بطرف خود جلب میگرداند.

اواخر سال $\frac{۱۲۴۶}{۱۸۴۱}$ محمدپاشا با پنجاه هزار سرباز زبده و تازه نفس از مرزهای باختری بآذربایجان هجوم میآورد .

نایب السلطنه پس از فرستادن نماینده مخصوص و پیامهای پی در پی چون نتیجه نمیگیرد با پانزده هزار پارکابی بمقابله آنها میشتابد و با بکار بردن خدعه و تدبیر جنگی در دره قطور ارتش مغرور و سرمست عثمانی را زیر آتش توپخانه و حمله سواره نظام قرار داده آنها را تارومار میکند علاوه بر اینکه تعداد زیادی توپ و تفنگ و اسب و مقدار فراوانی ساژور گگ بغنیمت میبرد تمام نواحی متصل بآذربایجان مانند وان و ارزنته الروم بتصرف ایران درمیآید .

سرباز ایرانی ذاتاً شجاع و به نگهداری آب و خاک خود علاقمند است و اگر خوب فرماندهی و اداره شود در ردیف ممتازترین سرباز جهانست در گذشته اینمعدعا کراراً بشدت رسیده .

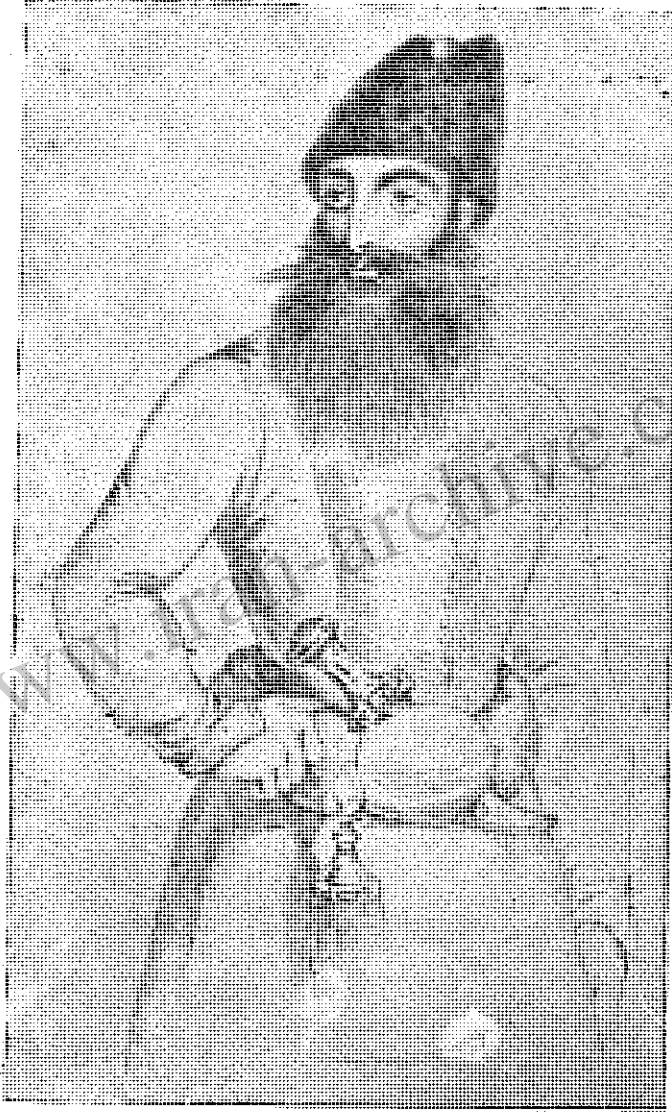
حکومت صد روزه

در این گیرودار ناپلئون از تبعید گاه خود بطور ناگهانی بفرانسه برگشت و رجعت اوس و صدائی در جهان براه انداخت .

نایب السلطنه به عجله مأمورینی بدربار امیراطور صدروزه فرانسه روانه کرد و تقاضا نمود تعدادی افسر از رسته های مختلفه برای آموزش ارتش بایران روانه کند ولی مأمورین ایران هنگامی بفرانسه رسیدند که حکومت صد روزه ناپلئون سقوط کرده بود ناچار بیمان عدهئی از افسران انگلیسی تجدید میشود و عدهئی از آنها مانند .

۱ - سرهنگ شی Col. Shee ۲ - سروان شی Ct. Shee ۳ - ستوان بورگس Lt. Burgess ۴ - ستوان کریستیان Lt. Christian ۵ - لیتل جون Littl ۶ - بوروسکی Bourowski

و از افسرانی که با سرجان ملکم آمده بودند سرگرد لیندسی و ماچین توج



عباس یوزا فرمانده دلیر ایران

www.iran-archive.com

Matchin Tool و سو تیس و هارود Harwood برای ادامه کار کارخانه‌های توپ و تفنگ ریزی اصفهان و تهران و تبریز و آموزش واحدها باقیمانده‌اند. بدون مداخله افسران انگلیسی سپاه آذربایجان چنان شکستی به ارتش معجز عثمانی وارد ساخت که مورد تعجب دوست و دشمن قرار گرفت.

در همین حال پاشای بغداد برای هم آهنگی با ارتش عثمانی بقصد تصرف کرمانشاه حمله شدیدی آغاز نمود لکن محمد علی میرزا فرمانفرمای غرب نه تنها سپاه او را درهم شکست بلکه بقصد تصرف بغداد دستور داد سپاه باختری از خانقین تجاوز کند ولی اجل مهلت نداد و در کردند به بیماری و با چشم از جهان بست. والی خراسان از تجاوز ازبک و تاتار جلوگیری نمود و رفته رفته ارتش ایران داشت سر و صورتی میگرفت که هر دو حریف لازم دانستند یکمرتبه دیگر پشت او را چنان بخاک بکشند که دیگر قادر به خود نمائی نبوده و نتواند قدم علم کند.

جنگ دوم ایران و روسی ۲۹ ذیحجه ۱۲۴۱ الی ۱۲۴۳
ژانویه ۱۸۲۶ الی ۱۸۲۸

بی تدبیری فتحعلیشاه، ضدیت فرزندان او با عباس میرزا، گنگ بودن مفاد پیمان گلستان، تجاوز ارتش روس به آبادیهاییکه در جنگ تصرف نکرده بودند، تحریکات ملاکین و امرای قفقاز که در تبریز و تهران اقامت داشتند، مداخله مجتهدین و پیشوایان دینی در امور سیاسی، آتش جنگ را دومرتبه روشن نمود، از جمله اختلافات ناحیه بین ایروان و دریاچه سوچیچه و شهر گوگچه که در پیمان تکلیف آنها روشن نشده و مذاکرات عباس میرزا و یرموئوف Yermoloff به نتیجه قطعی نرسید و نیروی روس آنجا را تصرف کرده بود. همین موضوع احساسات ایرانیان را تحریک کرده بهیجان آمدند.

عباس میرزا مایل بود شهرت از دست رفته را بدست آورد، در فاصله ایندو جنگ لوئی ۱۸ تاج و تخت فرانسه را اشغال کرد و یلیام چهارم پادشاه انگلستان مرد

ژرژ چهارم بتخت نشست، همچنین الکساندر امپراطور روسیه در گذشت و تزار نیکلا بتخت امپراطوری جلوس نمود و شاهزاده منچیکوف را بدربار ایران روانه کرد که باشاهنشاه ایران پیمان رضایت بخشی منعقد سازد ولی نامبرده چون دستوری برای واگذاری گوگچه نداشت بدون اخذ نتیجه بروسیه برگشت، فتحعلیشاه نتوانست از تغییرات سلاطین مهم جهان و اوضاع سیاسی روز استفاده کند.

ارتش روسیه مقیم قفقاز عبارت بود از سپاه سواره نظام و سه لشکر پیاده و دو یست عرابه توپ قلعه کوب و زنبورك

در حمله نخست ارتش ایران که عبارت از يك سپاه منظم و سی هزار سواران ایلات بود لنگران و شوشی را تسخیر کرده چند هزار اسیر بدست آوردند مسلمانان شهر گنجه پادگان روسی آنجا را قتل عام کردند ارتش ایران ضمن تاخت و تاز بدروازہ های تفلیس رسیده و در ظرف يك ماه کلیه شهرهای شیروان، شماخی، طالش و گنجه را تصرف کرده فقط دژ شوشی بود که با سرسختی پایداری میکرد.

ولی ارتش روس بزودی تقویت شد و در اطراف گنجه سواره نظام قزاق بنیروی ایران که فاقد توپخانه بودند حمله نمود. لشکر ایران از هم باچید محمد میرزا (محمد شاه) اسیر روسها شد ولی سواران شاهسون با رشادت فوق العاده او را پس گرفتند.

عباس میرزا برای جبران این شکست در پاییز همانسال با سپاه سوار به گنجه حمله ور شد ولی سپاه ژنرال باسکیویچ در برابر او با سرسختی پایداری نمود تا اینکه بر اثر خبط اصف الدوله رئیس سواران ایلات - سپاه عباس میرزا بطرف رودخانه ارس پس نشستند.

از طرفی ژنرال مدداف با بیست هزار سوار و پنج آتشبار توپخانه صحرائی به کومک ماسکویچ بگنجه حمله ور میشود در اراضی شمشگور بین نیروی ایران بفرماندهی امیرخان سردار و نیروی مدداف نبرد شدیدی در میگیرد، امیرخان سردار پس از ابراز دلاوریها با گلوله توپ کشته میشود و نظر علیخان فرمانده پادگان گنجه تسلیم

می گردد .

عباس میرزا با نیروئی که جمع آوری نموده بود بکنجه حمله ور شده نیروی مدداف را پس نشانده پس از گرفتن چند هزار اسیر و چهارده اراده توپ گنجه را متصرف می شود .

روز دوشنبه بیست و سوم صفر ۱۲۴۲ ژنرال پاسکویچ که با سپاه تازه نفسی برای کمک بژنرال مدداف بسمت گنجه می تاخت در جلگه شمشگور با سپاه عباس میرزا برخورد نمود ، طرفین بسرعت صفوف رزم را آماده ساختند .

نایب السلطنه سواران گارد مخصوص و سواره نظام عبدالملکی و پیادگان عراقی و بختیاری را در جناح چپ و سواران استرآبادی و هازندرانی را در جناح راست قرار داده و سربازان پیاده و سوار آذربایجانی را بفرمان جهانگیر میرزا فرزند دلاور خود در مرکز مستقر نموده و خود با تیم سوار در میان دره احتیاط کل را تشکیل می دهد .

جنگ شدیدی در میگیرد ولی شدت ارتش توپخانه دشمن بالاخره پایداری سپاهیان ایران را درهم می شکند و سپاه نایب السلطنه بطرف تبریز پس می نشیند و ژنرال پاسکویچ هم از بیم نیروهای ایران که بین ونخجوان وشوش متمرکز بود جرات نمی کند ارتش شکست خورده ایران را تعقیب کند .

شکست قطعی ارتش ایران

شهرهای گنجه ونخجوان ، سردارآباد ، لنگران و سایر قسمت های متصرفی ارتش ایران یکی پس از دیگری سقوط میکند ، عباس میرزا به جنوب رودخانه ارس پس می نشیند ، نیروهای خود را برای جلوگیری از نفوذ ارتش روس در آستارا ، اردبیل ، اهر ، خوی تقسیم می نماید .

نایب السلطنه در صدد جمع آوری تفنگچان و سواران جدیدی بود که برای آخرین مرتبه اقبال خود را آزمایش کند .

ولی آصف الدوله بی تدبیر ، در تبریز بجای دلجوئی مردم بنسای سخت گیری و

هرزگی را میگذارد، آرامنه و بعضی از بیگانه پرستان برانمنائی میرفتاح هجتهدزاده تبریزی با ژنرال آروستوف Arostoff که بایک تیپ سوار و توپخانه، خود را باطرف مرند رسانده بود ارتباط حاصل نموده و نامبرده باخدهه تبریز را اشغال مینماید ربیع الثانی (شهریور) ۱۲۴۳

مداخلات مامورین انگلستان

پیش از شروع جنگ دوم کلنل Sir John Macdonald ماكدونالد بجای مسترالیس وزیر مختار انگلیس در ایران شد این شخص در تمام دوره جنگ ناظر عملیات ارتش طرفین بود، همینکه روسها در اثر غفلت آصف الدوله برادرزن فتحعلیشاه حاکم نالایق تبریز و آشوب میرفتاح هجتهد تبریز را اشغال و روانه زنجان شدند، کلنل ماكدونالد که هندوستان را در مخاطره دید خود را بمیان انداخت و ژنرال باسکوویچ هم که بواسطه شروع جنگ روس و عثمانی پی بهانه میگشت آماده امضاء پیمان صلح می گردد.

قائم مقام و میرزا ابوالحسن شیرازی از طرف فتحعلیشاه مامور میشوند که به دهخوارقان رفته کار مصالحه را تمام نمایند و ای به علی این تجمع با حضور نایب السلطنه در ترکمن چای صورت میگردد و پیمان ترکمن چای در ۱۶ فصل در تاریخ پنجم شعبان ۱۲۴۳ منعقد میگردد.

بموجب ماده ۵ « اعلیحضرت پادشاه ایران از جانب خود و ولیعهد آن تمامی اراضی و جمیع قبایل خیمه نشین و خانه دار را که در میانه خط حدود معینه قتل برف دار قفقاز و دریای خزر است الی الابد متعلق بدولت روسیه میداند »
« اعلیحضرت ممالک ایران بتلافی خسارات دولت و رعیت روسیه مبلغه کرور »
« تومان که عبارت از بیست میلیون مناط سفید روس است طبق قرارداد در موعده معینه باید »
پردازد » ...

فتحعلیشاه در مورد واگذاری آب و خاک هیچ حرفی نداشت ولی در مورد

خسارت نقدی از خود بیخود شده ، چنانکه ضمن نامه‌ای که برای عباس میرزا فرستاده مینویسد...

... اما اگر آن فرزند را شرفیابی آستانه اعلیٰ انشاءالله تعالی مزروق بود بچشم عبرت خواهد دید که چگونه یکباره آکنده پراکنده گشته و اندوخته‌ها انداخته شده خدا آگاه تر است که اینها را همه بیاس خاطر آن فرزند و آنکه آواره و بی سامان و مورد طعن و توبیخ اخوان و اعوان و رجال و نسوان نشود متحمل شده‌ایم، آنچه داشتیم در راه تربیت و مرحمت آن فرزند گذاشتم

. . . . زیاد بر این طول مده ، حکم همانست که کرده‌ایم و پول همانست که داده‌ایم ، اگر صالح جویند حاضر و آماده ایم و اگر جنک میخواهند تا همه جا ایستاده‌ایم .

و حال اینکه اگر یکدهم این پولها را هنگام جنک برای دلگرمی سربازان روانه آذربایجان میکرد قطعاً دچار چنین شکستی نمیشد . زیرا سربازان گرسنه و برهنه بی تفنک و فشنک که جنک نتواند نمود .

شاهنشاه لئیم هنگام حرکت قاطر های حامل شش کمرود اشرفی از تهران و شنیدن آهنگ زنک آنها از خود بیخود شده با اینکه موجبات تمام بدبختیها و سرافندگی را خودش فراهم کرده بود ، بی جهت تقصیر شکست را متوجه فرزندرشیدش عباس میرزا مینمود .

بهر جهت روسپاده کرور را نقد میخواستند ، عباس میرزا متوجه انگلیس ها شد که طبق قرارداد داد ۱۲ ذیحجه $\frac{۱۸۱۴}{۱۴۱۹}$ بابت سالی دوپست هزار تومان مبالغی دریافت دارد .

این پیمان با مضای هنری الیس Hneri Ellis و جیمز موریه Games Morier نمایندگان انگلستان و میرزا محمد شفیع صدر اعظم، میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله و میرزا عیسی قائم مقام بزرگ نمایندگان ایران رسیده ، نمایندگان انگلیس زیر بار نمیرفتند و مدعی بودند ایران در جنگ سبقت کرده بالاخره پس

از يك سلسله تشبثات مستر ماكدونالد وزير مختار و مكينيل كاردار او فقط دويست هزار تومان دادند مشروط بر اينكه دو فصل مذكور را لغو نمايند. و در آن پيمان فقط همين دو ماده به نفع ايران بود بقيه مواد مصالح انگلستان را در برداشت كه دست نخورده باقى ماند.

اين جنگ دوم كه بدون تهيه و آمادگى شروع شده بود از گناهان غير قابل بخشايش فتحعليشاه است، كسى كه در دهسال جنگ نيروى خود و حريف را كاملاً آزمائش كرده است، شكست او بدون زد و بند با كشور هاى مهم جهانى محقق بود، نبايد دست بكار چنين جنگ مهيبى بشود.

ارتش ايران پس از اين جنگ چنان خورد شد و بر زمين نشست كه تا يكصدسال ديگر نتوانست از جا بجنبد بهمين مناسبت وطن مادامآمرض تاخت و تاز نيروهاى روس و انگليس قرار ميگرفت.

فتنه هاى داخلى

آتش جنگ با بيگانه فرو نشست، فتنه هاى داخلى برخاست آتش اغتشاش از هر طرف شعله ور شد، چون سازمان ارتش ايران نبايد فرصت خود آرائى داشته باشد بايد آشوب و فتنه ها برانگيزند تا همين سازمان نارس نيمه جان را براى خاموش كردن انقلابات و عصيان ها بكار برند.

محمد تقىخان بهختيارى عصيان ميكنند، ميرزا قوام الدين بهبهانى طغيان مينمايد سر كشى طوايف خوزستان، آشوب يزد و كرمان، شرارت خوانين خراسان، تجاوز امرائى تركستان و حوادث ديگر، هنوز يكي فرو نه نشسته، آتش انقلاب در جاي ديگر فروزان ميشد.

از همه مهم تر نغمه ناموزون استقلال طلبى افغانستان بود كه بدست انگليسى ها ساز شده بود.

ناچار عباس ميرزا پس از خاموش كردن آتش فتنه ها و فرو نشاندن آشوب ها

بدان سمت توجه نمود، چون خودش در اثر زحمات طاقت فرسای این مدت مسلول شده بود در مشهد بمعالجه پرداخت، فرزند دلیر خود محمد میرزا و میرزا ابوالقاسم قائم مقام را مامور تسخیر هرات نمود، چیزی نمانده بود که محصورین تسلیم شوند ناگاه خبر فوت نایب السلطنه در اردو انتشار یافت.

بی سیاستی فتحعلیشاه، فساد و اختلاف درباریانش موجب این همه فتنه و اغتشاش بود، هرگاه درباریان رشوه خوار فتحعلیشاه فریفته هدایا و پیش کشی ها بالاخره نیرنگهای مامورین زبردست انگلستان نمیشدند، محمود دیوانه و فیروز شیاد مدعیان سلطنت زمانشاه افغانی را با کمک های مادی و معنوی تشویق و تجهیز نمیکردند و آنها را بر علیه زمانشاه مسلح نمینمودند، در افغانستان هرگز آن همه شرارت روی نمیداد و دولت ایران گرفتار طغیان امرای خراسان نمیشد و جنگ هرات پیش نمی آمد و آنطور آبروریزی نمیشد.

مرحوم قائم مقام برای اینکه نتیجه ای از میارزات هرات گرفته شود با کامران میرزا حاکم و مدافع هرات داخل مذاکره شد و او متعهد شد که خراج معموله را بدربار ایران بفرستد و استحکامات غوریان را نیز خراب کند.

انگلیس ها از پیمان کامران حاکم هرات خشمگین شده سیاست ملایم خود را نسبت بایران بخشونت تبدیل نمودند منتهی این تغییر رویه و خشونت تا هرگز فتحعلیشاه که یکسال پس از این واقعه است چندان محسوس نبود.

بازهم مستشاران نظامی انگلیس برای مرتبه سوم

همینقدر که انگلستان حس کرد که ارتش ایران بکلی از بین رفته و هنوز قادر است که یانگیان و سرکشانی مانند حاکم هرات را سرکوبی نماید متوحش شدند، آنها هرات را کلید هندوستان تشخیص داده بودند بخصوص که دانستند امپراطور روسیه بی میل نیست که در ایران ناکامی خود را از جنگهای قفقاز باتصرف افغانستان جبران کند لذا سر جان کمپل S Kamplle وزیر مختار آندولت بوسایلی فتحعلیشاه رافریب داد تا برای سومین بار از دولت انگلستان اسلحه و افسران مشاق بخواهد

مثل اینکه این عده با اسلحه و مهمات مورد درخواست پشت مرز ایران آماده حرکت بودند؛ بمجردیکه دربار ایران چنین درخواستی نمود فوراً عده‌ای مرکب از بیست و چهار افسر و درجه‌دار در $\frac{۱۲۴۹ \text{ آبان } ۱۲۴۳}{۱۸۴۴ \text{ مارس}}$ در روزهای جشن و شادکامی نوروز وارد تهران شدند.

سرهنگ هانری راولینسون Sir Henry Ravlinson مامور نیروی کردهاشد سرهنگ جستن شیل Sir Justin Sheil این شخص در زمان ناصرالدینشاه با سمت وزیر مختاری بار دیگر بایران آمد.

سرهنگ پاسمر Col. Passmre سرهنگ استودارت Col. Stoddart

د. ارسبی تود D. Arthi-Todd و چندی بعد ستوان ویل براهام Wilbraham اینها از رسته‌های سوار، پیاده، توپخانه، مهندسی و امور مالی بودند.

سرپرسی سایکس در کتاب تاریخ ایران مینویسد:

« از همان اول کار ایرانیان نسبت بافسران انگلیسی با حسادت و خصومت رفتار مینمودند. شاه جوان (مقصود محمد شاه است) از افسران انگلیسی پشتیبانی نمینمود» این موضوع نشان میدهد که تلقینات مرحوم قائم مقام نسبت به بدبینی به بیگانگان تا چه حد مؤثر بوده است.

تضمین استقلال و تمامیت خاک ایران

در ۵ سپتامبر ۱۸۳۴ یکماه پیش از مرگ فتحعلیشاه برای نخستین مرتبه دو امپراطور روس و انگلیس که هر یک از تجاوز دیگری و بلعیدن ایران متوحش بودند استقلال و تمامیت خاک ایران را تضمین نمودند؛ پالمر استون Lord Palmerston نخست وزیر انگلستان و نسلرود Comte Neslerode صدر اعظم روسیه عهد و پیمان بستند که بر قابت‌های خود در ایران پایان دهند.

مرگ فتحعلیشاه

غرور و خودخواهی، خبط و خطاهای این سلطان بی‌تدبیر دامنگیر وراثش گردید، کفاره گناهان و عیاشی او، یک قرن کشور ایران را در نهایت تیره روزی



ژنرال پاسکویچ فرمانده فاتح روسی

www.iran-archive.com

نگاهداشت ، تا جائیکه کشور مستقل ایران بدون جلب نظر هر دو دولت روس و انگلیس (که هرگز در يك امری موافق نبودند) قادر نبود يك معدن نمك استخراج کند ، یا يك کیلومتر جاده شوسه بسازد ، یا يك هنگ نظامی تشکیل بدهد اگر بدون اجازه ایندو همسایه متعددی یا با موافقت یکی از آنها دولت ایران دست بکاری میزد بایستی انتظار عقوبت شدید آنرا داشته باشد بالاخره این زنجیر اسارت بدست اعلی حضرت رضاشاه کبیر پاره شد و ایران پس از یکصد و سی سال از زیر یوغ بیگانگان آزاد گردید .

فتحعلیشاه در $\frac{۱۹ \text{ جمادی الاخر } ۱۲۵۰}{۲۳ \text{ اکتبر } ۱۸۴۴}$ در اصفهان جهان را بدرود گفت با تدبیر میرزا ابوالقاسم قائم مقام محمد میرزا ولیعهد بدو در هفتم رجب همان سال در تبریز و سپس در ۱۴ شعبان در تهران به تخت نشست ، ظل السلطان فرزند ارشد فتحعلیشاه که در تهران جلوس کرده بود از ترس مکافات باندرون خاقان مغفور پناهنده شد ، حسن علی میرزا فرمانفرمای فارس با سپاهی گران مجیز بزم پایتخت و تصرف تاج و تخت روانه شد .

ارتش محمد شاه که بقول ژنرال سایکس تحت فرماندهی سرهفرسی لیندسی بتون قرار داشت سپاه یاغی فارس را در هوای مه دار و تیره رنگ بین قمشه و ایزدخواست غافلگیر نمود حسن علی میرزا فرمانفرما و حسینعلی میرزا شجاع السلطنه برادر کپترش دستگیر و زندانی شدند .

در این موقع در خراسان طغیان روی داد در لرستان و خوزستان عصیان ها و سرکشی های بوقوع پیوست که تدبیر صدراعظم (قائم مقام) همه را فرو نشاند و سران گردنکشان تسلیم شدند . سایر فتنه و آشوب ها را این وزیر مدبر خاموش و آرام نمود .

شهادت دومین صدر اعظم کاروان ایران بدست شاه قاجار

این رادمرد توانا که عمری را زیر دست میرزا شفیع صدر اعظم در دربار تهران یا تحت توجه پدرش در دربار نایب السلطنه از مداخلات بیگانگان در امور ایران

رنج میبرد ، هنگامیکه درمسند صدارت قرار گرفت نسبت به بیگانگان مخصوصاً نمایندگان دو امپراطور روس و انگلیس فوق العاده بی اعتنا و باخشونت رفتار میکرد زیرا پای مفتخواران درباری را جاروب کرده ، حقوق شاهزادگان را که بیحساب از خزانه فقیر کشور میر بودند تعدیل نمود . بدیهی است با اتخاذ چنین رویه بی سابقه از خارج و داخل دشمنانی برای خود تراشید .

بیگانگان مخصوصاً انگلیسها انتظار داشتند جانشین میرزاشفیعی و الهیارخان نظام الدوله صدراعظم های فتحعلیشاه وارث اخلاق ملایم و رفتار سست آنها نیز باشد مواضعه و توطئه کردند و بدست یکی از سلاطین معتدل قاجار در تاریخ ۲۵ صفر ۱۲۵۱ در حوضخانه نگارستان پس از مسمومیت بطور وحشیانه او را خفه میکنند . درسال دوم سلطنت محمدشاه این بدبختی بزرگ برای ایران روی داد ، مقدرات شاه و کشور هر دو را بخطر انداخت عیب بزرگ سلاطین قاجاریه این بود که هر یک بنوبه خود دشمن مردان توانای ایران بودند .

بعد از قتل قائم مقام صدارت ایران بدست کسی افتاد که درانظار خودی و بیگانه مایه رسوائی گردید در زمان صدارت ده ساله میرزا آقاسی مرتاض و درویش مجدداً ایران میدان رقابت های دولتی روس و انگلیس گردید .

مستشاران روسی

محمدشاه در فکر انجام نقشه های قائم مقام برای سرکوبی امرای یانگی افغانستان با بسیج ارتشی عازم هرات گردید .

باید دانست که روسها پس از شکست هایی که بایران وارد آورده و احساسات آنها را جریحه دار ساخته بودند ، خیلی میل داشتند بجای اراضی ایران که متصرف شده بودند ، در قسمت های دیگر آسیا آن ضایعه را جبران نمایند ، بنابراین در قسمت لشکر کشی افغانستان محمدشاه را تشویق میکردند .

از جمله کنت سیمونوویچ Comt Simonowitch سفیر فوق العاده آن دولت با دربار ایران وارد مذاکره میشود و در نتیجه دو نفر افسر بنام ژنرال پروسکی

Porovski و سامون Samsou در اختیار ارتش ایران گذارده میشود. شخص سفیر فوق العاده که افسر مهندس روسیه بود در کاب محمد شاه باردوی هرات میرود مستر ماکنایل Mac - neil وزیر مختار انگلیس هم که آنی از عملیات نماینده روس غفلت نمیکرد نیز در اردو حاضر میشود هر یک در محلی سرابرده مجللی بر افراشتند. سفیر روس با محمد شاه یا سردارانش در امر محاصره مشورت میکرد. وزیر مختار انگلیس هم برای اینکه از او عقب نیفتد بوسیله اعزام افسران حتی همان افسرانیکه در خدمت ارتش ایران بودند از نظر روحی نیروی محصورین را تقویت مینمود، و چون غلبه ارتش ایران را محقق دانست کلیه افسران انگلیسی را در هر کجای ایران که بودند بدون اطلاع قبلی احضار کرد و همانروزهاییکه بنا بود کامران حاکم یاغی هرات تسلیم شود به محمد شاه اعلان جنگ داد.

محمد شاه که قادر نبود در وجهه جنگ را بپذیرد آنهم با ارتش مجهز انگلیسی ناچار دست از محاصره برداشت و بطرف مشهد عقب نشست (اوامر ۱۸۴۸ م) و به ۱۶ شعبان ۱۲۵۴ هـ
مهر ۱۳۱۶ هـ

ماکنایل اخطار کرد که انتقام این ناکامی را از دولت انگلیس خواهد گرفت ولی کسالت او وضعف نفس و بیکیفایتی صدراعظم مرتاض موضوع هرات را از خاطرها برد، این یکی از مواردی بود که دولت ایران بدون مشورت با انگلستان اقدام بکاری کرد.

باز هم نیم تنه آبی بجای فرنچ قرمز

محمد شاه میرزا حسن خان مقدم اجودان باشی را بسفارت اطیش، فرانسه و انگلستان مأمور نمود و مقصود عمده او همان سفارت انگلستان بود که ضمن تبریک سلطنت به ملکه ویکتوریا از طرز رفتار ماکنایل شکایت کند، ولی وزارت خارجه انگلستان بعلت قطع روابط سیاسی از پذیرفتن نامبرده خودداری کرد، اجودان باشی مرد مبارزی بود تمام ادعاها و مطالب خود را بوسیله اعلامیه ها و بیانیه ه جرائد با اطلاع و کلای مجلسین انگلستان رساند ولی در هر حال د

پساریس برگشت و برخلاف تمایل انگلیسی‌ها با فرانسویان خیلی گرم گرفت، او سبب شد که روابط قطع شده سی ساله را التیام داد و دولت فرانسه کنش دوسرسی Comt. de Sercey را با سمت سفارت با دوازه نفر افسر رسته‌های مختلفه برای آموزش و پرورش و سازمان ارتش مامور دربار ایران نمود از جمله:

ژنرال داماس Gl. Damae که از سرداران ناپلئون بناپارت بود. فریه J. P. Ferrier، دوهوسه Duhuosset سروان مارکی دو بوفور - Le Marquis de Beaufort d'Hautpout و سروان سوار ویکنت پول دارو Le Vicomte Paul Darus اینها در پنجم شوال ۱۲۵۵ (۱۸۳۹ م) بایران وارد گردید.

با ورود این عده انگلیسی‌ها متوجه تهدید محمد شاه شدند و چون به هوش و استعداد ایرانیان مخصوصاً در کسب فن سر بازی آگاه بودند متوجه عواقب وخیم اقدام او شده شروع بمخالفت و کارشکنی نمودند.

از بدبختی محمدشاه، در این موقع روابط نیکلا امپراطور روسیه با فرانسه سخت تیره و تار بود.

بنابراین دو همسایه شمالی و جنوبی که در کوچکترین امور ایران مداخله میکردند در مخالفت همصدا شدند، حتی افسران عالی‌رتبه ایران را تحریک کرده که موضوع عهد شکنی‌های ژنرال‌ساردهان را یادآور شده و از افسران فرانسوی اطاعت نکنند. این هیئت پس از چهار سال بیکاری و دوندگی و صرف هزینه هنگفت بدون اینکه از وجود آنها استفاده‌ای شده باشد بفرانسه بازگشتند.

از این تاریخ حاج میرزا آقاسی بشخصه دست بکار فرماندهی شد اینقدر کوشش شتر درست کرد و لوله توپ ریخت که شعرا لطایف و هجویاتی درباره این اقداماتش سروده‌اند.

فتنه میرزا آقاخان محلاتی

در زمان صدارت میرزا آقاسی وقایعی در ایران روی داد که سر بازان

ایرانی در فرو نشاندن آن حوادث سهم بسزائی دارند که وقایع مهم آن مختصراً شرح داده میشود:

آقاخان محلاتی جد آقاخان فعلی مرشدزاده‌ای بود درلباس زهید و تقوا با عمامه سبز سیادت بتحریریک بیگانگان درسال ۱۲۵۵ هـ غوغائی درنواحی یزدو کرمان و بلوچستان برپا نمود او پسرشاه خلیل‌الله رئیس طایفه اسمعیلیه است که پدرش را درسال ۱۲۳۲ جماعتی از آشوب‌طلبان یزد کشتند آقاخان که سیزده‌ساله بود مورد مهر و محبت فتحعلیشاه واقع شد دختر شاه را بزنی گرفت و بیست و سه هزار تومان انعام دریافت کرد و در زمان صدارت حاج میرزا آقاسی با اهل و عیال بزیارت مکه معظمه شتافت در مراجعت بخزید اسپهای عربی پرداخت درهرجا سوار دلیری سراغ‌داشت با حقوق گزارف استخدام مینمود، جماعت عطاالهی را بدسائسی داخل فرقه اسمعیلیه نمود با اعوان و انصار و پانصد سوار زبده روانه کرمان شد.

این شخص مدت یکسال برعلیه دولت عصیان کرده و باسربازان محلی یزد و کرمان مشغول زدو خورد بود تا اینکه یک تیپ مختلط از تهران مامور سرکوبی او میشود، آقاخان که تاب پایداری درخود ندید فراری شد و دربلوچستان مجدداً قدم علم کرد، دراینموقع فرمانفرمای هندوستان سعیدخان باوچ را بهیاری او روانه ایران کرد و از راه قندهار و سیستان مهمات و توپخانه کافی جهت تقویت او فرستاد، معیناً آقاخان که دچارشکستهای پیاپی میشد دست بردار، نبود هنگامیکه درشمیل دچار آخرین شکست شد انگلیسها درصدد برآمدند او را از راه قندهار بههندوستان بردند و در آنجاشالوده کانون سیاست جدیدی را بنیان گذارند و او درهفدهم ذی‌عقده ۱۲۵۷ هـ وارد قندهار شد خودش در کتاب عبرت افزا مینویسد: «هزینه میهمانی ما را از قرار روزی صدروپیه مقرر کردند»

یکی از گره‌رقصانی بیگانگان برای محمدشاه که قصد فتح هرات را داشت همین حادثه آقاخان محلاتی بود.

تجاوز عثمانیها

همان موقع که ارتش ایران روانه افغانستان و سرکوبی باغیان بود هنری الس Henay - elles وزیر مختار انگلیس مقیم دربار ایران به لرد پالمستون مینویسد :

« اینکه شاهنشاه ایران بخراسان و هرات لشکر کشی میکند برای اینست که »
« آرام بودن مرزهای جنوب و باختر کشور ایران مایه آزادی دل آسائی شاه و اسباب »
« تقویت ایشان است ، تا بهر طرف که خواهند بروند و با خاطری جمع دست بهر »
« کاری بزنند . »

ناگهان آتش فتنه در هر طرف مرز ایران و عثمانی شعله ور میشود . بازرگانان ایرانی را در خاک عثمانی غارت میکنند . اگر اد عثمانی شهرهای خوی و قطور را تاراج مینمایند ، بتحریرک والی رواندوز اطراف رضایه غارت میشود . نیروی والی بغداد خانه و بازار خرمشهر را می چابند شهر را خراب میکند پاشای بایزید در میان ایلات کرد آنها را بعضیان بر علیه حکومت مرکزی تشویق و تحریرک میکند . در سر بلا بدستور ماموران دولت عثمانی قتل و غارت ایرانیها شروع میشود خلاصه خاور ایران یک پارچه آتش گشت ولی همینکه محمد شاه از هرات بر میگردد و برای گوشمالی عثمانی ارتشی آماده میکند تا نامردیهای دولت عثمانی را تلافی کند ناگهان روس و انگلیس مانند یک دوست خیر اندیش پادرمیانی کرده و قرار میگذارند نمایندگان چهار دولت در ارزته الروم اجتماع کرده حدود مرزی دولتین ایران و عثمانی را مشخص سازند .

موضوع قیام باب

گرچه بعضیها قیام سیدعلی محمد باب را بروسها نسبت میدهند ولی هر چه بود که همسایه جنوبی به بهترین وجهی از این موضوع استفاده کرد و در هر گوشه ایران آتشی روشن نمود تا دولت مرکزی را متزلزل و ناراحت کند .

در وقایع سال ۱۲۵۹ منتظم ناصری مینویسد :

« هم در این سال حاج سید کاظم رشتی شاگرد شیخ احمد احسانی در گذشت »
« و سید علیمحمد شیرازی شاگرد حاج سید کاظم رشتی دعوی بایست نمود و این دعوی
«رفته رفته اسباب فتنه ای عظیم گشت».

در بشرویه ، قلعه طبرسی هازندران ، کاشان و سایر نقاط بین سربازان نیروی
مسلح باب رزمها میشود و هر دو طرف مرتکب فجایعی میگرددند آقای محمود محمود
در کتاب روابط ایران و انگلیس مینویسد : « بعد از ایجاد آشوب و فتنه ، فساد ،
نا امنی ، خرابی و قتل و غارت ، دولت انگلیس قدم پیش گذاشته از این مدعیان
ایرانی حمایت میکند و آنها را جمع آوری نموده در نقطه ای از نقاط قلمرو خود که
نزدیک بایران باشد سکنی میدهد و برای آنها اسباب راحتی و مقرری ماهیانه و
سالیانه مرتب برقرار میکند ، تعجب در همین است و بس !»

فتنه سالار در خراسان

محمد حسن خان سالار پسر اللهیار خان آصف الدوله است ، آصف الدوله همان
کسی است که فتحعلیشاه علیرغم میل عباس میرزا هنگام جنگ دوم ایران و روس
او را به فرمانداری تبریز و فرماندهی پادگان آن شهر تعیین نمود ، تعدیات او موجب
شد که میر فتحاح مجتهد با روسها ارتباط پیدا کند و غفلت او باعث شد که ناگهان
روسها تبریز را اشغال کردند بی لیاقتی او آنکه این سردار متکبر را روسها از
تنورخانه بیوه زنی بدر آوردند . از کسانیست که در قتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام
دست داشته و پس از مرگ او با امید صدارت ایران به پایتخت شتافت ولی محمد شاه
چون او را از یاران انگلیس میدانست باین سمت نپذیرفت ، سالار که از صدارت
نا امید گردید ، بر علیه محمد شاه تحریکاتی میکرد تا آنکه بالاخره طغیان کرد ،
شرارت و هرزگی او مدت پنجسال طول کشید . لشکریان او با سربازان دولتی
غالباً گلاویز بوده اند و گاهی سالار شکست میخورد ولی بطور کلی سرکوبی نشده
بود تا اینکه هنگام زمامداری امیر کبیر لشگری از تهران فرستاده او را دستگیر
کردند و در تهران اعدام شد شرح مفصل آن بیاید .

بخش پنجم

ارتش ایران در سلطنت ناصرالدینشاه

تأثیر وجود میرزا تقیخان امیرکبیر در احیای ارتش ایران
ارتش ایران در دوران صدارت حاجی میرزا آقاسی ارزش حقیقی خود را از دست داد و از آن فقط اسمی باقیمانده که بیشتر بروش آموزش انگلستان آشنا بودند زیرا پاره‌ئی از مستشاران انگلیسی هنوز در خدمت ارتش ایران باقی بودند. ولی وضع آنها نه از نظر ظاهر و نه از نظر معنی بهیچوجه پسندیده نبود و شایسته عنوان ارتش شاهنشاهی را نداشت.

اولین اقدام امیرکبیر اصلاح ارتش بود، در گذشته هنگام مأموریت سربازان جیره نمیدادند و آنها احتیاجات خود را بوسیله گرفتن سیورسات از مردم تأمین میکردند او بود که گرفتن سیورسات را از رعیت ممنوع کرد و ایرانیان بخصوص رعایای ده نشین را از يك بلای غارتگری قانونی نجات داد.

در تاریخ منظم ناصری در وقایع سال ۱۲۶۷ مینویسد:

« پاسدارخانه در هر نقطه‌ای از شهر تهران ساخته شد و امر شد در سایر شهرها »
« ها نیز پاسدارخانه بسازند... مفتول دوزی در لباس اهل نظام معمول گردید »
« شال چوخای مازندران طوری تکمیل شد که برای لباس سربازی بسیار بکار میخورد »
« حسنخان یوز باشی مأمور شد از اردبیل و مشکین يك هنگ سرباز جدید »
« بگیرد، حسنعلی خان سرهنگ از قزوین يك هنگ سرباز گرفت، از خراسان »
« و قزاق دو هنگ جدید و از مراغه نیز يك هنگ، از خلخال يك هنگ، از کرمان »
« يك هنگ سرباز جدید گرفته شد و مقرر گردید چهارده هنگ از عساکر منصور »

« همیشه پادگان تهران باشند ، سیورسات گرفتن مأموران دیوان از رعیت متروک »
« گردید . يك هنگ سرباز از نیشابور همچنین در ارومیه از نصهارا يك هنگ جدید »
« گرفتند ، اشرار لارستان فارس مقهور و دژهای آنها کوبید ، شد ، جباخانه در »
« همه بلاد ایران خاصه در تهران دایر و انواع اسلحه ساخته شد ، همچنین مهتاب »
« جهة آتش دادن توپ ، پارچه از پنبه و گچ در کاشان ترتیب داده و بافته بکلفتی »
« ماهوت ولی لطیفتر و بادوامتر و دو هزار توپ از آن برای اهل نظام تویی چهار »
« چهار ریال و نیم خریداری شد هنگهای سوار زیاد در این سال از غالب بلاد و ایلات »
« گرفته و در غالب استانها و شهرستانها دستور استقرار پادگان و تمرینات نظامی »
« صادر گردید ، ارتش ایران خیلی ترقی کرده و منظم شده و ارتشی لایق برای نظم »
« حدود گرگان ، استرآباد و خراسان و دفع تراکمه بهمان حدود فرستاده شده »
« و تمام حدود خاوری و غیره منظم و مصفا گردید جبارخانه در اصفهان »
« بنا نمودند که در هر ماهی سیصد قبضه تفنگ و هزار دست فانسقه و لوازم سربازی »
« در آن تهیه میشود امر شد سالی پنجاه هزار دست پوشاک نظامی در اصفهان دوخته »
« شود مدرسه دارالفنون ساخته شد »

در زمان صدارت حاجی فقط يك سپاه در آذربایجان (شامل هفت هنگ پیاده دو هنگ توپخانه و سواران محلی) سرباز پارکابی و لیبند زیر نظر امیر نظام (یعنی امیر کبیر) ، در خراسان يك لشکر (چهار هنگ پیاده يك هنگ توپخانه) سر باز، در کرمانشاه دو هنگ پیاده، در اصفهان و شیراز فقط دو هنگ جان باز در تهران دو لشکر (شامل سوار ، پیاده ، زنبورک و توپخانه) موجود بود .

نظر امیر کبیر خیلی بلند بود او میخواست ارتشی تجهیز کند تا آنچه که پدران شاه فعلی از دست داده‌اند باز ستاند و دیگر اجازه ندهد تا بیگانگان در امور ایران دخالتی نمایند و در مدت صدارت خود دست اجانب را از مداخله در امور داخلی و خارجی ایران کوتاه نمود ، و بدون مداخله آنها مسائل غامض ایران راحل و عقد میکرد ، در زمان او احدی اجازه نداشت با عمال اجانب روابط خصوصی

داشته باشد .

اینک شروع کار است و بیشتر از همه توجه خود را بطرف ارتش معطوف کرده او میخواست پنجاه هنگ پیاده ، سی هنگ سوار و بیست هنگ توپخانه مجهز و آماده داشته باشد بعلاوه نظر داشت که اسلحه عشایر و ایلات را يك سیستم کرده و آنها را تحت انضباط در آورد ولی مخالفین داخلی دست کمک بطرف بیگانگان دراز نموده تا توانستند برای او کار شکنی کردند از جمله کار آنها تقویت سالار بود .

اغتشاش خراسان که در زمان سلطنت محمدشاه و صدارت حاجی میرزا آقاسی شروع شده بود همینطور دوام داشت اینک که سالار متوجه شده است باچه نره شیری طرف است، پانزده هزار سرباز جنگی دور خود جمع کرده و هر روز از اطراف خراسان تیراندازان عشایر و طوایف نیروی او را تکمیل میکنند .

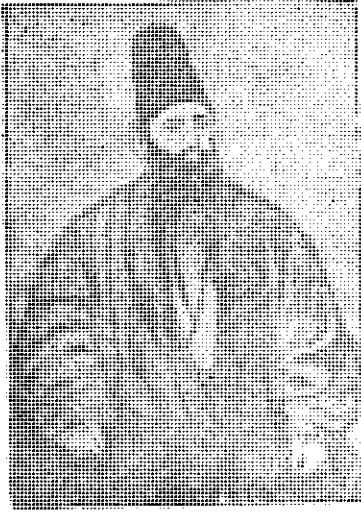
تمام امراء خراسان که مفتون شجاعت و رشادت سالار بودند او را دوست میداشتند فقط یکی دو نفر از خوانین آن حدود او را از رویه ایکه پیش گرفته سرزنش مینمودند .

اینک حمزه میرزا حاکم مشهد ارك را تخلیه کرده بهرات گریخته است و خراسان بکلی در قبضه سالار است . میرزا تقی خان امیر کبیر در تهران مشغول بسیج نیروی کاملی است که برای سرکوبی سالار روانه خراسان نماید که نمایندگان سیاسی انگلیس و روس مداخله کرده و از امیر درخواست نمودند تا سالار را مورد عفو قرار دهد، امیر بآنها جواب داد مداخلات همسایگان در ایران از حد گذشته و دیگر شایسته نیست ادامه پیدا کند ، برای استخلاص خراسان و تنبیه سالار اگر بیست هزار سرباز دولت کشته شود بهتر است تا آنکه آرامش يك ولایتی بدست بیگانگان برقرار شود .

هنوز لشگری را که مشغول تسلیح بود تجهیز نشده بود که در هر گوشه ایران وقایعی

رخ میدهد .

۱- در اصفهان مردم به خواهری یکی از علما بر علیه حاکم شهر طغیان میکنند



صدر اعظم شهید (فائز مقام)

بلوای اصفهان مدت طول کشید تا اینکه استاندار اصفهان توانست آشوب را خاموش کند .

۳- حاکم محلی بلوچستان در بمپور فرصتی بدست آورده در بمپور یساعی شد و سرتاسر بلوچستان تبدیل بیک پارچه آتش گردید عده سربازان جمناز سوار پادگان رودبار فرماندهی طهماسب میرزا مؤبدالدوله استاندار کرمان با تعدادی زنجورک و نیروئی از سوارو پیاده کرمان بدستور امیر کبیر دو پشته سوار شده به بلوچستان رفته بدو بمپور را تصرف کرده و سپس آرامشی در آن حدود برقرار ساختند .

۳- دولت عثمانی برخلاف عهد و پیمان های خود از اغتشاشهای داخلی و

سرگرمی امیر کبیر استفاده کرده بمرزهای ایران حمله ور شده قطور را تصرف کردند.

۴- شاهزاده بهمن میرزا عموی شاه که هنگام شروع آشوب خراسان متهم بود باینکه آصف الدوله او را برای سلطنت و پادشاهی ایران در نظر گرفته اند اینک هر دو نفر بخارج تبعید شده اند بیکار ننشسته و مرتب مشغول تحریکات هستند .

۵- دو هزار و پانصد نفر از سپاه آذربایجان پادگان تهران به بهانه اینکه فلان سرباز بدستور امیر کشته شده یاغی شدند و تفصیل آن از اینقرار :

روزی آلو فروشی سر راه امیر را گرفت و شکایت کرد که این سرباز یکپول داده که ۲۵ آلو بخورد و هسته آن را پس بدهد اینک بیشتر از صد آلو خورده و تخمه آن را فرو داده بازهم ادعا دارد که هنوز ۲۵ آلو نخورده است .

امیر بسرباز گفت چرا تعدی میکنی سرباز بچقه شاه و سر امیر قسم خورد که

دروغ میگوید امیر گفت شکم او را پاره کنید اگر راست گفته بود که رضایت ورئه او را از حیث پول فراهم کنند و در عوض شکم شاکی را از هم بدرند و اگر دروغ گفته بود که بسزای خود رسیده .

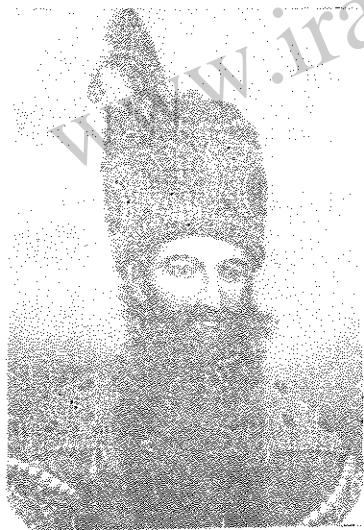
تا رفت آلو فروش توسط کند زوده های سر باز در سیزده میدان بیرون ریخت و بیشتر از یکصد هسته آلو در معده او یافتند ، سر بازانی که سالها به تعدی و اخاذی عادت کرده بودند این سخت گیری امیر را مخالف باروش خود دانسته بیگانگان و خائنین داخلی دست بیکی کرده به تحریک سر بازان آذربایجانی پرداختند که ناگاه در یکی از روزهای نوروز سال $\frac{۱۴۶۵}{۱۴۴۰}$ این عده سر باز بر علیه امیر کبیر کوس یاغیگری کوفتند تا جائی که مسلحانه منزل امیر کبیر را محاصره کردند و قصد کشتن او را داشتند . از طرفی یکی از متنفذین تهران که طرفدار امیر بود باتفاق امام جمعه تهران دستور دادند مردم دکان و بازارها را بسته اسلحه گرفتند و بقصد حمایت امیر و

سر کوبی سر بازان آماده حرکت بودند تا اینکه سر بازان که پند و اندرز امام جمعه آنها را قانع کرده و از طرفی تاب جنگ با مردم پایتخت را نداشتند دست از یاغیگری برداشته تمکین نموده بسر بازخانه ها رفتند .

امیر کبیر هر يك از آشوبها را باتدبیری فرو نشاند و يك تیب مختلط شش هزار نفری زیر فرمان سلطان مراد میرزا بكمك استاندار خراسان فرستاد ، چند نفر از امرای خراسان با اکراد قوچانی باو ملحق شدند :

جنگ با سالار هیجده ماه طول کشید ،

سالار که دیگر از خارج تقویت نمیشد در مشهد محصور گردید ، بالاخره در جمادی الاول ۱۲۶۶ او را اسیر کردند و روانه تهرانش ساختند . کننل شیل وزیر مختار انگلیس



برای معافیت سالار خلیلی دست و پا کرد ولی امیر که میدانست قیام او بدستور بیگانگان بوده سالار را بدار مجازات آویخت و خشم کلنل شیل را برانگیخت .

در بهار سال ۱۲۶۷ بایبهای یزد علم مخالفت برافراشتند و شهر را محاصره کرده و حاکم شهر بزحمتی موفق به سرکوبی و پراکندگی آنها شد و چون رئیس آنها در زندان امیر کبیر بود قصد ترور صدر اعظم را نمودند چون موفق نشدند غائله زنجان را برپا ساختند ، مجتهد محل که بابی شده بود شهر را تصرف کرد این خبر که بامیر کبیر رسید .

و اتسون گوید : « در این موقع تنظیمات امیر کبیر سر و صورتی گرفته بود ، پس از پنج ساعت از وصول خبر زنجان لشگری مسلح و منظم با افسران لایق و آزموده و مواجب گرفته روانه زنجان شدند »

باز همین شخص میگوید « ارتش ایران بر طاقت ترین و صبورترین ارتشها میباشد و هر گاه روزگار حکمرانی میرزا تقیخان امیر نظام بطول میانجامید ، شاهنشاه ایران دارای يك ارتش منظم صد هزار نفری میشد که هم خوب بفن نظام آشنا و هم خوب مسلح باشند »

امیر کبیر طرح سرکوبی امرای یاغی افغانستان را تنظیم کرده بود و نقشه جلو گیری احتمالی بیگانگان را هم در سینه پر از آرزو و آمال خود رسم کرده بود و قطعاً اگر لشکر کشی با افغانستان بدست او انجام شده بود بیگانگان بخود اجازه مداخله در يك امر داخلی را نمیدادند . ولی این طرح بدست مرد نالایقی مانند میرزا آقاخان اعتماد الدوله اجرا گردید .

سپاه ایران چون شیر غران با افغانستان تاخت آورد هرات و غوریان و سایر شهرهای خراسان را از امرای یاغی بازستاند خلاصه افسر و سرباز آنچه وظیفه داشت انجام داد ولی دخالت انگلیسها و رسوخ ارتش آنها از بوشهر بداخله فارس و از خرمشهر بداخله خوزستان موجب شد که در اواخر سال ۱۳۳۱ شمسی کلیه تلفات و ضایعات را نادیده گرفته و بانهایت سرافکنندگی آنچه بضرر شمشیر گرفته بودند

تسلیم مأمورین انگلستان کنند در حقیقت هنوز سال مرگ امیر کبیر آن مرد باتدبیر
بر گذار نشده بود که میرزا آقاخان نوری قباله هرات را مسجل کرده به انگلستان
واگذار نمود .

امیر کبیر سازمان ارتش را طی چند دفتر منظم کرده بود و روز پنجشنبه
در کاخ گلستان به تصویب ناصرالدینشاه رسانید که خلاصه آن اینجا
نقل میشود :

ارتش ایران به ۱۰ تومان (سپاه) تقسیم میشود . هر تومان بنا بر موقع و محل
عبارت بود از ۴ تا ۱۱ هنگ، مقرر داشت پارچه لباس کلیه افراد و افسران از چوخاهای
مازندرانی و کسگری خراسان و کرمانی و پارچه‌های کاشی تهیه شود، دوختن دکمه
شیر و خورشید استعمال اشراب را معمول داشت .

در اصفهان ، شیراز ، تبریز و تهران کارخانه توپ‌ریزی و اسلحه‌سازی دایر
کرد ، کارخانه باروت‌سازی مهران از تأسیسات اوست ، آهن مصرفی کارخانه‌های
اسلحه‌سازی از کانه‌های ماسوله و نانیخ مازندران استخراج میشود .

بیست هزار تفنگ کسری سواره نظام ایران را بانگلستان سفارش داد .
سربازخانه و تأسیسات نظامی

بدستور امیر کبیر ، پارک توپخانه و هشت سربازخانه در اطراف شهر (سربازخانه
نایب‌السلطنه ، سربازخانه‌های خیابان ری که اینک بیمارستان بازرگانی و سازمان
شاهنشاهی است هم‌چنین سربازخانه محمدیه تاهمین اواخر باقی بودند) بیشتر از
پنججاه پاسدارخانه در شهر تهران بنا نهاد .

در سایر شهرستان ها به نسبت اهمیت نظامی برای ساختمان سربازخانه و
پاسدارخانه دستورهائی داد که تا زمان سلطنت اعلیحضرت فقید مورد استفاده پادگان-
های نظامی بود .

در نقاط مهم مرزی برای نگهبانان مرزی و دفاتر آنها ساختمانهای بنیاد نهاد
در مدت چهار سال صدارت برای عمران و آبادی کشور و نیرومندی ارتش

دست بکارهایی زد که در طول سلطنت قاجاریه بی سابقه بود سازمان ارتش ایران در زندگانی او در حقیقت از هیچ بجایی رسیده بود که خونس بناحق ریختند و کارهای او نه تنها متوقف ماند بلکه آنچه را که شروع نموده یا آماده کرده بود از بیخ و بن برانداختند در این مدت کوتاه نخست وزیریش روی اصول بنیچه بندی پنجاه هزار پیاده تیر-

انداز و دوازده هنگ سوار (هر هنگ ۸۰۰ نفر) دوهزار توپچی و دویست زنبور کچی سرباز بخدمت احضار و سروصورتی به سازمان نامرتب آنروز ارتش داد.

همان اوایل کار بود که امرای مرو و زمزمه خودسری آغاز کردند و بادسته های

بزرگ مسلح بحدود قوچان و مشهد تجاوز می کردند ، امیر کبیر چنان ضرب شستی به آنها نشان داد و سربازان ایران با چنان سرعتی نیروی مسلح ترا که مرورا سرکوبی کردند که نه تنها در جای خود نشستند بلکه نمایندگانی با هدایا و پیشکی ها بپایتخت ایران فرستاده و از کرده خود اظهار ندامت پشیمانی کردند ، اصولا در زمان امیر کبیر کشور ایران چنان قدرت و نفوذی بهم زده و شهرت آن تمام کشورهای هندوستان و عثمانی و در مردم افغانستان و ترکستان فرا گرفته بود که حتی چندسال پس از شهادت او (۱۳۷۱) افغانستان از ایران مستشار نظامی درخواست کرد و افسران ایرانی در قندهار برای امیر دوست محمد خان سرباز و درجه دار و افسر تربیت می کردند و شخص دوست محمد خان امیر قندهار و کابل هر ساله تحف و هدایای فراوان برای شهریار ایران می فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد می کرد ، عموم سکنه افغانستان پادشاه ایران را شاهنشاه اسلام پناه می خواندند سوء سیاست اعتماد الدوله موجبات تجربه افغانستان و ترکستان را از ایران فراهم کرد دوست محمد خان را بدامان انگلیسی ها انداخت در اوایل ۱۲۷۳ (۱۲۶۶ شمسی) یعنی یکصد و سه سال پیش هرات بتصرف ایران در آمد و ارتش ایران طوری مجهز و آماده بود که بزودی قندهار و سایر نقاط افغانستان را اشغال می کرد ، ارتش انگلیس با ایران حمله کرد ، کوچکترین دستوری برای پایداری یا جنگ و گریز یا هر نوع عملیات نظامی بفرماندهان نیروی بوشهر و خرمشهر داده نشد ، نیروی انگلیس با بمباران و تخریب دژها بداخل ایران رسوخ کرد

مردم هندوستان بحمايت ايرانيان و اينكه دچار تعدی و تجاوز ملت متمدن! انگلستان شده انقلاب کردند، افسران و درجه داران خلاصه هر انگلیسی که بدستشان ميرسيد ميكشند، دولت انگليس ناچار شد نيروی اعزامی بايران را برای فرونشاندن آتش انقلاب فراخواند، اگر صدر اعظم وقت مانند امير کبير مردی مدبر بود و اقلاً از وضع کشور های همجوارش اطلاعات منظم و صحيحی داشت نه تنها سپاهيان انگليس را خلع سلاح میکرد، بلکه با تحميل يك پيمان سنگين اجازه نمیداد ديگر آنها در امور ما و افغانستان مداخله کند.

ولی برعکس سنگين ترين پيمان را با مضای اورساندند و ارتش خود را بسرعت به هندوستان انتقال داده و با يك کشتار بيرحمانه هندوستان را آرام نمودند.

در چهاردهم اسفند ۱۲۳۶ شمسی در فصل ششم پيمان اينطور تعهد کرد:

- « اعلیحضرت پادشاه ايران قبول ميفرمايند که از هر نوع سلطنت بشهر و خاک »
- « هرات و ممالک افغانستان صرف نظر نموده در صورتیکه اختلافی بين دولت »
- « ايران و ممالک هرات و افغانستان بظهور رسد، دولت ايران تعهد ميکند که »
- « اصلاح آنها باهتمامات دوستانه! دولت انگليس رجوع نموده و نيروی جبريه »
- « بکار نبرد . . . »

اين سياست خفت آور و نتگين قلب سر بازان رشيد ايران را جريحه دار و روحيه آنان را متزلزل نمود.

تعجب در اينست که روز بروز بر قرب و منزلت اين مرد بی کفايت افزوده ميشود. جبهه ترمه، شمشير مرصع و مکمل بالماس و ياقوت باو میدهند، عصای مکمل بالماس وجبه خاص مرصع و بند کاغذ شرابه مرواريد باو اعطاء ميشود، بنشان تمثال همایونی مفتخر ميگردد، بيک قطعه نشان امير يونانی اعظم و يکرشته حمايل سبز و يك رشته شرابه بند کاغذ مکمل بالماس و مرواريد نازل و به لقب نبيل آلتس (اشرف اعظم) سرافراز ميگردد.

ولی حسودان يا حقيقتاً مردمان علاقمند بکشور شاه را متوجه خيانت ها يا

اقلا غفلت ها و بی تدبیری او میکنند ناصرالدین شاه در بیستم محرم ۱۲۷۵ (۱۲۷۵ هـ)
سنبله ۱۲۳۷) او را از تمام مشاغل منفصل میکنند .

اورفت بعد ها میرزا حسین خان مشیرالدوله با لقب سپهسالاری آمد (۱۲۸۸ هـ ۱۲۵۹ ش) کارهایی که در زمان او ناقص مانده بود در صدارت این شخص تکمیل شد اگر او غفلت نمیکرده این مردمقتدر مدبر تعهد داشته . تقسیم ایالت بلوچستان در صدارت این صدراعظم صورت گرفت .

سپهسالار ناصرالدین شاه را در اروپا به تفریح و گردش مشغول کرده بود ، عمال سیاسی انگلیس در خلیج فارس بکار خود مشغول و با شیوخ قبایل عرب تابع ایران داخل مذاکره برای عقد قرارداد ها بودند .

خلاصه نزدیک دهسال از وجود او استفاده کردند همینکه بازی تمام شد و دیگر بوجود او احتیاجی نداشتند بسر نوشت میرزا آقاخان نوری باید گرفتار شود بخصوص که مرتکب گناه بزرگی شد و برای ایجاد قزاق خانه از افسران روس مستشار خواست .

در این گیر و دار ارتش ایران حال احتضار را طی میکرد ، بودجه آنرا نایب السلطنه وزیر جنک فرزند دلبنده شاه می بلعید ، پول و جیره آنها هم طور دیگر تسعیر میشد . حال بفکر اصلاح افتاده ناصرالدین شاه از طرفی با دربار اطیش داخل مذاکره شد و هیئتی از افسران عالیقدر آنکشور بریاست کمانل شیو نو سکی Col. Chyeunovesky برای آموزش ۷ هنگ از هنگ های عراقی و ششصد نفر توپچی استخدام میکند از طرفی چون از لباس قزاقها در روسیه خوشش آمد یک هیئتی از افسران از دولت روسیه استخدام نمود که بریاست کمانل دو مان توویج Col. Dumantovitch به ایران آمدند .

ورود افسران اطیشی و ایجاد قزاق خانه بریاست افسران روسی تقریباً در يك زمان (۱۲۹۶ هـ ۱۲۵۸ ش) ^{۱۸۷۹} بوده است .

خلاصه آنچه را که امیر کبیر در زمانی کوتاه انجام داد اعتمادالدوله و سپهسالار

نه تنها آنسازمان را با همان صورت توانستند نگاهدارند بلکه روز بروز درانهدام آن کوشیدند .

با دست خالی تشکیل پنجاه هنگ پیاده و تعداد زیادی هنگ سوار و توپخانه منظم کار شوخی نیست .

هرهنگ پیاده عبارت بود از ۸۰۰ سرباز و ۲۰۰ افسر و درجه دارد ، حقوق هر سرباز سالیانه هفتاد ریال و جیره روزانه یک کیلو و نیم نان .

هر هنگ به ۱۰ گروهان تقسیم میشد .

فرمانده گروهان یک نفر سروان با حقوق سالیانه هفتاد تومان، گروهان بدو رسد رزمی تقسیم که یک نفر ستوان با حقوق سالیانه چهل تومان بآن رسد فرماندهی میکرد در هر دسته چهار گروهان و چهار سر جوخه با سمت و کیل راست و وکیل چپ و وکیل نیمدسته و فرمانده جوخه خدمت میکردند .

فرماندهی هنگ را یک نفر سرهنگ با حقوق ۵۰۰ تومان سالیانه عهده دار بود که دو نفر سرگرد او را معاونت میکردند ستاد هنگ عبارت بود از یک نفر آجودان و چهار نویسنده .

سوار نظام رسته سوار بدو قسمت تقسیم میشد:

۱- غلام شاه یا گارد مخصوص پادشاه و ولیعهد

۲- غلام سوار یا سوار نظام تومانی

هر اسواران از پنجاه نفر سوار نیزه دار یا شمشیردار و بدو دسته تقسیم میشد حقوق و درجه آنها با فرمانده گروهان و دسته پیاده تفاوت نداشت، آئین نامه داخلی و رزمی با تطبیق نظام اطریشی نوشته و منتشر گردید .

یکی از خدمات برجسته و مهم مرحوم امیر کبیر تشکیل مدرسه نظام و دارالفنون بود که در آتیه شرحش میاید .

اینمرد با تجربیات تلخ و نفرت شدیدی که از بیگانگان داشت معینا برای تهیه افسران مطلع و دانشمند خود را محتاج به مستشاران بیگانه دانست و برای

اینکه روس و انگلیس و فرانسه را (که هر کدام منظور و سیاست خاصی در ایران داشتند) مداخله ندهد متوسل بدولت اطریش شد که در آنموقع ارتش آن کشور شهرت جهانی داشت .

بعلاوه طبق عهد نامه $\frac{۱۸۱۴}{۱۸۴۹}$ دولت ایران در برابر انگلستان متعهد شده بود که اگر ایران خواست مستشار نظامی استخدام کند بکشورهای دوست انگلستان رجوع کند .

بسرعت ساختمان دارالفنون را شروع کرد و استادان اطریشی بطرف ایران حرکت کردند متأسفانه هنگامی به تهران رسیدند که دو روز بود امیر کبیر مورد غضب واقع و معزول گردیده بود .

آن هیئت عبارت بودند از :

۱ - سروان پیاده Gumoens

۲ - سروان مهندس زاتی Zattie

۳ - ستوان توپخانه کرزیز Krziz

۴ - ستوان سوار نمپرو Nemiro

۵ - افسر عملیات کوهستانی کارنوتا Carnotta

۶ - دکتر داروساز پلاک Dr polak

کنل شیل وزیر مختار انگلیس به مجردیکه پی برد امیر کبیر خیال استخدام مستشاران نظامی دارد ضمن ملاقاتها از او تقاضا میکرد حال که از انگلیس خوششان نمیآید اقلاً از ایتالیا افسر و مربی بیاورید ، امیر کبیر باو جواب داد که طبق عهدنامه که دست و پای ما را در هر کاری بستهاید ما را ملزم کردهاید که از دولت هائی که با شما دشمن هستند ، ایران افسر نظامی استخدام نکند دولت اطریش هم مانند ایتالیا از دوستان شماست و با آن دولت داخل مذاکره شده ایم .

بلافاصله پس از عزل میرزاتقی خان کنل شیل و ادار کرد که صدراعظم وقت این

اشخاص را هم استخدام کنند .

از ایتالیا : سرهنگ پیاده متراتسو Metratso

افسر پیاده پشه Peohee

مسیو فتکی Faitki

گاژربلو Gagerbelou

از آلمان دکتر اشملر Fshmeler

از فرانسه بوهرلر Bouhllere ریشارد Bychard

افسر نقشه کش اطریشی گراژای Gragay

دارالفنون روز یکشنبه پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۸ (۷ دی ۲۳۰) افتتاح و ۱۰۵ نفر دانشجویان نخستین دوره آن بناصرالدینشاه معرفی شدند .

پیاده نظام ۳۰ نفر توپخانه ۲۶ نفر سوار ۵ نفر پزشکی ۲۰ نفر مهندس ۱۲ نفر داروساز ۷ نفر کارشناس ۵ نفر (به قسمت چهارم این کتاب رجوع شود)

باشاره بیگانگان امیر کبیر هم مانند قائم مقام بدریار نیستی روانه شد ، تیره روزی ارتش ایران فرا رسید .

ترکستان که ضرب شصت امیر کبیر را چشیده بود پس از اطلاع از اوضاع شرب الیهود ارتش ایران سر بلند کرد ؛ انگلیسی ها هم خوانین و ام-رای آن حدود را تحریک و تقویت میکردند تا اینکه در سال $\frac{۱۲۷۶}{۱۳۳۸}$ خان خلیوه بحد: د رود تژن آمد و پس از چهارماه جنگ در اواخر اردی بهشت ۱۲۳۹ سپاه ایران شکست خورد و بطرف مشهد پس نشست این همان سپاهی بود که سال پیش هرات را فتح کرده بود

دومین هیئت مستشاران اطریشی

از نخستین دسته افسران اطریشی بعلت اختلاط و اختلاف باافسران ایتالیائی در صفوف نظامی استفاده لازم بعمل نیامد و بطوریکه قبلا متذکر شدیم ناصرالدین شاه که مرد هوسبازی بود در سفر دوم ($\frac{۱۲۹۵}{۱۳۴۷}$) ضمن اینکه تعدادی افسران از امپراطور روس برای تشکیل قزاقخانه درخواست میکند از دولت اطریش هم ضمن

خرید مقداری توپ اخاسیوس و تفنگ ورندل و مکنز .
از اطریش نیز عده‌ئی از افسران رسته‌های مختلفه اطریشی را استخدام مینماید
این عده که عبارت بودند از :

- ۱ - سرهنك شینو توسکی دوشینو دیستین رئیس هیئت
Col Chynovosky - de chinodistien
 - ۲ - سرگرد بارون اشتوداخ B. echtudakh جد تیمسار سرتیپ عیسی
اشتوداخ رئیس هواپیمائی کشوری
 - ۳ - شارل گراوس Kraus افسر پیاده نظام
 - ۴ - دکتر سروان هول Dr. Cf Heaul
 - ۵ - ستوان یکم شوالیه دیل هولایسکووسکی Ch.D. H. Bikvosky
 - ۶ - شارل شلیک Charl - Selik
 - ۷ - ستوان دوم فرانسوا شمووا آجودان رئیس هیئت Franceva - chemva
 - ۸ - دکتر سروان هول افسر توپخانه Dr. Ct. Houll
 - ۹ - سروان توپچی شارل واکنر دو ترستود Ch.vagner - de - Terestoud
 - ۱۰ - ستوان یکم مهندس بارن ارنست دولیتز B. erneat - delitze
 - ۱۱ - ستوان یکم مخابرات فرانسوا گزاک Franceva - guezak
 - ۱۲ - ستوان دوم مهندس توپخانه واکھا Vakha
 - ۱۳ - سروان موزیک ژبوفر Geak - gebouer
- در سال ۱۲۹۶ بایران وارد شدند و هنگامیکه شینونوسکی رئیس هیئت با
مداخلات علنی روس و انگلیس بمشکلات کار خودپی برده و دانست که این هیئت
اطریشی کوچکترین گامی برای اصلاحات ارتش ایران نمیتواند بردارد برای حفظ
حیثیت خود پس از اندک مدتی ایران را ترک گفت و بجای او سرهنك فردیناند شامل
Col Ferdinan - Atchmel بایران آمد $\frac{۹۷}{۲۳}$ از دید و بازدید او هم کاری
ساخته نشد و اینعهده ابداً مورد استفاده واقع نگردیدند و پس از سه سال که پیمان آنها
پایان یافت بکشور خود برگشتند .

سومین دسته مستشاران نظامی اطریشی

پس از اینکه دسته دوم مربیان نظامی اطریشی بدون نتیجه ایران را ترك كردند معلوم نیست ناصرالدین شاه بچه امید در صدد استخدام مجدد مستشار نظامی از همان کشور برمیآید ضمن مذاکره با دربار اطریش موفق میشود نه نفر افسر و درجه دار از آنکشور استخدام نماید، این عده که عبارت بودند از:

سروان سوار اسمولاک Esmolak

سروان پیاده کارپسار Karpessar

سروان توپخانه دو بروشینگ Da-Broucheng

ستوان ۱ مخابرات بارون دو ودل B. de. Vedel

و چهار نفر استوار از هر رسته فقط در رسته مخابرات دو نفر استوار بود که کلیه آنها در اواخر سال ۱۲۹۹ و اواسط سال شمسی ۱۲۶۱ وارد تهران شدند.

در اینموقع نایب السلطنه کامران میرزا وزیر جنگ بود، برای اینکه از وجود اینعده استفاده شود، هنگهای مخصوصی را برای آموزش و پرورش در اختیار آنها گذارد که سازمان آن هنگها با سایر واحدهای ارتش ایران متفاوت بود. آنقسمت ها عبارت بود از هنگهای فراهان و ۳۳ از هر يك از هزار نفر، هنگهای: سر بند، كمره، نهاوند، خرقان، بزچلو هر يك هشتصد نفر، هنگ خلیج ششصد نفر و ششصد نفر توپچیان شراهی

اطریشی ها از مجموع این هنگهای محلی يك اشگر (دو هنگ ۱۵۰۰ نفری پیاده - يك هنگ توپخانه، يك هنگ مخابرات، يك هنگ مهندس و يك دسته موزیک) تشکیل دادند ولی این سازمانها هم بعلل سیاسی یا بعلت رقابت قزاقخانه با ارتش آنروز نضعی و سرانجامی نگرفت *

* سازمان قزاقخانه تازه تشکیل شده بود و روسها مایل نبودند جز قزاق واحد نظامی دیگری در ایران سر و صورتی داشته باشد، لذا قزاق را بنام گاردشاهی منتصب نمود و نگذارند رقیبی مانند سرباز اطریشی در برابر قزاقخانه پیدا شود ناچار یکی از صدها شراره تمایلات بیسوام ناصرالدینشاه خاموش شد.

ناصرالدینشاه پس از جنگ ۱۸۷۰ بین فرانسه و آلمان چوزا آلمان فاتح شد
بفکر استخدام افسر مربی از آن دولت افتاد بنماینده ایران در اروپا دستور داد با
پرنس بیژ مارک داخل مذاکره شود .

بالتیجه سروان پیاده وت Vet و ستوان توپخانه فایمر Felmer استخدام
شده بایران آمدند (۱۲۶۱ شمسی) این دو نفر هم در دارالفنون درس میدادندوهم
در سر بازخانه ها بآموزش سر بازان میپرداختند .

وبعد ها ملک منصورشعاع السلطنه پسر مظفرالدینشاه هنگام مراجعت از اروپا
چند نفر افسر دیگر آلمانی استخدام کرد وبا خود بایران آورد .

در اینموقع آموزشگاههای نظامی دارالفنون مجموعه ای بود از افسران ،
اطریشی ، آلمانی ، ایتالیائی ، فرانسوی ، روسی ، انگلیسی ، بلغاری و ارتش ایران
بصورت يك ارتش بین المللی درآمده بود .

بااین ترتیب ارزش چنین ارتشی معلوم است؟

پس از ترور ناصرالدین شاه وضع ارتش ایران نه تنها تغییری نکرد بلکه
روز بروز از نظر آموزش و پرورش و اسلحه و مهمات و تعداد تقلیل پیدا کرد .

واحدهای نظامی این ارتش دراویل سلطنت مظفرالدین شاه بدینصورت بود:

الف - هنگهای پیاده

- | | |
|--------------------|-----------------------|
| ۱- در آذربایجان : | |
| ۱- هنگ ۱ بهادران | ۲- هنگ اول خاصه |
| ۳- هنگ ۳ اقبال | ۴- هنگ دوم نصرت |
| ۵- هنگ دوم خاصه | ۶- هنگ چهارم تبریزی |
| ۷- هنگ امیریه | ۸- هنگ فخران شقاقی |
| ۹- هنگ پنجم شقاقی | ۱۰- هنگ هفتم شقاقی |
| ۱۱- هنگ هشتم شقاقی | ۱۲- هنگ قهرمانیه |
| ۱۳- هنگ پنجم ایلام | ۱۴- هنگ ناصر تخت قاپو |

- ۱۵- هنك اردبیل و مشكین
۱۶- هنك خلخال
- ۱۷- هنك مظفر مراغه
۱۸- هنك سوم مراغه
- ۱۹- هنك چهارم مراغه
۲۰- هنك هفتم افشار ارومی
- ۲۱- هنك هشتم افشار ارومی
۲۲- هنك جدید افشار
- ۴- واحدهای عراقی :
- ۲۶- هنك مخصوص
۲۷- هنك مسعود تهران
- ۲۸- هنك بیات زرنند
۲۹- هنك دماوند
- ۳۰- هنك خلیج و ساده
۳۱- هنك درجزینی
- ۳۲- هنك قدیمی خمسه
۳۳- هنك جدید خمسه
- ۳۴- هنك گروس
۳۵- هنك ظفر كردستان
- ۳۶- هنك قدیم قزوین
۳۷- هنك جدید قزوین
- ۳۸- هنك افشار بكشلو
۳۹- هنك افشار خرقان
- ۴۰- هنك سمنان و دامغان
۴۱- هنك عرب و عجم
- ۴۲- هنك فیروزكوهی فیروزجنك
۴۳- هنك سوادكوهی
- ۴۴- » لاریجانی
۴۵- » تنكابن
- ۴۶- » بندپی
۴۷- » هزارجریبی
- ۴۸- » هزار جریبی
۴۹- » اشرف توابعی
- ۵۰- » فریدنی
۵۱- » چهارمجالی
- ۵۲- » فدوی
۵۳- » منصور
- ۵۴- » ملایری
۵۵- » ششم قراگوزلو
- ۵۶- » نهاوندی
۵۷- » سیلاخوری
- ۵۸- » کلبهر
۵۹- » میجران
- ۶۰- » گوران قلعه زنجیری
۶۱- » کلبهر
- ۶۲- » زنگنه
۶۳- » زنگنه

پشتکوه

- | | |
|------------------|-----------------------|
| ۷۲- هَنك قرانی | ۷۱- هَنك پشتکوهی |
| ۷۴- « ترشیری | ۷۳- « امرائی |
| ۷۶- « قدیم کرمان | ۷۵- « قدیم قائن |
| ۷۸- « شوکت کرمان | ۷۷- « جدید » |
| | « بهادر گرمسیری کرمان |

موزیکچیان

- | | |
|---|-----------------------------|
| - دسته پاسداری وزیرمختار روس | - دسته لورائی و شهر « تانکی |
| - « هَنك دوم نصرت | - « ارنکه ورودباری |
| - « تبریزی | - « سوادکوهی |
| صورت هَنك های ایران اوایل سلطنت مظفرالدین شاه | |

آذربایجان

- | | |
|------------------------|--------------------|
| ۲- هَنك ۷ شقای | ۱- هَنك بهادران |
| ۴- « کمك شقای | ۳- « اول خاصه |
| ۶- « قهرمانیه | ۵- « اقبال |
| ۸- « پنجم ایلات | ۷- « دوم نصرت |
| ۱۰- « ناصر تخت قاپو | ۹- « ۲ خاصه |
| ۱۲- « اردبیل و مشکین | ۱۱- « چهارم تبریزی |
| ۱۴- « خانخال | ۱۳- « امیریه |
| ۱۶- « مظفرمراغه | ۱۵- « مخبران شقای |
| ۱۸- « سوم مراغه | ۱۷- « پنجم شقای |
| ۲۰- « چهارم مراغه | ۱۹- « نهم خوئی |
| ۲۲- « هفتم افشار ارومی | ۲۱- « دهم خوئی |
| ۲۴- « هشتم » | ۲۳- « مخبران ماکو |

۲۵- هنگ جدید افشار

عراقی

- ۲۶- هنگ مسعود تهران
- ۲۸- « دماوند »
- ۳۰- « در جزینی »
- ۳۲- « جدید خمسه »
- ۳۴- « ظفر کردستان »
- ۳۶- « جدید قزوین »
- ۲۷- هنگ مخصوص
- ۲۹- « بیات زرند »
- ۳۱- « خلیج ساوه »
- ۳۳- « قدیمه خمسه »
- ۳۵- « گروسی »
- ۳۷- قدیم قزوین

سوار نظام

این رسته مانند پیاده ها شماره بندی نشده فقط در هر استان با اسم جماعت نامیده میشوند مثلاً :

در آذربایجان :

جماعت افشار ارومی ، جماعت افشار صائین قلعه ، جماعت چهار دولی ،
جماعت سوار مظفر جماعت غلام نصرت...
در خراسان :

دسته سوار قوچانی ، دسته سوار بجنوردی ، طبسی ، درجزی کلاتی ، باخرزی
تیموری ، جامی و غیره.....

و اینها در هر شهرستان و ناحیه ای با اسم رؤسای ایل یا سرکردگان و متنفذین
نامیده شده و هر موقع که ضرورت پیدا میکرد از شخص روسا تعدادی سوار مطالبه
میشد که کمتر اتفاق می افتاد قادر باشند يك عده سوار منظمی تجهیز و اعزام دارند
مگر در مراکز خودشان یا اقلاً حدود منطقه مربوطه، مثلاً سوار قوچانی در مشهد یا
سوار شقائی در تبریز آنهم یکمشر تعدادی که مطالبه شده بود با ساز و برگ و اسلحه
و مهمات ناقص و دیرتر از موقع معین حاضر میشدند ، ارتش پارکابی یکصد و پنجاه

هزار و ذخیر پنجاه هزار نفر روی کاغذ و دفاتر بود .

مرحوم مجدالملک جد آقای دکتر امینی که از اعیان متدین دوران ناصری و سمت وزارت وظایف و اوقاف را داشته ، یادداشت‌هایی از خود بیادگار گذاشته و از سوء جریان کارهای آن دوره و مظالم حکام و بیچارگی رعایا وضعف و زبونی ارتش داستان‌هایی نوشته .

منجمله مینویسد :

« ظلم و ستم رجال دولت تنها برعیت ایران نیست ، طبقه سپاهی را از جمیع مخلوق مظلوم تر می بینم ، ارتش سایر کشورها هنگام جنگ در برابر دشمن بیم جان دارند ؛ سرباز ایران از روزی که احضار میشود بیم نان دارد و همواره گرسنه و برهنه است .

در برابر این دو دشمن سرسخت مقام جانفشانی و جان نثاری را پیشه خود کرده ، تا روزی که جواز حقوق او صادر شود ، هر روز هزار بار میمیرد و زنده میشود رؤسا و فرماندهان از ترس آنکه تهمت تحریک به آنها زده شود ، از تنظیمات سربازخانه ها خود را کنار کشیده و اگر جسد سرباز را به بیند که در کوچه افتاده و از گرسنگی مرده است ، تکلیف آنها اقتضانمیکند جنازه را از خاک بردارند ، چشمها را رویهم گذارده و میگذرند . »

« ما کول این مظلومین صرف مشروب روساست و ملبوس آنها ما کول شخص پادشاه ، اگر از طرف مردم شهر شب ها بسربازهایی که بدر خانه بگدائی میروند ترحمی نشود یا همین تاخیر عمدی که سه چهار ماه در پرداخت همین جزئی حیره و قوت لایموت آنها به ظهور برسد خداوند عالم است چه رسوائی ها بیار خواهد آمد »

« پیش از اینها اگر در شداغد گرسنگی حرکت مذبوحی از هنگ

میشد، نهاله و فریادی میکردند بچند لقمه حاضری که سبک و سریع الهضم و مختصر بود آنها را سیر می کردند؟ ! یعنی به سپایه می بستند و تازیانه میزدند، در این دو سال سنگینی آقا (مقصود یوسف مستوفی صدراعظم وقت است) اقتضا کرد سربازها را به غذای مطبوخ یعنی تیر باران گلوله که لقمه ایست دیر هضم و سنگین از درد گرسنگی خلاصی بخشند... .

www.iran-archive.com



قسمت دوم

ارتش های رنگارنگ

بطوریکه دیدیم ارتش سلحشور ایران در جنگال مستشاران ییگانه آخرین ساعات زندگی خود را طی میکرد ، سلاطین قاجاریه هرچه از این بیگانگان بیشتر صدمه میدیدند علاقه و توجهشان بطرف آنها زیادتر میشد و مهمترین سازمان کشور در حقیقت ناموس مملکت را بدست افسران و درجه داران اروپائی خورد و نابود میکردند .

مستشاران انگلیسی و فرانسه که هر يك چند مرتبه آزمایش دادند و ثابت کردند که اگر دلسوزی برای پیشرفت آذووش سرباز ایرانی میکنند فقط از نظر مصالح کشور خودشان است ، آنجا که مصالحت کشورشان اجازه ندهد نه تنها کوچک ترین قدمی برای اصلاح و پیشرفت ارتش برنمیدارند بلکه برای نابودی آن از هر گونه اقدامی دریغ ندارند ، مستشاران اطریشی هم در اثر مداخلات علنی روس و انگلیس کاری از پیش نبردند . اینک ما آن ارتش نمونه اطریشی را که آثار آن تا زمان ظهور پهلوی دیده میشد بحال خود گذارده ، سازمان های نظامی را که روس ها و سوئدی و امریکائی و انگلیسی ها ترتیب دادند مورد بررسی قرار میدهم .



نخستین بخش

ماجرای قزاق و قزاقخانه

برای توجه به ماجرای شنیدنی قزاقخانه باید کمی بعقب برگشت .
گویند بطر کبیر پس از آنکه بسواحل سرسبز و زرخیز سواحل غربی و جنوبی دریای خزر پی برد و دانست که کمی جنوب تر از این منطقه خلیج پیر اهمیت فارس و اقصی همه شب هنگام خواب پای خود را روی خلیج فارس دراز میکرد ، این شخص معاصر شاه سلطان حسین صفوی و ناظر اوضاع دربار فلاکت بار ایران بدست اشرار افغانی بوده و بنا بر پیشنهاد شاه طهماسب سوم سواحل دریای مازندران را که از دربند بیابان متعلق بایران بوده اشغال کرد ولی برای راندن دزدان افغانی اقدامی ننمود ، شاید در اندیشه آن بود که پشت عثمانی را بخاک برساند و این لقمه چرب را خود به تنهایی به بلعد ، ولی عمرش کفاف نکرد بعلاوه بزودی خدای ایران نادرشاه افشار فرزند خلف ایران را مامور نمود که ایران محتضر را بار دیگر زنده کرد او سالدات های روس را از سواحل ایران بیرون نمود .

گویند بطر کبیر در فصل نهم وصیت نامه اش به اولاد و وراثت خود چنین نوشته :
« ۹ - آنکه دولت روسیه را هنگامی توان دولت واقعی نامید که پایتخت « خود را به شهر استانبول که کلید گنجهای آسیا و اروپاست انتقال دهد ، و کسی که « استانبول و اطراف آن را در دست داشته باشد خداوند همه جهان خواهد بود . برای « وصول باین هدف بایستی بین ایران و عثمانی اختلاف افکند تا همیشه سرگرم زدو « خورد باشند ، گرچه اختلاف مذهب و تباین عقاید که جماعت شیعه با اهل سنت دارند »

« کارهزار لشگر و تأثیر هر تیر و تیغی را میکند و برای تأمین نظر ما و تسلط و اقتدار »
« در کشورهای آسیائی بهترین وسیله میباشد . معینا بر سه لازم است که همواره بهر »
« ترتیبی میسر است شعله این اختلاف و دوگانگی را تیزتر کنید و نگذارید ایندو »
« دولت بهم نزدیک و دوست شوند . »

« چیزی که بیش از همه مرا خوشدل و امیدوار میکند ، دو موضوع است : »
« یکی اختلاف مذهب بین سنی و شیعه ، دیگری تسلط روحانیون در امور مسلمین . »
« همین استیلائی روحانیون ما بود که روسیه را مدتها در پست‌ترین مرحله »
« نگاهداشت و مانع ترقی و اعتلای کشور میشد ، من با هزاران رنج و دشواری این »
« بخار کثیر المضر را از سر راه سعادت ملت خود برداشتم و دست آنها را از سیاست »
« کوتاه کردم تا بهمان نماز و روزه اکتفا کنند ، گذشته از این باید تدابیر گوناگون »
« بکار برد تا کشور ایران روز بروز تپی دست‌تر شود و امور بازرگانش رونب‌بودی »
« برود ، روی هم رفته باید کاری کرد که کشور ایران رو بوبرانی رود و چنان باید آزر ادر »
« حال احتضار نگاهداشت که دولت روسیه هر گاه بخواهد بتواند بی دردسر آنرا »
« از پای در آورد و باندک فشاری نابودش کند ، ولی مصلحت نیست پیش از آنکه عثمانی »
« را نابود کنید از جسد محتضر ایران بالمره قبض روح شود . »

« ممالک قفقاز و سرزمین گرجستان شریان حیاتی ایرانست ، همینکه نوك »
« بیشتر استیلائی روسیه بر آن خایم . ضعفی که از اثر فوران خون از رك و قلب »
« ایران فوران خواهد کرد چنان‌او راناتوان سازد که بطبابت افلاطون هم بهبودنه بخشد »
« آنگاه سلاطین روسیه تا خاموش شدن آخرین شعله ، دولت عثمانی را چون شتری »
« مهار کرده در دست خواهند داشت تا هنگام لزوم بارکش مایحتاج باشد و پس از »
« رفع احتیاج باید سرش را از تن جدا کرد . »

« بر شما لازم است که بیدرنگ ممالک گرجستان و قفقاز را تسخیر نموده و »
« فرمانفرمای ایران را دست‌نشانده و فرمان‌بردار خود سازید . پس از آن باید آهنگ »

« هندوستان گرد ۰۰۰۰ کلید هندوستان سرزمین ترکستانست . تامیتوانید از جانب «
صحاری قیرقیز و خیوه و بخارا پیش بروید تا شاهد مقصود را در آغوش کشید . ضمن «
اینکه تأمل و تانی جایز نیست از عجله و شتاب هم باید پرهیز کرد » .

بطوریکه دیدیم پل اول امپراطور روسیه در اجرای وصیت پتر کبیر و
هواخواهی از نیات ناپلئون بناپارت در صدد برآمد که از راه دشتهای قرقیز بهندوستان
دست یابد ولی انتلیجانس سرویس انگلستان یعنی S. Charles Wuntvorth
سفیر بریتانیا مپلش ناد در ۱۸۰۱ ناپود شد ، الکساندر اول امپراطور روسیه در صدد
اجرای قسمت دیگر نقشه پتر یعنی تسخیر قفقاز بر آمد متأسفانه با شهریار
مغرو و بی تدبیری مانند فتحعلیشاه مصادف میشود سر سیانف Sisianoff سردار
معروف روس در نواحی گرجستان به تعرض میپردازد $\frac{۲۱۸۰۲}{۱۳۱۸}$ و نخستین دوره
جنگهای روس شروع و پس از دهسال به پیمان ۲۹ شوال ۱۲۲۸ ختم و به پیمان نارسای
گلستان منجر میشود .

فتحعلیشاه ولایات داغستان ، قوبا ، شیروان ، شماخی ، باکو ، سالیان ، طوالش
قره باغ ، توشه ، گنجه و گرجستان را از دست میدهد .

باز بیخردی فتحعلیشاه موجب میشود که پس از سیزده سال یعنی در $\frac{۲۱۸۲۵}{۱۳۴۳}$
آتش جنگ بین دو کشور شعله ور گردد و سرانجام پس از ششصد روز جنگ چون
سیل خانمانسوز آرتش روسیه بداخل ایران روانه شدند ، دولت انگلستان که
هندوستان را در مخاطره دید بمیان افتاد و عهدنامه تنگین ترکمانچای درینجشم شعبان
۱۲۴۳ هـ بایران تحمیل و دوره جنگهای ایران و روس پایان می پذیرد .

اینه رتبه هم فتحعلیشاه ایران و نخجوان و بقیه اراضی شمالی ارس ولنگران
و قسمت های جنوبی ارس راتا رودخانه آستارا ودشت مغان از دست میدهد . روس
ها در اجرای وصیت نامه پتر کبیر نهایت کوشش را مینمودند که ایرانی خراب و ملتی
بیچاره بر جای گذارند .

کما اینکه علاوه بر تصرف شهرهای پر ثروت قفقاز چندین کرور تومان بابت
خسارت جنگ بایران تحمیل کردند .

بعلاوه در مدت نود سال پس از پیمان ترکمن‌چای بازور و تهدید و تطمیع بر نفوذ خود در ایران میافزودند و با گرفتن امتیازهای مختلف و دادن وامهای سنگین استقلال سیاسی و اقتصادی ما را از بین بردند و شاهان قاجار وجه مصالحه بودند.

بقول اورسل Orsel فرانسوی

« پادشاه حقیقی ایران شهریاری نیست که در ارك تهران زندگی میکند ،
« آنمرد سیاستمدار است که در حوالی ارك نزدیک بازار منزل دارد . یعنی وزیر »
« مختار روس »

توقعات امپراطوران روسیه بسیار بود ، دولت ایران بهر يك تن میداد مطالب تازه‌ئی بمیان می‌آمد ، وقتی ادعا کردند که کشتیهای آتشی ما وارد مرداب انزلی بشوند و اینکه در پیمان ترکمن‌چای آزادی کشتی‌رانی در بحر خزر بروسیه داده شود طبعاً مرداب انزلی هم جزء آنست .

گاهی در سواحل مازندران دارائمه‌ها میسازند قلعه جنگی از آب درمی‌آید یکوقت بنام بیمارسدان ساختمانی را اجاره میکنند جزیره آشور را صاحب میشوند زمانی با مکر و حيله شیلات را اجاره مینمایند ولی مأمورین روسیه فرمانهای حقیقی سواحل دریای مازندران میشوند ، باتکاء قدرت آنها اتباع روس مردم گیلان و مازندران را زیر چکمه‌های خود خورد میکنند هر کس که حاضر نمیشد تابعیت روس را بپذیرد باید کلیه این رنج و مشقت‌ها را تحمل کرده بسوزد و بسازد.

در دوره سلطنت محمد شاه افسران فرانسوی دوباره در این صحنه ظاهر شدند بعد ها افسران ایتالیائی ؛ بار دیگر افسران فرانسوی در ایران پدیدار شدند . در ۱۲۹۴ هـ انگلستان از کمک بایران مضایقه کرد در نتیجه يك میسیون اطریشی بایران آمد دیری نپائید که قزاقهای روسی این وظیفه را بعهده گرفتند.

پس از آنکه در سال ۱۲۹۷ هـ بریگاد قزاق زیر نظر افسران تزاری روس تشکیل شد مأمورین سیاسی و کنسولی روس بعنوان حفاظت از سفارت و کنسولخانه روس در نقاط مختلفه ایران عده زیادی قزاق استخدام میکردند و دستگاہی برای خود

ترتیب میدادند، هنگام گردش در شهر بر کالسکه چهاراسبه سوار شده درشکه‌چی بالباس زردوزی و ریش دوشاخ و کلاه مخصوص اسب‌های سیاه روسی را میراند و عده‌ئی قزاق یرتمه در اطراف آن می‌تاختند.

سفارت و کنسولگریهای روسیه سالها مأمین اشرار و پناهگاه دزدان و جنایتکاران بود، مزدوران اجنبی و جیره خوارانها که مرتکب شرارت و آدم کشی میشدند به کنسولگری آنها پناهنده شده و از هر گونه تعقیب قانونی معاف میشدند، حتی اتباع روس با مأمورین مسلح خود گناهکاران را از دست مأمورین دولت ایران گرفته بسفارت میبردند.

تاخت و تاز و کشتار بیرحمانه تراکمه نیمه وحشی تا اوایل سلطنت رضا شاه کبیر ادامه داشت، زنها و جوانان ایرانی که باسارت گرفته بودند آزادانه در بازارهای مرو و عشق آباد می‌فروختند، هنگامیکه سپاهیان قاجاریه آنها را تعقیب می‌کردند آنها با کرجی های بادی مازندران پناهنده میشدند و چون ایران از داشتن کشتی جنگی در ایندیریا محروم بود سپاهیان دیگری دسترسی به اشرار ترکمن پیدا نمی‌کردند، هنگامیکه دولت وقت برای تعقیب و سرکوبی اشرار یک ناو جنگی بکمک خواست، روسها که بسرکوبی ترکمن‌ها موافق بودند چند ناو جنگی فرستادند ولی برای تنبه آنها بنام پایگاه دریائی عاشورآده و چکشار را اشغال کردند و هر چند وقت یکبار بعنوان قسمتهائی از خاک ایران را ضمیمه کشور پهناور خود مینمودند تا اینکه بموجب پیمان آخال ۲۲ محرم ۱۲۹۹ حدود طرفین مشخص و دست ایران از ترکستان برای ابد کوتاه گردیده، معینا بازم از تجاوز دست بردار نبودند و روسیه شوروی هم همان سیاست را دنبال کرد. بخش خوش آب و هوای فیروزه و قسمتی از خاک ایران را بنام نهر موسی خانئی از خاک ایران ربودند از آنطرف انگلیسی‌ها رقیب سرسخت آنان که کاملاً مراقب نفوذ روسها بودند در برابر هر یک قدمی که آنها بر میداشتند، اینها دو قدم جلو می‌تاختند و نیمی از بلوچستان و جزایر عمان را بلعیدند.

والنتین چیرول انگلیسی مینویسد:

« .. در پایتخت و استان‌های ایران روسها بوسیله بریگاد قزاق هرطور که »
« اراده کنند دخالت مینمایند و حقوق قزاق را نیز تأمین کرده مرتب میرسانند »
« قزاق‌های بریگاد فقط از افسرهای خود اطاعت میکنند که جیره و مواجب »
« آنها را مرتب میرسانند ، اعزام قزاق بشهرستانها و استان‌ها برای کمک بفرماندهان »
« واستانداران بمنظور آنست که برله روسها تبلیغ کرده و برای آنها جاسوسی کنند »
« امروز روسها بقدرت شمشیر نیروی طلا را هم ضمیمه کرده ، شاه‌چیرخوار »
« آنهاست ، چون پادشاه ایران در هزینه ولخرجی میکند و بانواع خوشگذرانی »
« و عیاشی عادت کرده است ، وزراهم نه تنها ازاین افراط کاری جلوگیری نمیکند »
« بلکه برای حفظ منافع خودشان او را باین اسراف کاری و هزینه‌های بیهوده »
« تشویق میکنند . »

« البته در اینصورت شاه تمایل بدولتی پیدا میکنند که آندولت احتیاجات »
« مالی او را تأمین نماید ، حتی یکمرتبه هم از او نپرسد اینهمه پول را بچه مصرف »
« می رساند . »

« دولت روسیه در این چندساله باوام‌هاییکه بدولت ایران داده تمام اختیارات »
« حکومت ایران را در دست گرفته است »

در سال ۱۳۰۶ ناصرالدین شاه برای با رسوم هوس فرنگ رفتن نموده ، پول
ندارد ، فرمان کشتی رانی کارون را برای انگلیس‌ها صادر میکند .

دریای خشم و غضب روسها بجوش می‌آید ، دالکورکی وزیر مختار روس که در
مرخصی بود بهجمله خود را بطهران میرساند . بصدر اعظم ایران میگوید یا پیمان
کشتی رانی کارون را پاره کن یا من تهران را ترک و روابط دولت امپراطوری روس را
با ایران قطع میکنم ولی چون شاه نمیتواند جلوی خواهش نفسانی خود را بگیرد
به‌امین السلطان میگوید به بیند چه میخواهد او را ساکت کنید ، بالاخره امتیاز راه آهن
از انزلی به تهران همچنین کشتی رانی کلیه رودخانه‌هاییکه بدریای خزر میریزند باو
میدهند و ملازم میشوند در آتیه هر امتیازی که بیک دولت خارجی دادند نظیرش
را بروسها واگذار نمایند .

در سال ۱۳۱۳ مظفرالدین شاه عیاش شاهزاده پنجاه ساله بی اراده تخت سلطنت ایران را اشغال کرد به تقلید از شاه شهید هوس گردش اروپا بسرش افتاد ولی پول نداشت دست گدائی بطرف انگلیس و روس دراز نمود ، انگلستان گرفتار جنگ بوئر ها بود که با سرسختی در برابر چهل لشکر انگلیسی پایداری میکردند . روسها پیشدستی کرده دامان او را لبریز از چرونس و منات طلا کردند ، پولها خرج ولگردی او و همراهانش شد ، برای دفعه سوم هم که بفرنگ رفت باز مبلغی وام گرفت تمام ایران را بگرو بیگانه گذارد و یک ایرانی که تا گردش زیر بار وام بیگانه بود به مشروطه خواهان تحویل داد و خرقة تهی کرد ، ذکر این مقدمات برای آن بود که بعلت ایجاد قزاق خانه در ایران پی ببریم .

میرزا حسین خان سپهسالار از جمله صدر اعظم هائی بود که میل داشت همسایگان را همواره از خود راضی نگاه دارد و تقریباً در زمان او هر چه روس و انگلیس توقع کرده اند او تسلیم کرده است .
دهن کجی با انگلیس ها

بزرگترین خبط ناصرالدین شاه و سپهسالار صدر اعظم او آن بود که بر اثر دانستگی از انگلستان اجازه دادند حریف زورمند او یعنی روسیه در داخل ایران رخنه کند و بکسانیکه نگهبانی نوامیس ایران را عهده دار بودند ریاست کند . معامله ای که افسران روس مستخدم ایران با ایرانیان و مرئوسین ایرانی خود میکردند از رفتار جبارترین اربابها ظالمانه تر بود .

در تاریخی که ناصرالدین شاه دست بیک چنین اقدام خطرناکی زد ارتش ایران اسماً یکصد هزار نفر بود ولی حتی یکدهم آنها ارزش نظامی نداشتند ، بودجه وزارت جنگ یک کاسه بجمیب کامران میرزا امیر کبیر نایب السلطنه وزیر جنگ که فرسنگها با امور نظام و جنگ فاصله داشت ریخته میشد ، آنچه هم که او ترحم کرده بهنگها و واگذار میکرد امیر تومان و میربنج های محلی میخوردند تا جائی که فرماندهان هنگها یک چیزی هم دستی از سرباز بی جیره و ه واجب مطالبه میکردند .

سربازها هم که لیست حقوق و جیره آنها مرتب تنظیم میشد یا در ولایات مشغول امور زراعت و حشم‌داری بودند، یا در شهرها به تخم‌مرغ فروشی و هیزم‌شکنی امرار معاش میکردند.

افسران درجات و القاب مضحك خود را در قنداقه بارث دریافت میداشتند. انگلیسها که از تشکیل قزاق‌خانه ناراضی بودند دست با اقدامات شدیدی زدند جزایر ایران در عمان و خلیج فارس را تصرف کردند شیوخ بحرین، قطار و شرحی و مسقط را زیر نفوذ خود کشاندند قدرت خود را در ایران مخصوصاً در جنوب بجائی رساندند که کلیه سواحل و جزایر ایران خالی از سکنه شد و ارتشی در فارس و کرمان اصفهان بنام S.P.R. تشکیل دادند که شرحش بیاید.

اینک به بینیم قزاق چیست و سازمان قزاق‌خانه‌ها چه بروز ما آورده

واژه قزاق از کلمه کوچك Kazak روسی گرفته شده است، كازاك نام عشیره ایست روسی که تیره‌های مختلف داشتند و در دوران امپراطوری کاترین بزرگ اسکان شدند و با آنها در شمال قفقاز و سیبری و نقاط دیگر زمین واگذار شد، نظر باینکه قبایل قزاق فوق‌العاده رشید و طرف اعتماد بودند لذا تزارهای روس برای خود از این طوایف گارد مخصوصی برای خود تشکیل دادند.

شاه ظاهر بین

چهارمین سلطان قجر نخستین پادشاه ایران است که با گرو گذاردن ایران سه مرتبه بفرنگستان مسافرت کرد (۱۳۹۰-۹۵-۶-۱۳۰۶ ه ق)

مظفرالدین‌شاه و احمد شاه هم هر يك سه مرتبه باروپا مسافرت کردند ولی این گردش‌ها وسیر آفاق و انفس جز ضرر مالی و زیان سیاسی چیز دیگری دربر نداشت. ناصرالدین شاه گاه تمام منابع اقتصادی ایران را در بست به بارون رویتر میداد گاه تنباکو و توتون ایران را بکهنانی رژی واگذار میکرد که برای الغای آن خون‌ها ریخته شد قوام در شیراز، آقابالاخان سردار در تهران سایر حکام در استان‌های دیگر برای ارباب مردم بیرحمانه دست بکشتار ایرانیان مخالف قرارداد زدند، گاه

ضمن این مسافرتها مشاق نظامی از طریقش استخدام میکرد ولی انگلستان انگلستان اجازه نمیداد آنها کوچکترین قدمی در راه اصلاح ارتش ایران بردارند.

بار سفر دوم بسته شد در سال $\frac{۱۲۴۸۶}{۱۸۷۹}$ م هنگامی که در شهر سن پترزبورگ (لنین گراد) ارتش روسیه از برابرش رژه میرفتند از وضع پوشاک و ریخت گارد قزاق خوشش آمد، زیرا لباس بلند (چرکزی) آنها بلباس ایرانیها آن زمان شباهت زیادی داشت، از امپراطور روس خواهش کرد چند نفر افسر برای تشکیل يك چنین گاردی بسبک قزاق روس بایران بفرستد.



امپراطور که پی چنین فرصتی میگشت دستور داد فوراً يك چنین پیمانی انعقاد یابد.

هنگامیکه ناصرالدین شاه با قلم بر قو پیمان را امضاء میکرد خودش گفت مبارک است!؛ دیگر نمیدانست چه نکبتی از اقدام ایشان دامنگیر ایران خواهد شد. باری دولت روس يك سرهنگ و دو نفر سروان و چند درجه دار برای انجام این منظور در نظر گرفت و ضمن تعلیمات و دستورات لازم رهسپار ایران شدند.

این هیئت تحت ریاست سرهنگ دو مانتویچ Col. Dumantovich در محرم ۱۲۹۶ به تهران وارد شدند.

عنوان پالکرو نیک دو مانتویچ مدیر آموزش سواره نظام بود. سروانهای سوار کوانکنکو Cokanenko و ماکا و کین Macoukin و ابرزوف Auberzoff يك

اولین فرمانده روسی قزاقخانه

✱ این افسر با اروی ژنرال سکو بلتف Skobelev و سرهنگ ابلخانف برای سرکوبی تراکمه و تصرف و بالاخره تجزیه قطعی ترکستان از ایران بترکستان و بالاخره بایران آمده و با اوضاع دربار و روحیه ایرانیان تا اندازه ای آشنا شده بود.

هنگ سواره نظام (۸۵۰) نفری بسبب سواره نظام قزاق در تهران تشکیل دادند. در آن زمان عده‌ای از ایرانیان مهاجر قفقاز در ایران بودند که غالباً دارای روح سلحشوری و پدرانشان در جنگهای ایران و روس شرکت داشته‌اند، پدران اینها روی حس وطن پرستی و نفرت از بیگانه اموال و املاک خود را در شهرهای پر نعمت قفقاز گذارده با مختصر لوازم زندگی دست زن و فرزند خود را گرفته به ایران آمده بودند.

پادشاهان قاجاریه که از دست دادن قفقاز را نتیجه بی‌کفایتی خود میدانستند ناچار بودند از این دسته مردم و ایرانیان پاک‌باخته نگاهداری کنند، از جمله ناصرالدین شاه که مهاجرین را پیراهن تن خود مینامید تصمیم گرفت گارد سوار قزاق را از همین عناصر زیر نظر و آموزش افسران روس تشکیل دهد. این سازمان روی نظریاتی تدریجاً توسعه یافت و چهار هنگ سوار که یکی از آنها هنگ گارد بود تشکیل گردید.

ژرد گرزن در یادداشت‌های خود مینویسد:

«مقارن همین اوقات که افسران اطریشی بایران آمدند، یک‌عده افسران روسی نیز بیایتخت ایران وارد شدند که نفوذ امپراطوری روس را در ایران توسعه دهند و ارتشی در ایران تشکیل دهند که فرم و اسلحه و آموزش قزاقهای روسی را داشته باشند»

«سرهنک دوموتویچ زیر دست ژنرال ترگوفسوف G. Terguxasoff»
«که افسر ایران‌شناسی بود تربیت شده و در جنگهای تراکمه شرکت کرده بود»
«با پنج افسر دیگر برای سازمان قزاقخانه با پنج افسر دیگر بطهران وارد شدند»
«البته کار روسها از حیث آموزش و مشق قزاق ایرانی خیلی خوب پیشرفت نمود.»
«در وهله اول یک‌هزار تفنگ بردان که بهای هر یک سه لیره بود و دو آتشبار»
«توپخانه صحرائی بدون دریافت بها از طرف امپراطور روس که دوست پادشاه ایران»
«بود هدیه شد شمشیرهای این عده قزاق در خود ایران هر دانه بدوازده قران و»

« نیم ساخته و آماده گردید ایندسته در لباس و آموزش مانند ارتش باختری بودند »
 « و پادشاه ایران بخوبی میتوانست بداشتن چنین لشگری که درست شبیه قزاق قفقاز »
 « و نمونه آنها بودند بخود بیابد »

« در این تاریخ $\frac{۱۸۹۱}{۱۳۰۹}$ عده قزاق‌های ایرانی بالغ بر سه‌هنگ است که هر يك
 « ششصد نفر میشوند ولی در حقیقت تمام آنها دو هنگ میباشد زیرا جمعا ۱۲۰۰ »
 « نفر هستند »

« در این سالهای اخیر تصمیم گرفته شد که يك هنگ باین عده بیفزایند، نفرات
 « آنرا از کردها و تیموری‌ها و سایر طوایف شمال خاوری ایران اخذ نمایند . »

پوشاك قزاق‌ها

پوشاك هنگ گاردعبارت بود از چرکزی قرمز، قباى سپید که زیر آن میپوشیدند
 فقط سینه و سر آستین‌ها که اطلس یا تافته بود نمایان و جلوه خاصی داشت، چکمه
 ساقه نرم و کلاه پوست سفید، قمه و شوشکه که اغلب افسران و درجه داران مشطی
 و خود آراء آنها را با نقره‌های قلمزده آراسته، پارچه قبا را از تافته یا اطلس و
 چرکزی از ماهوت بوده در هر طرف سینه پنج پو که فشنگ طلا یا نقره باند‌های ظریف
 طلا یا نقره که با مینا تذهیب و تزیین شده بود جلوه مخصوصی میداد، بخصوص
 که کلاه پوست قره کل را چپ بر سر نهادند و اسلحه کمبری که معمولا نوغان روسی
 بود با تسمه سفید که یکسر آن دور گردن را میگرفت بکمر بند باریک خود می بستند
 تفاوتی که لباس سایر هنگ‌ها با این قسمت گارد داشت آن بود که چرکزی آنها
 سورمه‌ای و کلاه آنها از پوست مشکى بود .

چون طبق مقررات پیمان بین دولتی ایران و روس مدت خدمت افسران روسی
 فقط سه سال بود . بنابراین در سال ۱۲۹۹ سرکار سرهنگ دومانتویچ با پرونده‌های
 بسیاری که در خصوص اوضاع ایران و روحیه مردمش تهیه کرده بود بروسیه برگشت
 و همین گزارش‌ها مبداء عملیات و مداخلات بعدی روسها در ایران شد .

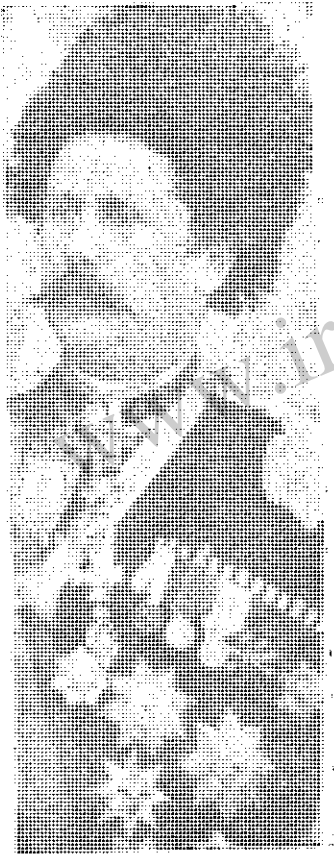
اردو ۳ ماه قزاق

او رفت و پالکو نیک چار کوفسکی Co. Tcharkovski مامور ایران شد این شخص در پترزبورگ گزارشهای سری مانتویج را بدقت بررسی کرده بود بهمین جهت نخستین اقدامش توسعه سازمان قزاق خانه بود ، او حتی زیر بار اوامر وزارت جنگ (گامران میرزا نایب السلطنه) نمیرفت ، قزاق خانه را بنام بریگاد قزاق اعلیحضرت همایونی معرفی کرده یکدسته موزیک تشکیل داد، اردو گاه ۱۵ و دپه چون گنجایش تمام واحدهای قزاق را نداشت قصر قاجار را هم اشغال کرد ، تا آنروزها گاهی برای حفظ ظاهر و دلخوشی اولیای امور گزارشی بوزارت جنگ میداد ، و اگر دستوری برای فرستادن قزاق بنواحی مختلفه میرسید نیمچه اطاعتی میکردند ، ولی چار کوفسکی که منظورش از وجود این سازمان حفظ منافع امپراطوری روسیه بود و آنرا بکار نمیبرد مگر برای مصالح دولت متبوعه خود ، ناچار اجماع گسیختگی و خودسری آغاز کرد، دستورات دولت و وزارت جنگ را بلا اقدام میگذرد مگر آنچه را که با منافع تزار روس مرتبط بود ، مدعی بود که تیپ قزاق گارد مخصوص پادشاه است و فقط دستور و فرمان شاه را باید اجرا کند ، صدراعظم و وزراء هم که میدیدند شاه حرکات زشت و گردنکشیهای فرمانده روسی را تصویب میکند حتی از آنها حمایت و جانبداری مینماید از قزاق و قزاقخانه صرف نظر کرده و فرمانده روسی را آزاد گذاردند تا هرچه خواهد بکند .

این شخص که افسر زیرک و چاپلوسی بود برای دلخوشی شاه سان و رژهها تشکیل داده نمایشاتی میداد، سوار خربی، جنگ سر نیزه و گاهی در اطراف عباس آباد بهجت آباد ، دولا ب و دوشان تپه (آن زمان خیابان سپه و امیر کبیر حد شمالی تهران بود) که از حصار شهر دور بودند مانورهای تشکیل میداد ، هنگهای هداوند هنگ مخصوص ، سرباز شاهی را در آن مانورها شرکت میداد ، در ضمن عمل تاخت و تاز سواره نظام و چابکی قزاقها را برخ اولیای امور میرساند و مانور یا جنگ هفت لشکر را طوری پایان میداد که موجبات خفت و سر افکندگی افسران

وسر بازان دولتی را فراهم و قزاق را چون رستم دستان و سام نریمان معرفی می کرد .
تم این جنگهای هفت لشکر را غالباً شخص ناصرالدین شاه مینوشت زیرا در
مسافرت های اروپا گویا در اطریش هفت لشکر در حضور او و امپراطور اطریش مانور
کرده بودند لذا این مانورها به جنگ هفت لشکر معروف شده بود .

در سال $\frac{۱۸۹۶}{۱۳۱۳}$ چند ماهی پیش از کشته شدن ناصرالدین شاه چار کوفسکی
رفع زحمت نمود و پالکونیک کاساگوفسکی Col kassagovski با سمت فرماندهی
تیپ قزاق بایران آمد ، این شخص خیلی زیرک و ناپلای بود ، برخلاف مقررات پیمان
مدتها باهمان سمت فرماندهی بریگاد قزاق در
ایران ماند ، در پیمان حداکثر فرمانده قراقخانه
سرهنگی تعیین شده بود ولی کاساگوفسکی
که هنگام مرگ شاه بابرقراری حکومت نظامی
موفق شده بود انتظامات تهران را تأمین کند
تا مظفرالدین شاه از تبریز بپهران آمده و با
آرامش بر تخت سلطنت جلوس کند ، هنگام
مسافرت شاه جدید بارو با خدمات خود را برخ اینمرد
ضعیف النفس کشید و شاه را وادار کرده تا هنگام
ملاقات با امپراطور روس برای او درجه سرتیپی
بگیرد .



این افسر مدبر بیش از دوماه از ورودش
نگذشته بود که کاملاً باوضاع مسلط شد ، برای
وزارت جنگ و دولت ایران ارزشی قائل نبود ،
بودجه و آنچه لازم داشت با گردن کلفتی از
وزارت جنگ میگرفت (درحالیکه طبق باده داشت
های همین افسر بواحدهای نظامی دولتی جیره

خشن ترین و خوشبخت ترین فرمانده
روسی قراقخانه

و مواجبی داده نمیشد و آنها باتخم مرغ فروشی و مشاغل آزاد امرار معاش میکردند .)

در هر حال امپراطور روس بطوراستثناء پیشنهاد شاه ایران را تصویب کرد و کاساکوفسکی نه تنها ژنرال شد حتی برخلاف پیمان سالهای دیگر فرماندهی و دیکتاتوری خود را در ایران دنبال کرد .

کاساکوفسکی در امور نظامی از فرمانده ارتش قفقاز کسب دستور میکرد و در پیش آمدهای سیاسی با وزیرمختار روس در ایران مذاکره مینمود، در امور مالی خودمختار و از نظر نظامی از شاه اختیارات فوقالعاده گرفته بود ، شخصاً تا رتبه سرهنگی درجه میداد فقط درجات سرتیپی و میرپنجی و امیر تومانی را به تصویب شاه میرساند ؛ میتوانست هر يك از امراء و یا افسران ارشد و جزء را خلع درجه و اخراج کند یا تنزل رتبه دهد .

ساختمانهای جدید

همین شخص است که عمارت ستاد ارتش فعلی را برای منزل شخصی خود از خزانه فقیر ایران بنا نهاد و ساختمان مفصلی برای ستاد خود بنا کرد (دارای فعلی ارتش) دور میدان مشق (در خیابانهای فردوسی ، سپه ، قوام السلطنه ، سوم اسفند) دیوار کشید .

و اگر واحدهای نظامی دولتی میخواستند در میدان مشق به تمرین بپردازند باید قبلاً از این شخص بیگانه کسب اجازه نمایند بعد از درب جنوب خاوری (محل داروخانه سپه فعلی) وارد شوند بمشق های صف جمع یا زنجیر بپردازند.

توپ و تفنگ

چارکوفسکی از امپراطور روس استدعا کرده بود هزار قبضه پنج تیر روسی و دو آتشبار توپ ابوخف صحرائی به قزاقخانه هدیه کند ، اسلحه و مهمات اهدائی در سال ۱۳۱۰ هجری بایران وارد شد و از نظر ناصرالدین شاه گذشت و موجبات امتنان او را فراهم آورد .

ولی برای این دو آتشبار یکعده دیگر افسران روسی روانه ایران شدند و بلای جان ایران گردیدند .

ریاست ستاد قزاق خانه تا این تاریخ بمعهد میرزا مادر روس خان ارمنی بود

که بزبانهای روسی و عربی و فارسی آشنائی کامل داشت.

این ژنرال خشن مدت نه سال در ایران بترکتازی مشغول بود و برای ارباب افسران مهاجر که نزد شاه و ملت عزت و احترامی داشتند اشخاصی را از خارج با درجات مهم بقزاق خانه وارد نمود .

بالاخره پس از آنکه جیب‌هایش از صندوق تهی کشورما پراز پول شد و ثروتی بهم زد و نفوذ سیاست روسرا در ایران پابرجا نمود از ایران رفت و افسران از شریك مرد خشن و هتاك آسوده شدند .

اوایل سال $\frac{۱۹۰۵}{۱۲۴۴}$ بجای او سرهنگ چرنازوف Cl. -Tehornozouboff به فرماندهی تیپ قزاق منصوب گردید ، این شخص میر پنج امان‌الله میرزا جهانبانی (ضیاءالدوله) را بریاست ستاد قزاق‌خانه انتخاب نمود .

تا این تاریخ تیپ قزاق عبارت بود از چهار هنگ سوار و دو آتشبار توپخانه ولی چرنازوف عده‌ای از افراد سوار را که اسب نداشتند جمع آوری نموده و يك باطالیون (گردان) پیاده قزاق تشکیل داد .

تأسیس مدرسه افسری قزاق‌خانه و آموزشگاههای او چیپنی کامان و اخودنی کامان از اقدامات اوست .

برای تأسیس بیمارستان يك پزشك نظامی از روسیه آورد و مدرسه پزشکی عملی هم در محیط قزاق‌خانه تشکیل داد و در اوایل سلطنت محمد علی میرزا پس از پایان خدمتش بروسیه برگشت (۱۹۰۷م)

بجای او يك شیطان کامل‌العیار يك افسر خود خواه بنام سرهنگ ایخوف Col. Liakhoff با سمت فرماندهی بریگاد قزاق مأمور ایران شد ، این شخص با کمک شاپشال Tehapchal شاه مستبد ایران را که با آزادیخواهان جنگ و ستیز آغاز کرده بود بکمک خود و موفقیت سرانجام کار امیدوار ساخت و او را جداً بر علیه مشروطه طلبان برانگیخت و باتفاق آن کلیمی مرموز بر ضد مشروطیت ایران قیام کردند .

فرمان مشروطیت با ریختن خونهای بسیار بتصویب مظفرالدینشاه رسید و همین پادشاه با داشتن سمت رسمی ولایت عهدی آنرا گواهی نمود اینک باتکاء افسر روسی مأمور دربار تزار شاه، مستبد می‌خواهد آنرا پاره و لغو کند .

از طرفی انگلیسها که از نفوذ روسها در دربار ایران وحشت داشتند محرمانه ملیون را تقویت کرد ، در سفارت خانه های را بروی آنها باز کرده دیگهای حلقه دار پلو بار نهادند ، بیچاره مردم عدالت خانه میخواستند ، آنها کلمه مشروطه را بآنها تلقین میکردند حتی انتشار میدادند که اگر رژیم مشروطه سر کار بیابد بدون زحمت هنگام ناهار و شام مجموعه های چلو کباب در خانه ها بین خانواده ها برایگان بخش میشود ، بوسایلی بشاه فهمانده بودند که در مبارزه با مجاهدین و آزادیخواهان از او حمایت نخواهند کرد .

محمد علیشاه که تصور میکرد نیروی قزاق قادر است افکار را در سرهای پر شور و احساسات را در قلب مجروح ایرانیها خفه کند . به ایخاف دستور سرکوبی آزادیخواهان را داد ، در بادی امر ، قرر بود که بدون خونریزی مجاهدین را پراکنده سازند ولی لیخاف که فطرتاً مردی خونخوار و ماجراجو بود و مأموریت داشت صاحبان صدای آزادی را خفه کرده ، مبدا بروسیه رسوخ پیدا کند با اغوای شاپشال که استاد و مورد احترام شاه بود در این مورد اختیار تام گرفت ، سپس با قدرت آتش و آهن مجلس شورا را بر سر آزادیخواهان و نمایندگان خراب کرد هر خانه که محفلی بود با گلوله توپ آن ساختمان را زیر و رو میکرد .

این کشتار وحشیانه موقتاً ملیون را پراکنده نمود ولی راد مردان آذربایجان ساکت ننشسته بهیجان آمدند ، فرمانفرمای انتخابی شاه یعنی عین الدوله را به تبریز راه ندادند و بوسیله تلگراف و پیام با آزادیخواهان سایر شهرها مانند اصفهان ، رشت ، یزد ، قزوین ارتباط پیدا کردند ، تا اینکه نیروی بختیاری برهبری سردار اسعد و صمصام السلطنه و مجاهدین گیلان بفرماندهی محمد ولیخان سپهسالار و یک عده مجاهد فداکار و رشید بسرپرستی مرحوم یفرم ارمنی بسیج گردید و برای استقرار

مشروطیت و طرد مستبدین روانه تهران شدند، مرحوم امیر مخم بختیار که مردی شاه پرست و تا دم مرگ باین عقیده مؤمن بود با معدودی ارهای بختیار از شخص شاه حمایت میکرد و ناچار در تهران و داخل شهر مخصوصاً دروازه یوسف آباد بین نیروی طرفین مبارزه شدیدی در گرفت که رزم با دامک از همه معروفتر است .

عده ای از افسران قزاق هم کور کورانه دستورات روسای روسی خود را اطاعت میکردند ، ولی جمعی از آنها که باطناً از روسها نفرت داشته و چون بحقایق موضوع و ریشه انقلاب پی برده و از مداخلات اجانب مخصوصاً تعدیات روسها بیجان آمده بودند غالباً با انجمن های ملیون سر و سری داشتند در این رزم چندان پافشاری نمودند یکی از علل موجبات شکست نیروی قزاق همین بی علاقگی کادر افسری بود بالاخره روز ۲۷ جمادی الاخر ۱۳۴۷ - ۱۸ ژوئن ۱۹۰۹ - لیاخوف مغرور شمشیر خود را به سپهدار رهبر آزاد بخوانان تسلیم نمود ، قزاق ها هم از اطراف به مرکز خود قزاق خانه روی آوردند ؛ محمدعلی میرزا هم که از هر طرف ناامید شد با جمعی از درباریان بیخرد راه سفارت روس را در زرگنده پیش گرفت (جمعه ۲۸ خرداد ۱۳۸۸)

پناهندگی بسفارت بیگانه طبعاً او را از سلطنت ایران محروم نمود و فرزند نبالش سلطان احمد شاه قاجار را به تخت نشاندند در حالیکه زاری میکرد و نمیخواست از پدر خود جدا شود

گرچه سپهدار در مورد لیاخف مردانگی کرد و گفت تو مامور بودی و معذور ولی آن جاسوس شقی از ترس آنکه مبادا پرده از روی خیانت و جنایاتش برداشته شود ایران را ترك نمود و در سواحل دریای سیاه دچار سر نوشت شومی گشت .

دولت روس نتوانست از وجود نماینده بیکیفایت خود استفاده کامل بنماید بجای او سرهنگ پرنس وادبلسکی Col. P. Vadbolski را در سال ۱۹۱۰ / ۱۳۳۸ روانه ایران نمود .

این افسر برخلاف لیاخف ماجراجو مردی مدبر و ملایم بود و توانست قزاق خانه از هم باچیده را که بین افسرانش دو دستگی پیدا شده بود جمع آوی کند و با

همه نفراتی که ملت از این سازمان داشت در توسعه قزاقخانه همت گماشت تعداد آنرا تا ۴۵۰۰ نفر ترقی داد .

اتریداد (قسمت مختلط) قزاق در تبریز و اردبیل تاسیس نمود ، مدرسه قزاق-خانه را توسعه داد حقوق افسران و درجه داران را زیاد کرد . میگویند سپهدار تنکانبی باینکه به ملیون و آزادبخوانان که يك فراوانی نمود ولی باطناً با محمدعلی میرزا موافق و به توسعه قزاقخانه متمایل بود ، حتی خروج محمدعلیشاه و تهاجم او را بایران هنگام نخست وزیری او بر حسب میل باطنی سپهدار می دانند .

در این هنگام نخستین جنگ جهانی شروع شد ، و ادبلسکی بعلت خدماتی که در توسعه قزاقخانه ابراز داشته بود بدرجه سرتیپی نایل و برای انجام خدمات بیشتری بامپراطور در تابستان ۱۲۴۳ قمری بروسیه برگشت و چون روسها سرگرم جنگ بودند نتوانستند افسری بفرماندهی قزاق خانه تعیین کند بعلاوه آنها قصد داشتند ایران را با كمك انگلیسی ها اشغال کنند ناچار زیرك ترین افسر روسی مقیم ایران که در شیطانت دست کمی از لیاخف نداشت بنام سرهنگ دوم پروزد کویچ LitCo.Prozotkevitch کفالت امور قزاقخانه را عهده دار شد .

از این تاریخ چون سازمان بسیار منظمی زیر نظر مستشاران امریکائی و سوئدی روی کار آمد که در قلب ملت جایداشت و روسها آنرا ساخته و پرداخته انگلیسها میدانستند ، بتوسه قزاق خانه همت گماشتند تا نگذارند ژاندارمری سر و صورتی بگیرد ، بدوا از اعزاز ژاندارم بنواحی شمال ایران جلو گیری کرده ومدعی بودند که پیمان ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس شمال ایران را منطقه نفوذ آنها را قرارداده .

جنگ با شدت شروع شد ، ارتش روس و انگلیس بادولت عثمانی می جنگیدند گویا میدان نبردی بهتر از مناطق باختری ایران در جهان نیافتند ، لشکر سواره نظام شارپان تپه G . charpantie و سپاه باراتف G . Baratof تمام مناطق زرخیز گیلان و آذربایجان و کردستان و محور همدان و کرمانشاه قصر شیرین اشغال کرده

حتی بسرعت روانه تهران شدند که باتبلیغ سفرای آلمان و اطیش و عثمانی شاه و کابینه وزرا (مستوفی الممالک) قصد داشتند پایتخت را باصفهان منتقل کنند ، ژاندارم و قزاق و سرباز از کاخ گلستان تا دروازه حضرت عبدالعظیم در اطراف خیابان صف کشیده با اینکه روز هفتم $\frac{۱۴۴۳}{۱۴۹۴}$ و شب جمعه بود مردم واقعه کربلا را فراموش کرده واعظ و مداح مرثیه وطن میخواندند ، مرد و زن از ته دل فریاد و فغان کرده در هر کوی و برزن صدای ناله وزاری مردم به عرش برین میرسید ، حتی سفرای متحدین وعده زیادی از نمایندگان مجلس سوم به قم و اصفهان رفته بودند ، ساعت حرکت شاه فرا رسید که سفر او وعده‌ئی از رجال طرفدار آنها مانند فرمانفرما شرفیاب شده و احمدشاه را تهدید کردند که اگر تهران را ترک کند تاج و تخت را بیاد داده و پدرش را مجددا بایران خواهند آورد ، شاه پیشنهاد آنها را پذیرفت مشروط بر آنکه ارتش روس پایتخت وارد نشوند .

ارتش روس از کرج بساترک کریم رقم تغییر سمت داد واحدهای ژاندارمری و مجاهدین و سواران نایب حسین کاشی با آنها جنگیدند و ای پس ازدادن تلفاتی لشکر روس باصفهان و اراک وارد شد .

کابینه ها یکی پس از دیگری سقوط میکردند در کابینه سپهدار تنگابنی روس و انگلیس پیشنهاد کردند که هر يك از دولتین لشگری در حدود یازده هزار نفر در شمال و جنوب ایران تشکیل دهند نخست وزیر که در فشار بود تحت عنوان فورس مائور آنرا تصویب ولی تصدیق کامل آنرا موکول برای مجلس شورا (که حال فترت بود) نمود .

باتکاء همین تصویب نامه بود که از سال $\frac{۱۹۱۶}{۱۴۹۵}$ ش روسها تیپ قزاق را به لشکر (دیویزیون قزاق) تبدیل نمودند ، بعضی از شهرستان ها واحدها قزاق مستقر نمودند و واحدهای سیاری بباختر ایران روانه کردند انگلیسی ها هم برقابت آنان در بندرعباس ، کرمان ، اصفهان و شیراز سازمانی بنام تفنگداران جنوب South . Persian Rifles (S . P . R.) زیر نظر ژنرال سایکس تشکیل دادند

و چون مایل نبودند غیر از سازمان مخصوص خود واحد دیگری در فارس وجود داشته باشد در اثر جلو گیری از پرداخت حقوق و جیره افراد ژاندارم و اقدامات دیگر کاری کردند که در همان فارس و اصفهان تدریجاً تحلیل رفت و سراسر جنوب ایران زیر چکمه سربازان هندی و برمه‌ای و انگلیسی خورد میشد.

روسها برای اینکه از متفق خود عقب نمانند در شمال ایران دست بکشتار و حشیانه و تبعید و زندان آزاد یخو اهان و ایرانیان وطن پرست گذاردند.

آخرین نماینده تزار روس

پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بارون مایدل Baren Maydel بفرماندهی دیویزیون قزاق ایران تعیین گردید نامبرده عده‌ای از سرهنگهای روس را برای فرماندهی اتريادهای شهرستانهای ایران انتخاب و با خود آورد ، ستاد قزاقخانه را تفکیک کرد سرهنگ فیلیپوف Col. Philippov را بریاست ستاد و سرهنگ استراسسکی Starosselsky را بمعاونت خویش منصوب نمود .

طرح توسعه قزاقخانه بدست او عملی شد در خراسان و گرگان و مازندران و گیلان و اردبیل و تبریز و کردستان و کرمانشاه و لرستان و بروجرد و اصفهان و همدان انریاد قزاق تشکیل داد افسرانی که با خود آورده بود برای تشکیل این سازمانها با کادر و اسلحه و مهمات به شهرستانها روانه نمود .

این توسعه بی تناسب نیروی قزاق که بر اثر بروز جنگ بین الملل اول طبق پیمان ۱۹۱۵ بین روس و انگلیس بایران تحمیل گردید نه تنها منطقه نفوذ (پیمان ۱۹۰۷) آن دولت را تأیید کرد بلکه منطقه بیطرف را از بین برد و هر يك از همسایگان جفاکار بخود حق دادند با لشگرهای یازده هزار نفری برای حفظ منافع خود آنچه میخواستند در يك کشور بیطرف بکنند و کردند آنچه را که میخواستند و میتوانستند امیدواریم صدمات این دو جنگ جهانی ملت خفته را بیدار کرده همه افراد مانند مجارها پی بلذت استقلال برده و بموقع از آزادی خود دفاع کند تا دولتهای جبار و خون آشام بحریم خاک وطن ما احترام کنند.

در سال ۱۹۱۷ ^{مهرماه ۱۳۹۶} ^{محررم ۱۳۳۶} انقلاب اکتبر روسیه اساس حکومت امپراطوری
رمانف را واژگون کرد و سپاه بارانف در ایران چندی سرگردان ماند بالاخره
ازهم پاچید .

حکومت موقتی کرنسکی Krensky روی کار آمد بجای بارون مایدل سرهنک
کلرژ Col. Gelerge را بایران فرستادند این شخص با اسنادی که از تروتسکی
Trotzky ارائه داد، سرهنک مایدل ناچار شد دیویزیون قزاق را بنامبرده واگذار
کرده بروسیه برگردد .

بودجه قزاق خانه از چه محل تأمین میشد

دربادی امر بودجه این سازمان طبق دلخواه روسای روسی از وزارت جنگ
دریافت میشد ولی پس از برقراری بانک استقراضی روسای بانک پیش از هر چیز
بودجه قزاق خانه را از محل درآمد گمرکات شمال و غرب که در گرو داشتند
می برداختند .

قزاقخانه پیش از آنکه توسعه یابد تعداد افسران آن ۵۴ نفر و افراد و درجه
دارانش از ۶۵۰ نفر و جمع کل بودجه آن از ۶۶۵۳۶۰ قران تجاوز نمی کرد ولی
پس از ربع قرن یعنی در اوایل مشروطیت بودجه تیپ قزاق که از ۸۵۰ نفر مقررده به
۱۵۰۰ نفر افزایش یافت بدینقرار بود .

موجب یکمتر سرهنک روسی ۵۵۲۰۰ ریال

موجب یکمتر سرهنک دوم معاون و دوسروان روسی ۱۰۶۲۰ ریال

موجب افسران ایرانی ۳۵۶۴۹۰

بقیه بودجه وجیره و موجب افراد ۱۸۰۰۰۰۰۰ ریال

بودجه سالیانه در حدود بیست و سه میلیون ریال بوده است

تدریجا تعداد افسران ایرانی به ۲۰۲ و افسران روسی به ۱۴۲ نفر رسید و همین
بود که بودجه دو میلیون ریالی به نوزده میلیون افزایش یافت .

در سال ۱۲۹۶ شمسی که تیپ تبدیل به لشکر گردید بودجه قزاق خانه به

۲۷۵۰۷۶۰ ریال رسیدن روسها بمیل خود انعام میدادند درجه میدادند میهمانی میکردند مبالغی برای کسب اطلاعات و جاسوسی بر علیه کشور ما مصرف مینمودند ، بخصوص از تاریخی که پول از بانک استقرای روس دریافت مینمودند و خزانه دارهای ایران که گاهی مسیو بیزو فرانسوی و زمانی مستر مونستر انگلیسی و پیش از آمدن شوستر امریکائی مر ناردو هنس باژیکی بودند ، کوچکترین اعتراضی به خود سر بهای روسها نمی نمودند .

بازی هایدل بروسیه برگشت و کلر ژه جای او نشست ولی هم انگلستان از وجود يك افسر انقلابی در رأس مهم ترین سازمان نظامی آنروز ناراحت بود وهم دولت ایران مایل نبود بیش از شناسائی رژیم کمونیست و بستن پیمان جدید چنین افسری را بپذیرد .

کلر ژه مرتب توسط سرهنگ امیر مونتق رئیس ستاد خود بوزیر جنگ (مشیر الدوله) پیغام میفرستاد که وسایل معرفی من را حضور شاه آماده کنید ولی وزیر مسامحه میکرد تا آنکه پس از اصرار زیاد مشیر الدوله پاسخ داد که از ترس کمی سر جنگ شوروی تلگرافی رسیده که در آن عدم شناسائی افسران تزاری را در خدمت دولت ایران بیان داشته و خواهش کرده که افسران روسی را از قزاق خانه اخراج نمایند . سرهنگ کلر ژه پس از دریافت این نامه فوق العاده خشمناک گشت و گفت من حکومت شوروی را بر سمیت نمی شناسم دولت ایران باید مفاد پیمانی را که بادولت امپراطوری روسیه بسته است محترم بشمارد .

بعضی از افسران روسی دیگر هم با کلر ژه همصدا شده نسبت به بی اعتنائی وزیر جنگ سروصدا براه انداختند اما مشیر الدوله باین اعتراضات اهمیت نداد و کماکان از پذیرفتن فرمانده روسی خودداری میکرد .

در خلال این احوال در قزوین عده ای از سر بازان روسی باراتف تحت تأثیر تبلیغات انقلابی قرار گرفته و عصیان نمودند و چون گرسنه و بی پول بودند احتمال اغتشاشات و غارت شهر قزوین میرفت . وزارت جنگ به قزاق خانه دستور داد که برای

حفظ انتظامات فوراً نیروی بآن شهرستان روانه کند .
اینجا گلرژه فرصت را غنیمت شمرده از اجرای ایندستور شانه خالی کرد و
باسخ داد مادامیکه بحضور شاه معرفی نشدهام کوچکترین دستور دولت را اجرا
نخواهم کرد .

مشیرالدوله دست و پاچه شد که مبادا در اثر نرسیدن نیروی نظامی ، شهرستان
قزوین را سالدات های یاغی روسی تاراج کنند ولی جمعی از افسران وطن پرست
قزاقخانه بایشان پیغام دادند ما حاضریم بدون امر فرمانده روسی در اجرای دستور
وزارت جنگ با واحدهای خود بقزوین حرکت کنیم ، اینموضوع قوت قلبی بوزیر جنگ
داد ، بسرهنگ گلرژه اظهار کرد: چنانچه افسران روسی که جیره خوار اینکشور هستند
دستور دولت را اجرا نکنند دست با اقدام شدیدی خواهد زد ، گلرژه مردد بود که
آیا بازم سماجت کند یا دستور را اجرا نماید در اینموقع همان عده افسران ایرانی
باطلاع او رساندند که با واحدهای خود عازم قزوین هستند اگر در اینخصوص امری
صادر نشود برای گوشمالی سالدات های روسی حرکت خواهند نمود .

گلرژه عصر یکی از روزها مدیـران جراید و خبرنگاران را برای مصاحبه
در دفتر خود دعوت بجای نمود ، از او پرسیدند شما از طرف کدام حکومت روسیه
بایران مامور شده اید زیرا شما هنگامیکه به تهران رسیدید ، روسیه در حال انقلاب
بوده ، گلرژه پاسخ داد بین حکومت کرنسکی وشوروی انتخاب شدم و برای سرپرستی
قزاقخانه بایران آمدم .

سپاه بارانفدر ایران پراکنده شد فقط سرهنگ پیچراخوف Pitchaakhoff
که محبوبیتی بین افرادش داشت توانست از پراکندگی ۱۲۰۰ نفر آنها جلوگیری
کند ولی بودجه ای برای خوراک و پوشاک آنها نداشت که ماژور ژنرال . ال . سی
دنسترویل G . Dunstervills بداد آنها رسید .

این ژنرال انگلیسی پس از فتح بغداد و اطلاع از پراکندگی ارتش بارانفدر
سال ۱۹۱۸ ماموریت پیدا کرد که با هنگ های کنت وهوسار برای تصرف بادکوبه

این فاصله ۸۰۰ میلی را با ۱۵۰ افسر و ۲۰۰ سرباز طی نماید، دسته اول شامل ۱۲ افسر در چهار اتومبیل سواری که حامل مهمات و مازومات بود و ۳۶ اتومبیل فرد باری حامل پولهای مسکوک و سرباز از خاتقین بطرف انزلی حرکت نمودند. در این موقع صمصام السلطنه بختیاری نخست وزیر ایران بود، میرزا کوچک خان

هم با سایر انقلابیون در گیلان و جنگل سرکشی آغاز کرده اند.

در خرداد ماه ۱۲۹۷ ستونی مرکب از سواران چهاردهم، یک آتشبار صحرایی هزار سرباز تیرانداز و گردان از هنگ گورخه هندی با ۵۰۰ اتومبیل نیروی دانسترویل را تقویت نمودند.

مقصود از ذکر اینجمله آن بود که وحشت انگلستان از وجود گلرژه افسر انقلابی در رأس سازمان قزاق خانه بيمورد نبود، آن موقع طرح حرکت ستون ژنرال دانسترویل در شرف اجرا بود دشمنی چون جنگلی ها در پیش داشتند خطر گلرژه هم از عقب و پهلو آنها را تهدید میکرد پس باید اقلای یکی از این دو خطر را رفع کنند.

کارژه بیپچ قیمتی حاضر نبود مقام خود را از دست بدهد و بسختی بمیز فرماندهی دیویزیون قزاق چسبیده بود.

کودتای بدون زده و خورد و خونریزی

کارژه نه تنها موجب نگرانی مامورین سیاسی و نظامی انگلستان را فراهم کرده بود بلکه چون وضع ایران با حکومت شوروی روشن نشده بعلاوه کلیه افسران ضد انقلابی از او اطاعت نکرده و بدستورات او واقعی نمیکشادند بنابراین مورد اعتماد دولت ایران نبود.

برای برانداختن او تاکتیک مخصوصی بکار رفت، حال این طرح را وزارت

در همین موقع حکومت هندوستان نیروئی تحت امر سر لشکر ماکسون از طریق شرق ایران روانه ترکستان نمود که بلشویکها را از دست یافتن به قسمت غربی جاده آسیای مرکزی و همچنین بندر کرا - نودک باز دارد و سر لشکر دایر در شرق ایران لشگری تجهیز مینماید

جنگ وقت تنظیم کرده یا انگلیسها محرك بوده اند و یا ابتکار شخصی بوده هنوز در پرده اسرار باقیست .

روز شنبه چهارم جمادی الاول ۱۳۳۶ مطابق با ۲۸ بهمن ۱۲۹۶ سرهنگ فیلاتوف Col. Filaratoff فرمانده آتریاد همدان که از مخالفین سرسخت گلرژه بود با کمک سرهنگ رضاخان این نقشه را اجرا میکنند.

آنروز آتریاد تهران پادگان قزاق خانه برای تیراندازی و خدمات صحرائی به اردوگاه قصر قاجار رفته و باصطلاح خانه خالی از اغیار بود.

گلرژه بامید پاسداران برای جبران شب زنده داری و میخواری بی حساب دوشین در خواب عمیقی فرو رفته ، تازه اشعه زرین آفتاب از لابلای ابرهای سرخ و سیاه بگنبد و گلدسته مسجد سپهسالار تابیده دندان نگهبانها که از شدت سرما بیابونچی های خود پناه برده بشدت بهم میخورد که آتریاد همدان برخلاف معمول بدون آهنک طبل و شیپور و آرامی وارد و نقاط حساس قزاق خانه را اشغال نمود ، یک گروهان در برابر پاسداران متوقف شدند در حقیقت پاسدارخانه را محاصره نمودند.

سربازخانه آتریاد همدان آنموقع خارج از شهر (اوایل شهرنوی فعلی) بود بنابراین باید پیش از سپیده صبح حرکت کرده باشند. تا اینجا امور بر وفق مراد انجام شد ناگاه سرو کله سرهنگ شیخغلیخان شکی فرمانده آتریاد تهران از دور پیدا شد که شمشیر کش بطرف سرهنگ رضاخان میامد ، کسی ندانست عامل کودتا چه بگوش او گفت که آرام شد .

در این ضمن سرهنگ فیلاتوف باطاق خواب فرمانده کل رفته استعفای او را مطالبه میکند گلرژه بدو بنای تغیر و تشدد را گذارده او را تهدید به خلع درجه و زندان میکند .

ولی هنگامیکه متوجه میشود تزاق خانه در اشغال او و خودش نیز زندانیست آرام شده و از شغل خود استعفا داده سرهنگ استراسلسکی Col. Sterosselsky معاون اداره را که طرف اعتماد احمد شاه بود بجاننشینی خود معرفی کرده و پس از

۳۹ روز فرماندهی بروسیه مراجعت و خیال اعمال انگلستان و وزارت جنگ ایران را راحت میکند .

سرهنگ استراسلسکی بنمایندگی از طرف سایر افسران روسی مخالفت خود را با حکومت انقلابی و کمونیستی روسیه به براوین Bra-Vin نماینده حکومت انقلابی اعلام نمود ، این شخص کنسول روسیه در خوی بود . چون زود تر از سایر مامورین سیاسی تسلیم اوامر حکومت بلشویکی میشود فوراً باو دستور میدهند با سمت وزیر مختار خود را بدولت ایران معرفی کند ، چون هنوز دولت ایران او را نپذیرفته و مقامش متزلزل بود ننوانست سرهنگ روس را سرزنش یا قانع کند . فرمانده جدید هم از مشیرالدوله وقت ملاقات خواست وزیر جنگ هم که اورامردی باهوش و لایق تشخیص داد فرمانده جدید پذیرفت و فرماندهی دیویزیون را باو تبریک گفت .

مرحوم حسن پیرنیا همواره مایل بود که يك افسر ایرانی بفرماندهی دیویزیون قزاق تعیین کند حتی ناصرالدین میرزا را برای این سمت در نظر گرفته بود افسران روسی هم که جرأت برگشتن بکشور خود را نداشتند حاضر به تمکین بودند ولی احمد شاه موافقت نمیکرد و ناچار فرمان فرماندهی استراسلسکی بصفحه شاه رسید . این نخستین و آخرین افسر روسی است که بنا بپیش نهاد دولت و تصویب شاه ایران بسرپرستی قزاق خانه تعیین میشود .

پیمان استعمار

هنگامیکه روسیه در آتش انقلاب میسوخت و سرگرم امور داخلی خود بودند و انگلستان فاتح از جنگ بیرون آمده سر حریف آسیای را گرم کارهای داخلی خود دید با عجله و ثوق الدوله (نخست وزیر) را فریب داد و بعضی ها گفتند لیره‌هایی بین اعضای کابینه پخش شد با دولت ایران پیمانی منعقد نمودند که از جمله مواد آن پیمان انحلال کلیه سازمان‌های نظامی و تشکیل يك ارتش چهل هزار نفره روی شالوده پلیس جنوب در حقیقت ژاندارمری و قزاقخانه و بریگاد مرکزی و سایر

سازمان‌های نظامی توی شکم پلیس جنوب باید تحلیل برود همانطور که بعدها خودش در شکم قزاق خانه هضم شد، حتی برای اجرای آن پیمان‌هیئت نظامی بریاست ژنرال دیکسن Dickson* از طریق هندوستان و خراسان روانه ایران نمودند که اونیز تعداد زیادی تفنگ و مسلسل و مهمات با خود آورده در سر بازخانه نایب‌السلطنه امانت گذارده بود (هنگامیکه پیمان سرنگرفت به پلیس جنوب تحویل داد).

آخرین مستشاران انگلیسی

این هیئت موقتاً سرپرستی سر بازهای بریگاد مرکزی را که ضعیف‌ترین سازمان نظامی آن زمان بودند عهده‌دار شدند و هر چند یکبار یکی از سازمان‌های نظامی تهران را بازدید می‌کردند. روزیکه نوبت بقراقخانه رسید. قزاقها بسردی از آنها پذیرائی کرده و تحت لفافه نفرت خود را از الحاق بسازمان منظور نظر اعلام داشتند دوشنبه ۲۳ دسامبر ۱۹۱۹، ۲۹ قوس ۱۲۹۸ ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ آنروز بقدری در نظر من منحوس بود که آن را تاریخ اسارت قطعی ایران میدانستم ژنرال دیکسن با جمعی افسران استرالیایی و اسکاتلندی نیوزلندی و هندی باتفاق سالار لشکر معاون وزارت جنگ سردار مدحت رئیس شورا و سالار سعید قدم به محوطه مدرسه نظام وزارت جنگ گذاردند. سرهنگ محمد باقر امیر نظامی که مردی وطن‌پرست و تحصیل کرده آلمان بوده نسبت بآنها بی‌اعتنائی کرده و برای نشستن آنها چند عدد از نیمکت‌های بهار خوری در محوطه خراب مدرسه چیدند و بر حسب اصرار معاون وزارت جنگ دو نفر از دانشجویان (مرحوم دربادار بایندر و سرهنگ پارسا) شمشیر بازی و دو نفر دیگر جنگ سر نیزه کردند، این هیئت نزدیک ظهر مدرسه را ترک کردند.

و باز در چهارشنبه ۲۳ اردی‌بهشت ۱۲۹۹ از مدرسه نظام دعوت شد که در حضور دیکسن در ژاندارمری در یک مسابقه شمشیر بازی با دانشجویان مدرسه صاحب‌منصبی ژاندارمری شرکت کنیم. پس از پایان مسابقه ژنرال بهر یک از برندگان (مرحوم سپهد رزم آرا و از ژاندارمری ستوان حسن منصوری که تصادفاً هر دو شهید شده‌اند) یک طپانچه جایزه داد و یک نطق مهمی ایراد کرد که آنروز ما به لپچه نیمه

فارسی این انگلیسی وطن پرست خندیدیم ولی امروز میفهمم چقدر این بیان بدرد ما ایرانیها میخورد، خلاصه مطلب این بود که یک دکتر انگلیسی یگانه فرزند بیمار فلان پادشاه یا حاکم دهلی را معالجه کرد شاه هر چه جواهر و نقدیه بابت دستمزد باو داد نگرفت گفت من زمین میخوام که بدرد مملکت بخورد خلاصه فلان قسمت را باو واگذار کردند که همان قطعه زمین مقدمه تسلط انگلستان به هندوستان گردید.

بهر حال انگلستان بعجله مستر سیدنی ارمیتاژ سمیت Mr. Sydney Armitage Smith برای امور مالی باستخدام دولت ایران در آوردند ولی بنا بر علل وجهاتی (که مهم تر از همه خود کشی سرهنگ فضل الله آق اولی (منشی کمیسیون تعیین تکلیف ارتش ایران) بود مردم را بهیجان آورد تا جائیکه وزیر جنگ (سردار منصور سپهدار اعظم رشتی) از کار برکنار شد و وثوق الدوله یک اعلامیه ای در مورد فوائد این پیمان منتشر ساخت) این پیمان سرنگرفت.

حال دیگر استراساسکی پهلووان میدان شده، هنگامیکه در سواحل بندرگز اغتشاشهایی روی داد، دسته های کوچک بلشویک بسواحل ایران پیاده شده و مردم را بغارت و تاراج اموال مالکین و ثروتمندان تشویق مینمودند.

سرکار سرهنگ استراساسکی را کراراً هیئت دولت و شاه ایران بحضور پذیرفت و از او خواهش کردند که باین حوادث پایان دهد او که دولت را محتاج خود میدهد شروع باشکال تراشی نمود، گاهی فرماندهی کل قوای ایران را میخواست، زمانی اعتبار بی حساب برای سرکوبی چهارتالات بی سرو پا مطالبه میکرد.

بالاخره پادشاه ایران در ۲۸ تیر ۱۲۹۹ بموجب فرمانی ضمن اعطای درجه سرتیپی فرماندهی کل قوای تهران و مازندران و فرمانداری نظامی محور تهران - بندرگز و شهرهای سرراه را باو واگذار کرد.

ژنرال روسی با واحدهایی از قزاق و سرباز و ژاندارم اردویی تشکیل داده و برای سرکوبی اشرار رهسپار مازندران شد (سرلشگر شیانی و سرلشگر ارفع که

آن روز سروان و ستوان بودند (با واحدهای ژاندارمری تحت امر افسر روسی قرار گرفتند و بیشتر عملیات بدوش آنها بود .

آن روزیکه این ژنرال به بندرگز وارد شد مانند فاتح پرت ارتور اعلامیه و ابلاغیه ای بود که از طرف قزاق خانه و وزارت جنگ بدرود یوار تهران چسبیده و روز ۱۴ مرداد همان سال احمد شاه قاجار ضمن تشریفات یك قبضه شمشیر مکلل و الماس نشان بکمر فاتح بندرگز بست و در قزاق خانه جشن و میهمانی برپا گردید .

این نکته را باید در نظر داشت که بلافاصله پس از برگشتن اردو اوضاع آن حدود مانند روز اول مغشوش گردید .

در همین ایام گیلان در ارتش انقلاب میسوخت و بلشویکها بریاست چاکانف در بین متجاسرین جنگل رخنه کرده خطر کمونیست ایران را تهدید میکرد .

سرتیپ استراسلسکی مجددا نیروئی از قزاق و ژاندارم و بریگاد سرباز تشکیل داد و در مرداد ۱۲۹۹ بادیبه و کوبه مخصوص رهسپار گیلان گردید ولی در پنجم شهریور به منجیل عقب نشست .

در ۱۵ شهریور اردوی فوق العاده تشکیل و نیروی هامور گیلان را تقویت نمود که با کمک لشکر انگلیسی متجاسرین را سرکوب و بلشویکها را از ایران خارج نمایند . ارتش ایران مجددا رشت را تصرف کرد و بطرف پهلوی پیشرفت نمود ولی ناگهان بطرف امامزاده هاشم پس نشستند و اهالی گیلان با وضع دلخراشی بسوی تهران مهاجرت نمودند، وزارت جنگ برای رفع وحشت و نگرانی اهالی تهران در ۴ آبان اعلامیه ای منتشر نمود که عقب نشینی از روی نقشه معین بوده .

استراسلسکی هنگامیکه برشت رسید درجه امیر تومانی و لقب سرداری و حمایل امیر نویانی و نشان قدس برایش فرستاده شد که موقع عقب نشینی و پریشانی اردو و اوضاع شمال باو رسید .

این پیشرفت ها و عقب نشینی ها که موجب نابودی گیلان و گیلانیان شده بود اهالی پایتخت را بهیجان آورد ، مردم همه نگران و بازار گانان و ثروتمندان دست و

پای خود را جمع کرده آماده فرار بودند خلاصه ولوله‌ای در تهران افتاد که منجر به سقوط کابینه مشیرالدوله گردید .

جمعی از افسران ایرانی عقب‌نشینی‌ها را ساختگی و در اثر خیانت افسران روسی میدانستند .

سپهدار اعظم و انفصال افسران روسی

برای تشکیک کابینه هیچیک از رجال زیر بار مسئولیت نمی‌رفتند تا اینکه فتح‌الله اکبر (سپهدار) ضمن گرفتن اختیاراتی از شاه نخست وزیری را قبول کرد از چهارم تا شانزدهم آبان با کوشش فراوان توانست هیئت وزرا را به شاه معرفی کند بموجب گزارش افسران چون مطمئن شد فرماندهان روسی با افسران بلشویک ارتباط داشته‌اند آنها را بمرکز احضار و ضمن بیانیه نهم آبان اعلام داشت:

در نتیجه قصور در خدمت و نظریات منفعه طلبانه بعضی افسران روسی آنها از خدمت ایران خارج و قزاق‌خانه به فرمانده ایرانی تحویل میگردد .

نخستین فرمانده ایرانی قزاقخانه

سردار همایون (مرحوم قاسم والی) افسر وزارت چنگ احضار و بسمت فرماندهی دیویزیون تعیین گردید .

اینک حکم انتصاب

«حکم نمره ۱ مورخه ۱۵ عقرب ۱۲۹۹ پیچی‌ئیل دیویزیون قزاق اعلیحضرت همایونی

ماده ۱- نهم برج عقرب اینجانب از طرف بندگان اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی

ارواحافدا بریاست کل دیویزیون منصوب گردیدم .»

«قاسم والی»

ولی اوضاع قزاق‌خانه در این تاریخ صورت خوشی نداشت ، چون پس از انقلاب اکتبر دیگر بانک استقراضی در کار نبود که از محل عایدات گمرک بودجه این سازمان را بپردازند ، حکومت انقلابی هم نسبت به این سازمان نامحرم و بیگانه بود .

انگلیسها هم بامید اجرای قرارداد ۱۹۱۹ چند ماهی مرتب جیره و حقوق قزاق خانه را از بانك انگلیس پرداختند ، اینك كه قرارداد مردود ملت است و افسران ایرانی قزاق خانه هم در عملیات گیلان نسبت با آنها ابراز صمیمیتی نمینمودند ایندلیل و علل سیاسی دیگر موجب شد كه بانك شاهی دیگر بودجه قزاق خانه را پرداخت بنا بر این آن سازمان هم مانند سایر سازمان های نظامی و همه سازمان های دولتی دچار فلاکت شد ، حقوق آنها چند ماه تأخیر میافتاد ، حتی جیره قزاق تأمین نمیشد تا اینکه رضاخان میرپنج فرمانده فوج گارد تیر انداز كه حكومت مرکزی و متصدیان امور را مسئول این تیره روزیها میدانست در سرمای شدید زمستان با ابواب جمعی خود وعده دیگر كه هوا خواه او بودند قزوین را ترك و بسوی تهران رهسپار گردید و نیمه شب دوشنبه سوم حوت ۱۲۹۹ در پرتو انوار درخشان ماه شب دوازدهم جمادی الثانی ۱۳۰۰ تهران خواب آلود غفلت زده را از خواب بیدار و خورشید سعادت ایران از آستین این سردار دلیر طلوع کرد .
تو دیع فرمانده سه ماهه

حکم شماره ۱۷-۳-۱۲۹۹

بتاریخ عصر دوم حوت از طرف ذات اقدس ملو کانه ارواحنا فداه اینجانب به قصر فرح آباد احضار و پس از تشرف بخاکپای مبارک و اصغای مراسم ملو کانه و اظهار رضایت از خدمات مرجوعه ، چنان امر مقرر فرمودند ، نظر باوضاع حاضر خود را از خدمت دیویزیون قزاق اعلیحضرت همایونی معاف بدانند ، لذا بر حسب امر مذکور و حکم ۷۹۶۴ وزارت جلیله جنگ انقصال خود را بعموم صاحب منصبان محترم و افراد صدیق خدمتگذار دیویزیون قزاق اعلام داشته و عظمت شوکت و اقتدار ایشان را در حفظ مملکت و خدمت پادشاه محبوب از خداوند متعال مسئلت مینمایم
سردار همایون قاسم

نخستین ۴۳ موفقیّت

حکم نمره ۱۸ دوم برج حوت ۱۲۹۹

اینجانب از طرف قرین الشرف اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری بریاست دیویزیون

قزاق اعلیحضرت همایونی ارواحنا فداہ معین و برقرار گردید .
بموجب این حکم خود را بتمام قسمت‌ها و حضرات صاحبمنصبان و افراد
دیویزین معرفی نموده و اعلام میدارد که از دوم حوت احکام اینجانب را بر خود
فرض شمرده و بموقع اجرا بگذارند .

رئیس دیویزین قزاق اعلیحضرت همایونی رضا
این سازمان که از این تاریخ صورت وطنی و ملی بخود مبکرفت و با این اقدام
شجاعانه کلیه کنگ‌های گذشته را شستشو نمود تا ۱۸ دیماه ۱۳۰۰ کلیه تشکیلات
نظامی آن روز را تحلیل برد و شالوده ارتش نوین ایران را بنیاد نهادند .

یک گواہ روسی

مامونثوف مخبر مجله نظامی روسیه که از افسران تحصیل کرده ارتش روس
و دوره دانشکده السنه شرقی پترزبورگ را بیابان رسانده و با زبان فارسی آشنائی
داشت در انقلابات ۱۳۲۷ بایران آمد . نامبرده مشاهدات خود را از لنکران شروع
کرده از انزلی ورشت و قزوین گذشته بیشتر اوقات خود را در تهران گذرانده و ناظر
جنگ محمدعلیشاه با آزادبخواهان بوده .

اینک مشاهدات او در تهران :

« وسط میدان توپخانه باغچه خرایست که در چهار گوشه آن چهار عرابه توپ کهنه
قرارداده اند ، اطراف آن ساختمان دو طبقه برای توپچی‌ها ساخته شده و دروازه‌هایی
بآن باز میشود که معبر عموم است »

« ... بوی زننده فاضل آب و شستشوی خانه‌ها که در کوچه‌ها میریزند و نعل
سک و گربه که در نهرهای آب مشروب شهر افتاد و از آن آب می آشامند »

« تنها دسته‌های سرباز پنجگفتری سربازهای نیمه برهنه که در پاسدارخانه و ابنیه
عمومی و بعضی خانه‌های اشخاص متنفذ نگهبانی میدهند . یک نیروی انتظاماتی
محسوب میشوند »

« سربازان به آرامی خوابیده و ساز و برگ مندرس خود را روی جاتمه تفنگهای

قدیمی زنك زده آویخته»

«تمایل شاه بروسیه باعث شد پزشك مخصوص خود را که دکتر سادوسکی باشد از روسیه انتخاب نموده و تربیت ولیعهد را به سروان اسمیرنوف واگذار کرده و یکنفر از اتباع روس بنام شاپشال را بسمت رفاقت خود برگزیند»



شاپشال جاسوس بیگانه در دربار ایران

«...شاپشال درسیاست خارجی شاه نفوذ بسیار دارد، شاه که مستشاران نظامی

روس را یگانه تکیه‌گاه خود می‌بیند فوق‌العاده نسبت بطفل نوزاد روس « بریکاد قزاق» که یگانه قسمت منظم قشونست ابراز التفاف می‌فرمایند «

« ... شایمال مقام اول کشور را احراز کرده ، او جوانیست جدی ودانشکده شرقی اینورسیتته سن‌پترزبورگ را تمام کرده و هنگامیکه شاه فعلی سمت ولایت عهده‌را داشت برای تربیت‌اوبایران آمده بود «

« .. وزارت خانه‌ها اسامی بزرگ دارند ، وزیر دارائی دیناری‌پول نداردوزیر جنگ هم عده‌گرسنه وبرهنه زیرفرمان خود دارد ، وزیردادگستری مقررات‌وقوانین قضائی ندارد ، فرهنگ بدون آموزشگاه ، وزارت خارجه رابط بین وزرای مختار و امیر بهادر ، وزیر کشور فقط اخبار بلوا ؛ شورش ، یاغیگری ، غارت‌گری ایلات نافرمانی و اعتصاب واحدهای نظامی را ازروی روزنامه‌ها می‌فهمد وتوضیح‌میخواهد. بقیه درباریان قابل نام بردن نیستند، شغل‌دولتی آنها عبارتست از رشوه‌خواری و چپاول نواحی که بآنها سپرده شده «

«..... فقدان کامل عدالت وظالم وجور مأمورین دولت وراهزنی و بیدادگری های دیگر رغبت وهیل بکاررا از مردم سلب نموده»

«..... ایران از نظر نیرومندی برای ما اهمیت جدی ندارد ، غیر از یک تیپ قزاق شاهی که مرکب ازچهار هنگ سوار ویک گردان پیاده ، دو آتشبار توبخانه و یک گروهان مسلسل، ارتش دیگری بمعنی واقعی درایران وجود ندارد»

«..... ارتش ایران فقط روی کاغذ است والا سربازی درجائی دیده نمیشود ، در طومارها یکصد هزار سوار چریک نوشته شده که فرماندهان آنها غالباًموروثی است ، این اشخاص هرگز برای آموزش نظامی احضار نمیشوند ، اسلحه و ساز و برگ را بایدخودشان تهیه‌کنند و هیچوقت هم هنگام بسیج حاضر نمیشوند . بنابر این غالباً دیده میشود که فرماندهی هنگ با یک پسر بچه دهساله است «

«..... پوشاک این سربازان فلک زده اجام کسینخته خیلی بد و اسلحه آنها قدیمی و طوری نگهداری میشود که اوله آنها بواسطه زنگ زده‌گی کلفت‌تر شده و

گلنگدن‌ها غالباً باز نمیشود.

- «...استخدام نفرات بطور داوطلب از بین ولگران تنبل بعمل می‌آید»
- «...لباس رنگ برنگ سربازان هم به پوشاک عموم مردم شباهت داد...»
- «...غالباً این سربازان مشغول دلالتی و صرافتی هستند»
- «...بواسطه بیمصرفی سرباز، تمام ادارات ایرانی و اروپائی و کنسولگری‌ها در تمام خاک ایران از افراد قزاق برای نگهداری استفاده میکنند»
- «...قزاقها با پیراهن سرخ و کلاه پوستی که کج بر سر نهاده با بی‌اعتنائی بسربازان ژنده پوشی که فرم اطریشی بر تن دارند نگاه میکنند»
- «...بطور کلی تشریح اوضاع نظامی اعم از سوار یا پیاده باعث تأثر است روح شهامت سربازی و ادراک انضباط نظامی و وظیفه‌شناسی مطلقاً وجود ندارد»
- «...این سربازان حتی برای کارهای انتظامی قابل استفاده نیستند، این جمعیت که همواره گرسنه و برهنه بود و هیچگاه مواجبی از خزانه دولت نمیگیرند فقط با غارتگری و امید بتاراج زندگی میکنند»
- «...غارنگری سربازان پس از وقایع تیرماه از حد گذشت. تا اینکه پائکو نیک لیاخوف آنها را روانه اردوگاه خارج از شهر نمود و بآنها گفت چنانچه یکنفرشان در شهر دیده شود اعدام خواهند شد»
- «...ارتش ایران که در گذشته عظمتی داشته، مشاقان اروپائی را که بیشتر اطریشی بودند برای آموزش نظامیان خود استخدام کرد که هنوز آثار عظمت آن دوران بر در و دیوار سربازخانه‌ها و ابنیه دولتی دیده میشود، ولی حالیه غیر از لباس نظامی پاره بر تن ولگردان پابره‌نه نشانه دیگری از مستشاران اروپائی ارتش دیده نمیشود»
- «...من يك منظره‌ای دیدم که هر اروپائی نمیتواند ناظر آن باشد، واقعه

✠ مقصود نویسنده بمباران مجلس شورای ملی از طرف قزاقها و غارت اثنایه مجلل و خانه‌های ملیون است که بدستور لیاخف سربازها مأمور تاراج مجلس بودند.

مزبور هنگامی بود که شاه بیانشاه میرفت و توپخانه ایران با تمام سازمان و سرباز هایش او را بدرقه میکردند»

«... افسران بدون اسلحه با سرداری های بدون سردوشی ، خدمتگذاران توپ پای بدون جوراب، ضمن گفتگو با مردمی که در پیاده روراه میرفتند شوخی میکردند تقریباً تمام توپچیها چپق در دهان مشغول دود کردن بودند»

«... گاهی يك توپ عقب میماند و با هیاهوی مردم بجلو رانده میشد . عده ای مردم پاره پوره مانند کنه به توپها چسبیده التماس میکردند آنها را روی جعبهها مهمات سوار کنند و دور شهر بگردانند و غالباً بمراد خود میرسیدند .

«... روزی سواره عبور میکردم صدای موزیک مرا متوجه کرد رفتم جلو دیدم سرباز های سیلاخوری مشق میکنند ، امیر بهادر وزیر جنک هم ایستاده مرا که دید نزد خود خواند .

«... فرماندهان که درسنگلاخ بزمین میخوردند ، شمشیرها را پهلوی کلاه میبردند واحدها بدون نظام و پا گرفتن رژه میرفتند، سر نیزه تفنگها بعضی رو با آسمان برخی رو بزمین... بچه دوازده ساله ای بطور وراثت بر گروهانی فرماندهی میکرد»
در مورد اسلحه و مهمات مینویسد :

« مثلاً در زراد خانه ۴۸ عرابه توپ صحرائی و کوهستانی سریع الاطلاق شنیدر کر زور از نوع گانه با تمام ملزومات یدکی موجود است و کسی نیست که این جواهرات را که بدون ثبت منظم و نمره برداری که بشکل عجیبی در محوطه باستانیان رویهم ریخته...»

«... نگهبانان چپق بدهان در انبار باروت و مهمات قابل احترام گردش میکنند و هر لحظه ممکن است خود وقسمتی از شهر را با آسمان ببرند»
بعد درباره سازمان بریگاد قزاق مطالبی مینویسد از جمله :

«... بریگاد قزاق یگانه تکیه گاه پابرجای حکومت قانونی ! نزدیک بسی سال است که تشکیل یافته... ناصرالدین شاه در مسافرتی که بروسیه نمود از هیکل

و اندام قزاقهاییکه او را نگهبانی میکردند خوشش آمد. بنابراین ازدولت روسیه تقاضا کرد چند نفر افسر و درجه‌دار برای آموزش چنین عده‌ای بایران مامور کند»
«...امپراطور روسیه بدلائیل بسیاری که بسهولت میتوان آنها را به حدس زد این تقاضا را با آغوس باز استقبال کرد»

«... سرهنك لیاخف افسریست جدی و خشن، در دربار نفوذ بسیار دارد، حیثیت روسیه را در ایران بالا برده، صداقت او و کارهای نیکوی را که انجام میدهد؛ او را محبوب تمام شاه پرستان کرده است»

«... زندگی افسران روسی تا همین است علاوه بر مواجبی که از ارتش روسیه میگیرند، افسران جزء تا پنچ هزار مناط (۲۵۰۰ تومان) سالیانه از وزارت جنك ایران میگیرند قزاق باشی (سر گروهبان) ها تمام حقوق روسی حتی علیق را دریافت میدارند، از طرف تیپ هم ۹۶ تا ۸۴ (۴۸ تومان) ماهیانه بآنها کومک میشود. همچنین کرایه خانه و سوخت دریافت میدارند»

«... در تیپ ۲۷۰ افسرایرانی از درجه امیر تومانی تا نایب دومی هست . . . افسران جوانی که تازه بر تبه افسری نایل میشوند بعلت نبودن محل سازمانی در شغل گروهبانی مشغول خدمت میشوند. مواجب اصلی با گرفتن درجه بالاتر تغییر نمیکند و همان ماهی شش تومان است. باین ترتیب فرمانده اسواران کالیتاً ۲۱ تومان فرمانده هنگ ۳۱ تومان معاون فرمانده تیپ تا ۵۰ تومان در ماه حقوق دارد. ولی افسرانی هستند که با ماهی شش تومان زندگی و گذران میکنند، این قبیل افسران در حاشیه شهر اطاقی دارند و روی زمین میخوابند و بانان و پنبیر میسازند» با وجود آن صادقانه خدمت میکنند و همواره لباس تمیز در بردارند که تاثیر خوبی در بیننده میبخشد.

* ملت ایران هنگامیکه زیر چکمه قزاقها و ضربت تازیانه و شوشکه افسران روسی جان میداد باین دلایل پی برد!

** حقوق قزاقباشیها از مواجب آنموقع سر تیپ ایرانی بیشتر بود.

** چون افسران روسی بودجه تیپ را بین خودشان تقسیم می کردند چیزی باقی نمی ماند که با افسر ایرانی برسد.

«... ارتقاء رتبه پشت سرهم بدون داشتن محل خالی موجب شد که سر تیپ ها فرمانده گروهان و اسواران هستند، در هر قدمی امیری دیده میشود، اول من خجیل بودم از اینکه چرا سردوشی روس را اینطور مبتدل کرده اند! ولی کم کم چشم عادت کرد.»

در خصوص زیاد روی در دادن نشانها و امتیازات مینویسد:

«... حتی سینه افسران جزء هنگام سلام و روزهای رسمی مانند آسمانی پر ستاره است»

«... قزاقها برای گرفتن مواجب داخل خدمت نمیشوند، بلکه وضع آنها در برابر اجحافات مامورین دولت مزیتی به آنها میدهد؛ جزو قزاقخانه بودن افتخار بزرگ است، هیچکس جرأت ندارد از قزاق رشوه یا تعارف بگیرد، در اینصورت فرمانده روسی فوراً طرف را مجازات میکند!»

«... آموزشگاه تیپ در محیط سربازخانه و دارای چهار کلاس وسیع و روشن است بچه های افسران و بیشتر متنفذین تهران در این آموزشگاه پذیرفته میشوند. سروان او شاکف Ctn. ouchakogf فرمانده پیاده نظام مراقب آموزشگاه است و چند نفر افسر ایرانی که روسی میدانند معاونت او را عهده دارند که ارشد آنها سر تیپ است!»

«... قصرشاهی خالی شد، خورده درباریان که همیشه شاهرا بایمان و صداقت خود مطمئن می ساختند بخانه و سرداران چاپلوس، در اندرون خود پنهان شدند... شاه خیال کرد به زرگنده فرار کند زیر پرچم روس به نشیند... فقط دو نفر اشخاص صدیق شرافتمند؟! تبعه روس یکی سرکی مارکوویچ شاپشال دیگری فرمانده تیپ قزاق سرهنک لیاخف نزد شاه ماندند» *

* همین دو نفر شاه را بر علیه ملت و آزادیخواهان برمی انگیزتند آنقدر او را فریب دادند تا اینکه تاج و تختش را در میان سیل خون از دستش گرفتند.

«...محمدعلیشاه در بانگاه رئیس مجلس و نماینده و کالای مجلس را احضار کرد و گفت: اجداد من اینکشور را بزور شمشیر گرفته اند و منمهم با شمشیر خود آن را حفظ میکنم، اگر لازم شود من در جلوی قزاقان فداکار و وفادارم ایستاده یا فاتح میشوم یا میمیرم»

این افسر شرح مفصلی درباره کشتار بیرحمانه قزاقها و خرابی مجلس، اعدام مخالفین استبداد میدهد، اینک لیاخف که سر مست باده فتح و ظفر است جشن مفصلی برپا کرده و آقای ماهو نوتف که جزء مدعوین در این میهمانی شرکت دارد چنین می نویسد:



محمدعلی شاه سلطان مستبد بی تدبیر

« ساعت ۱۱ میهمانها که عبارت بودند از اشراف و تهران و امرای ارتش و کلیه وزراء آمدند. امیر بهادر جنگ هم که تا کنون از قصر خارج نشده بود بنمایندگی شاه حضور یافت »

« .. پس از انجام مراسم سان ورژه اظهار رضایت وزیر جنگ میهمانها و افسران تیپ بتلار قزاقخانه که ناهار را در آنجا ترتیب داده بودند رفتند ، روی چندین میز قابهای پلو و خوراکهای مرغ و اقسام پرنده ، خورش ، میوه ، شراب های قرمز و سفید شیراز همچنین اقسام شربت چیده بودند .

« در میهمانی شب تقریباً تمام محترمین روس مقیم تهران وعده ای از محترمین خارجی در باغ سرهنگ لیاخف جمع شدند از کستر بالائیکا در زیر درختان مینواخت نوای موزیک و لباس و نطق های روسی و باغ زیبا ما را طوری گرفت که محیط خصمانه و خائن تهران و کارهای سری آنرا فراموش کرده خود را در روسیه میدیدیم »

این افسر آنچه دیده یعنی با و نشان داده اند و با و گفته اند ، روزانه بمجله نظامی در بطر و گراد تلگراف مینموده که بعدها یادداشت های خود را بنام کتابی جداگانه چاپ و منتشر ساخته :

گواه دیگر

مینیو ب . نیکیتی *Mr. B. Nikitine* که سالها در رشت و اصفهان و آذربایجان کنسول روس در ایران بود در یادداشت هایش حقایق را از تعذبات ظالمانه روس مینویسد او در قسمتی از یادداشت های خودش میگوید سفیر روسیه در ایران در گزارش خود نقل میکند :

« همکاری او با سفیر بریتانیا بی اندازه مشکل است و برای حل مسأله پیشنهاد مینماید که جنوب تهران به انگلیس واگذار شود ، پایتخت ایران را در منطقه بیطرف قرار دهند و ایالات آذربایجان ، گیلان ، مازندران و گرگان در منطقه نفوذ روس قرار گیرد زیر نظر فرمانفرمای کل تاشکند و نایب السلطنه تفلیس اداره شوند جای تعجب است که ژنرال کوروپاتکین *G. Kouropatkin* هم کمی بعد در گزارش

که در ماه فوریه ۱۹۱۷ با امپراطور روسیه می‌دهد همین پیشنهاد را می‌کند و مینویسد

« بنظر من لازم است ملك طلق پتر کبیر بروسیه برگردد ... »

در جای دیگر می‌گوید :

« ... سفیر انگلیس سرتوفلی بطور یادداشت بمسیو سا بلین گفته بود که ...
نمایندگان انگلیس در شیراز و بوشهر مشغول اداره کردن استان‌های جنوبی هستند
حکام و مامورین دارائی و زاندارمری هیچیک نمیتوانند قدمی بدون اجازه کنسولهای
ما بردارند ؟ »

در خصوص دست‌اندازی روس و انگلیس بخاک ایران مینویسد :

« توجه باین دست‌اندازی‌ها تائر آور است که امتیازات پی در پی از اینکشور
گرفته میشود، شروع آنها هنگامیست که کمپانی انگلیس و هند در سال ۱۸۷۰ بنصب
تیرهای تلگراف مشغول شد ... پس از کشیدن سیم، هر دفتر تلگرافی پرچم خارجی را
در ایران برافراشت و عوامل نفوذ انگلیس در آن جایگرفتند ، این دفاتر محل بست
نشستن ایرانیان شد ، البته دولت روس هم نمیتوانست این پیشرفتهای سیاست حریف
را در ایران به‌بیند و آسوده به‌نشیند ! اونیز مهره‌ای در صفحه این شطرنج بجلوراند
و به ایجاد قزاق‌خانه همت گماشت و مسابقه امتیازات شروع میشود !)

این کارمند وزارت خارجه روس تزاری در ایران از کشتار بیرحمانه سالداتهای
روسی در گیلان و آذربایجان صحنه‌های خونین و حزن‌انگیزی را تعریف میکند که
موی بر بدن انسان راست میشود و هر بشر صاحب‌حسی را بلرزده در می‌آورد ، بالاخره
در جای دیگر می‌گوید :

« ... با کمال صداقت اعتراف میکنم که اگر ایران نتوانست در این جنگ بیطرفی

خود را حفظ کند بیشتر تحطی و تجاوزها بود ... »

« ... مرحله دوم انقلاب در ۱۹۲۱ که رضا خان در صحنه سیاست ظاهر

گردید .

«... انقلاب اساسی در ایران ظهور نکرد مگر با دست شخص برجسته ولایتی که توانست خود را در جریان روز بگذارد و بر آن تسلط یابد ، حاصل آنکه انقلاب نتیجه نرسید مگر وقتی که یک فرد نیرومند از طبقه متوسط ملت ایران سر بلند کرد و تصمیم گرفت با همت و عزم توانای خود بهرج و مرج پایان داده و چرخهای فرسوده کشور را پس از مرمت بکار اندازد .

... ظهور یکی از افراد شهر نشین در روی صحنه سیاست از تصادفات است که در ایران تازگی دارد ، تاج و تخت کیانی که تا این تاریخ در قبایل ایران دست بدست میگشت بدست لایق ترین فرزند ایران سپرده شد ...»

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو

فرماندهان روسی قزاقخانه بیاری شاهان قجر به خرابکاری و اختناق ایران ادامه میدادند . روزنامه های « حبل المتین » و « ایران نو » خطر این سازمان را طی مقالات آتشین با اطلاع هموطنان خود می رساندند .

فرماندهان روسی که افسران مهاجر قزاقخانه را محرک میدانستند با آزار و تنبیه آنها همت گماشتند ، اینها که روی حس ملیت و قومیت دست از همه چیز خود برداشته متوقع اهانت و سخت گیری آنها نبودند ولی چون شاه را با آنها موافق میدیدند دندان روی جگر گذاشته تمام این ناملایمات را تحمل میکردند تا آنکه ژنرال کاساکوفسکی که عدهئی متفرقه را با درجه افسری بقزاقخانه وارد کرده و با آنها پشت گرمی داشت روزی علناً با افسران مهاجر حتاکی میکند .

آنها که پیمانہ صبرشان لبریز شده گرد هم جمع شده و کنکاش و چاره جوئی میکنند بالاخره میگویند اینها فقط سمت مشاقتی دارند و گروهیان روسی از امیر تومان ایرانی بیشتر حقوق میگیرند ، کی با آنها اجازه داده که با حیثیت و شرافت ما بازی کرده و احساسات ما را جریحه دار سازند ، تصمیم میگیرند که مجتماً به کاخ کامرانیه رفته و در حضور نایب السلطنه که وزیر جنک هم بود سر دوشی خود راکنده و بکشور دیگر مهاجرت کنند ، نایب السلطنه با زبان چرب و نرم آنها را دلداری

داده و از این تصمیم منصرفشان میکند و قول میدهد در صورتیکه سر خدمت حاضر شوند مطالب آنها را بعرض شاه برساند و روسها تذکر دهد که روش خود را تغییر دهند ولی شاه نه تنها پاسخی نمیدهد بلکه روسها بر شدت عمل خود افزودند .

مضمون عریضه افسران ایرانی بخاکپای جواهر اسای مهر اعتلای خدیو کیوانشکوه... ما یکمشت افسران ایرانی که گناهی جز وطن پرستی و علاقه بآب و خاک نداشتیم هنگامیکه پرچم عقاب روس در قفقاز بخانه و کاشانه ما سایه افکند پدران ما حاضر نشدند زیرا یوغ بیگانه زندگی کنند، آنچه داشتند از منقول و غیر منقول در شهرهای از دست رفته بجاگذازده دست اطفال خود را (که ماها باشیم) گرفته بسوی خاک مقدس ایران شتافتند تا شاید روز انتقام فرا رسد و آنچه برائرسو و عدیر گذشتگان از دست رفته با نیروی خرد و قدرت بازستانیم ، پدر وجد شهریار رفعت جاه از ما نگهداری کردند تا آنکه بفرمان شاهنشاه بلند جایگاه مقرر گردید عموماً در قزاق خانه برای حفاظت تاج و تخت کیان و نگهبانی آب و خاک ایران خدمت کنیم، روسها که جز استعمار اندیشه ای ندارند با نظر برده و بنده بمانگاه میکنند دست بکارهایی میزنند که غرور ملی ما تاب تحمل آن را ندارد، اگر قرار بود در ایران وزیر سایه شهریار عدالت گستر هم بشرافت ملی ما اهانت شود پس چه خبطی بود که پدران ما کرده ، چون دیگر بیش از این تاب تحمل فحاشی و اهانت افسران روسی را نداریم لذا بخدمت خود در قزاقخانه پایان داده در هر کجای ایران که فرمان همایونی صادر شود خدمت خود را ادامه خواهیم داد چنانچه شهریار عظیم الشان وجود ما را زائد میدانند امر و اجازه فرمایند که دست عیال و اطفال خود را گرفته بخاک عثمانی پناهنده شده و بقیه عمر را در عتبات عالیات بدعاگویی وجود اقدس شهر یاری اشتغال ورزیم .

گواه دیگر

آقای س . ایرانسکی در یادداشت های خود مینویسد : تیپ قزاق در انقلابات مشروطیت با موقع سیاسی و نظامی و مالی خود مانند جلوداران ارتش تزاری در ایران بود این سازمان آلت دست حکومت پترزبورگ و بهترین تکیه گاه محمدعلیشاه و

حکومت استبدادی بود که پس از بمباران مجلس به لیاخف گفته بود تاج و تخت را نجات دادی. بهر حال با ورود افراد متفرقه (که بین آنها مردمان شریف و با شخصیت هم بودند) و رسوخ اجامر و اوباش در قزاق خانه که آلت بلاراده بیشعوری در دست دیپلماسی تزاری بود وضع این سازمان بصورت دیگری درآمد.

مرحوم محمدطاهرخان میرپنج و سرتیپ جعفر ایروانی که از افسران نیکنام قزاقخانه و از خانواده محترم مهاجرین بودند در انقلابات مشروطیت با برادرکشی و تیراندازی بطرف هموطنان خود و خانه ملت امتناع نمودند میگفتند: شاه با قیافه حق بجانب مشروطه خواهان را آلت دست انگلیسها بما معرفی میکرد و اگر فرامین مستقیم شاه نبود هیچیک از افسران مخصوصاً مهاجرین از دستور لیاخف پیروی نمیکردند. بهمین جهت پس از بمباران مجلس ۲۳ نفر از معتمدین و ارشدترین امراء قزاق خانه برای اثبات بیگناهی خود ناهای بدین مضمون به مجلس شورای ملی نگاشتند:

بعد از عنوان :

« ما که فرزندان این آب و خاک هستیم بخوبی آگاهیم که مهمترین وظیفه افسران »
« اطاعت از قوانین کشور و اوامر سپهदार اعظم وزیر جنگ میباشد. بنابراین استدعا »
« داریم حدود تکالیف فرماندهان روسی را که در بادی امر فقط مشاقتی بوده مشخص »
« نمایند تا اینکه بتوانیم در آتیه فقط به نفع کشور خویش منشا اثر واقع شده »
« و نیروی خود را در راه عظمت و اعتلای پرچم ایران مصرف کنیم. با وضع فعلی »
« که روسها بر تمام شئون اداریها فرمانفرمایی میکنند ناچار کور کورانه از دستورهای »
« آنان اطاعت کرده و از فعالیت ما نتایج عاید کشور نخواهد شد. »

در اینموقع لیاخف بروسیه رفته و سرهنك گینازواد بلسکی تازه وارد شده بود، رئیس مجلس شورا طبق معمول شکایت افسران را برای اینکه نامبرده در رفتار خود روش پسندیده ایرا اتخاذ کند بقزاقخانه میفرستد، ولی آقای واد بلسکی دریای خشم غضبش بجوش آمده و در بنگ روز سرد دیماه کلیه افسران را احضار کرده و با

خسرویت تمام اقدام افسران را مورد سرزنش قرار داده و در پایان میگوید چون نایب السلطنه و هیئت دولت از من خواهش کرده اند، لذا برای اولین و آخرین دفعه از اخراج این عده که گناه باین بزرگی را مرتکب شده اند خودداری میکنم باین تذکر اکتفا نکرده مراتب را بوسیله درج در دستور قزاقخانه باطلاع کلیه افسران و درجه داران شهرستانها هم میرساند :

« روز چهارشنبه سیزدهم ژانویه سال جاری بیست و سه نفر افسران بریگاد »
« در منزل امامقلیخان میربنج جمع شده ، پس از مذاکره با اشخاصیکه هیچگونه »
« ارتباط با بریگاد نداشته اند . بمجلس روانه شده و رئیس مجلس را ملاقات کرده اند »
« بنا باظهار رئیس مجلس ، این افسران علیه حکومت و مجلس و بریگاد اظهاری »
« ننوده اند ، فقط گفته اند که نسبت به مجلس و اوامر مجلس وفادار هستند ، باین »
« ترتیب عمل افسران مزبور فقط بی انضباطی محسوب میشود »
« گرچه مدتهاست در این تیپ خدمت میکنند معینانظم و انضباط را مختل کرده اند »
« این افسران قدم در راهی گذارده اند که برای يك افسر شرافتمند راه خطرناکی »
« است ، بادر نظر گرفتن تقاضای وزیر جنگ ! و رئیس مجلس بطور استثناء این بار »
« در مجازات آنها تخفیف داده و بتوییح اکتفا میکنم و نیز بموم افسران تذکر »
« میدهم دخالت در امور سیاسی کيفرش اخراج از خدمت است ، بریگاد قزاق نمیتواند »
« افسران و افرادی را که بی انضباطی نموده و در امور سیاسی مداخله میکنند و »
« میکوشند برای اجرای منافع پلید! شخصی بریگاد را لکه دار کنند در صفوف خود »
« نگاهدارد . »

خوب با این ترتیب تکلیف یکعده افسران شریف وطن پرست چه میشود؟ شاه که صغیر است، دولت هم که قادر نیست روسپا را مقید سازد « یا برو با یزید بیعت کن - یا برو کنگاور زراعت کن » اینها دیناری اندوخته و ثروت نداشتند که سرپیری بروند کار آزادی را انتخاب کنند و نگذارند بچه هایشان از گرسنگی تلف شوند . هنگامیکه در مجلس انگلستان نمایندگان از عملیات لیاخف خورده گیری میکنند سر ادوارد گری با کمال بیشرمی روش او را ستوده و لیاخت را افسر

شریف وظیفه شناسی معرفی میکند ما نمیدانیم سوگند و اطمینان وزیر خارجه را
را بپذیریم یا دم خروس را .

این جانی بالفطره در زمانیکه نان و نمک ایرانیان را میخورد از صندوق تهی
خزانه این کشور جیب خود را لبریز طلا میساخت در انقلاب مشروطیت نامه هائی
به فرمانده ارتش قفقاز مینویسد که چند نمونه آن را ملاحظه میفرمائید .
ستاد ارتش منطقه قفقاز

محرمانه ۵۹

تیمسار فرماندهی معظم متبوع

«در روز ۲۶ ماه مه اعلیحضرت محمدعلیشاه اینجناب و مترجم سفارت رایباغشاه
دعوت فرمود ضمن مذاکرات محرمانه فیما بین، شاه با پیشنهاداتیکه اینجناب سابقاً بشرف
عرض تیمسار رسانده بودم لغو مشروطیت و تخریب مجلس ، جلوگیری از اصرار
و دخالت ممالک اروپائی، با اعاده اصول حکومتی گذشته موافقت نمود، ضمناً خواهش
کرد که برای اجرای این نقشهها نباید زیاد خونریزی شود ولی اینجناب جسارتاً اظهار
داشتم که عملیات بدون خونریزی ب نتیجه نخواهد رسید .

هنگام برگشتن بشهر در سفارت با کمک فکری مترجم نقشه از بین بردن لانه
دزدان را که با دهن بر نام مجلس بر آن گذارده اند طرح کردیم : برنامه آینده از
اینقرار است :

تا موقع شروع بکار ، مجلس و طرفداران مجلس و سفارتخانه های بیگانه را
اغفال نموده بطور ناگهانی از فزونی سازمان خود استفاده کرده این لانه را شوه خواران
را بر سرشان خراب کنیم در نظر است هر کس بشکر پایداری بیفتد از بین برود و
پس از سرنگون کردن مجلس اگر کسانی از مفسدین زنده بدست ما افتد بداد گاه تسلیم
و بکیفر سخت برسند .

بموجب اراده شاه کلیه کارکنان حکومت محلی که گاه و بیگاه سری بسفارت خانه
ها زده و ممکن است دسیسه ای در کار بیندازند از بین برده شوند .

« پس از آنکه طرح ما را شاه تصویب کرد ، برای اینکه دست من در کارها
باز باشد اختیارات تام باینجناب تفویض و فرمودند ، جز شخص شاه تابع دستور هیچ
مقامی نیستم .

تیمسار معظم طبق دستورات گذشته آنجناب حدود صلاحیت و وظایف اینجناب
معلوم است و برای اقداماتیکه باید صورت گیرد منتظر اوامر آنفرمانده معظم هستیم ،
بمجرد آنکه نقشه جنگی از طرف شاه و سفارت تصویب شد فوراً رونوشت آن
به تیمسار معظم تقدیم خواهد شد .

۲۷ مارس ۱۹۰۸
با انتظار اوامر عالی ۸ فروردین ۱۲۸۷ تهران لیاخف»

خواننده عزیز این هامور روسی که بهترین کاخ تهران و بهترین خوراک و زندگی



سرهنگ لیاخف فرماندار خون آشام روسی

در اختیار او گذارده شده آنقدر لجام گسیخته و خودسر است که سرداران ایران را بمیل خود خلع درجه نموده و هر لچاره ایرا که مایل باشد با هر درجه‌ای بقزاق خانه وارد میکند، از نخست وزیر کشور بیشتر حقوق بگیرد، آنوقت بهترین ادوار مجلس را لانه دزدان و اشخاصی مانند صنیع الدوله و حکیم الملک ر تقی زاده رشوه خواران معرفی میکند.

همین فرمانده روسی بلافاصله در گ. زارش ۶۰ خود به ستاد عملیات نظامی قفقاز مینویسد :

« تیمسار معظم باطرحی که از طرف من و مترجم اول سفارت تنظیم شده بود پس از رد و بدل شدن تلگراف‌هایی با پترزبورگ باجزئی تغییری و میتوان گفت بدون هیچ اعتراضی تصویب شد ، شخص محمدعلیشاه مانند یک نفر ایرانی ؟ از زدو خورد بیمناک بود ، تردید زیادی به خود راه میداد ، راه‌های آسان‌تری پیشنهاد میکرد ، از این رو اجباراً بعهامل قاطع دیگری متشبث شدیم .

گوشزد کردیم که طرح ما مناسب‌ترین نقشه‌ایست که در شرایط موجوده قابل اجراست و ضمناً از طرف حکومت روسیه بتصویب رسیده است ، اگر شاه با این طرح موافقت نکند دولت روسیه دیگر برای کومک شاه تعهدی نمیکند . و در پیش آمدهای آینده مسئولیتی نخواهد داشت . این طرز بیان تأثیر خود را بخشید ، شاه بدون درنگ راضی شد و برای اجرای آن قول قطعی داد :

۱ - شاه و سفارت روس کوشش خواهند کرد که مهمترین نمایندگان مجلس را با پول خریده و آنها را وادار خواهند نمود که در لحظات آخر مجلس طبق دستور عمل کنند .

۲ - تا آمدگی کامل طوری مجلسیان را اغفال نمود که همگی تصور کنند برای اصلاح امور کوشش میکنیم ، بهمین منظور مذاکرات مناسبی را شروع میکنیم

۳ - با دادن رشوه یا وسیله دیگر برای مجاهدین مسلح مجلس و مسجد و انجمن‌ها کوشش خواهد شد .

۴ - روسای انجمن‌های شهرهای مهم بایستی بارشوه جلب شوند تا در روز معین از خروج اعضاء از محل جلوگیری کنند .

۵ - پیش از موقع معین لازم است عده‌ای قزاق بالباس مبدل بمجلس و مسجد سپهسالار روانه نمود تا با ایجاد اغتشاش و تیراندازی هوایی بهانه‌ای بدست ما داده که بتوانیم مجلس را بمباران کرده و مدافعین آنجا را از پای در آوریم .

۶ - تدابیر لازمی به‌رای جلوگیری از ورود ناراضیان بسفارتخانه‌های بیگانه

مخصوصاً بست نشینی در سفارت انگلیس اتخاذ خواهد شد .

۷ - پس از آمادگی کامل ، بزرگاد قزاق تمام بناهای مجلس و انجمن ها را محاصره و بمباران نموده مدافعین را تار و مار خواهند کرد .

۸ - پس از بمباران منازل مشروطه طلبان و نمایندگان پارلمان ، از طرف سربازان و اشخاص غیر نظامی تاراج خواهد شد .

۹ - پیشوایان مشروطه و نمایندگان مجلس و طرفداران آنها بزندان افتاده و نسبت باهمیت موقع و مقام اجتماعیشان جمعی اعدام و برخی تبعید خواهند شد .

۱۰ - برای تسکین افکار عمومی و اقناع دول خارجه درباره انتخاب مجدد پارلمان فرمانی صادر خواهد شد . محمدعلیشاه باین امر راضی گشت ولی مایل بود که سرباز های دولتی هم با قزاق همکاری کند ، من صریحاً با این پیشنهاد مخالفت کردم . زیرا خودنمایی قزاقخانه برای احراز مقام موثری ، در تشکیل و بقای دولت های آینده ایران و اجرای مقاصد آئینه در بهترین موقع مناسب ضروریست .

شرکت مستقیم اینجانب در امر بمباران از نظر اعتراض دول خارجه مورد عدم موافقت جناب سفیر بود ، اینجانب بامر تیمسار معظم و از اینکه میدانم افسران ایرانی هر اندازه که نسبت بروسیه وفادار باشند باز هم ایرانی هستند و در ذقابق حساسی ممکن است تحت تأثیر واقع شده دسته گلی به آب دهند، بهمین منظور برای شرکت خود در عملیات اصرار ورزیدم جسارتاً خاطر تیمسار معظم را مستحضر میدارد در بزرگادی که بمن سپرده شده عالیترین انضباط و وفاداری حکم فرماست ، اگر مانع غیر مترقبه ای پیش نیامد میتوانم موفقیت در عملیات را تضمین کنم

باتظار او امر عالی سرهنك لیخف
۳۱ مارس ۱۹۰۸
۱۱ فروردین ۱۳۸۷

کارکنان سفارت و سرهنك لیخف در شناسایی ایرانیان پاك نژاد سخت در اشتباه بودند راست است که ستارخان و باقرخان و یفرم ارمنی مردمان تپه دستی بودند ولی آنها قلبی آکنده از عشق وطن و سری پرشور و عزمی راسخ برای رسیدن به هدف نهایی داشتند .

لیاخف برای اینکه آزادیخواهان سفارت انگلیس پناهنده نشوند اطراف سفارت را قزاق میگمارد و این موضوع مورد اعتراض مامور سیاسی انگلستان واقع میشود که چرا قزاقها اطراف سفارت چاتمه زده و از آمد و رفت مردم جلوگیری میکنند او به فرمانده ارتش قفقاز طی ۶۲ توضیح میدهد در پایان گزارش مینویسد :

« به پیوست لیست افسرانی که لیاقت بخرج داده و از طرف اینجانب بدریافت »
« نشان روسیه مفتخر میشوند تقدیم میدارد منتظر اوامر آن جناب »

۱۲ ژوئن ۱۹۰۸ تهران سرهنك لیاخف

اینك آخرین گزارش سرهنك لیاخف مربوط به بمباران مجلس :

دایره ستاد عملیاتی قفقاز

گزارش ۶۲

به تیمسار فرماندهی معظم

« امر به عالی در خصوص گزارش تلگرافی حضرت اجل به اعلیحضرت امپراطوری درباره عملیات تیپ قزاق بر علیه اخلاکگران مجلس شورا قسمت های لازم آن را برای افسران خواندم ، از اینکه اعلیحضرت امپراطوری بدست خود زیر گزارش مرقوم فرموده اند آفرین بر قزاقها ، از افسران رشید متشکرم !! شادی و مسرت خالی از وصفی با افسران تیپ دست داد ، در میان فریاد های هورا شور و هیجان غریبی بر پا شد ، شورای افسران خواهش کردند که از تیمسار تقاضا نمائیم تا وفاداری بی شباهه افسران بریگاد و فداکاری آنان را تا آخرین قطره خون خود در راه اعلیحضرت امپراطور عظیم الشان بخاکپای همایونی عرضه دارند . الطاف عالی مستدام

۱۵ ژوئن ۹۰۸ تهران لیاخف
۲۴ خرداد ۱۲۸۷

دیری نپائید که ملیون مجدداً قیام کردند ، قزاقها ناچار تسلیم و شاه مستبد سفارت بیگانه پناهنده شد .

ولی سالدات‌های روس به تلافی این شکست سیاسی و نظامی در گیلان و آذربایجان دست بکشتار آزادیخواهان و ترور پیشوایان ملی زدند تا زمانی که حکومت استبدادی رمانف‌ها سرنگون نگشت. سالدات خونخوار امپراطوری دست از سرملت ستمدیده ایران بر نداشتند و خاک وطن ما را ترك نکردند. در دوران زمامداری و سلطنت رضا شاه کبیر وارثین رمانف‌ها بنخود اجازه نمیدادند که بحریم مقدس کشور ما دست درازی کنند ناگهان در شهریور ۱۳۲۰ ناجوانمردانه همان رفتار گذشتگان را تکرار نمودند.



مظفر الدین شاه هر وقت آسمان
صدا می کرد زبر پوستین سید
بحرینی مخفی میشد ، بوئی از
نظام و جنک بمشامش نرسیده بود

راه خانه‌های خودپیش‌میگیرند.»

«افسران مخصوصاً سربازان با تنگدستی یا بعبارت بهتر با گدائی امرار معاش میکنند، تفنگ آنها بیشتر زنگ زده است و این فلک زده‌ها تیراندازی بلد نیستند سرباز ایرانی حتی از بیست قدمی نمیتواند تیر بهدف بزند.»

«در ایران تنها مسلمان شیعه بخدمت سربازی برده میشوند، عیسویان، یهودیان زرتشتیان، شهرنشینان همچنین مسلمانان کاشان و یزد از خدمت سربازی معافند. سنگینی خدمت سربازی بردوش دهقان فقیر است مالکین بزرگ از دادن سرباز خودداری میکنند یا بفرستادن چند نفر اکتفا مینمایند.»

«نگهداری عائله سربازان ازهر آبادی بهمه برزگران همان ده میباشد. بعلاوه دهقانها باید بسرباز منتخب انعام و پول جیبی و جیره بدهند، حقوق آنها ۱۵ یا ۲۰ ریال است ولی مبالغی از این وجوه را افسران از چنگ سربازان میربایند. آنها آخرین رفق سرباز اسیر خود را می‌کنند با این ترتیب چون سرباز در سرباز خانه جیره و حقوقی ندارد شغل دیگری برای خود دست‌وپا میکند تا بتواند امرار معاش کند.»

«اینوضع را دولت مانند قانون پذیرفته بود زیرا از سرباز بی جیره و مواجب نمیتوان خدمتی انتظار داشت.»

«بعلت نرسیدن جیره و مواجب و بعلت اینکه ممکن نبود همه آنها را برای خدمت در خانه اعیان تعیین نمود رفته رفته آنها در حدود پیدا کردن شغل های دیگر برآمدند، بعضی ها صرافى می‌کنند، عده‌ئى به حملی یا قصابی و دست فروشی اشغال دارند، بنابراین خدمت سربازی برای آنها در درجه دوم و سوم اهمیت میباشد.»

«ایران دو بیست عرابه توپ برنخی دهن‌پردازد که ارابه آنها شکسته و فرسوده است، باستثنای حصار گلی مخروبه تهران ایران دژ نظامی دیگر ندارد.»

این شخص یکنفر جیره خوار ایرانی و از مستشاران لجام گسیخته روسی بود که قزاق را فقط برای مصالح تزار روس بکار میبرد.

چون قزاقها از وزارت جنگ ایران تبعیتی نمی‌کردند دولت بفکر افتاد نیروی دیگری تشکیل دهد، دولت انگلیس برای افزایش نفوذ خود فوراً پیشنهاد کرد دولت ایران تشکیل سواره نظام را بآنها واگذار کند تا سواره نظامی شبیه به سپاهیان هند تشکیل دهند حتی حاضر شدند مبلغی پول بنام کمک پردازند.

شاه بی پول از این پیشنهاد نمیتوانست چشم ببوشد ولی روسها که متوجه پیشرفت سیاست حریف مکار خود بودند شاه را از قبول آن منصرف ساختند.

در يك چنین موقعی که رژیم ایران از استبداد بمشروطه تبدیل شده حکومت يك ارتش ملی احتیاج داشت ، زیرا قزاقها که در واقعه بمباران مجلس ثابت کردند که جز منافع دولت روسیه بهیچ کاری تن در نخواهند داد ، مجاهدین هم که نیروی نظامی نبوده و کم کم اسباب زحمت شده بودند و دولت مجبور شد آنهارا خلع سلاح نموده و بخدمت نامنظم آنها پایان دهد .

در يك چنین هنگامی سال ۱۳۹۰ (۱۹۱۱م) سازمانی روی کار آمد که بعدها نقش مهمی را در انتظامات کشور بازی کرد بدو از این سازمان که مختصر بود برای وصول مالیات و عوارض استفاده میشد ولی تدریجاً با دسته های بزرگ اشرا حتی با واحدهای ارتش باراتف روسی جنگیدند .

مردمیکه از نیروی منظم و مزاحم آن زمان یعنی قزاقخانه نفرت داشتند و از نیروی غیر منظم حکومت مانند سیلاخوری و اختیاری در عذاب بودند با آغوش باز این سازمان را پذیرفتند و استقبال کردند .

گرچه تزلزل پادشاه جوان آن وقت در مورد تغییر بایتخت و مداخلات همسایگان موقتاً موجب پراکندگی آن سازمان شد و حزب دمکرات و دسته مهاجرین واحد هائی از ژاندارمری را بطرف خود جلب نمود ولی در در جنگهایی که در باختر ایران با نیروی ژنرال باراتف روسی انجام شد موجبات تضعیف قطعی آنرا فراهم کرد .

در اینجا باز جانبازی افسران شرافتمند و فداکاری افراد دلیر ژاندارم که با خون خود صحنه های جنگ را گلگون نمودند ، صفحه درخشانی بر تاریخ افتخارات ایران بیفزودند .

گرچه ایجاد سازمان مشابه آن در ازمه گذشته در ایران بی سابقه نبود ، شهرباران محامنشی برای تأمین راه ها مخصوصاً شاهراه تیسفون و تخت جمشید چا پارخانه ها بنیاد نهادند پادشاهان ساسانی تشکیلات راهداری را توسعه دادند ، غازان خان سلطان مغول برای ساختمان مسافرخانه ها ، یامخانه ها ، پاسگاههای راه

دارخانه ها همت گماشت، ولی این وضع دیری نپایید که با مرک آن سلطان مدبر از هم پاچید .

در دوران با عظمت سلاطین صفویه مخصوصاً شاه عباس کبیر که حدود کشور تثبیت گردید و دشمنان ایران گوشمالی شده بر جای خود آرام گرفتند ، برای تأمین راه ها و آسایش کاروانان صد ها کاروانسرا در کنار جاده ها و راهدارخانه ها و سرگردنه ها و اطراف پلها بنیاد گذارده شد و یکی از سرداران بزرگ بسرپرستی نگهبانان راه ها انتخاب گردید که امور انتظامی آن بعهده آن امیر بود . و فرماندهان منطقه راهداران را نسق چمی باشی مینامیدند .

با برقراری این راهدارها وضع راه ها بسیار منظم بود کاروان ها و بازرگانان در نهایت آرامش خیال از این سوی کشور بسوی دیگر مسافرت میکردند . در دوران افشاریه بر اثر جمع آوری کلیه کسانیکه قادر به تیراندازی و عملیات جنگی بودند برای حفظ مرزها و بیرون راندن متجاوزین این سازمان از بین رفت ولی میله های ارتباطی ساخته شد که روزها بوسیله پرچم های رنگی و علائم شرطیه و شب ها با چراغ یا شعله های آتش با یکدیگر مربوط میشدند .

در دوران زندیه و اوایل قاجاریه نه تنها اینموضوع مهم فراموش شد بلکه راه دار خانه ها و دژهایی که شاه عباس با خون دل ساخته بود در اثر بی مبادلانی تدریجاً از بین میرفت .

در زمان فتحعلیشاه ژنرال گاردان فرستاد ناپلئون بناپارت خواست راهدارخانه های فراموش شده را بصورت جدیدی در آورد ولی هنوز اقدامی را شروع نکرده بود که بمأموریتش پایان داده و آشتی فتحعلیشاه با انگلیسها موجب قطع رابطه با ناپلئون بناپارت شد .

اوایل سلطنت ناصرالدین شاه میرزا تقی خان امیر کبیر که چندسالی عهده دار صدراعظمی ایران بود در اثر مسافرت هایی که در جوانی بروسیه و عثمانی کرد و به انتظام ارتش هاو طریقہ حفاظت راههای آنکشورهایی برده بود، درصدد ایجاد ارتش نوینی

بر آمد که ضمناً موضوع حفاظت راهها را مدنظر قرار داده بود، بنابراین دستور داد کلیه راهدارخانه‌ها و میله‌های ارتباطی را تعیر کنند، در مرزها مراکزی برای مرزبانان بنیان نهاد و وظیفه مرزبان و راهدارها را از هم تفکیک نمود چنان نظامی برقرار ساخت و اوضاع آشفته و دوران صدارت میرزا آقاسی را چنان سروصورتی داده که تاریخ نظیر آن را کمتر نشان می‌دهد ولی این سازمان هم با شهادت او از هم پاچید.

جانشین های بی لیاقت او هم بر اثر نرساندن حقوق و عزل مردان کاردان و نصب متفدین محلی و اشخاص ماجراجو تدریجاً آنچه را که امیر کبیر بنیاد گذارده بود ویران ساخت.

ناصرالدین شاه که ترقیات امور انتظامی جهان متمدن را دیده بود کنت معروف را از ایتالیا برای اینکار استخدام نمود این مستشار هم مورد بیمه‌ری مردم پایتخت واقع شد و تنها اثری که از وجود جناب کنت مانده همان محل باغ بسیار زیبای اوست که امروز چهارراه کنت مینامند.

قراسولان - برای راهها نیز سازمانی بنام قراسولان در دفاتر وزارت داخله وجود داشت ولی در حقیقت اعتماد السلطنه امور انتظامی راهها را بروسای محلی واگذار نمود و در هر منطقه قراسولان ایران بشکلی در آمد. اینوضع بستگی بشخصیت حاکم داشت مثلاً قراسولانهای ظل السلطان که در قلمرو حکومت او بودند لباس متحدالشکلی که عبارت بود از سرداری آبی و شلوار مشکی و کلاه نشاندار و اسلحه و مهمات آنها وضع مرتبی داشت. قطار فشنگ و تفنگ را حمایل می‌انداختند یا اینکه قطار را روی همیان بول دور کمر می‌بستند.

اینها غالباً نوکر رئیس منطقه یا از رعایای خوانین متفدین محلی بودند بهر حال وضع آنها در تمام کشور باشکال مختلفه بود حتی بجز اصفهان در هیچ‌یک از مناطق ایران قراسولانها با یک فرم لباس دیده نمیشد، تفنگ آنها عبارت بود: از مارتل - مکنز - ورندل حسن موسی و غیره.

حقوق ایندسته قراسولان و رؤسای آنها از باج راهها و پلها تأمین میشد،

بعد ها هم که از پایتخت بودجه آنها حواله میشد و بنام رئیس منطقه حقوق حواله میگشت باز هم باج گرفتن از کاروانان و مسافرین حتی از هر گوسفند یا حشمی که



از پلی میگذشت پولهایی میگرفتند و کمتر اتفاق میافتاد که این درآمدها بین افراد تقسیم شود زیرا قراصولانها مسافرین یا کاروانها حتی ساربانها و گلهداران را بدرقه

میکردند و بنام اینکه امنیت راه مورد اطمینان نیست جیره و انعامی از آنها می گرفتند.
مشروطیت

پس از تغییر رژیم زعمای قوم و مقدمین مشروطیت خواستند که باین وضع خجالت آور سر و صورتی بدهند، زیرا کشف شده بود که غایب دزدان با قراسولان ها ارتباط داشته و از تاراج خود بآنها چیزی میدادند آن نامردان هم یا غافله را با خود برده و در محل معین بدست دزدان میدادند یا اینکه خود بتاراج کاروان ها میبردند که در بخش مربوط بشرح آن خواهیم پرداخت.

البته اینوضع عمومیت نداشت ولی بالاخره امنیت داخلی کشور را باید سر و صورتی می دادند.

سردار بهادر بختیاری که بعدها سردار اسعد یعنی لقب پدر را گرفت مأمور شد که نیروئی بنام امنیه دولتی تشکیل دهد، ژنرال کسترزیس اطریشی را ازوزارت جنگ برای تشکیل چنین سازمانی در اختیار او گذاردند. عده ای از افسران ارتش باین سازمان جدید انتقال یافتند.

ولی هنوز کار استخدام افراد و آموزش و پرورش آن پایان نرسیده بود و امنیه ها بیاسگاه نرفته بودند که بر اثر مخالفت و تحریکات روسای قراسولان های محلی و سقوط دولت این سازمان نو بنیاد نیز برچیده شد و اطاقهای مربوطه بفرماندهی و ستاد و مستشار امنیه در شمس العماره مهر و موم گردید و بعد ها مورد استفاده یالمارسن مستشار سوئدی قرار گرفت

یفرم ارمنی

اینمرد که از رجال نظامی و نامی عهد مشروطیت است و در مبارزه با مستبدین ابراز شجاعت فوق العاده ای نمود و بالاخره جان خود را در راه آزادی مردم از دست داد، بر حسب دستور صمصام السلطنه بختیاری نخست وزیر آن روز ایران بسمت فرماندهی قوای تأمینیه برقرار گردید و چون امور امنیت خارج از شهر در آن هنگام اهمیت بسزا داشت لذا نامبرده سردار انتصار (مظفر اعلم) را بمعاونت خود و سرپرستی

شهربانی گمارد و برای سازمان امنیه تعدادی از مجاهدین را انتخاب کرد و کسری آن را استخدام نمود .



مسیو یفرم شهید راه آزادی

برای تأمین حقوق این سازمان چون پولی در دستگاه دولت یافت نمیشد یفرم خان بابتکار شخصی بودجه آنرا از محل عوارضی که بر مشروبات الکلی بست تأمین نمود . او ضمن سخنرانی بوکلای مجلس گفت بیشتر بی نظمی ها را عرق خور ها فراهم میکنند ناچار خود آنها باید هزینه این سازمان را بدهند .

گزمه ها

علاوه بر گزمه ها و شبگردان شهری يك گردان سوار بفرماندهی سهراب خان ارمنی برای انتظامات اطراف تهران تشکیل شد و امور انتظامات شهر را به پلیس ها واگذار کرد و راهدارها را ژاندارم نامید .

این سازمان بعلت داشتن بودجه منظم و فرماندهی جدی مانند یفرم یکسالی دوام کرد. ژاندارمها لباس يك شکل و کلاه ابه‌دار داشتند، کلیه آنها چکمه یا زنگار میپوشیدند.

ولی چون بالاخره وظیفه پلیس شهری با ژاندارم تفاوت فاحشی با هم داشت هنگامیکه مستر شوستر ژاندارمری خزانه را تشکیل داده عده سوارهای راهدار یفرم که اغلب ماجراجو بودند عیناً بژاندارمری خزانه انتقال یافتند.

علت استخداام مستر شوستر

دولت مشروطه که پس از تبعید محمدعلیشاه مسئولیت اداره کشور را بعهده داشت، با مشکلات مهمی روبرو شد یکی از آنها تپی بودن خزانه دولت بود وعده‌ئی از نروتمندان که نان را بنرخ روز میخورند خود را در ردیف آزادیخواهان جازدند نه تنها بوزارت و نخست‌وزیری رسیدند (عین الدوله و فرمانفرما...) بلکه حاضر نبودند دیناری بابت مالیات بپردازند.

دیگری بی‌نظمی و هرج و مرجی بود که در تمام شئون اجتماعی راه یافته و مشکلاتی ایجاد کرده بود، دولتها ناچار بودند بدو ا قدرتی ایجاد کنند و نیروی منظمی (غیر از قزاقخانه که مورد اعتماد نبود) تشکیل دهند که اجرای این نظر بدون داشتن پول میسر نبود، دولتین روس و انگلیس که اینک بر علیه ایران کمر همت بسته و از پیشرفتهای ایران نگران بودند وسایلی برانگیختند که دولت ایران دست کمک بطرف آنها دراز کند.

دراولین جلسه مذاکره حاضر شدند پنج ملیون منات (۲۵ ملیون ریال) بدولت ایران وام بدهند مشروط آن که فرمانده قسمت شمالی ژاندارمری ایران افسر روسی باشد. نمایندگان ایران خاطرات تلخی از مستشاران روسی داشتند زیرا بار این تحمیل نرفتند و جوانان آن روز در برابر مجلس فریاد میزدند « ما مردن را بر آقائی و

سرپرستی روسها و انگلیسها ترجیح میدهیم».

روزنامه تایمز لندن در تفسیر اوضاع آن روز مینویسد:

« موضوع برسر قبول افسر روس نیست . مساله بر سر آنست که ایرانیان بدون »
« افسران روس میتوانند زندگانی خود را ادامه دهند ؟ بدون افسران روسی یعنی بدون »
« پول ماندن و افسر روسی يك جا داده میشود ، خودداری از پذیرفتن افسران روسی »
« عبارت از صرف نظر کردن از پول است »

باید دانست که در اینموقع روسهائیکه بكمك استبداد بايران آمده بودند در قزوین و قسمتهای شمالی ایران مستقر شده معلوم میشود بجهت انتظاری محکم سر جای خود نشسته بودند، نقشه آنها و عملیات وحشیانه ایراکه مرتکب میشدند مردم را از آنها متنفر و بیمناک ساخته بود منظور عمده آنها آن بود که مشروطه را در انظار ملت (که آنرا بهشت موعود تصور میکردند) مبتذل جلوه دهند .

انگلیسی هاهم که برای از بین بردن نفوذ روسیه ، ایرانیان را به مشروطه طلبی تشویق و از آزادیخواهان حمایت میکردند اینک با نهضت مشروطه باطنا مخالفت و کارشکنی میکند زیرا در برابر سرکشی های آلمان، بوجود آنها محتاج بودند باحکام مستبد برای سرکوبی آزادیخواهان کومک میکنند، وحشت انگلیسها از سرایت آتش انقلاب به هندوستان بود لذا برای سرکوبی این نهضت با روسها سازش کرده تا آنجا که به قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران بمناطق نفوذ طرفین منجر گشت .

پاولویچ نویسنده روسی مینویسد : « انگلیسی ها مجلس ایران را در بست تسلیم قزاقان روسی نمودند . بالنتیجه طبق نوشته یکی از جرائد ، ملت ایران در حالیکه بغض راه گلویش را گرفته رو بانگلستان کرده و میگوید : « ای انگلستان نیرومند لیبرال بگو اینک با افکار آزادیخواهی که تلقین نمودی چه کنم ؟ » بریتانیا پاسخ میدهد : « ایران عزیزم !! آن افکار را از سر بدر کن تو میبایست برده قزاق روس و سر به از انگلیسی شوی »

باری مجلس ایران که از همسایگانش هایوس و نسبت با آنها بدبین بوده بطرف دولت دمکرات امریکا متوجه شد در اینموقع مسیو بیزوت M . Byzot فرانسوی و مرنارد M . mornard بلژیکی امور مالی ایران را بدخواه سفرای روس وانگلیس

اداره میکردند و ملت از آنها ناراضی بود. حتی از تأدیه حقوق افراد محدود پلیس که حقوق مختصری دریافت میداشتند خود داری مینمودند تا جائیکه در کوچه و بازار اطفال و لگردد این اشعار را میخواندند.

ما پلیسان حضرت شاهیم
نه مواجب نه جیره و نه عایق

از خیالات مر نارد آگاهیم
نوکر قربة الی الهم

بالاخره در تاریخ دوم صفر ۱۳۲۹ (دوم فوریه ۱۹۱۱) مجلس ایران با استخدام

شوستر و همراهانش رای داد

مستر شوستر به همراهی مستر شارل مکالسکی M charles mecalkey و مستر رالف هیلنر M Ralph - Hills و مستر بروس دیککی M Bruce - Dickey و مستر کرنز M Cairns از امریکا حرکت کرد این هیئت در دوازدهم جمادی الاول ۱۳۲۹ در کابینه مستوفی الممالک وارد تهران شدند پارك اتابك (سفارت فعلی شوروی) برای اداره کار آنها اختصاص داده شد.

مستشاران آمریکایی پس از بررسی اوضاع و مشکلاتی که در راه موفقیت خود دیدند تصمیم گرفتند با نیروی طرف اطمینانی که خود آنها در تشکیل و استخدام آنها نظارت داشته باشند مالیات را از متنفذین و قلدرها وصول نمایند. در این موقع مستر بارکلی Sir George Barclay وزیر مختار انگلیس و پاکلیوسکی کزیل Mr Paklewsky - kozyell وزیر مختار روس در ایران برای شکست و ناکامی مستر شوستر کوشش میکردند.

شوستر در یادداشتهای خود مینویسد: «پس خیالی لازم بود که دولت برای وصول مالیات در شهرهای خارج از پایتخت در چهار نقطه مهم مانند تبریز، قزوین، اصفهان و شیراز دسته های منظمی بطرز جدید تشکیل دهد. من مناسب دانستم یکدسته موسوم به «ژاندارمری خزانه» تاسیس نمایم که زیر فرمان خزانه دار و جزء لاینفک اداره خزانه داری باشد.

مؤور استوکس معروف Mr stokes ۳۹ ژوئن ۱۹۱۱
موجب قانون ۱۵ جمادی الاخره ۱۳۴۹

(وابسته نظامی انگلیس که چهارده سال در ایران سابقه خدمت داشت و فارسی خوب میدانست) برای فرماندهی ژاندارمری خزانه در نظر گرفته شده زیرا امنیت کشور صورت مطلوبی نداشت، از طرفی مالیات و عوارض دولتی را مأمورین غیر نظامی نمیتوانستند بدون ابراز قدرت وصول کنند، لذا مستر شوستر در رجب ۱۳۲۹ شروع با استخدام ۵۰۰ ژاندارم از بودجه وزارت دارایی نمود و ۵۰۰ قبضه تفنگ ریفل و ۶۰۰ هزار فشنگ خریداری از روسیه را که تازه وارد شده بود بآنها اختصاص داد و این سازمان که مردم آن را رقیب قزاقخانه میدانستند بسرعت به تکامل میرفت ...

ولی به محض آنکه استودکس برای امور ژاندارمری با استخدام دولت ایران درآمد، داد و فریاد روسها بلند شد. غوغائی برپا کردند اوضاع شمال و شمال باختری ایران برهم ریخت و بانک پیمان ۱۹۰۷ (تقسیم ایران بمنطقه نفوذ) یادداشتی بدولت ایران دادند و مدعی بودند چون استودکس انگلیسی است وجود او در شمال ایران بامنابع دولت امپراطوری روسیه منافات دارد، این موضوع در مجلس و هیئت وزرای انگلستان مطرح گردید، دولت بریتانیا که قبلاً با استخدام این شخص موافقت کرده بود، برای حمایت روسیه و همصدا شدن با آن دولت بدو استوکس را وادار کردند که از خدمت در هنگهای هندوستان استعفا دهد ولی روسها باین هم قانع نشده و دولت ایران را تحت فشار گذاردند که اصولاً محل خدمت استوکس را در جنوب ایران تعیین کند، دولت انگلیس با این نظر هم موافقت کرد ولی پذیرفتن این یادداشت برای ایران بمنزله قبول قرارداد ۱۹۰۷ بود ناچار تمام حقوق مدت کثرت و هزینه سفر آقای استوکس را دادند و او بسر خدمت خود در سپاه هندوستان برگشت (و چیزی نمیکرد که باز سر و کله استوکس صاحب در باختر ایران پیدا میشود)

از این تاریخ هنگ ژاندارمری زیر نظر شخص شوستر و چهار نفر افسران امریکائی:

۱- مستر موریل Mr. J. N. Merrill که بعدها نقش بزرگی بنفع انگلستان بازی کرد تا جائی که مخبر السلطنه استاندار فارس اخراج او را پیشنهاد میکند.

۲- مستر اسکار پرنس Oscar Prens

۳- چون ایف‌گرین John Green

۴- مستر لوری W.P. Lowry

۵- مستر فیتچر M. Fytcher

نفر اخیر فقط برای تدوین آئین نامه‌ها استخدام شده بود.

بهر مشقتی بود ژاندارمری تشکیل شد، با اینکه احزاب آزادیخواه و پیشقدمان مشروطیت یکعده افراد ناصالح را برای افسری و فرماندهی واحد‌ها باین سازمان نوبنیاد تحمیل کردند، معیناً چون زیر نظر مستقیم شوستر اداره میشد خدمات آنها رضایت بخش بود.

افراد جوان امنیه دولتی (سردار اسعدی) و ژاندارم پلیس (یفرمی) باینواحد ها که در باغشاه بودند انتقال یافتند.

لباس آنها فرنیچ و شلوار خاکی با چکمه یا میچ‌بیچ کلاه پوست با نشان شیر و خورشید با حقوق کافی بود.

بتدریجی که سازمان توسعه مییافت محلهای جدیدی را مانند یوسف آباد اشغال میگردند ولی این سازمانی که مورد اعتماد و احترام ملت ایران بود در اولین برخورد با مشکلاتی مصادف شد.

یکی از اشخاصیکه مبالغه‌گرافی بابت مالیات بدهکار و از تأدیه آن استنکاف میکرد شعاع السلطنه برادر محمد علیمشاه بود، چون نزهت السلطنه مادر او زیر بار پرداخت مالیات جنسی و نقدی نمیرفت روز ۱۵ شوال شوستر يك محاسب و چند نفر ژاندارم را مأمور میکنند که بروند پارك شعاع السلطنه (باختر دانشکده افسری فعلی) را توقیف کنند و از اموال آن صورت بردارند. ولی قزاقی که آنجا بود با تلفن بقزاقخانه اطلاع میدهد، دو نفر افسر و دوازده نفر قزاق میآیند و ژاندارم‌ها را بیرون میکنند.

روز بعد شوستر مستر موریل و پنجاه ژاندارم و دو افسر را مأمور میکند

بروند و با مسالمت ملك را تصرف کنند .

ژاندارمها میروند و قزاقها که سمه را پر زور می بینند مقاومتی نمیکنند باغ تصرف میشود ولی فردای آن روز ایوب خان سرهنك قزاق با دو نفر افسر روسی و عده ای قزاق بیباغ هجوم برده و ژاندارمها را خلع سلاح کرده افسر آنهارا بسفارت روس میبرند و بعد از تهدید آزاد میکنند ژاندارمها پارک شهری شعاع السلطنه و منصور آباد نزدیک شهر ری که در حمایت سفارت روس و قزاقخانه بود تصرف کردند تا مالیات معوقه دولت را وصول کنند .

آقای سید حبیب الله یکرنگیان (پدر نگارنده) تعریف میکند که روزی شوستر دو نفر ژاندارم و يك صورت بالا بلندی بمن داد و گفت میروی نزد علاءالدوله این مقدار غله و این مبلغ مالیات را از او وصول میکنی و اگر نداد خانه او را توقیف می کنید .

من رفتم نزد علاءالدوله بعد از سلام و تعارف مأموریت خود را گفتم ایشان صورت را از من گرفت و خواند بشدتی عصبانی و خشمگین شد که من وحشت کردم کاغذ را پاره کرد و با تلفن بصمصام السلطنه رئیس الوزرا صحبت کرد بعد رو کرد بمن گفت الساعه امیر مجاهد با عده ای تفنگداران بختیاری می آیند اینجا و قطعاً با شما زد و خورد خواهند کرد ، تکلیف من است که مطالب را قبلاً بشما بگویم من در اندیشه فرو رفتم که ناگاه صدای داد و فریاد بختیارها را شنیدم امیر مجاهد در همین موقع وارد حیاط شد ، من خدا حافظی کرده از در خیابان فریوسی رفتم خزانه داری و تفصیل را گفتم ، مطلب را بشوستر تلفن کردند او یکی دیگر از همقطاران من را با هشت نفر ژاندارم مأمور بازداشت علاءالدوله نمود ساعتی نگذشت که مأمور بادست شکسته و ژاندارمها خلع سلاح شده برگشتند و گفتند صمصام السلطنه بمجرد مراجعه علاءالدوله امیر مجاهد را میخواند میگوید مگر دنیا آخر شده که حتی علاءالدوله هم مالیات باید بدهد میخواند خانه او را توقیف کنند پس فردامکن است سر وقت ما هم بیایند این مطلب را امیر مجاهد با زبان لاری گفته و بمأمورین فحاشی کرد ، تا ژاندارمها خواستند

خود آرائی کرده و از مأمور مالیه کسب تکلیف کنند که در برابر این فحاشی و اهانت لرها چکنیم؟ ناگاه ۲۵ نفر تفنگدار بختیاری آنها را دوره کرده پس از کتک کاری و خلع سلاح ژاندارمها را خارج میکنند .

شوستر در اختناق ایران ضمن تأیید مطالب مذکور مینویسد :

« من از دولت علت این جریان را توضیح خواستم و نوشتم باید از این واقعه »
« عذرخواهی شود : روز دیگر رئیس الوزرا در هیئت دولت عذرخواهی مردانه ای نمود »
« و معذرت نامه کتبی جداگانه نیز فرستاد و گفت می مردم معمر تندمزاجی هستم چون »
« شاهزاده علاءالدوله با چشمهای پراشک خود را بغضه من انداخت از حال طبیعی »
« خارج شدم »

وقتی رئیس دولتی اینطور رفتار کند و از قلدرها حمایت نماید و باسواران چریک مأمورین رسمی دولت را مضروب و خلع سلاح نماید تکلیف سایر متنفذین معلوم است .

در جریان دیگر شوستر مینویسد : دوم نوامبر دهیم ذیعقده ۱۳۲۹ مسیو پاکلیوسکی گزیل وزیر مختار روس بوزارت خارجه ایران آمد و دستور داده بود که فوراً ژاندارمها از پارك شعاع السلطنه برداشته و آن محل را تسلیم قزاقان ایرانی نمایند و گفته بود باید برای بی احترامی که بمأمورین کنسولخانه شده رسماً از سفارت روس معذرت خواسته شود .

صمصام السلطنه دستور داد که من املاك شعاع السلطنه را تحویل قزاقها و مأمورین کنسولخانه روس بدهم و چنین کردم .

روز بیست و چهارم نوامبر (دوم ذیحجه ۱۳۲۹) وثوق الدوله وزیر خارجه ایران بالباس و هیئت رسمی بقونسولخانه روس رفت و دست وزیر مختار روس را فشرده و گفت : جناب اجل! از طرف دولت خود مامور میباشم که بواسطه بدسلوکی! که نسبت بفرستادگان جنابعالی در خصوص املاك شعاع السلطنه شده از شما معذرت بخواهم »

کنسول روس در جواب به وزیر خارجه مینگوید بزودی اولتاتم دیگری برای

شما خواهم فرستاد .

- روز هفتم ذیحجه ۱۳۲۹ یادداشتی بشرح زیر برای دولت ایران فرستاده شد
- ۱ - انفصال مستر شوستر و مستر لکفر از شغل مربوطه، تکلیف بقیه مستشارانی که مستر شوستر با خود آورده بزودی تعیین میشود .
 - ۲ - دولت ایران تعهد کند که در آتیه بدون جلب رضایت وزرای مختار روس و انگلیس مستشاری از خارجه استخدام نکند .
 - ۳ - چون برای اجرای مفاد اولیتماتم سر بازان روس بداخل ایران فرستاده شده اند کلیه هزینه این لشکر کشی را دولت ایران بپردازد .
 - ۴ - تعیین مقدار و طریقه تادیه خسارت مزبور پس از رسیدن پاسخ ایران معین خواهد شد .

ضمنا وزیر مختار گفت دولت امپراطوری روس بیشتر از چهل و هشت ساعت انتظار اجرای مواد الیتماتم را نخواهد کشید ، در اینمدت سر بازان روس در رشت خواهند ماند اگر پاسخ موافقی نرسید لشکر روس بطرف پایتخت پیشروی خواهد کرد در اینصورت میزان خسارات افزون خواهد شد . شرارت و کشتار سر بازان روس در گیلان و آذربایجان داستان مفصلی دارد .

مجلس التمامت روس را نپذیرفت قاعدتا دولت باید سقوط کند ولی بر حسب موافقت نایب السلطنه همچنان استوار برجای خود باقی ماند روز دیگر باز سفارت روس بدولت ایران اطلاع داد اگر تا شش روز دیگر تمام مواد التیماتم پذیرفته نشود چهار هزار نفر لشکر روسی پادگان قزوین بسمت تهران حرکت خواهد نمود .

در تهران ارتشی وجود نداشت فقط دو هزار سوار بختیاری و سیصد نفر مجاهد ارمنی و سه هزار نفر جوانان یعنی جانبازانی که سوگند خورده بودند تا آخرین نفس از مشروطیت دفاع بکنند ، اینها باید با چند قبضه مسلسل جلولشکر منظم مهاجم روس را بگیرند .

شوستر مینویسد :

«علاوه بر نیروی نامبرده هزارویکصد نفر ژاندارم خزانه نیز در آن زمان بود»
«که زیر نظر چهار نفر افسر ماهر امریکایی آموزش گرفته بودند، این هنگ ژاندارمری از»
«مردمان وطن پرست ایران تشکیل شده بود که از صمیم قلب آماده فداکاری بودند. سی و پنج نفر»
«افسران آنها که شنیده بودند مجلس شورا در برابر التیما تم روس مغلوب شده پیش من»
«آمده با حالت عجز و انکسار از من اجازه میخواستند برای دفاع و نشان بآنها دستور»
«جنگ داده شود و من اطمینان داشتم که برای مبارزه با روسها شوق و آفری دارند»
ضمناً از همت و غیرت و نهضت زنان صحبت کرده تا آنجا که میگویند چون انتشار

داشت و کلای مجلس در جلسات سری تصمیم به پذیرفتن مواد اولتیما تم گرفته اند

«در این هنگام زنهای ایرانی پاسخی مهیا نموده سیمصد نفر از همان کسانی را»
«که ضعیفه میگفتند از داخل حرمسراهای محصور باقیافه‌های برافروخته و عزمی ثابت»
«بیرون تاخته در حالیکه در چادرهای سیاه و روبندهای مشبک سفید مستور بودند»
«مانند نظامیان حرکت میکردند، بسیاری از آنها در زیر لباس یا آستین‌های خود»
«طباچه‌هایی پنهان داشتند یکسره به مجلس رفته و از رئیس مجلس اجازه خواستند»
«که همگی آنها را بپذیرد، رئیس فقط با نمایندگان آنها داخل مذاکره شد، بقیه زن‌ها»
«برای آنکه مبادا و کلا درست بمنظور نمایندگان آنها بی‌نبرده باشند برای تهدید»
«ضمن شعارها نقابهای خود را پاره کرده دور انداختند و ضراحتاً گفتند چنانچه»
«و کلای مجلس در حفظ شرافت ملی ایران تردید کنند ما مردان و فرزندان خود را»
«کشته و بزندگانی خود در جلوی همین مکان که کعبه آمال ماست خاتمه میدهیم»

بعد میگویند آیا سزاوار نیست که بگوئیم :

«عزت زنان نقاب‌پوش ایران پاینده باد»

خلاصه در اثر التیما تم روسیه مجلس تعطیل میشود دولت غیرقانونی صمصام السلطنه
اجزاء کابینه منجمله وزیر خارجه (ونوق الدوله) را دور خود جمع کرده و مقاد التیما تم
را می پذیرند و بخدمت صادقانه و شرافتمدانه مستر شوستر پس از هشت ماه و نیم
فعالیت و کوشش پایان میدهند (سوم محرم ۱۳۳۰) و تعیین تکلیف چهارده نفر همراهان
آمریکایی او را به بعد موکول مینمایند.

یگی از یادگار های مفید و برارزشی که شوستر از خود باقی گذارد همانا هنگ ژاندارمری بود که بعدها منشاء اثرات نیکوئی شدند .
بر حسب تأکید سفارتین روس و انگلیس مسیو مرنارد بلژیکی رئیس گمرک
عهدہ دار خزانه داری کشور میشود .

البته مردم تیز بین ایران خدمات صادقانه شوستر را تقدیر و تمجید کرده و احساسات پاک خود را بدرقه راه او نمودند از جمله مرحوم عارف تصنیف معروف
ننگ آن خانه که میهمان ز سر خوان برود
جان نثارش کن نگذار که میهمان برود

را سرود مردم تهران بیهجان آمدند
گفتگو بر سر خدمات سیاسی و مالی شوستر نبود ، منظور تشریح بنیان گذاری
نیروی ژاندارمری بود .

شوستر و افسران امریکائی باستثناء سرهنگ موریل روز ۲۰ محرم ۱۳۲۰ از
ایران رفتند چنین مقدر بود که تنها این مرد ناجنس باقی بماند و بفتح بیگانگان در
ایران بجاسوسی پردازد .

دیگر روس و انگلیس از ناامنی چیزی نمیگویند در صورتیکه ده ماه پیش
دولت انگلیس طی یادداشتی (۱۲ شوال ۱۳۲۸) شدیداً بدولت ایران اخطار
کرده بود :

« اگر تا مدت سه ماه در راه بین بوشهر و شیراز - اصفهان انتظامات برقرار
نشود ، دولت انگلستان نیروی امنیه مرکب از ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ نفر تشکیل می
دهد که هزینه آن از مالیات فارس و گمرکات جنوب تأمین خواهد شد . »

اینک اصرار دارند حتی ژاندارمری خزانه برچیده شود و یک سازمان جدیدی
روی کار آید ، برای این منظور قبلاً دولتین روس و انگلیس دویست و پنجاه هزار لیبره
بایران وام داده بودند ولی آن پول موقعی بخزانه رسید که محمد علی میرزا برای
تصرف مجدد تاج و تخت با عده ای از او باش و تراکمه از مرز گرگان و سا لارالدوئه
برادرش از باختر ایران و شماع السلطنه از بین شاهسون هاسر در آوردند بداخله ایران

می‌تاختند و این پولها صرف بسیج ارتش ملی و طرد آنان شد.

در همان هنگامیکه شوستر مشغول تنظیم لوایح مالیاتیست و باخزانه تهنی باید پاسخی به تمایلات رجال بی‌اطلاع و سرسخت آن روز بدهد پیش آمدهائی میشود. از جمله روزی سپهدار نخست‌وزیر صد هزار تومان پول برای هزینه سر بازان حواله میدهد شوستر صورت ریز سر باز و افسر و محل خدمت آنها را مطالبه میکند سپهدار بمجلس رفته و از این اختیاراتی که بیکنفر بیگانه داده اند گله کرده بقهر سوار کالسکه خود شده به سورچی کالسکه میگوید «برو فرنگستان» و یکسره با اوقات تلخ میرود به رشت.

در همین اوقات روس و انگلیس برای تأسیس نیروی ژاندارمری (غیر از ژاندارم خزانه) دولت را تحت فشار میگذارند. آن یکی با سالدات وحشی خود امنیت حدود شمال و شمالغرب را مختل میکند. دولت انگلیس هم برای اینکه تکلیف ژاندارمری زودتر روشن شود بدولت ایران اطلاع داد.

«نیروئی شامل دو اسواران سوار و یک گروهان پیاده برای تقویت نگهبانان»
«کنسولگریهای جنوب در سواحل خلیج فارس پیاده شدند»

هیچوز این رویه شرافتمندانه روس و انگلیس در ایران چه بود؟ هنوز بر ملل آزاد جهان پوشیده است، آنها که میدانستند پولی در بساط نیست، آنها که نمیخواستند مالیه شوستر سر و صورتی بگیرد، آنها که نمیگذارند مالیاتی وصول شود و از قلدرها حمایت می‌کردند پس با چه سرمایه‌ای انتظار تشکیل ارتش منظمی را داشتند؟

بهر جهت مجدداً دولت ایران واهی گرفت، از دولت سوئد افسرانی برای تأسیس ژاندارمری که قبلاً استخدام و اخیراً بتهران وارد شده بودند و برای بقیه آنها دست به کار تشکیلات ژاندارمری شد و اقداماتی معمول گردید.

شوستر در کتاب خود مینویسد:

« ۱۵ اوت سه نفر از افسران سوئدی که با استخدام دولت ایران درآمده‌اند و »
« وارد پایتخت شدند که خدمات خود را در مورد آموزش و پرورش ژاندارمری زیر نظر »
« وزارت جنگ انجام دهند »

این سه نفر عبارت بودند از :

۱- سرهنگ یا امارسن Hyatmarson

۲- سرگرد شلدبراند افسر پیاده Skjolde brand

۳- سرگرد پطرسن افسر سوار Peterson

که روز ۱۹ شعبان ۱۳۲۹ وارد پایتخت گردیدند و چون این هیئت در مرکز اوضاع نظامی ایران را کاملاً بررسی کردند متوجه شدند که از آن سه نفر کاری ساخته نیست بنابراین بدولت پیشنهاد کردند که حداقل تعداد افسران مستشار باسثنای رئیس هیئت باید از سی نفر کمتر نباشد تا بتوان از چنین سازمانی برای امنیت کشور استفاده کامل نمود .

لذا در ماه رمضان و شوال همان سال استخدام هفت نفت یکمتر تبه و بیست و یک نفر دیگر مرتبه دوم مورد تصویب مجلس واقع شد، مودب همایون میر فخرائی مترجم این هیئت شد .

دولت سوئد که اوضاع سیاسی ایران را مورد بررسی قرار داده و میدانست روسها و انگلیسها برای پیشرفت امور تا چه حد در کارها اشکال تراشی کرده و چوب لای چرخ ترقیات ایران می گذارند باین شرط با اعزام افسران موافقت کرد که دولتهین روس و انگلیسی بهیچوجه در امور ژاندارمری مداخله نمایند . دولتهین هم ظاهراً پذیرفتند ولی یا امارسن در گزارش خود بدولت متبوعه اش اعلام نمود « دولت ایران قادر نیست تکفل سازمان ژاندارمری را بعهده بگیرد زیرا قسمت اعظم عایدات دولت از گمرکات است و این منابع درآمد در گرو دولت روس و انگلیس میباشد » آنها پس از آنکه سهمی خود را بابت اقساط مقرر را بر میداشتند مصرف باقیمانده آنرا هم دولتها پیشاپیش تعیین و تعهد کرده بودند . لذا مصلحت در آن دیدند که

که پرداخت بودجه ژاندارمری را بانك شاهي (که از تأسیسات انگلستان بود)
بعهده بگیرد و بودجه آن سازمان را مر نارد خزانه دار بلژیکي بدون دخالت دولت
ایران در وجه رئیس هیئت مستشاری بپردازد . و این منتهی آمال انگلیسی ها بود که
دم گاوی در دست داشته باشند و بطوریکه خواهیم دید هر کجا ژاندارمری آلت
اجرای مقاصد پلید آنها نمیشد جلوی حقوق آنها را می گرفتند .

حسین نمره ۱۵

هسته مرکزی سازمان ژاندارمری همان ۱۱۰۰ نفر ژاندارم خزانه ای بود که
شوستر تشکیل داده بود، یکروز پس از حرکت شوستر از پایتخت یالمارسن تمام
افراد و افسران هنگ خزانه را حاضر کرد و گفت هر کس داوطلب خدمت در ژاندارمری
است دست بلند کند ضمناً بدانید که وظایف ما بمراتب دشوارتر از گذشته است زیرا
بایستی بیشتر اوقات را در بیابان ها و سرگردنه ها بسر برد زیرا سر کوبی اشرار و
راهزنان نیز بعهده این سازمان محول است .
عده زیادی خود را معرفی کردند نخستین کسی که قدم پیش گذارد حسین نمره
۱ که از قلدرهای آن روز سنگلاج بود . یالمارسن خندید و گفت شما نمره ۱ این افسر
تا دو سال پیش که مرد بهمین اسم شهرت داشت .

برای استخدام بقیه افراد آگهی منتشر کردند و افراد جوان خوش بنیه و خوش
سابقه را برای مدت سه سال استخدام میکردند و برای آموزش و پرورش آنها
کوشش فراوان نمودند .

افسران تحصیل کرده آن روز مانند سر لشکر ضراغامی سر لشکر کوبال و سر هنگ
فضل الله اقولی که آن موقع درجه سروانی و ستوانی داشتند از وزارت جنگ باین سازمان
نو بنیاد انتقال یافتند .

کادر افسری و گره بانی

در محیط آشوب و هرج و مرج ، ضعف دولت ، مداخله بیگانگان ایندستگاه
جوان تازه نفس از روی نقشه صحیح و اصول فنی بکار افتاد ، هر روز نیرومندتر میشد

مستشاران سوئدی برای آماده کردن يك نیروی برومند محتاج بصد ها نفر افسران پاکدامن شریف وظیفه‌شناس بودند در وهله اول در حدود یکصد نفر جوانان باسواد خوش سابقه را بین صد هاد او طلمین انتخاب کردند ، سرهنگ بورل فلکه (E Folke) را که مردی جدی و کاردان بود بریاست آموزشگاه انتخاب کردند و بزودی یعنی در ظرف دو سال ژاندارمری دارای چهار صد افسر مدبر و مطلع و وظیفه شناس گردید . اینها برای انتظامات کشور و آرامش اوضاع و آسایش ملت ایران خدمات شایان توجهی را انجام دادند .

بهین ترتیب آموزشگاه گروهبانی در یوسف آباد و اصفهان و مشهد و قزوین تشکیل یافت و بزودی احتیاجات گروهبانی این تشکیلات هم تأمین شد . برنامه آنها بیشتر وظیفه ژاندارم از نظر ضابط دادگستری رسیدگی بشکایات تیراندازی سواری خدمات صحرائی و تاریخ و جغرافیا بود .

گله میسر در یوسف آباد بتربیت کادر گروهبانی خشن و سرسختی همت گماشت لباس افسران فرنج و شلوار و مچ پیچ خاکی و کلاه پوست بوده ، لباس سلام و رسمی آنها و نیم تنه و شلوار گالیفه آبی کلاه سفید بانشان شیر و خورشید کوچک تل یراق و اکسیل - یراق زرد - ترکه های کلاه و باند شلوار یراق زرد (افسران مالی یراق و ستاره سفید) آنروز لباس زیبایی بود ، طرز رفتار افراد و درجه داران و افسران با مردم بینهایت محترمانه و مودبانه بود این سازمان کوچک بزودی در سرکوبی اشرار و دستگیری راهزنان موفقیت حاصل کردند محبت خود را در دل مردم جای نمودند هر گروهبانی که بماموریتی میرفت احساسات اهالی بدرقه راه آنها بود ، هنگامیکه سرودخوانان از خیابانها عبور میکردند مردم حق شناس ایران ضمن شادی و شغف و با کف زدن فراوان ژاندارمها را تشویق میکردند . از شدت شوق که ایران دارای يك چنین سر بازان رشید و نجیبی شده غالباً اشك شادی نثار راهشان میکردند .

سرود های مهیجی میخواندند که روح ساحشوری در ملت ایجاد میشد :

هیئت ژاندارمری دولتی
غم معخور که غم خوار تویم ای وطن
بهر فداکاری یک ملتی
ما همه جوانان تو ایم ای وطن

پرورده بدامان تویم ای وطن
سرود خواندن خسته گی سرباز را رفع و آن را سر بلند میکند بملاوه در
روحیه شنونده و افراد ملت موثر است، خوب خاطر دارم هر روزی مدرسه نظام وزارت
جنگ سرود جوانان از خیابان های تهران میگذشت فردای آن روز عده زیادی داوطلب
دخول بمدرسه نظام شده خود را معرفی میکردند

در یکی از روزها در میدان مشق احمد شاه از قزاقخانه سان و رژه دید با
تمام سوار خوبی ها و نمایشهایی که دادند مردم ابراز احساساتی نکردند!

ولی فردای آن روز که رژیمهای ۱ و ۲ ژاندارمری در حضور احمد شاه خیلی
ساده عبور کردند چنان شوری در مردم و حاضرین پیدا شد که دست افشان و پای
کوبان فریاد میزدند زنده باد ژاندارمری، سربازان ملی.

این محبوبیت ژاندارمری بین مردم آتش کینه روسها را تیزتر کرد چون با
تشکیل آن نمیتوانستند مخالفت کنند زیرا اصولا برای تشکیل چنین نیروئی پول
بایران قرض داده بودند این بود که ادعا کردند وجود ژاندارمری در شمال مورد ندارد
و بالاخره دولت را وادار کردند سازمان ژاندارمری شمال را بحد اقل تقلیل دهد
باین معنی که او اخر جنگ اجازه دادند فقط در خراسان و مازندران ژاندارمری کوچکی
تشکیل شود.

توسعه سازمان در مرکز و نقاط دیگر بسرعت پیشرفت میکرد، در باغشاه
یک هنگ بریاست سرگرد سیورت B.S iever و در یوسف آباد هنگ دیگری
بفرماندهی سرگرد شیاید براند C. Skiödebrand در اصفهان بفرماندهی کاپیتان
چیلاندر N. killander همچنین قزوین و شیراز و اراک و سایر نقاط هنگ ها و
گردانهای مستقلی تشکیل میشد، علت موفقیت ژاندارمری دولتی محبوبیتی بود که
این سازمان در مردم پیدا کرده بود، ملت آنرا از خود میدانست و همه برای پیشرفت



مستر شوستر مستشار محبوب ماله ایران و بنیان گذار ژاندارمری

و موفقیت آن کوشش میگردند ، پاکدامنی و طرز رفتار افسران جدید و فداکاری درجه‌داران بالاخره از خود گذشتگی و وظیفه‌شناسی افراد از همه مهمتر حسن تدبیر و جانبازی افسران سوئدی عواملی بود که دست بدست هم داده و در اندک زمانی يك نیروی ملی بوجود آورد و قسمتی از خاک ایران پس از سالها هرج و مرج و آشوب روی آرامش و امنیت را دید . متاسفانه طوفان وحشتناك نخستین جنگ جهانی بپا خواست و اثرات آن در این بنگاه نویسنده هم اثر کرده و دوران افتخارات آن را که تازه شروع شده بود درهم بیچید .

تغییر پایتخت و پراکندگی ژاندارمری

کابینه مستوفی الممالک ضمن اعلان بیطرفی معناً از متفقین (روس و انگلیس



که بیطرفی ما را زیر پا گذاردند) متنفر و به متحدین (عثمانی و آلمان) تمایل داشت و چون نیروی روس بطرف تهران نزدیک میشد بر اثر تلقین متحدین دولت تصمیم گرفت پایتخت را باصفهان تغییر دهد نمایندگان سیاسی اطیش و عثمانی و آلمان شاه جوان را ترسانده و گفته بودند روسها بجبران شکست هائی که در مشروطیت خورده‌اند بمجرد ورود به پایتخت مجدداً محمد علی‌شاه یا شخص دیگری را بتخت نشانده و جان شاه در خطر است، با اصرار آنها سرعت پیشرفت روسها دولت

احمد شاه نه‌خیالت کرد و نه خدمت

و شاه خوشگذران تصمیم گرفتند تهران را ترک کنند، جواهرات سلطنتی و اسناد مهم را بسته و

در اتومبیل‌ها گذارده عده اسکورت ژاندارم‌هایی حرکت بودند، وزیر مختار آلمان اعلان کرد که محل سفارت باصفهان منتقل شده، مومن‌الملک رئیس مجلس تصمیم دولت را در يك جلسه پراندوهی باطالع و کلا رساند بنا بر این عده زیادی از وکلا روز دوم محرم ۱۳۳۴ بطرف قم حرکت کردند، واحدهای ژاندارمری پادگان مرکز در حدود شهریار و ساوه در سمت عمومی قم رهسپار شدند.

از کاخ گلستان تا دروازه ری افراد قزاق ژاندارم و سرباز و پلیس در اطراف خیابان صف کشیده و برای بدرقه موکب شاهانه و هیئت دولت آماده بودند.

هنگام حرکت احمد شاه سفرای روس و انگلیس شرفیاب شدند و پادشاه گفتند

اگر بقصد تغییر پایتخت تهران را ترک کنی از سلطنت خلع خواهی شد!

شاه گفت پایتختی که در اشکان نیروی روس باشد من تأمین ندارم، هر دو وزیر مختار تعهد کردند که اجازه ندهند سالاداتهای روس بیکدم از کرج بسمت پایتخت تجاوز کنند. ناچار شاه با اعیان و اشرافی که جهت بدرقه یا تودیع حاضر بودند مشورت کرد اکثریت مخصوصاً فرمانفرمایان حرکت شاه مخالفت کردند، لذا احمد شاه بدولت دستور داد که مردم را از تغییر تصمیم مطلع کنند، رئیس مجلس هم وکلا را که بقم رفته با حضار کند.

ولی بیشتر از نمایندگان که تصمیم به مهاجرت گرفته بودند دیگر بطهران برنگشتند که موضوع مهاجرت خود محتاج بحث جداگانه است. مقصود ما موضوع متلاشی شدن ژاندارمری بود واحدهایی که در سمت رباط کریم و حسن آباد قم حرکت کردند با روسها می‌جنگیدند حتی یکی دو افسر سوئدی وظیفه‌شناس هم در این جنگها کشته شدند. واحدهای ژاندارمری در معیت مهاجرین رفتند بکرمانشاه و در گردنه‌های او، اسدآباد و بیدسرخ با سپاهیان روسی رزمپا کردند مرحوم کنل محمد تقی خان با يك واحد کوچک ژاندارم بیست و چهار ساعت با هنک ۵۷ روس زد و خورد میکرد تا نیروی عثمانی بکماک اوشتاقتند. یکی از افسران نقل میکرد:

« در کنگاور سروان حبیب‌الله خان (سرلشگر شییبانی) اسواران تابع خود را

حاضر غایب میکرد دگلوله روسها مزاحم بود و بعضی از ژاندارمها تیر میخوردند یا از روی زمین میافتادند ولی این سروان رشید بدون اینکه خم ببارو بیاورد حاضر غایب را پایان رساند بعد اجازه حرکت و استتار داد. این حکایت اگر هم اغراق باشد معرف میزان انضباط افراد ژاندارمری آن روز است.

تیمه‌سار سر لشگر هدایت نقل میکرد؛ روزی مرحوم سرگرد سلیمان خان هدایت وارد منزل شد خیلی گرفته و پریشان حال بود. بزرگترها علت را جویا شدند گفت دو نفر ژاندارمی که در بستان‌های اطراف حضرت عبدالعظیم چند دانه خیار به تعارف گرفته‌اند مورد تعقیب دستگاه قضائی ژاندارمری قرار گرفته و ممکن است اعدام شوند. در اوایل کار تا این درجه مراقب درستکاری و مناعت طبع افراد و افسران بودند ولی پس از آنکه یالمارسن از ایران رفت (سرنوشت این مرد شریف نمیدانم بچه علت در چین بخود کشی کشید) چهار سال جنگ هم اثرات زشتی در ایران بیاد کار گذارد، کم‌کم روح قبول تعارف و هدیه و گاهی بندرت رشوه مخصوصاً در روزی از نزدیکی پاسگاهی در اطراف تهران عبور می‌کردم و هنگام ظهر، کرسنگی من را از پا در آورده بود.

رئیس پاسگاه گروهبان یکمی از بستگانم بود از شدت گرما و کرسنگی ناچار شدم نزد او بروم. محل پاسگاه یکی از کاروانسراهای شاه‌عباسی بود چند اطاق در دالان‌های دست راست و چپ داشت، بوی مطبوع خورش قیمه و آبگوشت از خود بیخودم ساخت، در یکی از اطاقها سفره‌ای گسترده شده وعده‌ای پیر و جوان بر سر خوان نشسته چلوخورش قیمه و آبگوشت میخوردند.

رئیس پاسگاه که از ورود من مطلع شد بیرون آمد و با نهایت تعجب پرسید اینجا میکنی؟

من تفصیل مسافرت تفریحی خود را با یکی از دوستان خود که جلوی در ایستاده بود شرح دادم، باروئی گشاده هر دوی ما را بدفتر خود برده دستور گستردن سفر دیگری داد، پرسیدم مگر امروز مهمانی داری یا خرج میدهی؟ گفت نه کسانی

که با پاسگاه مراجعاتی دارند و از آبادیهای دور دست میآیند اگر پیش از ظهر بیایند ناهار و اگر عصر بیایند شام در اینجا میمان پاسگاه هستند ، گفتم روزی سه چهار تومان هزینه غذای شام و ناهار اینها از کجا تأمین میشود؟

در پاسخ از هم آهنگی مردم با دستگاہ ژاندارمری چیزها نقل میکرد ضمناً گفت غالب اشخاصی که اینجا میآیند بوقلمون یا خروس یا آرد و بره و برنج حتی روغن بنام سوقات میآورند ملاکین هم شکار میفرستند، نوبر هر میوه را برای پاسگاه میدهند، منم که کاسب نیستم تا اینهارا بفروشم، بمصرف خودشان میرسانم ، اینجا ده دست رختخواب دارم پیر مردها و کسانی که نمیتوانند شب به آبادیهای خود بر گردند همین جا میخواهند آخر اینها هموطن و برادر ما هستند ، غالباً ناموس خودشان را بما میسپارند و بمسافرت یا زیارت میروند .

در این هنگام ناهار که همان خورش قیمه بود چیده شد ، هنوز مشغول نشده بودیم که ناگاه يك سواری با عجله وارد دالان شد با سرو صدا از اسب بزمین پرید و گفت آژدان (آنوقت ها بسر گروهبان های ژاندارمری آجودان می گفتند زیرا در مرکز گروهان سر گروهبان کار آجودانی قسمت را عهده دار بود و برای احترام بهمه گروهبان يك ها آجودان خطاب میکردند) علیخان سیاه کوهی احشام مارا پیش کرد این گروهبان جوانمرد نگذارد او مطلب را بی پایان رساند ، فوراً دست از ناهار کشید و با سه نفر ژاندارم سوار شد از ما خداحافظی کرد و در ظرف چند دقیقه باتفاق بلداز چشم ما ناپدید شدند .

چند روز بعد که برگشتیم جمعیت زیادی از زن و مرد سراره و پیاده اطراف پاسگاه مشاهده شد من نگران شدم چهار نعل خود را بیاسگاه رساندم رفتم اطاق رئیس پاسگاه دیدم دست چپ رئیس پاسگاه به گردش آویخته و با دست دیگر دارد چیز مینویسد و يك افسر پزشك هم که معلوم است از تهران آمده باو اصرار میکند که در حرکت تعجیل کند مبادا گرما و کثافت زخم را قاتل یا کند مردم که اجتماع کرده بودند باحالت تأثر از یکدیگر جریان را میپرسیدند .

ایندرجه دار غیرتمند که مانند همه افراد ژاندارم آن روز تاب تحمل آزار

هموطنان خود را نداشت در اثر چهار ساعت زد و خورد با علیخان سیاه کوهی ، یکنفر از راهزنان راکشته و اغنام و احشام و رامینی‌ها را پس می‌گیرد ولی کلوله دزدان استخوان ساعدش را می‌شکند .

اینک تمام جوانان و معمرین آبادی های اطراف تخت‌روان تهیه کرده که يك مأمور وظیفه‌شناس را با تجلیل و تشریفات لازم بحضرت عبدالعظیم برسانند . آن روزها بین طبقات مردم و مأمورین دولت چنین شکاف عمیقی ایجاد نشده بود . مأمورین جان بر کف در راه آرامش منطقه مستحفظی و آسایش هموطنان خود در تلاش بودند مردم هم یعنی آنها که دستشان بدهانشان میرسید از بذل هر گونه مساعدت دریغ نداشتند این بود که يك الفت و یگرنگی بین طرفین ایجاد شده و جزء لایتجزای هم بودند .

از قزاقها صدمه دیده بآنها گرویدند و هر يك از افراد مردم مانند مأمورین رکن دوم کوچکترین اطلاعی از بی‌نظمی یا ناامنی پیدا میکردند پاسگاهها را در جریان می‌گذارند پاسگاه ژاندارمری پناهگاه مردم بی‌پناه بود .

در اینخصوص مسموعات و مشهودات بسیار دارم که بهتر است آقایان افسران ژاندارمری سوئدی که بحمدالله غالباً زنده هستند با اطلاع خوانندگان برسانند . صرف نظر از اینکه مستشاران هنگام استخدام هر بی‌سروپایی را نمی‌پذیرفتند و ضمن شش‌ماه آموزش بدوی روح و جسم آنها را خوب پرورش داده صدای وجدان را در دل آنها بیدار میکردند اصولاً رفتار و کردار خود آنها سرمشق بود .

عده افسران روسی متجاوز از دویست نفر بود و در هیچیک از رزمهای داخلی ایران (که بنا بمیل و منافع خودشان انجام میشد) خون از بینی یکنفرشان نریخت و اگر هم اتفاق افتاد بسیار نادر بود ولی افسران سوئدی کهتر از سی نفر بودند و هشت هزار نفر سرباز ملی تربیت کردند عده‌ای از آنها در مصادمه با سالداتهای متجاوز روس یا در مبارزات با اشرار کشته شدند (مانند سرهنگ کنت لیون هوت در مصادمات اطراف قزوین و سرگرد اولسون در رزمهای کازرون و سروان هیرتا

درقریه مامشکین و سرجان کالیس در لرستان) عده زیادی هم مجروح و دو نفر دیگر آنها دیوانه شدند.

در گرما و سرما مرتب از پاسگاه سرکشی کرده و بوظیفه‌شناسی آنها اطمینان حاصل می‌کردند.

افسران سوئدی خیلی دلسوزی نموده و مانند پدری مهربان افراد را راهنمایی می‌کردند. تا کنون مستشارانی باین بینظری در امور سیاسی و وظیفه‌شناسی ایران کمتر دیده، افسوس که تدریجا اعیان و متنفذین و حتی وزرا این سازمان منزّه و منظم را آلوده کردند، توقعاتی داشتند، اشخاصی را تحمیل می‌کردند که بنام افتخاری استخدام کنند همین اشخاص بودند که همیشه این لباس را در نظر نمی‌گرفتند.



شورای افسران ژاندارمری فارس

۱- ستوان ملکزاده هیر بد ۲- سروان صادق کوبال ۳- ماژور مسعود کیهان ۴- سرگرد علیقلی پسیان

باری انگلیسها بمقصود خود نایل آمدند چون نبض این سازمان نظامی نویناد در دست آنها بود یعنی بودجه ژاندارمری را باید بانگ انگلیس پیردازد. چون هیولای مخوفی باین سازمان سایه افکندند، سوئدیها هم که مردمان شریفی هستند بدون هیچگونه سوءظنی خود را بآنها انداختند، نخستین جنک بین الملل که شروع شد، روس و انگلیس بخاک ایران تاختند احساسات مردم بهیجان آمد و بر علیه این تجاوز ظالمانه سرو صداهای انداختند انگلیسها خواستند از نیروی ملی بر علیه مردم مخصوصا در سواحل جنوب استفاده کنند، افسران پاك نژاد جوان آن روز مانند کوپال و و پسیان و شهاب و اخگر زربار نمیرفتند و در اثر تهدید و فشار راه مخالف آن را پیش گرفتند و با حزب دمکرات هم آهنگ شدند و حال اینکه تا این روز بر حسب تمایل افسران سوئدی دستورات کنسول انگلیس کا-لا اجرا میشد.

مخبر السلطنه در یادداشت خود هنگام استانداری فارس مینویسد « ژاندارمها با نیروی چریک ناصرالدیوان در کارزدن جنگیدید سرگرد اولسون Olson سوئدی و عده زیادی ژاندارم کشته شدند و این قشون کشتی بدون اجازه من بود. استاز رئیس دارائی فارس او سه فرمانده سوئدی هنگ ژاندارمری موریل آمریکائی فضول نظام با مشورت هائور ۳۲۲۲ کنسول انگلیسی بدون مشورت با من عده ژاندارم و سرباز با توپ بکازرون فرستادند، فرصت تحقیق هم بمن ندادند، کنسول میگوید هزینه ژاندارم را انگلیس میدهد، استاز حقوق از ایران میگیرد و نوکر بیگانه است دارای گوش است برای اطاعت از امر کنسول»

اشکال تراشی انگلیسیها مخصوصا نرساندن حقوق، یالمارسن و سایر افسران کادر سوئدی را عصبانی نمود زیرا حیثیت خود و افسران کشورش در مخاطره بود از دولت سوئد تقاضای احضار خود و همگارا نش را نمود و در ربیع الاول ۱۳۳۳ (مارس ۱۹۱۵) با چند نفر افسران سوئدی ایران را ترك کردند.

این نکته را باید در نظر داشت که کلنل موریل آمریکائی برای اینکه بمقام ریاست تشکیلات ژاندارمری برسد از هیچگونه اقدام مخالف شرافتی فرو گذار نمیکرد

تا آنجا که حمله روسها بسربازخانه ژاندارمری قزوین را اثر تحریک او میدانند. خلاصه یکی از علل ازمهم گسیختگی اوضاع ژاندارمری توقعات بیجای انگلیسها از این سازمان مالی بود و چون بمقصود خود نائل نیامدند جلوی پرداخت منظم حقوق آنها را گرفتند و حقوق ژاندارم سه ماه بسه ماه عقب می افتاد مقصود آنها این بود که ژاندارم دست بتعدی و تجاوز بگذارد و محبوبیت خود را از دست بدهد و وقتی مورد نفرت مردم واقع شدند در انحلال آن سازمان و برقراری سازمان انگلیسی بگوشند.

ولی اینها از افراد درستکار و قانع ایرانی بودند که تربیت عالی سوئدیها آنها را بتحمل مشقت و سختی بردبار کرده بود و همین جریان موجب استعفاي بالماسن شد.

علت دیگر تردید رای پادشاه در تغییر پایتخت و تمایل باطنی کابینه مستوفی- الممالک بطرف متحدین (آلمانها و عثمانیها) بود همین کابینه اصرار داشت شاه پایتخت را به اصفهان تغییر دهد و بقدری مطمئن باجرای نقشه خود بودند که وکلای مجلس پیشاپیش به قم و اصفهان رفتند و منزلهائی برای خود تهیه کردند افسران جوان هم بفکر اینکه دولت مایل است مردم و سازمان های اداری بر علیه انگلیس و روسها قیام کنند درست در راهی قدم گذاردند که مخالف نظر انگلیسها بود، واحدهای ژاندارمری در هر استانی دچار سر نوشت شومی شدند که برای مثل و نمونه بذکر ماجرای ژاندارمری فارس اکتفا میکنم:

ژاندارمری فارس را در سال ۱۳۳۱ ماژور سیورت سوئدی تشکیل داد چند افسر سوئدی مانند سرگرد اولسون که در جنگ کازرون کشته شد و سرگرد پراویتس Pravitz و سروان ارتنگرن G. Ortengren او را کمک میکردند چون او در جنگ با قشقاییها تیر خورد سرگرد اوگلا A. Uggla شغل او را عهده دار شد.

در این ضمن مخبر السلطنه باستانداری فارس تعیین میشود این شخص که تحصیلات خود را در آلمان بی پایان رسانده طبعاً نسبت بانگلیسها خلوص نیت و صمیمیتی نداشته در شعبان ۱۳۳۰ بقارس رفت و ضمن جنگ بین المللی و تجاوز انگلیسها به بوشهر و

فارس و حمایت واسموس آلمانی بهر ترتیبی بود عذر او را خواستند و در ذی‌قعدة ۱۳۳۳ امور فارس را بموجب امر دولت مرکزی بكفالت قوام شیرازی واگذار نمود و به تهران آمد .

آن مرحوم در خاطرات خود مینویسد :

« مقرر است دولت دو یست نفر سرباز سوار دو توپ شیندر و مسلسل بمن بدهد از اصفهان هم دو هنگ همراه شوند »

« دو هفته طول کشید دو یست سوار مهیا نشد، فقط ۲۴ سوار هداوند حاضر شدند اسبهای مفلوک بی‌زین و یراق . سوار های ژولیده ، رنگ پریده ؛ تفنگهای شکسته « اتفاقاً در همین موقع بانک انگلیس پول باصفهان میفرستاد بکصد ژاندارم اسکورت برای حفاظت پولها روانه میکند . مخبر السلطنه از موقع استفاده کرده بمعیت همان عده حرکت مینماید

در اصفهان هر چه معطل میشود حاکم آن شهرستان دوهنگ از فریدن و بختیاری آماده کند موفق نمیشود بالاخره يك گردان جمع آوری کرده حرکت میدهند، مینویسد:

« بالاخره بجای دو هنگ نیم هنگ از عقب میرسد سرتیپ باکالسکه حرکت میکنند که چهار لاله فتری در گوشه‌های آنست، برای حمل عروس خوبست »

« نصف فارس میدان شرارت ایلات عرب نیم دیگر عرصه طغیان قشاقی ها ، «اسمارت کنسول انگلیسی فارس در تنگ شاهپور مورد حمله اشرار ممسنی واقعه زخمی » باو وارد آمده ماژوا کنار بجای اومتنسوب شد »

بمجرد ورود پیشراز بر حسب اصرار کنسول انگلیس کلنل موریل را که در تهران پس از برگشتن شوستر بیگار میگشت و مرتب برای ریاست ژاندارمری در سفارت روس و انگلیس دست و پا میکرد برای خدمت در ژاندارمری فارس میخواهد ایشان مینویسند:

« بتوصیه کنسول او را خواستم ، نمیدانستم بالای جانم میشود . با اینکه از تهران هم بمن پاسخ دادند او بدرد کار تو نمیخورد معینا بفشار چرچیل در تهران او را روانه کردند . »

« غلط کاریهای موریل غیر قابل تحمل است عذر او را خواستم وزیر خارجه علاء السلطنه میگوید از ما بر نمی آید او را بخواهیم خودت میدانی ، تعجب کردم . او بافسران خود سرانه ترفیع رتبه میدهد و خود را رئیس کل تشکیلات و تعلیمات قشون فارس معرفی می کند . »

« من نوشتم اختیارات موریل فقط مشاقتی است افسرها که فهمیدند او سمتی

ندارد بحرف و دستوره‌های او اعتنائی نمیکند.»

«کوپال در اسلامبول تحصیل کرده افسر غیوربست گزارش میدهد، بدبختی
بآنجا رسیده که بغیر از انتحار چاره نیست، معاون دارائی علنا در حضور افسران
هنك میگوید:

« از طرف کنسول انگلیس بهن اجازه داده نشده حقوق واحد های هنك

را پردازم »

« مریل که دستش از همه جا کوتاه شده قورخانه را آتش زد که مجاور عمارت
و کیل بود چرزا خراب شد چند نفر باروت کوب پاره پاره شدند، چند ساعت شرابنلپا
بهوا میرفتند»

من رنجش کنسول را از عزل موریل تا این اندازه نمیدانستم. او بطهران رفت

فقط برای اینکه اسباب عزل من و ابقای موریل را فراهم بیاورد موفق نشد

« پولهم نداریم انگلیس جلوی مساعده ژاندارم را گرفت، و هزار تومان از تجار
قرض کردیم.»

این مستر موریل آدم ناپاکی بود، گرچه هنگامی که شوستر در ایران بود
جز آموزش و پرورش افراد عمل دیگری از او دیده نشده ولی پس از عزل شوستر دم
در آرزو و در حلقه هواخواهان انگلیسها در آمد و برحسب توصیه آن ها با سمت
مشاقتی در ایران باقی ماند و اعزام او به شیراز برای این بود که مراقب اعمال مخبر
السلطنه بماند. او در فارس خودسرانه کارها میکرد، بدون شورت با والی، باطوایف
و ایلات ضد انگلیسی می جنگید و برای مخبرالسلطنه کارشکنی میکرد هنگامیکه
منفصل شد بطهران آمد وزیر مختار انگلیس برای اینکه بیکار نماند در نظر داشت
نیروئی از سوارهای بختیاری در تهران بریاست او تشکیل دهد ولی تهی بودن صندوق
خزانه مانع اینکار شد. بعد فرماندهی سر بازان شاهزاده نصرت السلطنه را باور اگذار
نمودند بعداً در پلیس جنوب کاری باو رجوع کردند.

خودش نوشته: « من آنچه در قوه داشتم برای منافع انگلستان در فارس

بکار بردم »

پس از رفتن یارلمارسن کار بی پولی ژاندارمری برسوائی میکشد. کلنل ادوال

ناچار میشود ژاندارمری فارس را منحل کند، دستور میدهد آن‌ها تمام وسایل و اسلحه و مهمات را بار کرده بطرف تهران حرکت کنند، فارسی‌ها که قلبی آکنده از محبت ژاندارم دارند از جریان مطلع شدند ریختند در تلگرافخانه و ضمن اینکه بست نشستند تلگرافاتی برای ابقاء ژاندارمری نمودند و حاضر شدند خود آنها هزینه ژاندارمری را تأمین کنند ۲۹ شهریور ۱۳۳۳ ادوآل ضمن تلگراف از احساسات مردم تشکر کرد و میگوید چون از طرف دولت و اهالی وعده مساعدت داده شده به رژیم سوم دستور داده شد که در فارس به انجام وظیفه مشغول شوند ولی هرگاه از این وعده‌ها نتیجه بدست نیاید بزودی اسباب انحلال ژاندارمری پیش خواهد آمد»

از طرفی سرگرد پراوتس فرماندهی هنگ ۳ فارس دستور میدهد «ژاندارمها شخصا بجمع آوری مالیات پردازند و هزینه ژاندارمری را تأمین کنند».

ضمناً نامه‌ای به هانس خزانه‌دار کل بلژیکی نوشته و او را تهدید میکند که اگر رضع بهمین منوال ادامه پیدا کند «من متصدیان مسئول و کسانی که موجبات تاخیر حقوق افراد ژاندارم را فراهم میکنند، تا بین‌ها و کلیه اهالی را که امنیت آنها بستگی باین سازمان دارد از رفتار خصمانه خزانه‌دار مطلع خواهم ساخت»

اینوضع بی‌سروسامانی باقیمانده افسران سوئدی و ایرانی را عصبی کرده یک بهانه‌ای لازم بود که سیل خشم و نفرت ژاندارمری را بر سر انگلیسی‌ها جاری کند. انگلیسی‌ها هم متوجه بودند برای مقابله با هرگونه پیش‌آمدی واحدهایی از عراق احضار کردند و آن لشکر را ضعیف نمودند تا جائیکه ترکها و اعراب لشکر ژنرال تاوشتند انگلیسی مقیم کوت‌العماره را محاصره و خلع سلاح کردند.

در اینموقع ژنرال دوگلاس با بیست‌هزار سرباز بیگانه در بوشهر استقرار یافته راه بوشهر و کازرون را میساخت.

معهداً تا آن روزها رسماً ژاندارمها پنجه بانگلیس‌ها نزده بودند ولی نیمه‌شب ۲۲ ربیع‌الثانی ۳۳ که سربازان انگلیسی کنسولخانه آلمانی بوشهر را محاصره کردند دکتر لیتسمان Dr litsman کنسول آلمان و رئیس بازرگانی آن دولت را بر

خلاف مقررات بین‌المللی در کشور بیطرف دستگیر کرده بازن و بچه به هندوستان فرستادند.

دیگر کاسه صبر افسران که زیر نفوذ حزب دمکرات فارس واقع شده بودند لبریز شد خشم و نفرت آنها را برانگیخت.

زدوخوردهای متعدد و شدیدی بین عشایر ایران و سپاهیان هندی و انگلیسی در گرفت رفته‌رفته دامنه این آشوب‌ها بشیراز هم سرایت کرد و جرقه‌ای بر خرمن احساسات ژاندارمری افتاد.

روز دوم محرم ۱۳۳۴ که در ایران انتشار یافته بود ارتش روس بطرف پایتخت پیش می‌رود شاه و دولت و مجلس شورای ملی باصفهان نقل مکان میکنند افسران ژاندارمری شهر شیراز و ادارات دولتی را اشغال و نقاط مهم را سنگر بندی نموده و برای جبران اهانتی که در مورد دستگیری کنسول آلمان بیک ملت بیطرف شده بمود کنسولگری انگلستان را محاصره و میچراکنور کنسول و سایر اعضای انگلیسی را دستگیر و محترمانه روانه بوشهر نمودند تا پس از استرداد آلمانیها و اسرای ایرانی باهم ردوبدل شوند.

اهالی فارس به‌خواه‌ای ژاندارمری و تصدیق کارهای انجام شده میتینگ‌ها و شعارها میدادند. سرگرد علی قلی خان پسیان در دهه‌عاشورا در ژاندارمری روضه‌خوانی براه انداخت و عاظ بالای منبر برای موفقیت ژاندارمها دعایمیکردند میچاهدین فارسی تفنگ بدوش درس بازخانه‌ها باخذتعلیمات مشغولند.



سرگرد علی‌قلی پسیان خودکشی کرد

قوام‌الملک علت این عمل خود سرانه را بنام کنیل استانداری از ژاندارمری

توضیح خواست ، سرگردپسیان پاسخ میدهد بر حسب خواسته ملت بچنین اقدامی دست زده است .

در همین موقع افسران ژاندارمری اصفهان مانند سروان پولادین و تاج بخش و غیره مردم را دور خود جمع کرده و پس از نطق های آتشین چندین هزار جمعیت در معیت ژاندارمری به قصد مهاجرت اصفهان را ترك کردند که شرح آن بسیار مفصل است .

در چنین موقعی خون مردم فارس بجوش آمده ، حزب دمکرات شیراز که سلسله جنبان فعالیت آزادیخواهان بوده تشکیل شد و رسماً دوهنگ سر باز که افراد آن را طبقات مختلف (واعظ ، تاجر ، پيله و نوکرباب) داوطلبانه بوجود آمد ، مسجد نو برای آموزش مقدماتی و کوهستان شمال شهر برای آموزش رزمی هنگهای داوطلب در نظر گرفته شد .

ژنرال دو گلاس برای نفوذ بداخل ایران ناچار باید عشایر شجاع سر راه خود را سرکوب یا بوسایلی رام کند ، جنک خونینی در دلوار بر علیه شادروان رئیس علمی دلواری آغاز گردید .

همین موقع است که ژاندارمری فارس تحت تأثیر احساسات وطن پرستانه مردم و حزب دمکرات که جناب آقای سردارفاخر (رضا حکمت) رهبران بود قرار گرفت و بر اثر وصول اخبار جنک روسها با واحدهای رژیمان ۱ و ۲ در رباط کریم و گردنه حسن آباد و شهادت عدائی افسر و نفر ، همچنین کشتار بیرحمانه ای که انگلیسها در دشتی و دشتستان و تنگستان شروع کرده بودند افسران ژاندارمری فارس یکباره عنان اختیار را از دست داده بکامک ملیون و آزادیخواهان شتافتند .

همین موقع است که مامورین سیاسی انگلستان موجبات عزل مخبر السلطنه را فراهم کرده و مرحوم حبیب الله قوام که یکی از هوا خواهان آنها بود به کفالت استانداری گماردند .

کمپته بر حسب تصمیم قبلی ساعت ۶ صبح عده ای ژاندارم برای محاصره کنسولگری

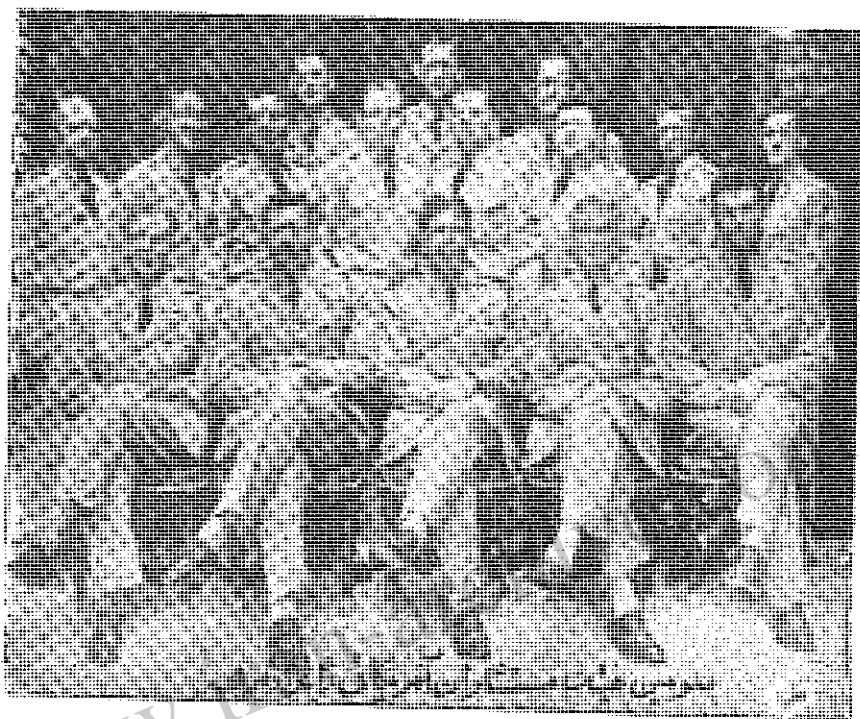
انگلیس و موسسات متفقین فرستادند ، در مدت ده ساعت ماموریت خود را انجام و سرهنگ دوم اکوئر کنسول انگلیس را دستگیر ساختند .

از طرفی چون بااطلاع کمیته رسید که حبیب الله قوام ۱۳۰ هزار تومان برای کمک بمامورین بریتانیا از مامورین انگلیسی گرفته ، مردم بر علیه استنادار شورش کرده و با کمک ژاندارمها با قوام و ایلات مسلح خسته مدت دو هفته در شیراز بجنگ و زدو خورد پرداختند ، نیروی ملیون در حدود یکهزار و پانصد نفر از حافظیه تا دروازه اصفهان و از بازار و کیل بمدرسه خان اول گود عربها متصل میشد . و تفنگچیان گواری و خراشئی تیر اندازان عرب ، باصری ، بهارلو ، نفر از دلگشا تادروازه سعدی و مسجد نصیرالملک امتداد داشت .

پس از دوازده روز زدو خورد که ژاندارمری چند افسر و درجه دار و نفر و عشایر قوام پانصد نفر تلفات داشت که منجر بشکست آنها گردید ، قوام بطرف هندوستان فراری گردید ، در اینموقع عبدالحسین میرزا فرمانفرما به سمت استانداری فارس تعیین گردید ، قوام بدستور انگلیسها بایران برگشت و با کمک سرپرسی کالس کنسول بوشهر ز دریافت مقداری تفنگ و فشک و یکدسته توپخانه از ژنرال دو گلاس و چند نفر افسر و درجه دار انگلیسی از طریق بندر لنگه با ده هزار سوار ایلات خسته بطرف شیراز شروع به پیشروی نمود . ستون دیگری که عبارت بود از سپاهیان برمه ای و هندی بریاست ژنرال ساکس از طریق کرمان و یزد بطرف شیراز در حرکت بود . ستون دیگری بریاست ژنرال دو گلاس از بوشهر روانه شیراز گردید .

نیروی ژاندارمری و ملیون مسلح از ۲۵۰۰ نفر تجاوز نمیکرد باید در برابر چندین ستون مسلح و قوی خود آرائی بکند ، تلاش بی اثر بود و ژاندارمری باشکست روبرو شد ، سرگردپسیان و پسر عمش خود کشتی کردند ، عدهئی از افسران رشید و افراد دلاور ژاندارمری بدست قوام شربت شهادت نوشیدند حبیب الله قوام در این اردو کشتی در دو فرسخی قریه باغ انار از اسب بزمین افتاد وفوت کرد ، فرزند خلفش

ابراهیم قوام کرسی ریاست ایلات خمسه را اشغال شادروان سروان مسعود پولادین و



سروان معاضد السلطان را در شهر شیراز بدار زد و امامقلیخان و حاج حسن خان از سران حساس ورشید ملیون را در برابر یکدیگر سر برید نایب میرزا ابراهیمخان و اسدخان را که جز وطن پرستی گناهی نداشتند بدخانه توپ گذارد عده دیگری را به تربیاتی روانه دیار عدم ، و چند افسر را برای اعدام با اسکورت هندی تحویل روسهای مقیم اصفهان دادند، با سقوط ژاندارمری شیراز، بتصرف قوام درآمد .

سروان فتح الملک که مخالف آزادیخواهان و در زندان مرحوم سرگرد پسیان بود بدستگیری قوام سرپرستی هنگ ژاندارمری راعهدہ دار میشود و جمعی از مخالفین خود را دستگیر و زندانی میکند .

این بود سرنوشت ژاندارمری فارس، در سایر استانها نیز ضمن حوادثی نظیر آن از هم پاچیده میشود .

فرمانفرما که از جریان مطلع شد موضوع را در هیئت دولت مطرح کرد، قرار شد از طرف ژاندارمری کل به سروان قاسم فتح‌الملک که از طرفداران قوام و مخالف با عملیات خودسرانه یاورپسیان بود دستور بدهند امور ژاندارمری را سرپرستی کند و متمردين را دستگیر نماید.

بطوریکه قبلانگاشتم قوام هم با نیروی کافی با ژاندارمها جنگید که شرح آن محتاج بکتایبست. ژاندارمها که دچار اختلاف داخلی هم شده بودند از طرفی پول کافی برای اداره کردن افراد و هزینه زندگانی آنها نداشتند اینها موجب شد که باشکست روبرو شدند، و این سازمان نو بنیاد هنگام مراجعت از جنگ با قوام از هم پاشید.

از هم پاشیدگی

پس از پایان جنگ بین الملل کلنل گلرپ موفق شد باین سازمان از هم پاشیده سر و صورتی بدهد واحدهائی که بمهاجرت رفته بودند و افسرانی که پراکنده شده بودند جمع آوری کرد و بسرعت باین سازمان از هم گسیخته سر و سامانی داده شد.

پراکندگی ژاندارمری فارس موجب شد که انگلیس ها با آرزوی نهائی خود برسند و تحت عنوان آشوب و انقلابات جنوب و اینکه نیروی منظمی که قادر باعاده نظم و امنیت باشد در فارس موجود نیست نیروی بزرگی بنام پلیس جنوب تشکیل دادند و بالای جان ایران و ایرانیان شدند.

مهمترین اقدام آنها تحریک قوام بر علیه ژاندارمری و در مضیقه گذاردن ژاندارم ها از حیث حقوق و جیره که بالنتیجه این سازمان مورد احترام ملت در فارس برچیده شد.

تشکیلات ژاندارمری روی پایه محکمی بنیان گذارده شده بود فقط تردید رأی پادشاه وقت در مورد انتخاب يك سیاست مدبرانه و تصمیم تعویض پایتخت که در حقیقت تمایل بسوی آلمان بود موجب شد که افسران جوان ژاندارمری شدیداً بر علیه انگلیس و روس قیام کنند و صریحاً خود را طرفدار آلمان و عثمانی نشان دهند

والا این جوانان که سرگل مردان کشور بودند با آن روحیه قوی و انضباط سخت و آموزش منظم، لیاقت آن را داشتند که مبنای يك ارتش بزرگی قرار گیرند، پیش آمدهای مختلفی و ضعف و بی‌تدبیری دولت‌ها، مراجعت افسران کادرسوئدی، باعث پراکندگی ژاندارمری شد و چنانچه جنگ بین الملل پیش آمد نکرده بودند و دولت‌های علاقمند روی کار بودند و از مداخلات اجانب در امور این اداره جلوگیری میشد، همین هسته مرکزی تدریجاً يك ارتش نیرومندی را تشکیل میداد.

افسوس که بیگانگان نمیخواستند يك ایران منظم و نیرومندی در خاورمیانه وجود داشته باشد و دولت‌ها هم اینقدر ضعیف بودند که نمیتوانستند از مداخلات آنها جلوگیری کنند و رفته رفته اشخاص ناصالح و عناصر کثیف در این سازمان منظم نفوذ پیدا کردند، مستشاران سوئدی هم که غالباً از افسران کادر و سرشناس بودند نتوانستند ناظر مداخلات بیگانگان و از هم گسستگی تشکیلات ژاندارمری باشند، جملگی رفتند و جای خود را به افسران احتیاط و ذخیره سوئد دادند.

افسران سوئدی

دو نفر افسری که در معیت یالمارسن در سال ۱۳۳۰ هـ بایران آمد و ناظر تشکیلات ژاندارمری خزانه و روش افسران امریکائی بودند، اوضاع سیاسی کشور نامنی راهها، وجود عشایر و ایلات سرکش و گردنکشان و قلدرهای نواحی مختلفی کشور را دقیقاً بررسی نموده بودند، بدولت ایران پیشنهاد دادند که از وجود ماسه نفر کاری ساخته نیست و برای بوجود آوردن يك سازمان قوی و منظم دست کم سی نفر افسر سوئدی مورد احتیاج است.

نظریه یالمارسن مورد تأیید دولت قرار گرفت و عده دیگر افسر و درجه دار صفی و مالی و پزشک و دامپزشک از سوئد استخدام شدند که اسامی آنها عبارتست:

سرگرد ادوال G. Edwall

۴- سرگرد نیستر P. Nyström

۴- سرهنگ گلر و پ T. Gleørup

سرهنك لندبرگ Lundbere

این چهار نفر سرپرستی و کفالت ژاندارمری را نیز عهده‌دار بودند .

سرگرد سیورت B . Sjevvert فرمانده هنك باغشاه

سرگرد فلکه I . Folkee فرمانده هنك ۳ اصفهان

سرگرد اوگلا A . ugglA فرمانده هنك ۴ شیراز

سرگرد اریک کارلبرگ E . Carlberg فرمانده هنك ۵ قزوین

دکتر رنه Dr . Rene

سرگرد گلیمستد G . Glimesletd فرمانده هنك ۶ کرمان

سرگرد کلنک برگ K . k lingberg معاون سازمان ژاندارمری

سرگرد آندن C . Anden

سرگرد نیکولین E . Nicolin معاون اداری ژاندارمری

سرگرد نوردان براندل N . Norden - brandel

سرگرد هیل C . Hill دامپزشک

سرگرد کارلسترم B . Carlstrom پزشک

سرگرد بورل M . Borell

سرگرد چلسترم G . Kjellstrom

سروان فریک E . Frick

سروان اولسون C . olson

سروان نیسترم P . Nystrom

سروان تورل E . Thorell

سروان دماره N . de . Mare

سروان هیرتا Ph . hierta

سروان چیلاندر N . Killander

سروان اورتنگرن G . O rtengren

سرگرد پراوتیس Pravitz

سرگرد گیلاندر Gyslander

سرگرد لاسن Ldsan

سرگروه لئون هویپت Comte E. lewenhaupt فرمانده هنگ سوار

سروان پوست Pousette

گروهیان کالسن Calson معلمند

نخستین دستور اداری ژاندارمری در ژانویه ۱۹۱۴ بهمن ۱۲۹۲ به امضای
یالمارسن صادر و این سازمان بکار میفتد.

از این عده سرگرد لئون هویپت فرمانده هنگ سوار در جنگهای اطراف قزوین
با عباس داغداغ آبادی و اشرار سیاه‌دهن و سرگرد اولسون در جنگ باعشایر کازرون
و سروان هیرتا در قریه مامشکین و کالسن در رزمهای ارستان کشته و عده‌ای نیز مجروح
و چند نفری در ایران دیوانه میشوند.

دو سه نفری نیز از آنها در ایران زن گرفتند که هنوز سفارت ایران در سوئد بابت
مستمری بورنه شهیدشدگان در ایران وجوهی میپردازد.

جنگهایی که ژاندارمری در آن شرکت داشتند

مهمترین مبارزات این سازمان هنگام جنگ بین الملل اول بحمايت مهاجرین
ایرانی با روسها بود، این نونهالان ایران که خاک وطن خود را زیر سم ستوران اجانب
و ناهوس کشور خود را اسیر آنها میدیدند بدون کسب اجازه رسمی اداره مرکزی
به ندای هم‌میهنان خود بر خواسته و در گردنه‌های آوه، اسدآباد، بیدسرخ با
سپاه متجاوز روس گل‌آویز شده دشت و دمن را با خون خود رنگین ساختند. کشتند
و کشته شدند و نام نیکی در صفحات تاریخ نظامی ایران بیادگار گذاشتند، این گلگون
کفن‌ان در آن دوره هرج و مرج برای سرکوبی اشرار و راهزنان در سرتاسر کشور
همت گماشتند در صفحات غرب ایران چون برک خزان بزمین میریختند و برای آسایش
مردم زحمت کش کشور خویش دست از بیکار نمی کشیدند

در اواسط نخستین جنگ جهانی واحدهای ژاندارمری یکی پس از دیگری از
هم پاچید و دولت نظر داشت که بجای آن تشکیلات امنیه روی کار آورد، حتی

ژاندارمری آذربایجان را قزاق‌ها تحویل گرفتند ولی دولت‌های بعد از این فکر منصرف شدند و پس از انقلاب روسیه واحدهای پیراکنده جمع‌آوری و سازمان ژاندارمری مجدداً بوجود آمد.

تشکیل مجدد ژاندارمری

سرهنگ گلروب سوئدی سازمان ژاندارمری را که از ۱۴ هنگ و چند گردان مستقل بود از تصویب گذراند، در خراسان و گرگان و مازندران و آذربایجان نیز هنگ‌های ژاندارمری مستقر گردید، در کردستان و کرمانشاه و لرستان سه هنگ ژاندارمری تشکیل شد.

رژیمان تشکیل میشد از سه باطالیون و هر باطالیون از دو گروهان پیاده و دو اسکادران سوار و نیز یک دسته توپخانه در ارکان رژیمان‌ها بود.

در نواحی گاهی قسمت‌های گرمیپل (سیار) تشکیل میگردد، باینصورت که از هر هنگ و گردان یک‌کده افراد انتخاب با سازمان موقتی بطور سیار سرتاسر منطقه مستحفظی را گردش کرده و دسته‌های اشرار را سرکوبی مینمودند.

هنگ‌های مرکز (باغشاه و یوسف‌آباد) بیشتر وظیفه آمادگاہ را انجام داده و پس از آموزش مقدماتی افراد آن ژاندارمری استان‌ها را تکمیل مینمودند واحدها عبارت بودند از:

از رژیمان ۱ یوسف‌آباد، رژیمان ۲ باغشاه، رژیمان ۳ فارس، رژیمان ۴ اراک، رژیمان ۵ قزوین، رژیمان ۶ اصفهان، ۷ کرمان، ۸ لرستان، ۹ خراسان، ۱۰ گرگان ۱۱ کردستان، ۱۲ کرمانشاه، ۱۳ زنجان و رژیمان ۱۴ آذربایجان گردان مستقلی در سمنان و مازندران ملایر و بعلاوه یک باطالیون مستقل برای امور اجرائیات خزانه‌داری در تهران تشکیل گردید.

اسلحه و مهمات

سازمان ژاندارمری به اسلحه سیستم مختلف (پنج تیر روسی، موزر آلمانی، سه تیر فرانسه، ده تیر عثمانی، ده تیر انگلیسی و همچنین توپخانه اخاسیون اطریشی

وشنیدر فرانسه و کوهستانی انگلیسی) مسلح بودند که جمعا ۹ عرابه توپ و ۱۵۹ قبضه مسلسل در تمام سازمان ژاندارمری ایران موجود بود .

حقوق افسران

رئیس تشکیلات ژاندارمری سالیانه ۳۶۰۰۰ ریال سایر افسران سوئدی هر يك ۱۸۰۰۰ ریال بعلاوه کرایه منزل و گماشته و سوخت و روشنائی آنها را بودجه ژاندارمری تأمین میکرد .

مواجب افسران و افرادهای ایرانی

ریال ۱۸۰۰	سرهنك ۲	ریال ۲۴۰۰	سرهنك
< ۱۰۸۰	سروان يكم	< ۱۴۴۰	سرگرد
< ۶۰۰	ستوان يكم	< ۷۸۰	سروان دوم
< ۳۸۴	اسپيران يكم	< ۴۸۰	ستوان دوم
< ۱۵۰	گروهان يكم	< ۲۶۴	اسپيران دوم
< ۸۵	گروهان سوم	< ۱۰۰	گروهان ددم
< ۴۵	ژاندارم	< ۷۲	سرجوخه

بدرجه داران و افسران ماهیانه مقداری گندم نیز داده میشد .

جیره افرادی که در سربازخانه بودند جنسی و آشپزخانه غذای کاملی برای آنها تهیه میکرد و بمأمورین بهای جیره میدادند .

ژاندارم ها ازین افراد داوطلب یا نتیجه حلی برای مدت سه سال استخدام میشدند

حداکثر عده ژاندارمری ده هزار نفر و بودجه آن سی ملیون ریال بوده

است ، وضع ژاندارمری روز بروز رو بضعف میرفت ، قسمت اعظم افسران سوئدی

بکشور خود برگشتند فقط چند نفر مانند گاروب و لندبرك باقی ماندند . پس از انجام

کودتا هم پادشاه ایران و نخست وزیران مایل نبودند که يك چنین سازمانی را که در

برابر قزاق و سردار سپه قادر به خود آرائی و عرض وجود است از دست بدهند ، فقط

آقای سیدضیاءالدین طباطبائی در تاریخ یکشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۰ (شعبان ۱۳۳۹) طی

نامه‌ای بشماره ۳۳۹۴ از هیئت‌وزرا بتشکیلات ژاندارمری مینویسد :

« نظر بمقتضیات که از آنجمله وحدت اسلحه و وحدت دیسپلین قوای مسلحه دولتی »
« است، برحسب پیشنهاد وزارت جنگ مقرر میدارم که در وصول این مراسله اداره »
« ژاندارمری با حفظ تشکیلات خودخویشرا جزء و تابع وزارت جنگ دانسته درحوائج »
« و مطالب نظامی خود بآنجا رجوع نماید . برای اینکه امنیت ولایات متزلزل »
« نشده خلل نپذیرد و تکلیف مناسبات ژاندارم و حکام روشن باشد ، وزارت داخله »
« میتواند از قوای تأمین استفاده هایمیکه برای ولایات لازم است بنماید ، بزودی »
« نظامنامه‌های لازم تدوین میشود »

رئیس‌الوزرا - طباطبائی

برائت وصول نامه نخست‌وزیر کلنل گلرود دستور زیر را صادر مینماید :

حکم ژاندارمری دولتی

« ماده ۱- بموجب تصمیم دولت علیه، ژاندارمری دولتی باحفظ تشکیلات خود از تاریخ امروز جزء و تابع وزارت جنگ شده و راجع بکلیه مسائل نظامی بآنجا مراجعه خواهد نمود . »

« ماده ۲- قسمت‌های اداره کمافی السابق مطالب و امور عادی را انجام و تصفیه خواهند کرد لیکن راجع بمسائل نظامی از قبیل اردو کشیهای مختلفه ، اعزام قوا، تقاضای ژاندارم و غیره در آتیه که از طرف حکام یا امنای مالیه خواسته شود ، بایستی مطلقاً قبل از انجام آن بداره مرکزی مراجعه نمایند . »

« نظامنامه مخصوصی برای تعیین تکالیف و مناسبات ژاندارمری ولایات با اولیای محلی در آتیه تدوین و اعلام خواهد شد . »

« ماده ۳- نظر بر مراتب فوق بکلیه قسمت‌های اداره اعلام میدارد که تابعیت ژاندارمری نتیجه نیکوئی را از این حیث که اساس آنرا مستحکم‌تر و در آتیه از حصول اصطکاک بین آن و سایر قسمت‌های نظامی مانع خواهد شد ، محسناتی در بردارد مخصوصاً که حضرت اجل اشرف آقای وزیر جنگ ابراز همه نوع حسن مساعدت نسبت باین اداره فرموده‌اند »

« روسای قسمت‌ها را است که تغییر مزبور را با اطلاع صاحب‌منصبان و افراد رساننده خاطر نشان آنها نمایند که نظر بحسن مساعدت وزارت‌خانه که متخصص امور نظام است کارهای اداره سریعتر و بطور قویتری پیشرفت خواهد نمود»

کفیل ژاندارم دولتی کلنل گلوپ غزه جوزا ۲۳۰۰
۲۲ مه ۱۹۲۱

پس از سه ماه قوام السلطنه از گوشه زندان بر کرسی صدارت نشست و از نزدیکی ژاندارمری با قزاق‌خانه نگران و مانع از اتحاد شکل آنها بود، ولی اوضاع اسف‌آور کشور مخصوصاً صحنه آذربایجان و شرارت و قتل و غارت اسمعیل آقای سیمتقو و کشتار بیرحمانه‌ایکه از هنگ ۱۴ ژاندارمری در ساوجبلاغ (مهاباد) بعمل آورد، سردار سپه را بر آن داشت که بهر قیمتی شده ارتشهای مختلفه کشور را متحدالشکل نموده تا بتوانند در عملیات نظامی از صمیم قلب بایکدیگر همکاری نمایند این بود که روز چهارشنبه ۱۵ آذر ۱۳۰۰ بطور ناگهانی در ژاندارمری حاضر شده و افسران ژاندارم حاضر در مرکز را دور خود جمع کرده نطق زبراکه همان روز بصولات حکم ژاندارمری در آمد ایراد نمود.

آقایان صاحب‌منصبان ژاندارمری

« مطالعات چند ماهه من در کار اداره ژاندارمری و طرز جریان فعلی امور آن اداره من را مجبور ساخته است که امروز رسماً شما را احضار کرده و قبل از بیان هر مقدمه شما را حضوراً و شفاهاً بیک نکته متوجه سازم و آن اینست که احتیاجات مهمه مملکتی و تأمین تنظیمات داخله و حفظ استقلال وطن نه از روی لفظ، بلکه باتمام معنی دیگر بشماو بهیچ صاحب‌منصبی اجازه نخواهد داد که امورات را با نظر لاقیدی نگریسته و وظایف مرجوعه را بغفلت و قصور بگذرانید .

چون اکثریت شما ها از صاحب‌منصبان تحصیل کرده ، لایق ، آزموده و هر یک بنوبه خود فهمیده‌اید که لفاظی‌های فریبنده بقدر خردلی در مرحله اجتماعات بشری و تشخیص هویت شخص و نوع مشرثمر نخواهد بود ، اینست که از مقدمات صرف‌نظر کرده

با همان قلب و زبان سربازی شما را فقط بیک مقصود واحد دلالت مینمایم.

« سعی و عمل و احساسات شماها غالباً مورد تمجید و مسرت خاطر من بوده و مطالعات چند ماهه اخیر نیز بمن اجازه میدهد که در اینموقع از فرد شماها قدردانی نمایم و تصدیق کنم که اگر سوء اداره مانع از بروز لیاقت شما بود، بهترین موفقیت منظوره را احراز میکردید و خودداری نمیکنم از ذکر این نکته که اکثر همکاران شما و نفرات ژاندارمری که فعلاً در فرون آذربایجان و کردستان و سایر نقاط خالصانه مشغول خدمت هستند .

ولی سوء اداره طوری رشته تنظیمات را در کار گسیختن است که اگر اندک توجهی نگردد تمام سوابق چندین ساله شماها یکسره معدوم و با کمال تأسف بی مبالائی های متواتره نیز قسمی از تشکیلات قلب ماهیت کرده که اگر از هر یک از شماها در مقام سؤال برآیند خیلی مشکل است که خود را اولین مصدق عیب و نقص آن معرفی نمائید، آیا هیچ متوجه شده اید که این عیب و نقص از کجا بوجود آمده است؟

تنها همین یک نکته مهم است که باید دقت شما را بطرف خود جلب و آخرین توجه شما را بجانب خود معطوف نماید، آری از این عقیده صرف نظر نکنید که ایران باید بدست ایرانی اداره شود و قشون ایران باید بدست پیران بیرق شیر و خورشید نهضت خود را شروع نماید .

البته از مطالبی که گفتم سوء استفاده نخواهید کرد و باین عقیده نخواهید بود که من در حسن صمیمیت مستشاران سوعدی تردید دارم؟ خیر، مخصوصاً تصریح مینمایم که خدمات ژنرال یالمارسن تشکیل دهنده ژاندارمری و صاحب منصبانی که در راه خدمت وطن من جان سپرده اند و همینطور زحمات کلنل گدروپ کفیل ریاست تشکیلات حالیه کاملاً در نظر من و پیشگاه مملکت منظور است و بهمین لحاظ از وجود کلنل مزبور و همراهان او در ادارات نظامی استفاده خواهد شد .

اما برای اعاده انتظامات داخلی و جلوگیری از هرج و مرج های غیر مترقبه و برای حفظ سوابق شماها و باضافه نظر باینکه ژاندارمری کنونی مدتی است که از صورت قراسولانی خارج و بیک قسمت نظامی تبدیل شده است و مستشاران خارجی بر خلاف دوره های سابق چنانکه در تمام ممالک متمدنه مورد مراعات است نباید مداخله

« مستقیم در امور قشونی داشته باشند ، لذا بنام حفظ مصالح مملکتی و برای تصحیح تشکیلات نظامی این قسمت و بالاخره برای اینکه وجوه عمده که از مالیه فقیر این مملکت بمصرت تأسیسات این اداره رسیده بهتر نرود ، از امروز من اداره ژاندارمری را در تحت نظر و ریاست مستقیم خود گرفته رسماً مراتب را بموم شما ها اعلام و اجازه میدهم که بعد از این ، مطالب اداری خود را مستقیماً بنظر من رسانیده و از خود من در مقام کسب تکلیف بر آیند و محاسبات جاریه نیز چنانکه بولایات هم تلگراف کرده ام باید فوری تکمیل و بطریق سابق تسلیم محاسبات مرکزی ژاندارمری گردد که رویهم رفته تا آخر برج قوس حساب تمام شما ها و مباشرین عمل روشن واز کمیسیون محاسبات راپرت تسویه شده آنرا بمن بدهند که بالاخره در اول برج جدی کلیه محاسبات این اداره از یکدیگر تفکیک و روشن شود .

« آقایان صاحبمنصبان شماها بمنزله فرزند من هستید و احساسات وطن پرستانه شما را کاملاً ستجیده ام و تصدیق دارم که سوء تنظیم اداره اغلب از شما ها راز خدمت مایوس نموده است اما امروز که مقدمه لباس با شرافت نظام را باندام شما استوار می سازم حدود هر یک از شماها را بجای خود محفوظ و برای بروز احساسات عالیه شما دیگر رادع و مانعی موجود نیست و کسی قادر نخواهد بود که از این بعد در اداره من نظریات شخصی وخصوصی خود را مقام خدمات صادقانه شما قرار بدهد ، منتهی میزان منزلت شما ، طرز عمل و خدمت شما خواهد بود»

آقایان ایران وطن عزیز من و شما بوجود فرزندان رشید خود فوق العاده محتاج است بر شماست که در راه خدمت وطن و سعادت وطن و استقلال وطن مردانه کمر همت به بندید و سعادت خود را نیز فقط از راه خدمتگذاری بوطن تشخیصی بدهید و بطور قطع و یقین منتظر باشید که اصول تمرکز و وحدت کلمه بهترین ثمرات بزرگواری را باستقبال شما خواهد فرستاد . زنهار خاک اردشیر شما را نگاه میکند ، مراقب باشید .

تهران - ۱۵ قوس ۱۳۰۰ - وزیر جنگ و رئیس ژاندارمری دولتی رضا

هنگامیکه روسای عالی مقام و فرماندهان هنگ های ژاندارمری بمحاسن اتحاد شکل و یگانگی و افکار بلند سردار سپه پی بردند ، جسته گریخته آمادگی خود را برای تشکیل یک قشون اعلام داشتند بنابراین مقدمات وزیر چنگ روز ۱۷ دیماه

(جدی) ۱۳۰۰ اتحاد شکل واحدهای رنگارنگ و ایجاد يك ارتش نوین را در حکم
عمومی قشونی اعلام نمود.

سازمان ژاندارمری در دوران ۲۰ ساله فرماندهی و سلطنت رضا شاه کبیر
عظمت و ارزش گذشته را از دست داد و در برابر پیشرفتهای سریع ارتش نتوانست.
خودنمایی بکند، با اینکه سرشناسترین و مهمترین امرای ارتش مانند سپهبد امیر
احمدی، سپهبد یزدان پناه سر لشکر مرغامی آن اداره را سرپرستی میگرداند. موارد
توجه واقع نگشت، با اینحال فداکاری و جانفشانی بعضی از افسران و درجه داران آن را
نمیتوان نادیده انگاشت که در جلد دوم به تفصیل بشرح خدمات و ارزش واقعی امنیت
مملکتی خواهیم پرداخت.

www.iran-archive.com



بخش سوم

پلیسی جنوب

تفنگداران نارکدار انگلیسی - ترور افکار آزادی خواهان

کشتار دلاوران فارسی

بطوریکه در فصول گذشته دیدیم دوران سلطنت قاجاریه «پس از آقامحمدخان که پادشاهی مدبر و سرداری دلیر بود» میدان ترکتازی دو امپراطوری روس و انگلیس قرار گرفت ، و این دو دولت برای نفوذ خود و عقب راندن حریف به سرجنایت خلاف شرافت و بشریت در سرزمین ستمدیده ایران دست زدند ، با فشار و تهدید صدر اعظم و وزیر بشاه کشور تحمیل کردند و شاهان قاجار مخصوصاً ناصرالدین شاه تسلیم محض بود . میرزا رضا در بازپرسی گفته بود : شاهی که پنجاه سال سلطنت کرده محصول کارش خرابی و تباهی کشور و رجال مکتبش یکعده ارازل و اوباش باشد چنین شجری باید قطع گردد تا چنین ثمری ندهد .

ناصرالدین و فرزند خلفش مظفرالدین شاه شش مرتبه برای عیاشی و سیر آفاق به اروپا رفتند هر مرتبه قسمتی از کشور را بگرو و بیگانگان گذاردند ، هنگامیکه سردار سپه زمام امور را بدست گرفت گمرکات جنوب و شمال و باختر ، شیلات و تلگراف خلاصه ایران و شریان حیاتی ایرانیان در گرو روس و انگلیس بود .

هنگامیکه ناصرالدین شاه بسبب دلتنگی از انگلستان و بمنظور تحقیر آنها دست بااستخدام مستشاران روسی زد مامورین انگلیسی شروع باشکال تراشی نمودند و آنقدر چوب لای چرخهای فرسوده کشور گذاردند تا اینکه اولاً ایران را بین خود

و روسیه تقسیم نمودند «قرارداد ۱۹۰۷» نانیاهریک بخود اجازه دادند يك لشکر ۱۱ هزار نفری در شمال و جنوب ایران تشکیل دهند ، روسها قزاقخانه را تقویت کردند انگلیسها اوایل جنک بین المللی ضمن پراکنده نمودن واحدهای ژاندارمری لشگری بنام اس . پی . آر (S . P . R) که مخفف South Pesian . Rifles تشکیل



دادند؛ با این تجاوز علنی بحریم خاک کشور بیطرف ایران خون مردم وطن پرست ودلاوران فارس را پجوش آوردند . فارسیان غیور که از تجاوز انگلستان بخانه و کاشانه خود اوایل سلطنت محمد شاه $\frac{۱۸۴۵}{۲}$ و سلطنت ناصرالدین شاه $\frac{۱۸۵۷}{۱۳۷۳}$ یادگارهای خونین و خاطرات تلخی داشتند و انگلستان با توپهای نوظهور آنروز دژهای مرز داران بوشهر و بزازجان را بر سر پدران آنها خراب کرده بود . عصبی شده دیوانه وار تفنگ بدست

گرفته دور زعمای قوم مانند بصوات الدوله قشقایی رئیس علیخان دلواری ، ناصرالدیوان کازرونی ، شیخ حسین خان چاکوتائی و دیگر رادمردان گرد آمده و بر علیه انگلیسی ها شروع به کنکاش نمودند ، حاج مخبر السلطنه هدایت استاندار فارس که مرد شجاع و وطن پرستی بوده درخفا آنها را تشویق میکرد .

تا اینکه انگلیسها در بوشهر کنسول و يك بازرگان آلمانی را برخلاف تمام مقررات دستگیر و بهندوستان روانه نمودند ، انتشار این خبر ولوله ای در فارس افتاد مردم در صدد انتقام بودند که در لنگه يك مامور انگلیسی و سپاهیان هندی را محاصره و جمعی از آنها را کشتند و بلوچهای رشید در مکران دو افسر انگلیسی را بنام ستوان هوغز Huches و ستوان هورست Horst که به قدسات آنها اهانت کرده بودند با نیروی مسلح اسکورتشان ضمن يك زدو خوردی کشتند و برای انتقام از بلوچها

ژنرال دایر Dyer از طرفی و مائزور گیر Major T. H. Kyes از طرف دیگر با اسکورتی مرکب از پیاده نظام و سپاهیان محلی بیلوچستان تاختند و با ایلات اسمعیل ذاتی و دمانی برزم پرداختند، پس از وارد شدن تلفاتی بطرفین مامورین انگلیس بوسیله پخش لیره عشایر آن حدود را آرام کرده سرتاسر شرق ایران را اشغال نمودند مرکز این نیرو در زابل و ستاد ژنرال ر. ای. دایر در همان شهرستان مستقر گردید.

در همین موقع است که حزب دمکرات در فارس تشکیل و با خوانین و طوایف ضد انگلیسی ارتباط حاصل میکنند، حتی قسمت اعظم افسران ژاندارمری بتبعیت از افکار عمومی و برنامه حزب دمکرات با مجاهدین و آزادیخواهان هم صداشده تا جائیکه برای جبران دستگیری کنسول آلمان روز چهارشنبه ۱۷ ۱۳۹۴ در ۲ محرم ۱۳۳۴ در شیراز کنسولگری انگلیس را محاصره و سرهنگ دوم W. F. O. Cooner و کنسول انگلیس دستگیر با سایر کارمندان کنسولگری توسط سروان مسعودخان به بوشهر روانه میشوند. ژنرال سایکس مینویسد:

عاقبت ایندسته را جدا نموده خانم ها را ببوشهر فرستادند و مردان را در اهرم دژ مستحکم زایر خضر یکی از روسای نامی تنگستان زندانی نمودند، در اینجا بانها بدسلوکی نکردند لیکن از حیث بهداشت صدمه زیادی بانها رسید، تا بالاخره پس از هفت ماه اسارت با اسرای آلمانی معاوضه شدند، عین الدوله یعنی صدراعظم سرسخت دو راه استبداد که برای سرکوبی آزادیخواهان درصدا تشریح هر چه میتوانست کرد و بعد با سپاهی از طرف محمدعلی میرزا مأمور قلع و قمع مجاهدین آذربایجانی به تبریز رفت اینک تغییر رنگ داده نخست وزیر دولت مشروطه خواه ایران میشود.

انگلیس ها که نمیتوانند مخیرالسلطنه را بخود جلب و رامش کنند که در سرکوبی آزادیخواهان با آنها هم آهنگ شود و سائل انفصال او را فراهم میکنند. فرمانفرما یکی از هواخواهان خود را بسمت استان داری منصوب میدارند، نامبرده

با حقوقی معادل سی هزار تومان در ماه بقراس می‌رود .

سپاهیان انگلیسی بیپانه‌ای بوشهر و دلووار را بمباران می‌کنند صدها ایرانی آزادیخواه را که جز وطن پرستی گناهی نداشتند بزندان انداخته و تبعید می‌کنند یا دهانه توپ میگذارند .

با اینکه بیش از یک لشکر کامل هندی و انگلیسی بوشهر را اشغال کرده بودند معینا بیشتر در نقاط بلا دفاع خود نمائی کرده و در نبرد با نیروهای مسلح مانند قشقائی‌ها و چاکوتائی‌ها همواره با شکست روبرو شده و با آنها برای قرارداد صلح رسماً داخل مذاکره میشدند از جمله پس از تحویل اسرای انگلیسی فرمانده سپاه مقیم بوشهر این فرمانده انگلیسی التیماتم داد که اهالی چغادک مردان پیر و زنان و اطفال توصیه کنند که فوراً آبادی را تخلیه نمایند که امشب با نیروی کامل چغادک مورد هجوم قرار گرفت و چنین وچنان خواهیم کرد ولی این مردان دلیر خود را نباخته وچنان پایداری بخرچ دادند که افسران انگلیسی نتوانستند از تحسین خودداری کنند و پس از جا گذاردن چندین کشته هندی پس نشستند و مصالحه نامه بین نمایندگان انگلیسی بنام دولت بهیه انگلیس و شیخ حسن خان دلوواری بامضاء رسید که بموجب آن اسرای طرفین رد و بدل شد انگلیسها متعهد شدند که دیگر مزاحم آلمانیها نشده و راه بوشهر و کازرون را آزاد بگذارند .

بعضی از قسمتهای ابن پیمان موقتاً اجرا شد ولی انگلیسها که بامضای خود چندان پای بند نیستند چیزی نگذشت که موضوع واسموس Wassimusa آلمانی را که از ادانه بین عشایر در رفت و آمد بود بهانه کرده و راه بوشهر همچنین سیم تلگراف را زیر نظر کنترل شدید خود قرار دادند .

« واسموس یکی از مامورین باهوش وفعال وزارت خارجه آلمان که در مرخصی بود ، در اوایل ژانویه ۱۹۱۵ (دیماه ۱۲۹۳) با چند نفر آلمانی و هندیهای ضد انگلیسی از راه لرستان و بیبهان بایران شتافت و چنان نقشه انگلیسها را نقش بر آب میکرد وچنان سریع و شدید مردم را متحد وهم آهنگ میساخت که لرزه برتن

انگلیسی‌ها میانداخت. ژنرال سایکس درباره واسموس مینویسد :

« نامبرده بواسطه پذیرایی‌هایی زیاد از حد، و دادن هدایا و تحف زیاد به تنگستان‌نیاها »
« و قبایل مجاور توانست مردم آن حدود را بطرف آلمان‌ها جلب کند، برای تبلیغات »
« ضد انگلیسی بسمت بوشهر حرکت کرد، یکی از خان‌های دوست انگلیسی او را »
« دستگیر کرد ولی واسموس فرار نمود، در همین اوان کنسول آلمان در بوشهر »
« بازداشت و به بندوستان تبعید گردید واسموس باموقفیت قابل ملاحظه‌ای يك اتحادیه »
« ضد انگلیسی ترتیب داده. »

بعد حملات تنگستانی‌ها را بنیروی انگلیس مقیم بوشهر شرح میدهد :

« حمله‌ایکه در ماه ژویه رخ داد سبب شد که دو نفر افسر انگلیسی کشته شوند »
« در ماه سپتامبر حمله دیگری ببوشهر اتفاق افتاد و انگلیسی‌ها در این موقع خط دفاعی »
« برای خود ترتیب داده بودند و پس از نبرد خیلی سختی دشمن را با تلفات زیاد »
« بوسیله آتش توپخانه از شيله منهزم ساختند، از طرف ما فقط يك افسر انگلیسی »
« و يك افسر هندی در اثر حمله دلیرانه سوار نظام کشته شد »^{۱۶}

ژنرال درباره هوش و زرنگی و سرعت عمل واسموس میگوید کلنل لورنس جاسوس معروف انگلستان شاگرد او هم نمیشود.

این آلمانی دلیر با کلیه اسناد و اسلحه وارد بندر ریک میشود، مستر جیک ویس کنسول انگلیس که خبر ورود او را شنید محرمانه از بوشهر به بندیک میرود و بوسیله حیدرخان حیات داودی با تفنگچیان بسیار شبانه منزل او را محاصره میکنند. پس از تصرف خانه و غارت اموال او هر چه جستجو میشود واسموس چون پرنده‌ای سبک از قفس بدررفت، او مانند پدر خانواده در هر ایل و عشیره و قبیله وارد میشد معرزه و محترم بود وزن و مرد حتی اطفال کوچک در مورد ورود چنین میهمانی کوچکترین اظهاری بکسی نمیکردند او گاهی در اهرم زمانی در کنار تخته و خشت و کازرون میزیست و دمی آرام نمیکرفت. با اینکه انگلیسی‌ها قول داده بودند بهر

^{۱۶} شرح کامل این جنک را باید در کتاب دلیران تنگستان جستجو کرد.

کس مرده وزنده اورا تحویل دهد پنجاه هزار لیره جایزه میدهند و با آنکه آن سال مردم بعلت قحطی و گرانی مصنوعی باهمته خرما وریشه گون زندگی میکردند معینا کوچکترین اطلاعی از جا و مکان او نمیدادند، دردشتی و دشتستان و تنگستان با لباس محلی وریش انبوه آزادانه آمدورفت میکرد لجه محلی آموخته و مانند آنها تکلم میکرد بالاخره هنگام استانداری فرمانفرما باتر دستی که اهل از چنگ انگلیسی ها جست .

انگلیسی ها تصور میکردند مسبب اینهمه آشوب و انقلابات و اساموس است ولی بانهایت تعجب دیدند که پس از خروج او احساسات ضد انگلیسی شدیدتر شد آنها ناچار شروع به پخش لیره نمودند و با حربه پول بین احرار و قبایل را اختلاف میانداختند و تا اندازه ای از محصول خود بهره بر میداشتند .

قوام الملک که در فاصله بین احضار مخبر السلطنه و انتصاب فرمانفرما چند ماهی کفالت استانداری را عهده دار بود کاملا از انگلیسی ها حمایت میکرد و چون ژاندارمری از آنها شنوایی نداشتند هر کجا دستشان میرسید جلوی موقوفتهای این سازمان جوان را میگرفتند و برای محبوبیتی که پیدا کرده بود کارشکنی و تبلیغات سوء می کردند .

ژنرال سایکس مینویسد « من پیشنهاد کردم این سازمان زوار در رفته را زیر فرمان من بگذارند دولت ایران پذیرفت »

آنقدر کردند تا آن سازمان از هم پاچید سرگرد علیقلی پسیان و پسر عمش غلامرضا خان که امور ژاندارمری را در دست داشتند وقتی از هر طرف عرصه را بر خود تنگ دیدند رو بروی یکدیگر ایستاده با علامت معین هر يك بطرف پیشانی دیگری گلوله ای رها کردند .

انگلیسیها فوراً سرگرد میرزا قاسم فتح الملک را که از افسران منفور ژاندارمری و در زندان بود و درخفا با آنها سر و سری داشت به سرپرستی ژاندارمری منصوب نمودند ولی چون شخص خوشنامی نبود نتوانستند از ژاندارمری که يك سازمان

خوشنام و مورد احترام مات بود بنفع خود استفاده کنند.

در این وقت شورای فرماندهان و مردان سیاسی انگلیس در شیراز تشکیل گردید و موضوع مخالفت عشایر و اینکه با چه وسیله از شر آنها نجات یابند مورد بررسی قرار گرفت.

سپاهیان هندی در اثر جنگهای متعدد با عشایر و شکست پیاپی مرعوب شده اند افراد انگلیسی هم که بقدر کافی موجود نیست به علاوه جان یک سرباز انگلیسی برای آنها خیلی ارزش داشت و کشتار آنها موجب پرسشها و استیضاح در مجلس انگلستان میشد.

بالاخره چنین رأی دادند که سازمانی در جنوب ایران بوسیله افراد ایرانی بوجود آورند و سربازان هندی و برمه‌ای و غیره آنها را تقویت کنند. جهت جلب ژاندارمها برای افراد این سازمان مزایایی قابل شدند و چون قبلاً هم در کابینه سپهسالار اعظم در برابر لشکر ۱۱ هزار نفری قزاق چنین مجوزی بدست آورد بودند بتصور اینکه بودجه آنها را خواه ناخواه از دولت ایران دریافت خواهند داشت و با پول ایرانی و خون ایرانی صدای آزادیخواهان را در سینه آنها خفه کرده و سینه ایرانی را در برابر گلوله ساخت انگلستان بدست ایرانی قرار خواهند داد. بالاخره بدولت بریتانیا پیشنهاد شد برای حفظ منافع انگلستان سازمانی بنام تفنگداران جنوب در ایران تشکیل شود.

ژنرال سرپرسی سایکس در کتاب خود مینویسد:

« در سال ۱۹۱۶ قرار شد هیئتی از افسران بدین منظور بطرف جنوب ایران اعزام دارند، وظیفه آنها این بود یک ارتشی در حدود یازده هزار نفر که ایرانی باشند ترتیب داده و بجای ژاندارمری که بیشتر آنها زیر نفوذ افسران سوئدی خود برای مقاصد و منظوری که عملاً در نظر داشتند بدشمن ملحق شده یا در نتیجه نرسیدن حقوق پراکنده شده بودند قرار دهند. مقصود این هیئت برقراری امنیت و بسط دادگری و قانون بود! و قرار شد با در نظر گرفتن منافع دولت انگلیس و ایران نیروی پدید آورند.

در شمال هم همینطور قرار شد تیپ قزاق مشغول انجام وظیفه ؛ باشد و دولتین روس و انگلیس ماهیانه دویست هزار تومان از این بابت بدولت ایران بدهند*
* نگارنده برای فرماندهی کل میسیون انگلیسی تعیین شد در ژانویه ۱۹۱۶
۱۲۹۴ بهمن
وارد دهلی گردیدم .

۰۰۰۰ من با سه افسر انگلیسی و سه تن افسر هندی و نیز هشت تن درجه دار هندی بطرف ایران حرکت کردم ، از سواره نظام هند مرکزی هم ۲۵ نفر بمن داده شد .

۰۰۰۰ من در مارس ۱۹۱۶ وارد بندرعباس شدم ، در بایگی حکمران کل بنادر و شجاع نظام بخشدار و مستر و ر. هوسن نایب کنسول با هیئتی به استقبال ما آمدند. ۰۰۰

بمحض ورود عملیات سر بازگیری شروع شد و در مدت ۲۴ ساعت اول ۵۳ نفر پس از آزمایش نام نویسی نمودند.

از کاپیتان روس . راک Rak باید ممنون بود که با تمام احساسات ضد انگلیسی توانست علاقه سر بازان جدید را جلب کند ، باری اردوگاهی در نای بند سه میلی خاور بندرعباس ترتیب داد . آموزش نظامی بسرعت پیشرفت میکرد دوازده روز پس از ورود پرچم سهرنگ ایران در اردوگاه با تشریفات فراشته شد .

۰۰۰۰ کابینه دوستم فرمانفرما آن قدر دوام نکرد و جانشین او سپهدار کابینه ای تشکیل داد .

۰۰۰۰ آلمانیها مقیم کرمان آنچه کردند سردار ظفر بختیاری استان دار کرمان را با خود همراه کنند نتوانستند ، زحمت ها کشیدند که سردار نصرت فرمانده ارتش کرمان و یکی از متنفذین محلی را جلب و موافق خود کنند خوشبختانه موفق نشدند

* نه تنها چنین پولی ندادند و هزینه قزاق را دولت ایران می پرداخت بلکه دولت انگلیس بمجرد دریافت دستور انحلال پلیس جنوب مبلغ دو میلیون لیره بابت هزینه آن سازمان از دولت ایران مطالبه کرد .

بعد در خصوص حرکت خود بکرمان میگوید .

اگر يك اسکورت با توپهای کوهستانی و يك اسکادرون سوار و پانصد پیاده در اختیار من گذارده شود امیدوارم بتوانم آلمان ها را بخارج رانده . . . و تأسیس پلیس جنوب را که بعداً بهمین نام خوانده شد ادامه دهم .

پیشنهاد من مورد تصویب واقع و در آخر آوریل يك قسمت توپخانه کوهستانی شماره ۳۳ زیر فرمان سرگرد س. راتول Major R. S. Rothwell و یکدسته از نیزه داران شماره ۱۵ بفرماندهی سرگرد س. م. بروس S.M. Broce و نیز يك واحد ۲۴ نفری بلوچ بفرماندهی سرهنگ دوم ا. ف. تویک E. F. Twigg از بو شهر وارد بندر عباس شدند . اینها در مدت سه سال پنج هزار میل مسافت را طی کردند ولی بدبختانه از ملزومات و وسایل بارکشی یا فسر مالی چیزی باخود نداشتند و امور مالی آنها باری شد اضافه بر سایر وظایف سنگینی که داشتم .

حرکت بسوی کرمان ۴۸۰ میل

واقعاً از سردار نصرت و بخشدار بندر عباس باندخیلی ممنون بود که همراهی کرده خواربار و غلیق مورد احتیاج ما را از اماکن و نقاط چندی تهیه کرد و بتدریج حمل نمودند .

در ضمن نمایندگانی به آبادیهائی که در خط سیر اردوی ماقرار گرفته بودند فرستادیم تا بمردم بفهمانند این حرکت ما دوستانه است .

ستون اول ما در ۱۷ مارس بندر عباس را ترك گفت راهیکه انتخاب کرده بودیم شبهای سرد و روزها درجه حرارت به ۱۱۰ درجه فارنهایت (۶۱ درجه سانتیگراد) میرسید این ستون سالما از تنگ زندان عبور کرد وارد آبادی پور احمدی شدیم ، خان حاکم اینجا که از سران دزدان و غارتگران بود برای ما خواربار تهیه کرد دو روز بعد وارد دولت آباد شدیم ، یکی از خوانین ابن سامن بمن میگفت هنگام عبور ارتش ایران دیاری در این حدود باقی نمیماند بلکه آبادیها را گذارده بیرون میروند، در صورتیکه در دهات و قصبات ما را با گرمی و محبت میپذیرفتند .

باری ما از سلسله کوه‌های زیبای لاله‌زار گذشته و ناحیه بردسیر را از گذار قافانو که نه هزار پا بلندی دارد پیموده سردار نصرت و عده‌ای از بختیارپها پیشواز آمده و ما را از وسط بازار کرمان با کمال احترام عبور دادند.

عزیمت به یزد ۴۴۰ میل

پس از ورود بکرمان بزودی تصمیم حرکت بسوی شیراز گرفته شد.

بالاخره سرهنگ فارن Colone. G. L. Farran که بعد از ورود بکرمان بلافاصله شروع بکار کرده بود با سه نفر افسر در آن جا گذاشتیم که به تکمیل سازمان آن جا پردازند و ستون در ۲۸ ژوئیه بطرف یزد حرکت کرد و در ۱۴ اوت یزد رسیدیم.

حرکت به اصفهان ۴۹۰ میل

باید دانست که عده‌ای از بختیارپها با کمک سربازان ترک و آلمانی با اسلحه و توپ بر علیه روس‌ها اقدام کرده سرهنگ بیلومستونوف Col. Bielomestonov فرمانده روسی فقط ۶۰۰ قزاق و دو توپ صحرائی در اختیار داشت. اگر ترک‌ها این پایتخت قدیمی ایران را اشغال می‌کردند مسلماً تمام اراده آن‌جا را قتل عام می‌کردند، بعلاوه نیروی من در شیراز گرفتار شده مورد حمله عشایر قرار خواهند گرفت، بنابراین دیدم قبل از تأمین اصفهان و خلاصی آن از چنگ دشمن خطاست بطرف شیراز حرکت کنم.

ما یازدهم سپتامبر وارد اصفهان شدیم ارتش دشمن که از سپاهیان محلی و چربک و توپخانه آلمان در دم بینه ۸۰ میلی شمال باختری اصفهان استقرار داشتند به شنیدن خبر ورود ما روپزیمت نهادند.

قرار شد نیروی روس و انگلیس در میدان شاه سان و رژه و نمایش بدهند من فرماندهی این سان را بعهده گرفتم، اسکادرون سوار بنسجال بتاخت گذشت در صورتیکه اسواران اول قزاق بطور عادی حرکت مینمود، دومین اسواران در راه پیاده شد تیرهایی خالی کرد قسمت سوم بتاخت گذشت روپمرفته بین افسران موااسات

و برادری موجود بود برعکس بین افراد هندی و قزاق گرداب عمیقی حائل بود . روابط روسها با بختیاری خصمانه بود تمام هستی سران آنها را ضبط کردند از جمله مایملک بی بی مریم خواهر سردار ظفر را که دل مهمی بازی کرده بود تاراج کردند ، آنها تمام فرش و اثاثیه ، اسبان و نیز نقود و جواهرات را که بدست می آوردند یا فروخته یا خود نگاه میداشتند . اما اراضی و خانه هارا جزو املاک خالصه امپراطوری تزار قرار داده بمعرض حراج و مزایده میگذازند .

بعد از جنگ خود با رضا و جعفر قلی در محور اصفهان اهوازو حسین خان بچاقچی با عبیدالله افندی وزیر مختار ترك در افغانستان که در سیرجان روی داده چیزهایی مینویسد و درخصوص حرکت استان دار جدید میگوید:

« فرمانفرما با نیروی خود یعنی اسکورت شخصی که به تعداد ۲۰ نفر با دو مسلسل سنگین در فصل تابستان به اصفهان آمده بود ، در آنجا کانسول جدید انگلیس سرهنگ دوم ج. گوق H. Gough با ناظم بانک و عده‌ئی از ماموین تلگرافخانه که مامور گشایش مجدد ادارات خود در شیراز بودند نیز باو پیوستند حضرت اشرف نماینده خود را برای انجام مهم امور بشیراز فرستاد . .»

در همین اوان صوئت در قمشه فرمان فرما را ملاقات نمود ، با او خوب برخورد نمود و چون وی مایل نبود که مبلغ ده هزار لیره ای که حضرت اشرف بعنوان پیشکشی انتظار دریافت آنرا داشت تقدیم کند بهمین سبب مقام ایلیخانی ایلات قشقائی باو اعطا نشد .

بنابراین وی فوراً برای ایجاد اغتشاش بشیراز برگشت ، در نتیجه وقتی فرمان فرما به ده بید رسید باو اطلاع دادند که معاون استان داری را در شیراز بازداشت کرده اند اگر او هم جلوتر برود مورد هجوم نیروی مسلح صولت و قوام وزاندارمری واقع خواهد شد ، چون در ده بید ساز و برگی وجود نداشت حضرت اشرف به آباده پس نشست و در آنجا بتدابیر سیاسی دشمنان خود را آرام کرد و روانه فارس شد و در اکتبر به شیراز وارد گردید .

اواخر اکتوبر با نیروی خود حرکت کرده در یازدهم نوامبر وارد شیراز



وسط فرمانفرما سمت راستش ژنرال سایکس

شده میگوید بدین ترتیب با يك حرکت کامل یکهزار میلی را در قلب کشور ایران بانجام رسانیدیم .

بعد از اغتشاشات فارس همچنین از ژاندارمری مطالبی میگوید تا اینکه بانحلال این

سازمان میرسد .

« زمانیکه ستون ۵۰ بشیراز رسید نیروی ژاندارمری بعده سه هزار نفر از

سرحدات فارس تا خود شیراز و از آنجا تا ۳۵۰۰ زرون که روپهمر فیه بمسافت ۳۰۰

میل بود پراکنده بودند ...

برای تحویل گرفتن ژاندارمری بدون داشتن يك ستاد كافی بنظر میآید که از عهده ام خارج است . باید اینرا هم بخاطر آورد که اگر آنها زبر بار نمیرفتند چون توپ و مسلسل داشتند و نیز عده آنها زیاد بود میتوانستند دست ببر کرای بزنند ، بعبارت دیگر هر گاه من آنها را تحویل نمیگرفتم هر آینه یا بزودی از ما گسته و بدشمنان مامی پیوستند و یا آنکه بدزدان عادی تبدیل شده مایحتاج و خوارباری را که زندگانی شیراز وابسته بآن بوده در راه تاراج میکردند .

لذا من روز بعد از ورود بشیراز افسران ایرانی را جمع کرده و بآنها شرح دادم که در نظر است شما بسازمان پلیس جنوب انتقال یابید ، این نیرو متعلق بدولت شاهنشاهی و برای ایرانست ، اغلب افسران که دانستند ما برای مسافع ایران؟! کار میکنم آماده شدند ولی يك اقلیت مهمی که شامل افراد فعالی بودند بسیار بودند .



افسران انگلیسی ایرانی در باغ نمازی شیراز پس از صرف آتش رشته

من تجدید سازمان ژاندارمری را به تیمپ فارس يك افسر جدی کانادایی

محول نمودم «

در بادی امر کوشش ما صرف پرداخت حقوق و تأمین جیره و پوشاک افرادی که

در لباس مندرس بودند و گرسنگی کشیده بودند میشد «

بعد راجع به جاده‌هایی که بین بندرعباس و کرمان و سیرجان و فارس و شیراز و بوشهر که مامورین انگلیسی برای منافع خودشان ساخته‌اند قلم فرسایی نموده مینویسد. «مایک جاده اسفالته بدر از ای شش میل در اراضی شنزارهای ساحل دریا ساختیم، در جاده‌های دیگر از وسط گدو کپا و گردنه‌ها راه‌ها بریده، صخره‌ها را ترکانده، جاده‌ها را از سنک پاك نموده پل‌های جدید ساخته»*

بعد از قیام ناصرالدیوان کازرونی چیزهایی مینویسد سپس میگوید «در زمستان ۱۹۱۷ و ثوق الدوله نخست‌وزیر ضمن تلگرافی از خدمات و مساعی من در اعاده نظم و امنیت تشکر نمود و در ۲۱ مارس پلیس جنوب از طرف دولت ایران بر سمیت شناخته شد؟! بعد میگوید چون هنگام بهار که عشایر چادر نشین به تیلاق بر میکشند وضع من در خطر بود درخواست استمداد کردم بنابراین نیروی امدادی فرستاده شد کلنل ای افارتون Gol E. Forton و سرهنگ ج. پ. گران Co'GP. Grant و یک سواران تیرانداز برمه و سه سواران از هنگ ۱۶ راجپورت بر فرماندهی سرهنگ ج. ر. وانرین G.R. Vanrenen و ستاد من از یک نفر به هشت و تدریجاً بدو نفر رسیده بود این کمک‌هایی که از این افراد محبوب بما رسید قابل وصف نیست.

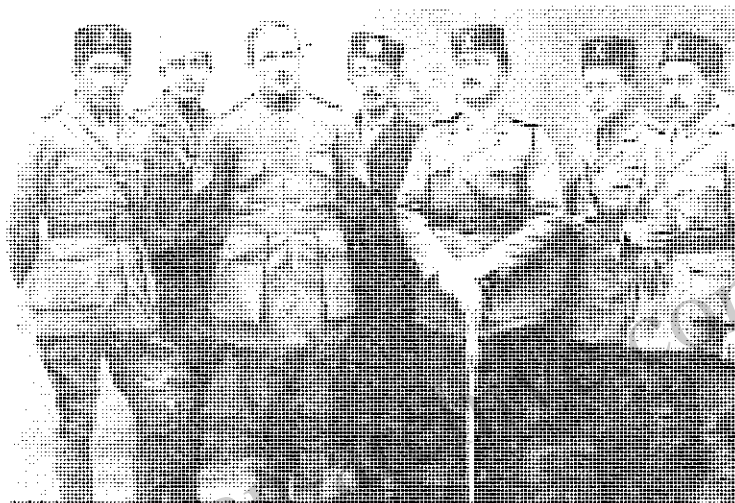
سازمان پلیس جنوب - در این خصوص ژنرال سایکس میگوید من در اینجا فقط به رواس مطالب میپردازم**

پلیس جنوب ایران باین منظور تشکیل شد که عده آن بازده هزار نفر باشد ولی هیچگاه از هشت هزار نفر بیشتر نشد، این نیرو بدو بریگاد یکی در نواحی فارس دیگری در نواحی بندرعباس و یک هنگ در کرمان تقسیم شده بود، وظیفه تیپ فارس

* ولی ژنرال در حیات خود بچشم خود همت مردانه رضا شاه کبیر را دید که هزارها میل راه و راه آهن از پول و دست رنج همین ملت کشید و در جنگ جهانی دوم موجب موفقیت هموطنانش شد.

** ما به تفضیل آنرا شرح خواهیم داد.

از همه مشکتر بود . چه آنها مجبور بودند با ایل بسیار نیرومند قشقایی، و اعراب قوی و دیگر قبایل کوچک و همچنین اعراب لشنی ، چهارراهی ، طوطکی دست و پنجه نرم کنند ، بنابراین در برابر يك هنك کرمان با آنها دو هنك سوار نظام داده شد .



سرهنك هاور کلهی

و جمعی از افسران ایرانی بلیس جنوب

روپه رفته مقرر بود دو تیپ کرمان و فارس هر يك از سه گردان پیاده نظام ، يك توپخانه کوهستانی و یکدسته توپخانه صحرائی ، يك قسمت مسلسل و دسته ای از مهندسين استحکامات تشکیل شود .

» بعد میگوید از جمله مسائل مهم که من با آن روبرو بودم ، یکی مناسبات با قشقاییها بود ، قشقاییها ۲۵ هزار تفنگ موزر در تصرف داشتند مهمترین طوایف آنها عبارت بود : دره شوری ، کشکولی . فارسی شش بلوکی ، صفی خانی ، گله زناغری ، نیروی بدنی آنها خوب و در شجاعت آنها حرفی نبود .

بعد از ایلات خمسه میگوید - تقسیمات آنها را شرح میدهد عرب ، اینالو

بهارلو، باصری و نفر و مبارزه با آنها گفتگو میکنند، میگوید حمله به ۴۰ سوار و راهزنان، کلیتاً بعهده سپاهیان هندی بوده بعد از مبارزه سرهنگ د. ب. پ. ویلیامز با کور شولی. ها و سرهنگ فارق باشنی‌ها بیان میکنند خدمات سروان د. ن. کار را در کشتار ایرانیان مورد تمجید قرار میدهد. بالاخره بوجود افسران مانند سروان گرانٹ و اورتون و راتول و سرگرد س. م. بروسی که در نیریز دست بکشتار قبایل وطن پرست ایرانی زده اند افتخار میکنند بعد میگوید «در $\frac{۱۹۱۷}{۱۲۹۵۰۱}$ کابینه وثوق الدوله سقوط و علاء السلطنه جانشین او شد، نخست وزیر شخصاً با انگلیسها دوست بود ولی اعضا کابینه همگی با ما دشمن بودند بدلیل اینکه از برسمیت شناختن پلیس جنوب امتناع ورزیدند.»

بعد میگوید در نتیجه مبادله یادداشت بین دولت ایران و انگلیس «من مقامات مسئول را مطلع ساختم که فرار دسته جمعی از پلبس جنوب ممکن است زیاداتفاق افتد و بدبختانه پیشگوئی بحقیقت پیوست، یکپفته نگذشته بود که يك افسر جزء «وده سوار از آباد فرار کردند دوازده نفر دیگر از نیریز و ده بید فرار نمودند در هر مورد فراریان اسب و اسلحه را باخود میبردند، فراریان آباد از خود سندی جا گذاشتند که مدلل میساخت فرارشان جنبه سیاسی دارد. شش نفر از فراریان توسط سروان وینیکر (captain winter) دستگیر شدند و من دستور اعدام آنها را صادر نمودم، امر من توسط سرهنگ دوم و هایک (Lieut colonel T. W. Haig) سرکنسول انگلیس در اصفهان که همراهی دائمی ذیقیمت بود اجرا گردید. دو گردان سرباز هندی برای جلوگیری از اتفاقات سوء به آباد فرستادم «بعد از حمله سرهنگ گرانٹ به چهارراهی ها و چاهکی هادر اطراف نیریز و کشتار بیرحمانه آنها سخن میگوید. سپس میپردازد بچنگ با قشقای ها که عده آنها را هشت هزار و واحدها خود را در حدود ۲۲۰۰ نفر باین شرح تخمین میزند.

يك اسواران از پانزدهمین نیزه داران بنگالی، سه اسواران تفنگچیان سوار برمه سی و هشتمین آتشبار کوهستانی، شانزدهمین دسته راجپوتها و یکصد و

« بیست و چهارمین دسته بلوچها تعداد افراد ایرانی پلیس جنوب شیراز قدری بیشتر »
 « از ارتش هندی برد ولی چون دولت ایران بانگلیس ها اعلام محاصره نموده بود »
 « همچنین بواسطه تبلیغات سوء زیاد وجود آنان باعث خطر برای امنیت انگلیسها »
 « گردیده بود ، افسران و افراد در پست های دور دست یا سرپیچی کرده یا تسلیم »
 « شدند و ولی ویلیامز در شیراز با بیباکی و مراقبت دائم مانع سرکشی آنها گشت »

محاصره شیراز و شورش خانه زمینان را مفصل شرح میدهد که ما خلاصه آن را در دنباله همین بخش باطالع خوانندگان میرسانم از بیماری انفلانزا و تلفات وارده و ایجاد اختلاف بین سران قشقایی خلاصه موفقیت نهائی ارتش مختلط انگلیس و هندی و برمه‌ای و ایرانی را بیان میکند ، این شخص سالها در ایران بوده زمانی ژنرال کنسول انگلیس در مشهد و بیشتر اوقات در سیستان و کرمان بوده در کمیسیون تعیین مرز ایران و بلوچستان انگلیس در سلطنت ناصرالدین شاه شرکت داشته در مورد تاریخ و جغرافیای ایران یادداشت های جالب و خواندنی دارد و تا آنجا که پای بند منافع انگلستان و دفاع از هموطنانش نبوده کمتر خطا کرده و آنچه توانسته بنفع کشورش خدمت کرده و در راه سعادت انگلستان از هیچ چیز فروگذار نکرده اگر چه بنا بودی تمام ایران تمام می گردید .

تاریخ تشکیل پلیس جنوب در فارس

گرچه تاریخ تشکیل پلیس جنوب را در ایران باید در اسفند ۱۲۹۴ دانست زیرا ژنرال سایکس با ورود خود به بندر عباس شروع بسر بازگیری مینماید ولی بعزت اینکه پس از بندر عباس بکرمان و از آن جا به یزد و اصفهان میرود بالنتیجه بانتظار ورود فرمانفرما بفارس تا اواخر آبان ماه بعنوانینی خود را سرگرم میسازد و پس از ورود به شیراز بلافاصله در تاریخ $\frac{۱۲۹۵ \text{ آبان ماه}}{۱۳۳۵ \text{ هجری قمر}}$ سازمان تیپ تفنگداران فارس را شروع میکند بدو دسته موزیک و اسواران سوار با اسبان قوی همیکل و سپاهیان

اینها همه دلیل آنست که افسر و افراد ایرانی را اغفال کرده و بنام اینکه این

سازمان با اجازه دولت و برای آسایش ایرانیانست بدام انداخته بودند.

بلند قامت و چند عرابه توپ که از هندوستان وارد شده بود شالوده آن سازمان قرار داد و ضمن آگهی های پیاپی و تبلیغات دامنه دار تشکیل يك سازمان ایرانی را نوید داد و چند نفر از افسران ژاندارمری منحل از جمله سروان فتح‌اله‌ملك را مامور استخدام سربازان جدید و افراد پراکنده ژاندارمری نمود .

ماموران کارپردازی او برای تامین خواربار يك نیروی پنج هزار نفری پیشاپیش در تمام منطقه فارس با بهای گران تر از معمول غله و حبوبات و علایق را خریده و در انبارهای مختلفه ذخیره نمود و شاید خیلی بیش از احتیاج خواربار جمع آوری شده بود که يك قحطی مصنوعی تولید گردید، از آن طرف ارتش باراتف هم تمام غله و حبوبات و علایق مرکز و باختر ایران را برای مصرف سپاهیان روسی بهترتیبی بود خریداری میکردند .

مردم دچار تنگی معیشت بودند، بعلاوه پلیس جنوب علاوه بر حقوق مواد غذایی جنسی هم در اختیار افسران و افراد میگذازد، مردم بی اطلاع از همه جا، برای استخدام بر یکدیگر سبقت می جستند بطوریکه بزودی سازمان تپ از حیث نفر تکمیل شد .

(۱۹۰ افسر ایرانی) (۵۴۰۰ سرباز ایرانی) (۱۱۸۷ سر اسب) (۸۸۶ قاطر)
(۱۰۰۰ سر الاغ)

هنوز آموزش افراد تکمیل نشده بود، برای اینکه در اذیت و آزار ایرانیان وطن پرست از روسهای تزاری عقب نیفتند شروع به بگیر و ببند نمودند گرچه فرمان فرما باطنا از این کشتار و زندان و تبعید ناراضی بود ولی مانند مخبر السلطنه خیلی هم در برابر بیگانگان جدی ایستادگی نمیکرد . روحانیون و پیشوایان مذهبی شیراز که تادیور و حاکم جهاد داده و در مسجد و منبر مردم را بر علیه تجاوز بیگانگان می شوراندند معلوم نشد چه مصلحتی ایجاب کرده بود که اغلب مهرسکوت بر لب نهاده یکباره دخالت در امور سیاسی را مکروه تشخیص دادند .

هنگاهی که یکمده از جوانان پرشور را همین جناب ژنرال سایکس تیرباران

میکنند یا نایب اسد خان را جلوی دهانه توپ می بندد فرمانفرما با آقایان بیغام میدهد که حضرات خوبست اظهار وجودی بکنند و مردم را وادار نمایند از این عملی که در شرف اجراست اظهار تنفری بکنند تا استاندار در تأیید احساسات ملی و امکان بروز انقلاب بتواند از کشتار هموطنان شما جلوگیری کند ولی آقایان که هنگام کشتار ساکهای ولگرد دست با اقداماتی زده و متصدیان مربوطه را تویخ کردند کوچکترین جنبشی ننمودند .

همانطور که ابکس وعده داده بود در بادی امر سازمان پلیس جنوب را بر علیه دزدان و اشرار محلی بکار برده و رضایت عمومی را بخود جلب کردند ، مردم را دعوت میکردند در حضور آنها نمائشهایی میدادند ، عملیات سوار کاری و مهارت در تیراندازی جوانان فارسی مردم شیراز را بوجد و شغف در آورده ، بخصوص هنگامی که خبر سرکوبی اشرار و راهزنان کرده ایرا میشنیدند خدمات پلیس جنوب را می ستودند .



افسران پلیس جنوب در اطراف فرمانده انگلیسی

رهبران این پلیس پرتالیسی که با مهارت و برنامه منظمی احساسات مردم را

بطرف خود جلب کردند آهسته آهسته سرکوبی مخالفین خود را هدف قرار دادند .
بدو با ناصرالدیوان و کازرونیها جنگیده دشت ارژن را جولان گاه خود
قرار دادند . افراد ایرانی اسپیار کور کورانه باحرار و آزادیخواهان دست بگریبان
شدند گرچه دربادی امر درپل آبگینه با شکست روبرو شدند ولی بعداً دست به
نیرنگ زده با ارسال چند کیسه لیره محمدعلیخان کاشکولی را بر علیه کازرونیها
برانگیختند و بین عشایر اختلاف انداختند و با بکار بردن توپخانه وارد شدن تلفات
زیاد بهر دو طرف نبرد بلا نتیجه پایان یافت .

از این تاریخ قوام و ایلات خمسه یا ساکت مانده یا به کمک پلیس جنوب می
شتافتند ولی چون ژنرال سایکس برخلاف عهد و پیمان (که دیگر بر تعداد سپاهیان
بیگانه نیفزاید) عده زیادی سپاهی هندی را بالباس بازرگان و پیلهور از راه بندرعباس
وارد مینموده است سردار عشایر رئیس ایل قشقائی ضمن نامه ای با نوشت که چنین
شخصی که قول و امضای خود را زیر پا بگذارد شایسته دوستی نیست .

تا اینکه سردار عشایر حمله یکعده هندی را بطایفه دره شوری بهانه قرار
داده نیروی خود را در آق چشمه و خان خمیس تمرکز ، انگلیسها با سپاهیان هندی
و پلیس جنوب از سمتار گنجن و تنک سرخ عبور کرده محل تجمع عشایر را زیر آتش
توپخانه خود گرفتند رزم از سپیده دم آغاز گردید و مقارن غروب باشکست قشقائیها
پایان یافت .

• و ات الدوله از اینکه غافلگیر شده بی نهایت ناراحت بود برای انتقام درصدد
جمع آوری نیروی کافی برآمد .

نبرد دوم آغاز گردید نیروی هندی و پلیس جنوب پس نشستند ، کشن و عقیف آباد
را که نزدیک شهر بود از انگلیسیها گرفتند ، می کشتند و کشته میشدند و پیش میرفتند
که ناگاه يك هنگ هندی و يك آتشبار ، توپخانه آنها را تقویت کرد مانع آن شد که
قشقائیها بشیراز دست یابند .

در این رزمها هر زمان که بزبان انگلیسیها بود باخده و نیرنگ و پیغام و قول

و قرار پایان مییافت ، تا اینکه بین ایلات قشقایی نفاق انداختند ، سردار احتشام و سالار حشمت و محمدعلیخان کشکولی یکطرف و صولات الدوله در جهت مخالف قرار گرفت .

معینا دست از پیکار برنداشته تا آنکه در فیروزآباد مورد حمله انگلیسها و عشایر مخالف خود قرار گرفت و بیماری انفلانزا افراد را از کار انداخته و تلفات زیادی بآنها وارد میساخت ، نزدیک پنجهزار نفر زن و مرد و قسمت اعظم احشام آنها در گرمسیر تلف شد و انگلیسها از بزانو در آمدن حریف سر سختی آسوده خاطر گردیدند .

واقعه خان ذنبیان

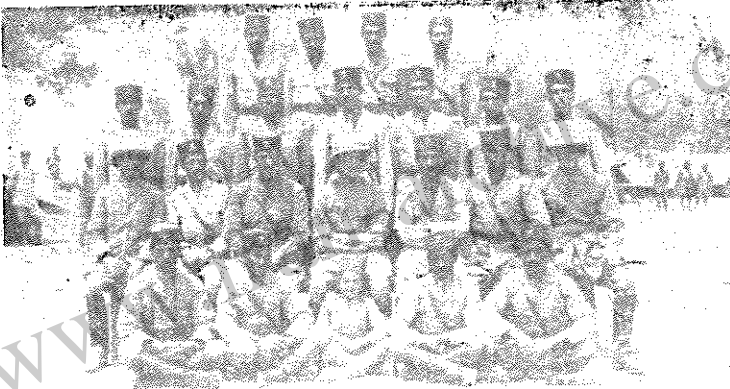
روز سوم ۱۳ خرداد ۱۲۹۷ که کازرو نیپادر دشت ارژن با انگلیسها در زد و خورد و پادگان پلیس جنوب را محصور نموده بودند . در این نقطه دور افتاده حوادثی روی میدهد که اطلاع از جریان آن لازم است .

قبلاً دیدیم که پلیس جنوب با چه تدبیری روی کار آمد و برای جلب توجه مردم جنوب ایران بچه اقدامات مفیدی دست زد ، تا اینکه افسران و افراد ژاندارمری برجیده شده و سایر نونهالان فارس برای خدمت بکشور ضمناً تأمین زندگانی خود خدمت در آن سازمان جدید را پذیرفتند ، کم کم که از وجود آنها برای سرکوبی عشایر ایرانی و مردان آزادیخواه استفاده میکردند ، زمزمه‌هایی بین افسران و درجه داران در میگرفت آنها میگفتند انگلیسها بدست ما خون افراد ایرانی را میریزند برادر کشی به نفع بیگانگان ننگین ترین ننگ ها است ما حاضر نیستیم این روش ناپسند را ادامه دهیم . کاپتین هیل E. Will که افسر خشنی بود پادگان محصور پلیس جنوب خانه ذنبیان را سرپرستی میکرد این شخص افسران و افراد ایرانی را با چشم حقارت می نگرست و گاه و بیگاه بآنها اهانت میکرد .

در همین موقع بیانیه‌ای از طرف مجاهدین و آزادیخواهان که پادگان را محاصره کرده بودند بین محصورین منتشر شد و از برادر کشی و اینکه برای پر کردن

شکم خود نوکری بیگانه و کشتار وطن پرستان فارسی را پذیرفتند آنها را سرزنش کرده بودند .

ستوان ۱ دکتر فضل الله خان که جوانی حساس و خوش بیان بود موضوع بیانیه و اینکه اغفال شده و نوکری بیگانه را قبول کردند ، شب هنگام برای عده ای از افسران و درجه داران که در دفتر او جمع بودند شرح داد ستوان دوم مرتضی خان ، میرزا آقا خان کرمانی ، حاجی خان تهرانی ، عبدالله خان و عبدالحسین خان و گروه بان یکم احمد آقا با او همصدا شده گفتند باید تمام همقطاران را خواهیم و مطالب را با آنها در میان گذاریم .



کاپیتن فول

وافسران ایرانی که بعنوان يك سازمان ایرانی در تفنگداران جنوب کار میکردند

افسران فوراً سروان ویل و درجه داران انگلیسی را ملاقات کرده با آنها پیشنهاد نمودند فوراً خانه زنیان را ترك کرده بشیراز یا بوشهر و هر کجا که مایلند بروند، در نظر داشتند آنها نیز ابوالجمعی را برداشتند به رژیمان ژاندارمری اصفهان یا آزادیخواهان شیراز ملحق شوند .

سروان ویل اخذ تصمیم را بیامداد موکول میکند ، سحر گاهان کاپیتن ویل درجه داران انگلیسی را خواسته پس از نیم ساعت گفتگوب با آنها دستور میدهد . شیپور جمع بزنند ، پس از اجتماع افسران و افراد سروان ویل بنای تند و خشونت

« را میگذارد و با طپانچه افسران را تهدید میکند درجه داران انگلیسی هم با او همصدا شده شروع بفحاشی و اهانت میکنند»

بالاخره کار به زد و خورد میکشد کاپیتن ویل و گروهبان کمبر Sergeant Comber کشته بقیه درجه داران انگلیسی زندانی و افسران نزد ناصرالدیوان رفته پولهای صندوق، اسلحه و مهمات و کلیه خواربار را باو تسلیم، عده‌ای نزد او مانده بقیه برای الحاق بژیمان اصفهان روانه شیراز میشوند.

« کرچه بالباس مبدل و شبانه بشهر وارد میشوند ولی مامورین هشیار «انگلیسی که انتظار ورود آنها را داشتند چهارده نفر قیام کننده‌ها را تک‌تک دستگیر و «بزندان میافکنند»

« بدنیت بدانیم که انگلیسی‌ها وقتی که بر اوضاع مسلط شدند شدت عمل و «خشونت زیاد بخرج میدهند و ضمن ایجاد رعب و وحشت نیات شوم خود را بموقع «اجرا میگذارند، اینک با کمکهای معنوی قوام شیرازی، قدرت پلیس جنوب و «حمایت فرمانفرما پنجه‌های خونین خود را در رک و ریشه مردم شرافتمند فارسی «فرو برده، قدرت صولت الدوله قشقائیر ادرهم شکسته، نیروی ژاندارم از هم پاچیده «افسرانیکه مورد احترام فارسیها بودند دستگیر و بزندان انداختند چند نفر دیگر «مانند سرهنک فتحعلی ثقفی و سرگرد درگاهی را برای مجازات باصفهان روانه «کردند، نایب اسد را بدهانته توپ بسته جمعی دیگر را بدار آویختند»

« يك دادگاه مخلوط از بیگانه پرستان تشکیل داده تا تکلیف چهارده نفر «افسر و درجه داری که خان‌زینان رابه عشایر کازرونی و نیروی ملی تسلیم نموده‌اند «و بقیه آزاد بخوانان زندانی را تعیین نمایند»

«شب نهم ۲۱ رمضان ۱۳۳۶ تیر ماه ۱۳۹۷ دادگاه فرمایشی جملگی را محکوم به اعدام نمود، «این حکم استیناف و تمیز نداشت! به تصویب پادشاه يك کشور مستقل؟! هم «نباید برسد.»

«شب ۲۶ رمضان عناصر تبلیغاتی انگلیس ها بین واحد ها انتشار داده بودند»

« فردا عده‌ای از اشرار تیرباران میشوند »

آقای رکن‌الدین آدمیت در کتاب فارس و جنگ بین‌الملل جریان را اینطور

شرح میدهد :

« بناگاه غرش رعد آسای توپ سحرگامی بلند شد ، متعاقب آن صدای پای «
« چند نفر بگوش زندانیان رسید و از آن پس صدای خفیف گردش کلید قفل در «
« زندان شنیده شد در بروی پاشنه چرخید و بازگشت ، سروکله چند نفر افسر «
« انگلیسی و هندی ظاهر گردید ، آن‌ها وارد شده و زنجیر گران از دست زندانیان «
« باز کرده و بیست و یک نفر زندانی را با طناب محکم بسته و آن‌ها را در میان صفوف «
« هندو (بت پرست) قرار دادند ، آهنگ نوای موزیک محزونی بگوش میرسید ، زندانیان «
« را تا پشت تصویریه آورده و در زمینی که چهار ده چوبه کوتاه در آن نصب «
« شده بود و دارای حلقه‌های آهنین بود امر بتوقف داده آن‌گاه چهارده نفر از میان «
« آن گروه وطن پرست جدا کرده بچوبهای مذکور بستند . »

« در قسمت جلو از طرف شهر ، پلیس جنوب صف بسته بود قسمت عقب «
« سپاهیان هندی ایستاده و شصت تیرها مهیا ساخته بودند تا چنانچه از طرف افراد «
« پلیس جنوب مخالفت یا شورشی ابراز شود آن‌ها را با گلوله شصت تیر جزا دهند «
« و در عقب نظامیان هندی یکعده افسر و نفرات انگلیسی طیانچه بدست رده بسته «
« بودند و عده آن‌ها قریب چهار صد نفر بود و چون حقیقتاً قصد اعدام چهارده «
« نفر ایرانی بیگناه کمال اهمیت را داشت و انگلیسی‌ها میترسیدند که حتی هندی «
« ها با این عمل زشت آن‌ها مخالفت کنند ، این ترتیب را داده بودند که در صورت «
« مخالفت ایرانیان آن‌ها را با شصت تیر هندوان نابود کنند و اگر هندیها طغیان «
« نمایند انگلیسها بآن‌ها حمله برند . . . »

مقارن طلوع آفتاب کلنل فریزر خبردار گردنژال سرپرستی سایکس وارد شد .

« سرهنگ فریزر محکومین را خائن و یانگی دستگیر شده معرفی کرد ، سایکس

« هم بزبان انگلیسی برای هندیها و پلیس جنوب نطق مختصری ایراد کرد ، سرگرد

« پیر نظر در پاسخ شرحی در اطراف خیانت و کیفی بیان نمود سپس اجازه اجرای « حکم دادگاه داده شد .

« تا اینموقع محکومین چشم و دست بسته به تیرها چسبیده و ساکت بودند ولی در اینموقع که عفریت مرگ را جلو چشم خود دیدند هر يك بنوبه خود بر ضد استعمار و انگلستان شعاری دادند و در آخرین لحظه همه با هم سه مرتبه فریاد زدند زنده باد ایران پاینده ملت نجیب ایران . . .

فریزر بیکی از افسران ایرانی دستور میدهد که با دسته ابوابجمی خود محکومین را تیرباران کند

« آن مرد میگوید من مسلمانم روزه هم هستم، حکم هم از مراجع قانونی صادر نشده که دستم را بخون هموطنانم بیالایم فوراً سردوشی و نشان های خود « کنده بزمین میاندازد و میرود »

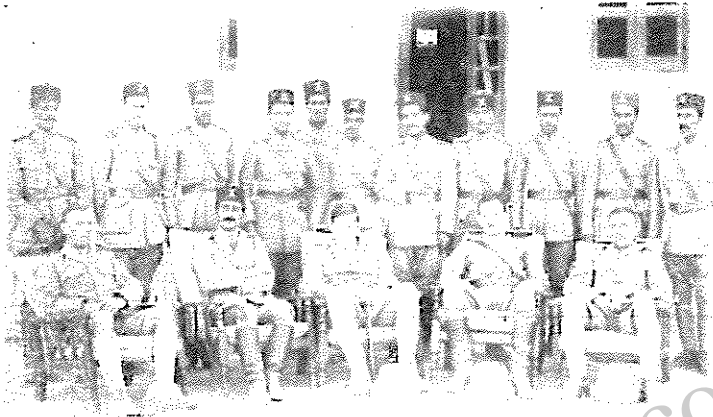
« ناچار ژنرال، داوطلب برای این کار میخواهد و میگوید هر کس این دستور « را اجرا کند یکدرجه ترفیع خواهد گرفت، با اشاره سر گرد پیر نظر همشیره « زاده اش با دسته ابوابجمی با شلیک رگبار شصت تیر سینه مردانه همقطاران خود « را چون غربال سوراخ سوراخ میکنند .

« مردم شیراز مشغول آداب بعد از سحر بودند که صدای شلیک پیاپی و « غریو کوس و کرنا آنها را متوجه حادثه نمود .

« چند لحظه بعد قامت چون سرو گلگون کفنان وطن پرست را درگودالی « روی هم انباشته و روی آن خاک ریختند ولی بستگان ستوان ۱ مرتضی قلی « خان و رفقای سایر افسران جنازه ها را از گودال خارج و پس از غسل و کفن « بخاک سپردند .

فردای آن روز جمعی از درجه داران و افراد را که دورگرد آمده و عمل آن ستوان را که حاضر به کشتار رفقای بیگناه خود نشده بودند و بر مرگ

شهیدان وطن ندبه کرده و به بستگان آنها تسلیت گفته بودند تازیانه زده و اخراج نمودند .



ژنرال ساکس

افسرانیکه گول اعلامیه فریبنده مأمورین انگلیس را خورده و پس از برچیده شدن ژاندارمری فارس باین سازمان روی آوردند

بطوریکه دیدیم شالوده این سازمان یکی رقابت بادیویزیون قزاق و دیگری برائرتفوحات آلمان که عشایر ایران را تحت تأثیر قرارداده بود و انگلستان برای اختناق ایرانیان حساس و حفظ هندوستان لازم دانست جنوب ایران تحت کنترل شدید خود قرارداد، لذا بدون تمایل دولت ها موجبات ضعف و از هم پاشیدگی سازمان قوی و منظم ژاندارمری جنوب ایران را فراهم کرد و افسران و افراد آن سازمان را با تحییب و تطمیع و وعده های بوج فریفته با حفظ پیشینه گاهی درجات بالاتر بیلیس جنوب کشاندند . ستاد کل این نیرو در شیراز تیپ هایی در کرمان و اصفهان و واحدهای مختلطی در سیرجان و نیریز ، آباده ، بندر عباس ، کازرون مستقر ساختند ، ستاد هر هنگ را سه افسر انگلیسی و پنج ایرانی و ستاد گردان را دو افسر انگلیسی و چهار افسر ایرانی تشکیل میداد.

فرماندهی - فرمانده تیپ فارس در بادی امر بعهده سرهنگ لوکس Col' Lox

که مردی عیاش و دائم الخمر بود ولی بر اثر افراط در نوشیدن شراب خلار شیراز در پشت میز فرماندهی سگته کرد .

پس از او سرهنگ فریزر Col. Fryzer جانشین او گردید و بجای سرهنگ فارن کلنل کمبل Col. Compel فرمانده تیپ کرمان شد ژنرال ساکس بواسطه کشتار افسران و درجه داران و جنگ با عشایر وطن پرست و جبهه خود را از دست داد بانگلستان احضار شد و گویا در سال ۱۳۲۶ در لندن مرد .

پس از او فریزر با درجه ژنرالی فرماندهی کل نیروی جنوب را عهده دار شد و پس از برچیده شدن آن سازمان بازم دل از کشور گل و بلبل نکند و با سمت وابسته نظامی در سفارت انگلستان در تهران ماند و باب مراد به اغلب اعیان و اشراف ایران باز نمود ولی شاید ارتباط همین شخص با متنفذین بود که اعیان حضرت فقید هنگامیکه نخست وزیر ایران بود مراد به با بیگانگان و رفتن به سفارتخانه ها را بدون اجازه دولت ممنوع ساخت .

در سال سوم این سازمان سرهنگ هانتن Col. Hanten بفرماندهی تیپ فارس و سرهنگ فرین Col. Faren بفرماندهی تیپ کرمان انتخاب شدند کم کم آن قیافه باز و خوشروئی اولیه و زبان چرب و نرم تبدیل بیک قیافه های خشن و لحن تند و اهانت آوری تبدیل گردیده افسران و درجه داران هندی را بر ایرانیها مسلط ساختند هر سر باز پلیس جنوب را یک نفر هندی مراقب بود ..

بطور کلی کادر افسری تیپ و هنگ حتی گردان را افسران انگلیسی و هندی و برمه ای و اسکاتلندی عهده دار بودند و افسران ایرانی بفرماندهی واحدهای جزء منصوب میشدند .

البته حقوق کافی و جیره جنسی حتی هیزم و زغال با افسران و افراد میدادند و بجای آنکه از فساد اخلاق جوانها جلوگیری کنند بیشتر برای نشر فساد مشوق آنها بودند گویند کاپتین پرید Period در یک اردو کشی کشیدن تریاک را اشتهاء میداد اندیکری کمیته عنکده را در کرمان تاسیس نمود که اطفال معصوم را بدانجا کشانده

و پس از مستی و مدهوشی ...

یا آنکه هر سرباز یا درجه‌داری که از سربازخانه خارج میشد موظف بود نزدیک معین پزشکی کشیک برود و روغنی بآلت رجولیت او بممالید و باو میگفت پس از این اگر باهرزنی که غرق سفلیس و گرفتار سوزاک حاد باشد نزدیکی کنی ازهر گزندی محفوظ خواهی بود .

خلاصه محرک جوانان ساده و محجوب آن روز میشدند که بدنبال فحشا بروند بدیهی است که بین افسران و افراد ایرانی پلیس جنوب مردان پاک و جوانان شریفی بودند که بعدها بازتشی ایران انتقال یافته و خدمات ذیقیمتی انجام دادند .

آنها که فاسد شدند جوانان بی‌خرد و دور از کانون خانوادگی بودند که بر اثر تبلیغات سوء گمراه شدند، مثلاً اعضاء کمیته عنکده از پنجفر تجاوز نمی‌کرد .

در عوض مراقب بودند که يك درجه‌دار انگلیسی کوچکترین انحرافی پیدا نکرده و با ایرانیان مرادده پیدا نکند .

انگلیسی‌ها برای اینکه جای پای خود را محکم کنند بدوا درجات افسران را بتصویب وزارت کشور ایران می‌رساندند ولی از کابینه سپهسالار تنکابنی به بعد وزرای کشور از گواهی ترفیع یا امتیاز افسران پلیس جنوب خودداری کردند .

روش آموزش

بهمان نسبتی که در پرورش اخلاق و خصائل افسران کوتاهی میکردند در موضوع آموزش‌های نظامی خیلی جدی و سخت‌گیری مینمودند .

در شیراز آموزشگاهی تشکیل دادند که برای مدت کوتاهی افسران و درجه‌داران را بآموزش صحرائی و زرهی آشنا می‌ساختند و بتدریج کادر تیپ‌های کرمان و اصفهان و سایر واحدها به آن آموزشگاه اعزام و آموزش لازم را کسب مینمودند انگلیسیها برای اینکه روح وحدت و همکاری بین درجه‌داران ایرانی و هندی ایجاد کنند ضمناً در برابر مردم نمایشهایی داده باشند بترویج بازیهای ورزشی مانند چوگان و فوتبال و انواع مسابقه‌ها اهمیت شایانی میدادند .

عدم اعتماد

انگلیسی ها در ضمن اینکه از همین سازمان برای پیشرفت مقاصد سیاسی و نظامی خود استفاده بسیاری بردند معیناً از روح سرکش ایرانیان متوحش بودند و برای راحتی خیال خود و مراقبت این پلنگان وحشی در سازمان تیپ فارس که ۵۴۰۰ نفر ایرانی آنرا تشکیل میداد ۱۴۷ نفر افسر انگلیسی و ۲۵۷ درجه دار هندی و انگلیسی با سمت فرماندهی ضمناً مراقبت در کلیه واحدها گماردند علاوه بر این نزدیک به ۲۵۰۰ نفر در شیراز و هیجده هزار نفر در بوشهر سپاهیان غیر ایرانی به فرماندهی ژنرال دو گلاس Magor'general J. A. Duclas مستقر بودند که هر لحظه برای تهدید و سرکوبی آماده بودند.

ضمناً قسمتی از عشایر خمسه و طوایف مورد اعتماد قوام را همواره در دست داشتند و بموقع از وجود آنها استفاده کافی مینمودند.

معیناً بمجردیکه موضوع قیام کلنل محمد تقیخان در خراسان شنیده میشود. جمعی از افسران ایرانی پلیس جنوب مقیم سیرجان تصمیم میگیرند پس از انجام تشریفات بامدادی نظامی، کلیه واحدهای خود را برداشته بمدد او بشتابند منتهی از آن جائیکه شیرپاک خورده در همه اجتماعات و مردمانی پیدامیشودیکنفر خبرچین نیمه‌های شب افسران انگلیسی را از این تصمیم مطلع میسازد. آنها نیز پیش از طلوع آفتاب دو نفر افسران محرك اصلی را که نفوذی هم داشتند سوار قاطر کرده بطرف اصفهان روانه مینمایند.

بهترین کسی را که انگلستان ممکن بود از وجودش استفاده کند و همواره از این نوع ذخایر بسیار دارد ژنرال ساکس ایران شناس معروف بود، روی اطلاع و نفوذی که داشت بسرعت توانست یک سازمان تجهیزتی آماده کند فقط اشتباهی که کرد ایجاد اختلاف بین قوام رئیس ایلات خمسه و صولت ایلخانی ایلات قشقایی بود که

طبعاً یکی از آنها را از دست خواهد داد که اینک ضمن در دست داشتن قوام با مخالفت صوت رو برو شد .

خودش میگوید :

« از جمله مسائل دیگر که در فارس با آن رو برو بودیم مناسبات و روابط «
« با قشقائیا و عربها و سایر ایلات و عشایر فارس بود ، قشقائیا ۱۳۰ هزار عربها «
« ۷۰ هزار نفر بودند »

« صوت الدوله ایلیخان قشقائی ، شاه بی جنه شیراز بود و هرگاه یکی از «
« استان داران فارس دستی سرو گوش او نکشد فوراً ایل او اطراف شیراز را گرفته «
« و جلوی واردات خواربار را می گرفتند و در نتیجه قحطی و بلوا در شهر ایجاد و «
« استان دار معزول میشد » .

« قوام سر کرده ایل عرب یکنفر شیرازی تحصیل کرده و مایل بجلو گیری «
« از چپاول و تاراج بود ، روابط ما با او دوستانه و اغلب با هم بشکار «
« میرفتیم »

« قوام در شیراز و اطراف دو هزار نفر عرب زیر فرمان داشت . . . اینها «
« علاوه بر اینکه لوازم و خواربار ما را مصرف میکردند سبب نگرانی ما نیز بودند «
« سکنه شیراز با ما مخالفت کرده و مالاها به تبلیغ جهاد پرداختند و در شب «
« نامه ها ما را بقتل تهدید میکردند . »

« . . . ما هم قسمتی از باغات را تصرف کرده و اطراف آن دیوار و برج و «
« بارو کشیده موقع خود را مستحکم میساختیم . »

« جنگ در ماه می شروع شد . . . صوت مدعی بود که از طرف دولت ایران «
« باو دستور داده شده که انگلیسها را از فارس بیرون کند . »

« اکثریت عده ما در اطراف مشغول سرکوبی قبایل خرده پائی بودند که «
« قصد همراهی با قشقائی را داشتند . »

« در ده شیخ ۳۶ میلی باختر شیراز جنگ با قشقائیها در گرفت ، در ظرف «

۱۶۵ ساعت هندیهای رشید قشقایی‌ها را هزیمت دادند ، اردوی آن‌ها بتصرف هنگ «
»های خسته ما درآمد و دادن ۷۰۰ نفر تلفات درس عبرتی برای آن‌ها شد.»
این ژنرال انگلیسی اسناد و مدارك رسمی در مورد مداخلات و خون ریزی
های خود در ایران گذارده که يك نمونه آن همین رقم هفتصد نفر جوانان دلاور و
وطن پرست ایرانیست .

این ها در هر منطقه که يك ایرانی ضد انگلیسی سراغ داشتند و وجود او
را مزاحم خود تشخیص میدادند در نابودی او می کوشیدند و پس از هر کشتاری
اعلامیه منتشر میساختند که فلان دسته اشرار و راهزنان و سرکوبی کردیم .
پوشاک و علائم

ملبوس افسران و افراد پلیس جنوب مانند پوشاک سپاهیان هندی فقط کلاه آن
ها از پوست بره بود ، درجات افسران جزء و درجه داران شمشیر به افسران ارتش
ایران فقط سرگرد بجای ستاره هشت پر یک تاج روی سردوشی داشت از درجه سرگرد
بیلاهم ایرانی ها حق ارتقاء نداشتند .

قسمت سوار ، نیم تنه و شلوار سواری و چکمه داشتند و افراد پیاده بجای چکمه
هیچ پیچ می بستند .

این سازمان بهیچوجه تبعیتی از دولت هر کز و استانداران فارس و کرمان و
اصفهان نمینمودند و کلیه کشتار بیرحمانه را سر خود انجام میداد ، تا اینکه سرپرسی
کالس Sir Percy کانسول بوشهر ژنرال ساکس را متوجه اهمیت موضوع
نمود و باو گوشزد کرده برای جوابگویی آتیه بهتر است در هر موردی که منجر
بخونریزی میشود مدرك کتبی از مامورین دولتی بگیرید ، ولی مامورین هوشیار ایران
کوچکترین سندی برای رزمها و خونریزیها بدست انگلیسها ندادند در عین حال
فرمانرها استاندار فارس اعتراضی به اعمال زشت آنها نمیکرد .

سرپرسی کاکس ظاهرا کانسول بی اهمیتی بود در بوشهر ولی عملا آنچه مربوط
ببوضع سیاسی زمان جنگ و جریان عراق و ایران و خلیج و سواحل آن بوده هم زیر

نظر او اداره میشد و پس از جنگ وزیر مختار دربار تهران شد و پاداش عملیات مشعشع و خدمات درخشان زمان جنگ خود را دریافت نمود .

کما اینکه تا هنگام جنگ دوم جهانی کلیه مامورین سیاسی افغانستان ترکستان و شرق ایران زیر نظر ژنرال کنسول مشهد اداره میشد و او مستقیماً با نایب السلطنه هندوستان مربوط بود، کاکس بود که پیمان ۱۹۱۹ را با دولت و ثوق الدوله منعقد نمود که منظور عمده آن زیر نظر گرفتن امور مالی و ارتش ایران بود و در نظر داشته که پلیس جنوب بیک ارتش چهل هزار نفره تبدیل شود که بر اثر خودکشی سرهنگ فضل اله آق اولی دبیر کمیسیون و نفرت عمومی، آن پیمان به تصویب نرسید ولی تا چندی پس از کودتا و انحلال سازمان های نظامی ایران پلیس جنوب مقاومت کرده و برای اجرای دستور دولت در خصوص انحلال پلیس جنوب دو میلیون لیره بابت هزینه این مدت مطالبه می کردند ضمناً اصرار داشتند که اسلحه و مهمات و چهار پایان و ساز و برگ موجوده را دولت ایران خریداری نماید، ولی سردار سپه پاسخ داده بود که تشکیل چنین سازمانی فقط بنفع انگلستان و برای حراست هندوستان بوده دولت ایران هم تمهیدی نداشته و اسلحه ای که با گلوله آن سینه هموطنان من سوراخ شده قابل خرید نیست و اگر هدیه هم بشود باید آنها را مانند هیزم روی هم ریخت و آتش زد شاید بقلب های سوزان مادرهای جوان مرده و زنهای بی شوهر و اطفال یتیم که مسبب این سازمان بوده تسکینی داده شود .

آنها هم لجاجت کرده آنچه ممکن بود اسلحه و مهمات را بین دوستان جنوبی خود پخش نموده مازاد آنرا آتش زدند و چهار پایان را اگر به بهای معینه کسی نمی خرید حضور شرکت کنندگان در حراج آنرا حیوان زبان بسته را روی لجاجت می کشتند در یکی از شهرستان ها که زین و برگ و ساز و برگ و واحدها را بمزایده گذارده بودند چون شرکت کنندگان قبلاً با هم تباہی کردند که از قیمت معینی بالاتر نروند انگلیسها که متوجه موضوع شدند، کلیه وسایل را روی هم ریخته پس از پاچیدن نفت همه آنها را آتش زدند .

البته آنچه مناسب و میسر بود به هندوستان انتقال دادند ولی چون پیمان ۱۹۱۹ تصویب نشد آنها هم روی لجاجت نه تنها یکدانه فشنگ بارش ایران ندادند بلکه عشایر و ایلات را راحت جنوب را بر ایگان مسلح نمودند.

سردار سپه افسران خوشنام پلیس جنوب را با آغوش باز پذیرفت و چند نفری هم که در آن سازمان گمراه شده بودند با تنزیل رتبه در ارتش ایران بانجام وظیفه مشغول شدند و در طول سالها خدمت جز حسن خلق، حرکت خلاف و انحرافی از آنها دیده نشد، سر لشکر همت و سر تیپ سهراب از بقایای همین سازمان هستند که در ردیف بهترین افسران ایران محسوب میشوند.

اصولا ایرانی ذاتاً فاسد و فرومایه نیست منتهی زمان و مکان و مرییان هستند که ممکن است پاره‌ئی از جوانان را منحرف سازند.

بهر جهت پروردگار توانا فرزند خلف ایران را بیاری ملت ستم دیده ایران مأمور نمود تا دست بیگانگان را از دخالت در امور کشور داریوش قطع کند.

سردار سپه یک تنه تمام موانع و مشکلات را از بین برد و با سرعت عجیبی ارتش ایران را بدون کمک بیگانه یک نواخت نمود و بجای چهل هزار نفر یکه انگلستان میخواست (با دریافت مبلغی پول گرو گذاردن کشور و هزاران منت دیگر) تجهیز کند دیدیم که روزهای سوم اسفند هر سال یکصدوسی و پنجاه هزار نفر در پادگانهای ایران رژه میرفتند در حالیکه کوچکترین اختلافی بین پوشاک و ساز و برگ و اسلحه نفرسیستانی و سرباز ماکوئی وجود نداشت. روضت شاد و روانت آزاد باد

بخش چهارم

برپیکار مرگزی و اردوی فوق العاده

برپیکار مرگزی سازمانی شبیه بیک تیپ مختلط مستقل بود ، پایه و بنیان آن دنباله همان سازمان اطریشی مرحوم امیر کبیر است که بصورت های مختلف در می آید . گاهی بعلت فقدان بودجه برچیده میشد ، زمانی بین شاهزادگان و خوانین محلی تقسیم میگردید ، منجمله فوج آقا بالاخان سردار ، فوج نایب السلطنه ، گارد اقدس ، گارد نصرت و غیره .

ولی در اواسط سلطنت سلطان احمد شاه سازمان جدیدی بصورت منظمی تشکیل میگردد .

هنگامیکه ژاندارمری دستخوش تحریکات و تشنجات شد ، عده از افسران ژاندارم با مهاجرین باسلامبول رفتند ، عده می بدست انگلیسها زندانی ، جمعی مستعفی و اخراج شدند پادشاه وقت از این سازمان که هر واحدش دستخوش تشنجات گردید نفرت پیدا کرد و نسبت بروسای عالیرتبه آن خشمکین گردید تا جائی که در نظر داشت یک قزاق خانه دیگری با بودجه ژاندارمری بوجود آورد ، ولی سپهسالار تنکابنی نخست وزیر او را از این فکر منصرف مینماید ، در همین ایام است که یادداشت دولتین روس و انگلیس ^{۱۹ رمضان ۱۳۴۴} در باب تشکیل دو لشکر ۱۱ هزار نفری بدولت ایران تسلیم میگردد .

هیئت وزرا در نظر میگیرند با بودجه ای معادل ۲۵۰ هزار تومان (سالیانه) نیروئی غیر از قزاق و ژاندارم در تهران تشکیل دهند .

سرهنك لندبرك Col. Lindberk سوئدی و يك افسر لهستانی مأمور تنظیم و تشکیل این سازمان می‌شوند، افراد این تیپ بنیچه و از محل‌های مشروحه اخذ میشدند :

افواج ملایر ، خرقان ، دماوند ، بزچلو . عرب و عجم ، فیروزکوه ، سوارافشار ساوجبلاغ ، سوارکردبچه ، سوارقورت بیگلرود دامغانی ، سوارافشار ، توپچی دامغانی و اصفهانی و خرقانی .

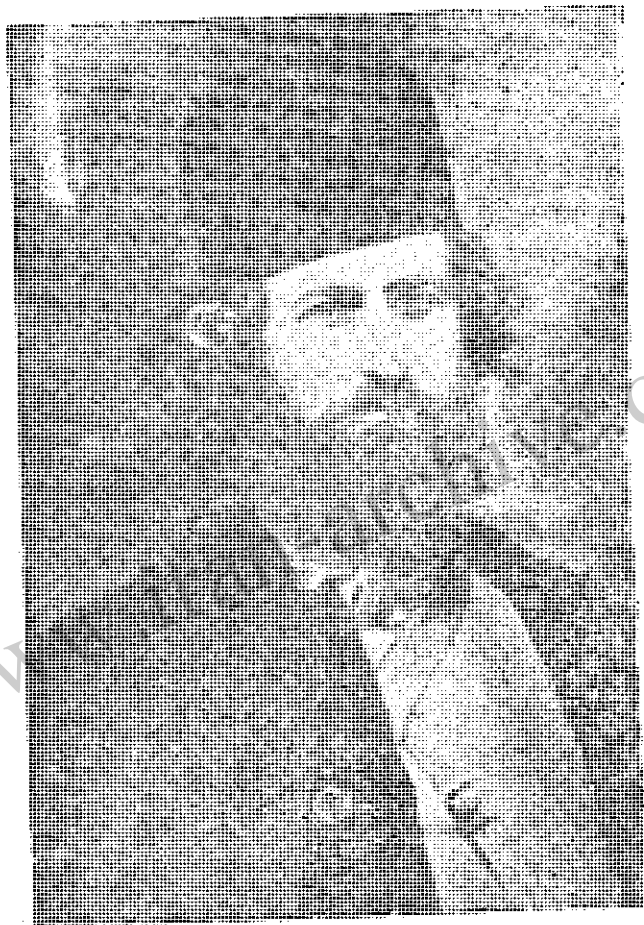
ترکیبات بریگاد عبارت بود از :

- ۱- ستاد تیپ
 - ۲- يك هنك پیاده تیرانداز
 - ۳- يك هنك سوار که تاروز برچیده شدن اسبهای آن تکمیل نگردیده بود ، زیرا سوار و اسب را باید محل بدهد .
 - ۴- يك هنك توپخانه با ۲۲۵ اسب
 - ۵- يك آموزشگاه گروهبانی
- یکصد و بیست و شش افسر ایرانی و ۲۱۴۲ نفر سرباز و درجه‌دار و پس از انجام کودتا بموجب نامه ۱۱۸۰۴ سید ضیاءالدین طباطبائی نخست‌وزیر وقت از تاریخ ۸ اسفند ۱۲۹۹ با تمام ساز و برگ ضمیمه قزاقخانه گردید .

اردوی فوق‌العاده

پس از پایان نخستین جنگ جهانی که سپاه ژنرال باراتف در ایران از هم پاشید عده‌ای بروسیه برگشتند ، جمعی به بغداد رفتند ، معدودی در ایران ماندند، اسلحه‌سالدات‌های روس بدست ایلات و عشایر منجمله مجاهدین و متجاسرین گیلان افتاد . میرزا کوچک‌خان که افکار تند آزادیخواهی داشت و با حکومت مرکزی مخالف بود با تقویت بلشویکها در گیلان اعلان جمهوری نمود و بسمت صدر کمیساریای جمهوری و کمیسر جنگ معرفی گردید ، دولت ایران به سرهنك استراسلسکی فرمانده دیویزیون قزاق متوسل شد نامبرده با ترفیع رتبه و گرفتن نشان و حمایل امیرنویانی

و شمشیر مرصع روانه گیلان شد ، پس از يك سلسله جنگها و پس و پیش رفتن عدم توانائی او معلوم گردید ، دولت کلیه واحدهای نظامی مرکز اعم از ژاندارم و سرباز را در اختیار او گذارد و برای تشکیل يك واحد جدیدی بفرماندهی سردار انتصار اعلم



میرزا کوچک خان

که در بعضی از رزمهای داخلی موفقیت‌هایی نصیب شده بود دست بکار يك سازمان جدیدی بنام اردو یا بریگاد فوق العاده گردید قسمت‌هایی از نتیجه‌های محلی مشروطه را برای تشکیل سازمان جدید در اختیار نامبرده گذاردند ایلات قزوین ، سوارخواجه وند ، هداوند ، قراجه‌لو ، اصانلو و افواج خمسه ، مسعود تهران ، افشار بکشلو و

دوفوج پیاده قزوین .

این واحد بزرك در ۲۱ شهریور ماه ۱۲۹۹ تشکیل گردید قسمتی از افسران وزارت جنگ و بریگاد مرکزی و افسران دوره اول مدرسه نظام وزارت جنگ در اختیار این واحد گذارده شد ساختمانهای طبقه دوم میدان توپخانه (سپه) در اختیار این قسمت گذارده شد و پس از تشکیل روانه قزوین گردید ، هنوز سازمان این واحد سروصورتی نگرفته بود که با کودتای ۱۲۹۹ مصادف و تحویل قزاقخانه گردید .

انگلیسها که از انقلابات گیلان بخصوص ورود بلشویک های روسیه بایران و اعلام جمهوریت و اشغال سواحل جنوبی دریای خزر خیلی نگران بودند و هندوستان را مورد مخاطره میدیدند، از طرفی از عملیات سپاه ژنرال دنسترویل Dunsterville در بادکوبه نتیجه نگرفتند ناچار برای تشکیل این سازمان اصرار میورزید بخصوص که دست افسران روسی قزاق خانه از کار کوتاه و خودشان جبهه جنگ را با لشکر کاملی که از بغداد به ایران انتقال داده بودند اداره میکردند ولی پیدایش سردار سپه تمام نقشه ها را نقش بر آب کرد و بدست سربازان ایرانی غائله مهم گیلان خاموش شد و این سردار دلاور ثابت کرد که ایرانی قادر است، به تنهای روی پای خود بایستد .



بخش پنجم

سازمان‌های دیگر

غیر از سازمان‌های منظم مرکز، در ایالات و ولایات آن روز بنابه اهمیت والی یا حکمران آن منطقه واحدهای نظامی با اسلحه و پوشاک مختلف وجود داشت که بیشتر بمنظور تشریفات و تشخیصات شخصی و حفاظت استاندار بود که قسمت‌های مهم آن زکری میشود.

ایتعده بالغ بر ده هزار نفر و افسر و سه هزار چهارپا و در مرکز، هر استان یک نفر از امرا بریاست این واحدها منصوب میشدند، هزینه این قسمت‌ها در حدود سالیانه از ۹۰۰ هزار تومان تجاوز میکرد.

الف قشون خاوری از اواسط سلطنت ناصرالدین‌شاه (۱۲۸۰ هـ) در حکومت امیر اسدالله‌خان علم در منطقه خاوری ایران (قائنات و سیستان) هنگ‌های پیاده محلی موجود بود که همواره یک هنگ در پیرچند و یک هنگ در زابل زیر پرچم بودند بهر سرباز ماهیانه هشت من گندم ۱۵۰ ریال موجب داده میشد، هر سرباز نیز شش ماه مرخصی داشت، و بر حسب ظاهر همواره نیمی از هنگ‌ها حاضر خدمت و بقیه اوقات را باقتضای فصل در آبادیهای خود بامور زراعت و حشم‌داری میپرداختند.

در سال ۱۲۹۵ امیر ابراهیم خان علم (امیر شوکت‌الملک) برای تشکیل واحدهای منظم نظامی مرز خاوری بتهران آمد و برای جلوگیری از شرارت اشرار افغانی و تجاوز بمرز ایران دست با اقدامات جدی زد و وعده‌ای از افسران را برای تشکیل یک تیپ مختلط مرزی استخدام نمود، از جمله آقای کلنل علینقی وزیر را که از افسران جوان تحصیل

کرده آنروز بهود بسادرجه سرتیپی با سمت ریاست قشون از راه روسیه با خود به بیرجند برد .

اشرف نظام بفرماندهی هنگ پیاده . سرهنگ ذبیح الله محلاتی بفرماندهی سواره نظام (سه سواران) سرتیب حسن خان برای فرماندهی قسمت های توپخانه (پنج دسته توپخانه ۶۸۸۸۹۱۰ سانتیمتری اخاسیون اطریشی) سروان محمدعلیخان زرمن بسمت ریاست دسته موزیک ۴۰ نفری .

هنگام پایان نخستین جنگ بین المللی که ارتش انگلیس قسمت های مشرق ایران را ترک و بهندوستان مراجعت میکردند ، سه هزار قبضه پنج تیر و ده تیر انگلیسی از آنها گرفته در عوض بآنها غله مازاد را داد این نیرو عبارت بود از :

چریک شرق

علاوه بر نیروهای دولتی و ژاندارمری انگلستان در طول دوران نخستین جنگ جهانی بمنظور کمک بارتش منظم خود ، نیروئی در خاور ایران تشکیل دادند شامل ۸۸ افسر و ۲۲۸۰ نفر درجه دار و افراد همچنین ۸۴۰ سرب و ۱۰۵۰ شتر بوده است .

این نیرو بدو قسمت تقسیم میشد . قوای چریک خراسان ، نیروی چریک سیستان که توسط قنصلگریها ارتزاق میشدند و حقوق بآنها پرداخت میگردد ، البته متکر این فکر ژنرال دایر G.I . A . Dyer بود که میدید برای هر قدم پیشروی با احساسات وطن پرستی شدید ایلات و عشایر مردم آنه روز بوم برخورد میکنند . ژنرال دایر واحدهای جماز پنج نفری تشکیل داد .

از قوای چریک خراسان یکدسته سوار و یک گروهان پیاده در تربت حیدریه و یک چنین سازمانی درخواف، پادگان گذاردند، بقیه را در پاسگاههای متعدد بین بیرجند و مشهد تقسیم کرده بودند .

نیروی چریک سیستان در قافان و زابل و نزدیکی گذار حرماک در ملک سیاه کوه مستقر بودند ! اسلحه و ساز و برگ آنها عیناً مانند سپاهیان هندی و هرگز مهمات آنها

در دزداب (زاهدان) بود .

افراد داوطلب بیشتر از ایل هزاره یا افراد محلی بود و سازمان آنها نیز مانند ارتش هندوستان و حقوق افراد (بیاده ۸۰ سوار ۱۰۰ ریال) افسران بین سیصد تا ششصد ریال موجب دریافت میداشتند و سالیانه این واحدها در حدود پانصد و هشتاد هزار تومان هزینه داشت .

موجب سر بازان بنیچه را امیر شوکت الملک تا سی ریال ترقی داد، عده ای از افراد باسواد محلی را طوری تربیت کرد که بدرجه گروهبانی و افسری نایل شدند .

همین تیب یکی از پایه های محکم لشکر خراسان را در ۱۳۰۰ تشکیل داد.

ب - پلیس غرب

در برابر تشکیل پلیس جنوب و ترکنازی آن سازمان روسها خواستند عکس العملی از خود نشان دهند؛ لذا سرهنگ زاخارچین Zakhartchin را مأمور نمودند که زیر نظر باراتف در باختر ایرانی سازمانی بنام پلیس غرب بوجود آورد ، نامبرده هنوز دست بکار نشده بود که روسیه دچار انقلاب و به تزار روس مجال و فرصت این کار را نداد .

ارتش ایرانی - سردار مدحت جلایر از طرف وزارت جنگ مأمور غرب میشود که از هنگ های محلی آن حدود تشکیلات منظمی بوجود آورد ، و در کرمانشاه قسمت هایی از سوار و توپخانه و پیاده نظام که تابع وزارت جنگ بود تشکیل میشود ، در سنج هم یک قسمت کوچک نظامی وجود داشته است .

ج - سازمان خزعلی - شیخ خزعل سلطان بی تاج و تخت خوزستان سالیان دراز بود که در ردیف سایر شیوخ سواحل خلیج ونو کران صدیق امیر اطوری انگلیس و جیره خواران نایب السلطنه هندوستان در آمده بود ، این شخص منطقه زرخیل خوزستان را از پیکره ایران جدا کرده و بدولت مرکزی ایران اجازه نمیداد در آن استان سازمان نظامی بوجود آورد .

خزعل سازمان نظامی برای تشریفات و اجرائیات خود ترتیب داد. ناوچه های

مسلح خریداری کرده بود. هنگام ورود بکاخ‌های مختلفه‌اش چند تیرتوپ شلیک کرده موزیک نوای سلام می‌نواخت و باتکای همین نیروی نظامی و حمایت انگلستان تا اواسط سال ۱۳۰۳ نه تنها از اوامر دولت مرکزی اطاعت نمی‌کرد حتی اجازه ورود افسر و سرباز را بمنطقه نفوذ خود نمیداد و بطوریکه درفصل مربوطه خواهیم دید هنگامی که سردار سپه در سال ۱۳۰۲ یک نیروی ۲۰۰ نفری خواست به شوشتر بفرستد بتحریک همین شیخ غاصب، بختیارها آن نیرو را اغافلگیر و خلع سلاح می‌نمایند و سال بعد که عده دیگر فرستاده میشود اجازه نمیدهد از شوشتر قدمی بییش گذارند تا اینکه سردار سپه تصمیم بسرکوبی او میگردد و شخصاً بخوزستان عزیمت نمود و کلیه اعراب مسلح و نیروی نظامی شیخ را منکوب و خلع سلاح میکند.

د - نیروی نایب حسین کاشی

این شخص که اجدادش از لرهای لرستان و خودش هنگامی در فراشخانه شاهان قاجار بود. در حدود کاشاهان نیروئی از افراد چریک شامل سوار و پیاده و توپخانه گرد آورده و حدود اصفهان و یزد و کاشان را تا قم تحت تسلط و نفوذ خود قرار داده تا جائیکه کمپانی لنتج برای عبور مال التجاره خود با او پیمان بسته و نیروی نظامی اگر بنا بود از تهران بامفهان یا برعکس انتقال یابد بدون موافقت و مراقبت نایب تغییر مکان آن واحد نظامی میسر نبود، سواران نایب حسین گاهی تا پشت دروازه تهران را تهدید میکردند و در جنگ بین الملل اول بیاری مهاجرین ایران برخاسته و با ارتش روس در حدود ساوه دست و پنجه نرم کرد، کاروانهایی که از منطقه او می گذشتند باید به تناسب جمعیت و کالا مبالغی بعنوان حق راه قبلا توسط قافله سالار خود به نایب پردازند تا از گزند سواران او مصون باشند والا تمام اموالشان بتاراج رفته و جان مسافرین درخطر بود.

تفنگ‌های مخصوصی که روی آن‌ها ك ما شاء الله خان پسرش بود از آلمان خریداری کرده دو قبضه توپ کوهستانی داشت، چند مرتبه نیروی قزاق و ژاندارم برای سرکوبی او اعزام شدند که هر وهله با شکست روبرو شده بطهران برگشتند ولی وثوق الدوله

با تدابیری نایب و پسرش (ماشاءالله سردارچنگ) را بچنگ آورد و هر دو را بدارمجازات آویخت و سرهنگ فضل الله و سروان شارق السلطان باگردان ژاندارمری کاشان بسواران سردار حمله کرده ذخایر ذقیمت او را بغارت بردند که انتشار داشت مبالغ گزافی به وثوق الدوله داده شده .

د - سایر سازمان‌های نظامی

بدیهی است در هر کز استان‌ها مانند مشهد که قسمت‌های نظامی بفرماندهی تیمورتاش ، سردار سعید و سردار انتصار وجود داشته در سایر شهرها مانند تبریز و کرمان ، اصفهان ، رشت حتی ملایر و بروجرد و دامغان سازمان‌های نظامی بی ارزشی وجود داشته که بیشتر وظیفه فراش حکومتی را انجام داده و کمتر برای سرکوبی اشرار و راهزنان بمصرف میرسیده است .

ه - پلیس انتظامی

وضع انتظامی شهرها و آبادی در دوران پر شکوه ساسانیان بوسیله گروه کوچکی که در شهرها «پایگاه» نامیده میشدند ولی در دهستانها آن مأموران را «تیراندازان» و فرمانده هر پاسگاه را تیربد می نامیدند .

در دوران خلفای عباسی ولی هر منطقه شخصی را بنام رئیس امور حسبیه انتخاب و او ضابطین بنام مامورین ضابطیه یا عناوین دیگر مانند (عامل ، قاضی ، محتسب - شجنه) بهر شهرستانی روانه میساخت .

در عصر طلایی صفویه دیوان بیگی در معیت یکنفر از روحانیون در عمارت کشیک خانه سلطنتی بدعادی و شکایات شرعی رسیدگی میکردند .

در شهرستانها بترتیب اهمیت این شغل را داروغه ، محتسب ، کلانتر ، نایب و عسس عهده‌دار بودند .

در دوران قاجاریه امور ژاندارمری و شهربانی هر استان بعهده والی محول بود و این شخص امور انتظامی هر محل را بکلانتران که یکی از متنفذین محال بود واگذار میکرد و داروغه شهر در حقیقت زندانبان و مأمور مجازات متخلفین بود

شب‌هائیز شب‌گرد ها مراقب آسایش مردم و آماده مقابله با هر گونه حوادثی بوده‌اند. محل داروغه شهر در سرچهارسوق‌ها و انتظامات شهر بستگی بشخصیت و لیاقت داروغه و مراقبت گزیده‌ها و هوشیاری شبگردها بوده است .



سه افسر پلیس و یک افسر ژاندارم

در دوران قاجاریه انتظامات هر کوی و برزن به‌عهده کلانتر محل بود که شبها

افرادی را بنام شبگرد روانه بام بازارها و کوچه و محله‌ها مینمودند و گاهی با صدای یا قاضی الحاجات با یکدیگر ارتباط پیدا میکردند و در موقع بیداری و هوشیاری شبگردان، دزدان و طراران جرأت اقدام بدستبرد را نمینمودند.

ناصرالدینشاه در مسافرت‌های عدیده با اروپا مجبور شد سازمان انتظامی شهرها مخصوصاً پایتخت را که درشرف توسعه بود بصورت نوینی درآورد و بوضع آشفته تهران سروسامانی بدهد. برای اینکار کنت دومنت فرد Comtdemort lord ایتالیایی را استخدام نمود.

از وجود این شخص و اقداماتش بعلت مخالفت متنفذین محل و اشکال تراشی های کلاستر آن محل نتیجه مفید و موثری حاصل نگردید. سازمان او چندان دوامی پیدا نکرد آئین نامه ای برای کشیک خانه نوشته بود هر کجا بدست آوردند سوزاندند *

برای گزیه درجاتی مانند: باشی، دهباشی، رسدباشی و پنجه باشی منظور نمود و جهة انتظام دهستان‌ها ژنرال مالتا G. Mattha را از فرانسه استخدام کرد ولی پیشنهادهای او تصویب نشد و مراجعت نمود.

پس از کنت معاون او نظم‌الدوله مدتی ریاست نظمیته ایران را عهده‌دار بود و بود که برای طبقات مختلفه خدمتگزاران نظمیته حقوق معینی منظور نمود. پس از او میرزا عیسی وزیر ریاست نظمیته را عهده‌دار شد که در وبائی ۱۲۸۸ هـ فوت کرد بجای او مختار السلطنه پیشکار ظل السلطان این سمت را عهده‌دار گردید. سازمان شهربانی و شهرداری مراکز استان‌ها در زمان این شخص صورت منظمی پیدا کرد ولی برحسب پیشنهاد نایب السلطنه رضا بهالا (آقابالا خان سردار) بسمت

تت چهارراه کنت منصوب باین شخص است که آن موقع زیباترین باغهای خارج شهر باغ کنت و با صفاترین باغها باغ شفیع بوده که مخالفین، اوباش محل را وادار کردند اشعار زشتی که موجب بدنامی لیلا دختر کنت بود میخواندند و موجبات دلسردی اینمرد فعال و وظیفه شناس را فراهم نمودند.

ریاست نظمیة تهران منصوب گردید ولی در واقعه رژی و تحریم تنباکو و شورش اهالی بایتخت بموجب دستور او پلیس ها بسوی شورشیان تیراندازی کردند و جمعی کشته شدند آقابالاخان معزول و حاج سعید السلطنه سپس اعظم السلطنه این شغل را عهده دار گردیدند .

در این زمان مامورین انتظامی شهری را سردمداران عهده دار بودند و شبها تا صبح با فریاد یا قدوس و بیدار باش یکدیگر را خبر میکردند .

پس از انفصال محمد علمیرزا ضمن اینکه سران مجاهدین هر يك مقامی را عهده دار شدند سعید السلطنه نظمیة تهران را بمرحوم یفرم خان ارمنی که از سر دسته مجاهدین بود تحویل داد ، این مرد مدبر دست باصلاحاتی زد از جمله برای تأمین حقوق مأمورین پلیس ، نخستین بار روی شیشه مشروبات باندرول چسباند و بودجه نظمیة از آن محل تأمین میشد .

یفرم خان که در راه آزادی و سرکوبی مستبدین جهان در کف نهاده بود هنگام تجاوز سالارالدوله و غارت آبادیهای باختر ایران توسط الوار و کرادها خواه سالارالدوله بود با مجاهدین زیر فرمان خود بآن سوستافت پس از سرکوبی اشرار و فرار سالارالدوله در یکی از دژهای اطراف همدان که دست از پایداری برنداشته بود کشته شد ، معاون او سپهرا ب خان ارمنی چندی امور نظمیة را سر پرستی کرد تا اینکه سالار مظفر (مظفر اعلم سردار انتصار) بریاست نظمیة منصوب گردید پس از او صوئت نظام (سردار شوکت) بریاست نظمیة را عهده دار شد که نخستین آموزشگاه شهربانی بریاست سیف الدین بهمین در زمان او تاسیس شد و نیز در دوران ریاست همین شخص بود که برای امور شهربانی مستشارانی مانند Wededahel دست اهل Air Fass از ماس برکدال Berekdal برای امور شهربانی از سوئد استخدام گردیدند آنها مدت زمانی در ایران بودند و سازمان شهربانی را بصورت آبرومندی در آوردند و افسران و افراد کلیه شهربانیهای ایران

را از حیث پوشاک و اسلحه يك نواخت نمودند، چوب قانون (باتون) را معمول کردند. آموزشگاه افسری و گروهبانی، اداره پلیس (سرکلانتری) تأمینات (آگاهی) و پلیس سوار تشکیل دادند و پس از کودتای ۱۲۹۹ که به خدمت کلیه مستشاران روسی و سوئدی در قزاق خانه و ژاندارمری پایان داده شد، مستشاران شهربانی نیز بکشور خود برگشتند و بر حسب اراده سردار توانای ایران امور شهربانی بدست افسران ارتش سپرده شد.

www.iran-archive.com

کار بکاردانان سپارید
(انوشیروان عادل)
پادشاه باید که کار بزرگ بردوش خردان نه نهد که دراز گوش بارفیل بر ندارد
(قانلی)
هر اقدام بزرگ در ابتدا محال بنظر میآید
(کارلایل)

قسمت - چهارم

آموزشگاههای نظامی ایران

گرچه دو دوران صفویه آموزش و پرورش واحدهای نظامی مورد توجه سلاطین آن دو دمان بوده مخصوصاً شاه عباس کبیر از برادران شرلی (سراتونسی شرلی Sir Antony-shirey و رابرت شرلی Robertshirley) خواسته بود که افسران ایرانی را با اصول آموزش اروپائی نیز آشنا سازند و آنها در راه وصول باین هدف کوششهایی کردند و افسران را بساختمان توپ و استتار در رزم آشنا ساختند ولی چون این روش ادامه نیافت و ایرانیهای متعصب از مجالست با اروپائیا پرهیز کرده و در واقع چیزی هم از آنها کم نداشتند لذا موضوع آموزش و پرورش نظامی باعتمد و اسلوب اروپائی متوقف ماند، تا اینکه نتیجه جنگهای اول ایران و روس شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه و فرمانده ارتش آذربایجان را متوجه ضعف معلومات نظامی فرماندهان نمود و دانست که رهبری واحدهای نظامی در میدان جنگ مستلزم احاطه به علم و فن مخصوص نظامیست لذا برای اولین دفعه عده‌ئی از خانزاده‌ها را چند ماهی ب زبان انگلیسی آشنا نمود و به سرپرستی کاپتین داریسی تاد D'arcy'tood بانگلستان اعزام داشت و آنها پس از مدتی سرگردانی در اروپا بدون تحصیل نتیجه مطلوبه بایران برگشتند.

بخش نخست

دارالفنون

مرحوم امیر کبیر صدراعظم ایران در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه که تجربیات تلخی از رفتار هیئت‌های نظامی خارجی در ایران داشت ب فکر افتاد که در ایران يك آموزشگاه عالی نظامی تأسیس کند و احتیاجات ارتش ایران را از حیث افسران دانشمند و مطلع در امور نظامی تدریجاً مرتفع سازد.

ولی در بادی امر ناچار بود دست‌تمنابطرف کشورهای اروپا دراز کند، امپراطوری انگلستان و فرانسه و روس که چشم‌طمع بایران داشتند، پس باید استادان از کشورهای استخدام شوند که مصالح و منافی در ایران نداشته باشند، در آن موقع دولت اطریش در اوج اقتدار بود و نظام اطریشی شهرتی داشت لذا در سال ۱۲۶۷ هـ. میرزا داود خان را با سمت سفارت بدربار اطریش روانه نمود و بتمام اشکال تراشی‌های نمایندگان انگلستان و تهدیدات کلنل شیل Colonel Justin-sheil وزیر مختار انگلستان ترتیب اثر نداد و استخدام استادان اطریشی صورت گرفت. منتهی هنگامی که بایران رسیدند با پذیرائی سرد ماموران دولت روبرو شدند تا اسامی این استادان در بخش ۵ قسمت نخست مذکور گردید.

دوروز پیش از ورود مستشاران اطریشی امیر کبیر را معاندین خانه نشین کردند.

۲۴ اوامبر ۱۸۵۱ و میرزا آقاخان نوری صدراعظم جدید با اصطلاحات امیر کبیر مخالف
۳۵ محرم ۱۲۸۶

بود و جدیت میکرد از تأسیس دارالفنون به سبک اروپائی جلوگیری کند که اما اینکه Carmata افسر جنگ کوهستان را وادار کرد که معدن‌شناسی تدریس کند.

نخستین سنگ بنای دارالفنون در اوایل سال $\frac{۱۲۲۸}{۱۲۲۸}$ هجری در قطعه زمینی واقع در شمال خاوری ارك سلطنتی که سابقاً سر بازخانه بود در یکصد و هفت سال پیش بدست امیر دانشمند گذارده شد و پس از دو سال ساختمان آن پایان رسید ، ابن بنا شامل سی اطاق و یک سالن بزرگ در یک طبقه ساخته شده بود ، پهلوئی در دارالفنون آزمایشگاه طبی و داروسازی ساخته شد که شورین Cheverine نامی از آلمان برای مدیریت آن استخدام شد و بعدها مسیو بوناظلی جانشین او شد .

دارالفنون بوسیله ناصرالدین شاه در روز یکشنبه پنجم ربیع الثانی $\frac{۱۲۴۰}{۱۲۳۸}$ هجری گشایش یافت و پهنحوی بود دوره دروس و آموزشها آغاز شد ، در این دانشگده علاوه بر رسته های سوار ، پیاده ، توپخانه ، مهندسی و موزیک علوم پزشکی و داروسازی و کان شناسی تدریس میشد در کلیه کلاسها درس عربی و فارسی ، ریاضیات نقشه کشی و نقاشی شرعیات و تاریخ و جغرافیا زبان فرانسه ، انگلیسی و روسی نیز تدریس میشد .

دانشجویان این بنگاه آموزشی را فرزندان اعیان و افسران عالیرتبه تشکیل میدادند . پس از سه سال که یکصد و پنج نفر افسر و پزشک و داروساز و کان شناس اولین دوره دانشگده را پایان رساندند توجه عموم را بخود جلب کرد تا جائیکه در سال ۱۲۹۸ ق تعداد دانشجویان به ۳۸۷ نفر بالغ گردید .

ریاست دارالفنون بدو بعهدہ میرزا محمد علیخان شیرازی و بعداً عزیزخان آجودانباشی بود که رضاقلیخان هدایت نظامت آموزشگاه را به عهده دار داشت .

برای هر رسته لباس مخصوصی در نظر گرفته شده بود و هر سال دو دست لباس زمستانی از ماهوت و تابستان از گاواردین بین دانشجویان تقسیم میشد .
بهر یک ماهیانه ده ریال حقوق داده میشد . ناهار را نیز در دانشگده صرف مینمودند ، هر سه ماه یک آزمایش از دانشجویان بعمل میآمد و در امتحان آخر سال

شاه و وزراء و اوایای دانشجویان بدارالفنون حاضر شده بکسانیکه خوب از عهد- امتحان بر آمده بودند جوایزی داده میشد .

این موسسه تا اوایل مشروطیت به همین صورت بود که سرکار سرهنك حاج میرزا محمد رزم آراء تنها یادگار ادوار اخیر آن دانشگده هنوز زنده و باقیست کتابخانه مسیو بارناکوت Barnvout از قدیمی ترین کتابخانه های اروپائی تهران است .

www.iran-archive.com

اگر ما بنواغ گذشته احترام میگذاریم؛ برای آن نیست که پیرو عقیده و سلیقه آنها باشیم، برای تحویلیست که آنها توانسته اند بهنر زمان خود بدهند
(زولا)

بخش دوم

مدرسه نظام کامران میرزا

کامران میرزا نایب السلطنه فرزند دوم ناصرالدین شاه وزارت جنگ ایران را عهده‌دار بود. این شخص که دل خوشی از فارغ‌التحصیلان دارالفنون نداشت و آنها را افسر کار کشته و مطلعی نمیدانست با کسب اجازه از مقام سلطنت مدرسه نظام دیگری در یکی از ساختمان‌های نظامی (محل فعلی دادگستری) در سال ۱۳۰۲ قمری تأسیس کرد که برنامه آن شبیه به برنامه دارالفنون بود. استادانی که برای این آموزشگاه انتخاب کرده بود با استثنای ژنرال پروشن اطاریشی Perouchan بقیه را افسران ایرانی تشکیل میدادند از جمله سرنپ کریمخان قوانلو معاون نظام استاد پیاده نظام سرهنگ حاج میرزا محمد رزم‌آرا استاد نوپخانه.

ریاست مدرسه بعهده میرزا کریم خان سردار فیروز و بعدها مهدیقلی خان مخبر السلطنه این سمت را داشت و دوران این مدرسه تا اوایل مشروطیت دوام کرد و در اواخر بنام مدرسه کادت تبدیل شد که سرهنگ ابوالحسن خان کمران نمایه مدیریت و سیدشاکر خان نظامت آنرا عهده‌دار بودند.

لباس دانشجویان عبارت از نیم‌تنه شش دکمه، علاهت رسته در سر دست آنها بود، شلوار راسته، کلاه استانبولی بود.

سرلشگر عزیزالله ضرغامی، سرنپ حسنعلی رزم‌آرا، کلانل محمد تقی خان پسیمان از دانشجویان دوره ششم این آموزشگاه بوده‌اند.

بخش سوم

آموزشگاههای نظامی قزاقخانه

در سال $\frac{۱۲۸۲}{۱۹۰۴}$ شمسی که سرهنگ چورنوزوف Tchernozouboff فرماندهی، بریگاد قزاق خانه را عهده دار بود برای اولین بار آموزشگاههای برای اولاد افسران قزاق خانه تشکیل داد و یکنفر افسر ستاد بنام کایتن Kritsiky کریتسکی بمدریت آن تعیین گردید. محل مدرسه در عمارت قزاقخانه (دارائی ارتش فعلی) و زینالهابدین خان میربنج فرماند ایرانی آن مدرسه بود.

این آموزشگاه دارای دو کلاس A و B و پنج کلاس متوسطه بود که تدریس عموم دروس روسی بود مگر فارسی و عربی و فرانسه و بعضی از دروس که استاد روسی زبان نداشت بزبان غیز روسی تدریس میشد.

دو سال $\frac{۱۲۴۸}{۱۹۱۰}$ میلادی که پرنس وادبولسکی P. Vadbolsky به ریاست قزاقخانه تعیین شد آموزشگاه را توسعه داد و شخصی بنام پاکروفسکی Pakrosky را در قفقاز برای فرماندهی آموزشگاه استخدام نمود و در سال $\frac{۱۹۱۲}{۱۳۰۰}$ که فرماندهی آموزشگاه به سرهنگ ۲ توپخانه روس چریناوسکی Tchrniavosky محول گردید مدرسه بدو شعبه تقسیم گردید بالا یا اولاد افسران و در سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ کلاسهای ششم و هفتم (بجای دو کلاس ابتدائی که برجیده شده بود) بآن افزوده شد و از تاریخ ۱۹۱۶ که بریگاد قزاق تبدیل به دیویزیون شد مدرسه هم بنام مدرسه دیویزیون قزاق نامیده شد.

در اواخر جنگ جهانی اول که بعضی از افسران روسی از ایران رفتند فرماندهی

مدرسه را سروان ماسلوف Masloff و معاونت او را سروان کارتاخوفسکی Kartachousky عهده‌دار شدند .

استادان این آموزشگاه علاوه بر افسران روسی سپهبد امان‌الله جهانبانی، سپهبد محمد نخجوان و جمع دیگر از غیر نظامیان بودند .

تیمسار سپهبد امیراحمدی ، یزدان پناه و تیمسار سرلشکر مطبوعی ، معینی و کرزن از دانشجویان این آموزشگاه می‌باشند .

برنامه این آموزشگاه بدواً خیلی ساده و سبک بوده ولی رفته‌رفته مورد توجه قرار گرفت و تا حدود چهاردیرستان امروز نظام بوده است .

دانشجویان نیمساعت پس از طلوع آفتاب در زمستان و تابستان از ساعت ۷ صبح برنامه کار را که معمولاً ورزش و یکی دو ساعت مشقهای صف جمع بوده است انجام میدادند و تا ساعت چهار بعد از ظهر از آموزشگاه خارج میشدند ناهار آنان عبارت از یک نان لواش و قدری پنیر و یک جای بوده است .

فارغ‌التحصیلان این آموزشگاه تا سال ۱۹۱۴ با درجه استواری و از آن پس که برنامه آموزشگاه توسعه یافت با درجه ستوان سومی فارغ‌التحصیل میشدند .

مدرسه افراد

در سال ۱۹۱۰ میلادی ژنرال پرنس ولادبلسکی مدرسه دیگری برای فرزندان قزاقها تأسیس کرد که برنامه آموزشگاه ابتدائی داشت و فارغ‌التحصیلان آن با درجه گروهبانی بصف انتقال می‌افتند .

اوجپینی کامان

آموزشگاه دیگری در قزاق خانه تشکیل یافت که گروهبانان و اشخاص باسواد پذیرفته میشدند و پس از طی نه‌ماه با درجه گروهبانی یا استواری بصف انتقال می‌افتند تیمسار سپهبد محمد شاه بختی فارغ‌التحصیل اچپینی کامان میباشد آموزشگاه افسری قزاقخانه در بهمن ۱۳۰۰ با مدرسه نظام مشیرالدوله مخلوط و مدارس نظام را تشکیل داد اجاس دانشجویان کلاه پوست سفید ، بایز سورمه‌ای سردوشی سبز ، شلوار سورمه‌ای گالیفه با هیچ بیچ و کمر بند .

بخش چهارم

مدرسه صاحب‌منصبان ژاندارمری

پس از استخدام سرهنگ یاامارسن HJalmanson برای سرپرستی و تشکیل ژاندارمری در سال ۱۳۲۹ ق آموزشگاهی بنام کاندافسیه ریاست سهراب خان ارمنی (که قبلاً ریاست نظمیه تهران و سوار ژاندارمری تهران را داشت) تشکیل گردید این آموزشگاه فقط يك دانشپایه و روزی شش ساعت برنامه داشت استادان آن آموزشگاه عبارت بودند از ماژور کنت Comte ماژور پترسن C.Petersen ماژور شولدراند O . S kiolbrand ماژور کلمسید G G limstedt و دوران این مدرسه چهار سال بطول انجامید .

لباس زمستانی ماهوت آبی بدون جیب شش دکمه ، کلاه پوست سفید با نشان شیر و خورشید کوچک و فتیله و تل یراق ، شلوار ماهوت آبی و چکمه سردوشی يك تسمه یراق - لباس تابستانی بلیز و شلوار کواردین زرد دانشجویان شبانه روزی بودند ، مواد آموزشی برنامه‌های رسته‌ای و تیراندازی و داخلی باضافه فارسی ریاضیات و شرعیات ، اسب‌شناسی

عملیات : سواری ، ورزش ، خدمات صحرائی ، تیراندازی ، شمشیربازی
مدرسه صاحب‌منصبان

در آبان ۱۳۳۰ ق آموزشگاه ژاندارمری بنام مدرسه صاحب‌منصبان ژاندارمری در باغشاه تشکیل شد که ماژور فلکه I . Folke ریاست آنرا عهده‌دار بود و علاوه بر استادان ایرانی چهار نفر از افسران سوئدی در آن آموزشگاه تدریس میکردند دوره اینمدرسه شش ماه و برنامه عمده آن آئین‌نامه‌ها و آموزش عملی بود.

دانشجویان بمحض ورود بدرجه اسپیران (استواری) پذیرفته شده وهنگام خروج بدرجه ستوان دومی و ستوان یکمی حتی سروانی بصف منتقل میشدند .

دوره یکم پس از آنکه برنامه شش ماهه را پایان رساند . مدت سه ماهه برای تکمیل اطلاعات آموزشگاه را ادامه دادند، محل این آموزشگاه در یوسف آباد بود

آموزشگاه مالی

در موازات این دوره آموزشگاه دیگری بنام آنتاندانس (مباشرت یا کار - پردازی) بریاست کلنل نیکلن E. Nikolin تشکیل شد که دارای دو کلاس بود

۱ - کلاس کارپردازی ۲ - کلاس انبارداری

دوره این آموزشگاه دو ماه و شبانه روزی بود، سر تیب بازنشسته میرزا علیخان مهدوی اولین فارغ التحصیل این آموزشگاه است .

در شهریور ۱۳۳۱ دوره دوم مدرسه صاحبمنصبان بریاست مازور فلک و بعداً مازور بورل M. Borell (این افسر در جنگ با عباس داغداغ آبادی کشته شد) تشکیل یافت، علاوه بر شش تن استادان سوئدی اشخاص غیر نظامی ایرانی هم در این آموزشگاه تدریس میکردند ، در این دوره عده ئی از سروانها و ستوانهای صف که دانشکده ندیده بودند مانند، سایر دانشجویان بکسب آموزش پرداختند .

دوره این آموزشگاه هشت ماه و برنامه آن مانند گذشته، فقط آموزش پلیس مخفی بر آن افزوده شده و محل این مدرسه در باغشاه بود .

در مهر ماه دوره سوم آموزشگاه بریاست مازور نیسترون تشکیل گردید که عده ئی از افسران صف مانند سروان عزیزالله ضرغامی (سرانشکر ضرغامی) در آن شرکت داشتند ، هنگام نخستین جنگ جهانی چون واحد های ژاندارمری پراکنده بودند، آموزشگاه تشکیل نشد ولی در سال ۱۲۹۸ مجدداً آموزشگاه بریاست سرهنگ کرییم قوانلو تشکیل یافت که چهل نفر دانشجو داشت؛ مدرسه صاحبمنصبان ژاندارمری شبانه روزی و خیلی مرتب بود کلیه وسایل آن از قبیل اسب وزین و برک وسایل خواب وسایر مایحتاج آنرا دولت تأمین مینمود، محل این آموزشگاه در مقابل عمارت

پارك كامرانیه در خیابان سپه بود .

مدرسه کادت

اواخر عمر ژاندارمری مدرسه دیگری بنام کادت Cadét بریاست کلنل

ادوال K. Edwall تشکیل یافت که بزودی برچیده شد .

مدرسه بیطاری

این آموزشگاه با تعداد خیلی ناچیزی (ده دوازده حداکثر) دانشجو دو دوره بریاست سرهنگ شیخ (مشیراعلم) پس از نخستین جنک بین الملل تشکیل گردید، که سرلشکر مهدیقلی علوی (رئیس شهربانی) از این آموزشگاه با رتبه ستوان یکمی خارج گردید و دوره دوم آن پس از متحدالشکل شدن ارتش با افسران دوره دوم دانشکده افسری فارغ التحصیل شدند.

علاوه بر اینکه کلیه احتیاجات دانش آموزان آموزشگاههای افسری ژاندارمری را دولت تهیه می کرد و پس از مدت کوتاهی بدرجه افسری نائل میشدند، ماهیانه بهر دانش آموز ۱۶۰ ریال مواجب داده میشد .

مدرسه و کیلی

در ژاندارمری چندین دوره آموزشگاه گروهبانی با برنامه های عملی بسیار سختی در یوسف آباد (محل رژیمان) اول و چهارراه پهلوی (محل فعلی کاخ سلطنتی) تشکیل گردید و درجه داران ورزیده و بر طاقتی تحویل سازمان می نمود که وجود آنها کاملاً مورد استفاده قرار می گرفت .



بخش پنجم

مدرسه نظام وزارت جنگ

در سال $\frac{۱۳۹۶}{۱۳۳۶}$ ش. مشیرالدوله (حسن پیرنیا) در کابینه حسن وثوق (وثوق الدوله) که سمت وزارت جنگ را داشت برای تأمین کادر افسری ارتش مخصوصاً بریکاد مرکزی به تقلید سن سیر فرانسه به تشکیل يك دانشگاهی اقدام نمود.

چون برای تشکیل چنین موسسه‌ای دولت بودجه نداشت در هیئت وزراتصوب نامه صادر شد که بهر مخابره تلگرافی ده دینار اضافه نمایند و عواید اینکار را به دانشگاه اختصاص دهند، بودجه این دانشگاه سیالیانه بیست هزار تومان بود که بر حسب عواید تلگراف خانه ممکن بود کسر و اضافه شود.

گرچه روز اول مرحوم مشیرالدوله این موسسه را مدرسه نظام احمدی بنام سلطان احمد شاه خواند ولی چون در اثر همت بلند شخص او چنین موسسه مفیدی بوجود آمد که بعدها امثال سپهبد رزم آراءها و درباردارها بایندر، و سپهبد هدایتها بجامعه داد کم کم بمدرسه نظام مشیرالدوله شهرت یافت.

آزمایش ورودی این دانشگاه مشکل بود، بخصوص پس از پذیرفته شدن شرکت کنندگان در مسابقه از برنامه‌های علمی، موضوع اخلاق و خانواده داوطلبین از طرف شهربانی مورد بازجویی و موشکافی دقیق قرار میگرفت بهمین مناسبت در هر سال بین صدها داوطلب فقط سی الی چهل نفر پذیرفته میشدند.

این دانشگاه دارای سه دانشپایه بود که در سال ۱۲۹۸ يك دانشپایه تهیه هم بآن افزوده شد.

از افسران برجسته دوره اول آن میتوان شهید فقید سپهبد رزم آراء، دریادار
بایندر، سرگرد بذاق سرهنگ شیبانی، سرهنگ پارسا و ستوان شغفی که همگی
شهید شدند و تیمسار سپهبد هدایت و سرلشگر میرحلالی و سرلشگر محمود بهارمست
را نامبرد.

در اسفند ماه ۱۲۹۸ پس از فراغت از تحصیل به سر بازخانه (بریکاد مرکزی
بریکاد فوق العاده و فقط محمود بهارمست به قزاق خانه و علی اکبر شغفی ژاندارمری)
انتقال یافتند.

دوره دوم که ۱۸ نفر بودند از جمله سرلشگر شاهنده، سرلشگر شاهین نوری،
سرتیپ قدر، چون مصادف با کودتای ۱۲۹۹ شدند از خرداد ۱۳۰۰ به امر سردار سپه
وزیر جنگ بر تبه ستوان سومی نایل آمدند و چون با آموزش و تهرین های قزاقخانه
آشنائی نداشتند با فارغ التحصیلان مدرسه قزاق خانه بقصر قاجار منتقل و مدت سه ماه
تابستان را زیر نظر سرتیپ جان محمد خان فرمانده تیپ گارد تیرانداز عراق با آموزش
پرداختند.

دوره سوم و چهارم این دانشکده پس از اختلاط با مدرسه قزاقخانه که تشکیل مدارس
نظام را دادند در مرداد ۱۳۰۲ با درجه ستوان سومی اولین دوره دانشکده افسری
ارتش را پایان رسانده بصف منتقل شدند (از جمله سرلشگر عبدالله عمیدی و
سرلشگر گلپیرا) و دوره چهارم آن دوره نادری دانشکده افسری را تشکیل داد
فرمانده این دانشکده در بادی امر سرهنگ ابوالحسن گرانمایه بود (پس از
کودتا به تعرض از ایران خارج و روانه آلمان بود که بلشویک ها او را دستگیر و
تیربارانش نمودند).

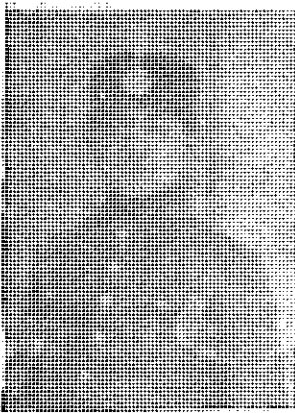
از سال ۱۲۹۸ به بعد سرهنگ دوم محمد باقر دولو (مرحوم سرتیپ امیر نظامی)
تا پایان کار و اختلاط مدارس نظام ریاست مدرسه را عهده دار بود.

کادر این دانشکده فوق العاده مختصر بود یک سرگرد معاونت و مدیریت دروس
و یک سرگرد فرماندهی گروهان یک نفر رئیس دفتر (مرحوم مظفر نظام) و یک نفر

پزشك (دكتور يونس خان افروخته) و يك سر بيشخدمت ميرزا محمود خان ناظر و چند نفر اطاقدار داشتند كه كادر اين دانشكده تشكيل ميدادند .

محل دانشكده بنائى بود داراى يك سالن و چند اطاق در قسمت شمالى (محل دادگسترى فعلى) .

بشاگردان فقط نهار داده ميشد ، لباس آنها بزحمتى تپيه و تامين ميگرديد



پوشاك مرخصى عبارت بود از نيمه تنه و

وشلوار سوارى سورمه اى ، سردوشى يك تاج مليله

دوزى و كلاس سوم ۳م ۲ يكم آ نوار بارىك زير

تاج ، دكمه شير و خورشيد ، كلاه پوست قهوه اى

نشان شير و خورشيد سقف كلاه پارچه سورمه اى

با شش ترك نواز زرد .

در تابستان شلوار راسته پارچه سفيد

با نوار پنج سانتيمترى سورمه اى و پوتين مشكى

در زمستان شلوار سوارى با گاليفه و نوار دو

سانتيمترى زرد و چكمه .

يك دانشجو بالباس مرخصى

استادان عبارت بودند از مرحوم معاون نظام استاد تاكتيك ، سرهنك حاج ميرزا

محمد رزم آزا استاد توپخانه ، سروان سوارپرنس كامنسكى استاد سوار ، سرلشكر

رياضى استاد مهندس ، سرتيب رزم آرا استاد نقشه بردارى ، سرتيب شيخ دامپزشكى

سرلشكر امان الله جهانباني بالستياك ، سرلشكر ناصر الدوله ارتباط ، مسيو عباس قلى

قربب فرانسه ، مترجم السلطنه تاريخ و چندين اسناد ديگر . .

برنامه اين دانشكده مافوق دبيران و يك روح نظامى سخت و صميميتى .

بين دانشجويان و استادان و فرماندهان برقرار بود ، بطوريكه كمتر دانشجوى خطا

مى كرد و كمتر اتفاق ميافتاد كه در يك زندان منحصر بفرد انفرادى آن دانشكده

باز شود شاگردان را با عزت نفس و شخصيت بار مياوردند .

بین آموزشگاههای نظامی آنروز پایتخت تنها دانشکده‌ای که در تابستان عملیات اردوئی و تیراندازی و مانور داشت، همین دانشکده بود که در زمینهای زعفرانه (محل کاخ سلطنتی محمدشاه) در کنار جوی آب و استخری اردوگاه داشت چادر میزد و چون توپخانه بریگاد مرکزی هم در زمینهای جنوبی و لنجک اردوگاه داشت در مشق‌های توپخانه دانشجویان بجای نه‌رات توپ، رد، ولف و سنتار بر اسب‌های توپ سوار میشدند.

بهر دانشجوی در ماه يك تومان پول بابت تهیه لوازم التحصیل میدادند که گاه همین مبلغ مختصر چندین ماه بتأخیر می‌افتاد

در این دانشکده شاگردان به شماره یکدیگر را میشناختند و خطاب میکردند غالباً از اسم و نام خانواده یکدیگر بی‌اطلاع بودند.

همچنین تشبیه کمتر معمول می‌گردید و تشبیهات به ترتیب عبارت بود از چند دقیقه ایستادن بالای تپه خاک وسط مدرسه، بازداشت چند ساعت سرنیزه و زندان انفرادی بندرت ولی اخراج رواج داشت.

هنگامی که رئیس دانشکده تشخیص میداد که دانشجویی قابل تربیت نیست یا فساد اخلاقی آنها پی‌میبرد فوراً آن دانشجو را اخراج میکرد، کما اینکه اقلاب پنج برابر دانشجویانی که در این دانشکده افسر شدند، بیشتر از نظر اخلاق و رفتار اخراج گردیده‌اند.

اولیای امور بروحیه و شخصیت دانشجو خیلی اهمیت میدادند و با دانشجویان نهایت ادب و احترام رفتار مینمودند بهمین جهت شخصیت‌های بزرگی ازین دانشجویان مدرسه نظام مشیرالدوله برخاست و هنوز هم بزرگترین مقام ارتش را دانشجویان همین دانشکده عهده دارند.

آقای جمیل قوزانلو در یادداشت‌های خود مینویسد:

« افسران فرانسوی که در معیت ژنرال گاردان بایران آمده بودند در اصفهان و تبریز مدارسی برای آموزش درجه داران و کسارگران تأسیس نمودند ستوان

ترزل ولامی آموزشگاه پیاده، سرهنگ فابویه و سرگردیول آموزشگاه توپخانه را اداره و رهبری می کردند که در نتیجه اعتراض روسها برچیده شد ولی در سلطنت محمدشاه مجدداً افتتاح گردید.

سرتیپ ایندوردور بروسکی که از مهاجرین لهستان بود بریاست مدرسه نظام ایران انتخاب شد، این افسر وشاگردان دوره اول مدرسه مزبور در جنگ هرات کشته شدند؛ و برای دانشکده افسری ایران نام نیک و پرافتخاری باقی گذاشتند. بعد از جنگ هرات این مدرسه از اهمیت افتاد مانند يك یتیم بی سرپرست ماند. هر چند سرلشکر آنتوان بروسکی فرزند همان سرتیپ بروسکی لهستانی برای احیای مدرسه مزبور مساعی بسیار بکار برد، قائم مقام فراهانی برای ترقی این مدرسه زحمت فراوان کشید. حتی ناصرالدین شاه در چهارده سالگی يك سال در اینمدرسه تحت تعلیم قرار گرفت! چهار سال بعد اینمدرسه تعطیل گردید.

در سال ۱۲۵۱ محمدشاه برای معلمی نظام و تأسیس ارتش ایران، هیئت نظامی از انگلستان آورد؛ ژنرال رالینسون در آن مدرسه تدریس می کرد.

در سال ۱۲۵۴ هجری مدرسه نظام نتوانست افسری به ارتش هدیه کند و شاگردان کلاس آخر آن در سلك كشوری داخل و چند نفر با درجه گروهبانی وارد صفت نظام شدند.

بعد از دارالفنون سخن می گوید تا آنکه میرسد بسال ۱۳۰۹ می نویسد:

باز فعالیت در مدرسه نظام شروع شد و استادان اطریشی اصول نظام اتریش را تبلیغ می کردند، نتایج خوبی ار آن حاصل می گردید، ولی سیاست خارجی کشور از پیشرفت اینمدرسه کاملاً ممانعت بعمل آورد زیرا ناصرالدینشاه باتأسیس نظام قزاق و اصول نظام روسیه در ارتش ایران دوتیپ را در نظام ایجاد کرد.

مستشاران روسیه درسه نظام را کنار گذارد و در تیپ قزاق آموزشگاهی بطرز روسیه تشکیل داده بودند، بعد می گوید در نتیجه تشکیل این مدرسه و مدرسه ژاندمری که برنامه سبك و خدمت راحتی داشت یکمده از شاگردان مدرسه

نظام برای اینکه زودتر بدرجه افسری نایل گردند از مدرسه نظام استعفا داده و باین دو مدرسه یعنی قزاق خانه و ژاندارمری روی آوردند .

بعد در مورد مدرسه نظام وزارت جنگ مینویسد :

مشیرالدوله پرنیا با دست سرداران نامی مانند سردار مدحت، سردار مقتدر سرهنگ حاج میرزا محمدخان رزم آرا و معاون نظام و یکعده افسرانی که در اروپا تحصیل کرده بودند این موسسه نظام را تنسیق نمودند .

برنامه تحصیلی و تدریجی اینمدرسه کامل و با مدارس نظامی اروپا کاملاً برابری می کرد ولی مدرسه قزاق خانه و ژاندارمری ناقص و در ردیف آموزشگاه متوسطه نظام بود .

مدرسه نظام درسالهای ۹۸-۹۹-۱۳۰۰ شمسی باوج ترقی رسید عده زیادی از شاگردان دیپلمه تعلیم یافته بدرجه افسری نایل شد .

بعد مینویسد :

اکنون که این تاریخچه مختصر خاتمه یافت ما میتوانیم درجهان نظام ادعا کنیم که دانشکده افسری ایران یکصدوسی و شش سال پیش تشکیل گردید ، ولیمهدا و شهزادگان در آن تحصیل علوم نظام کردنداز ۱۳۲۹-۱۳۶۹ درخالد ایندوره طولانی افسرانی که از این دارالعلوم نظامی بیرون آمدند عموماً دریک قرن ونیم شاغل مقامات حساسی گردیدند و خصائل عالیه سربازی که آئین کهن و سنن دانشکده نظام ایران در طی دوره تدریس در روح و جسم آنها دمیده بود با روح ساجد و شوری و شاهدوستی و وطن پرستی و ملت دوستی که از خصائل هر ایرانیست توأم گردید .

در این مدت سی و سه سال نوزده هزار افسر فداکار تحویل ارتش گردید که یکصد نفر آن ها بدرجه ژنرالی رسیده و ۵۸ نفر شربت شهادت نوشیده و بیش از یکصد نفر بازنشسته شده اند وعدهئی این جهان را بدرود گفته اند .

من با کمال تعظیم و تقدیس بروح پاک این درگذشتگان درود مقدس میفرستم
و از خداوند متعال برای شهیدان و غازیها طلب مغفرت می‌کنم ۰۰۰۰
یاد آوری این نکته ضروری است که مرحوم قائم مقام نه تنها به استخدام
هستشار بیگانه اقدام نمود، بلکه نسبت به افسران انگلیسی که در ارتش ایران
بودند ابراز تنفر میکرد درمورد استخدام راولیسون بصفحه ۵۶ رجوع فرمائید .

اهمیت آموزش وطن پرستی بی اندازه است ، وطن پرستی مکتبی مقدماتیست
که شخص را برای درک پندارهای نو آماه میسازد (شروین)
بخاطر داشته باشید در هر وضعی که هستید ، وطن بخاطر : استعداد ، تقوی
احساسات و تمام اعمال شما حقی بگردنتان دارد ، شما سر بازانی آماده بچنگ هستید
که ناگزیرید پیوسته برای او از خواب برخیزید و بکمک او بشتابید (باژتلمی)

بخش هشتم

آموزشگاه‌های نظامی دیگر

مدرسه نظام شوکتیه

امیر شوکت‌الملک علم در قآینات برای حفظ آن حدود واحد‌های نظامی از سوار توپخانه و پیاده تشکیل داده بود از جمله بین درجه‌داران باسواد و داوطلبین خارج که شخصاً آنها را می‌شناخت چند نفری را انتخاب و در محلی خارج از سرباز - خانه پیرچند به آموزش آنان پرداخت و پس از یکسال آنها را به درجه افسری ارتقاء داد .

مدرسه نظام جنگل

میرزا کوچک خان در جنگل لشکر مجهزی آماده کرده بود که اگر اختلاف روحیه و اخلاق و زبان نبود (نیروی ترك قفقاز نیروی كرد خالوقربان و خالومراد نیروی‌های گیلانی و مازندرانی) و گاه بیگانه با یکدیگر گل‌آویز نمیشدند و فساد در آنها رسوخ نمی‌کرد موفقیت آنها حتمی بود .

برای کادر آتیه این سازمان ب فکر تشکیل دانشگده‌ای در جنگل افتاد و برای تهیه افسران تحصیل کرده از وجود ژنرال کاری کالدلی روسی و کاوک آلمانی و افسران عثمانی و ایرانی استفاده می‌کرد منتهی هنوز دوره این دانشگده پایان نرسیده بود که کارمیرزا کوچک خان و جنگلیها به تباهی کشید .

آموزشگاه گروهبانی

علاوه بر آموزشگاه گروهبانی قزاقخانه که برنامه آموزشی آنها بیشتر ورزش‌های زاکولوسکی *Zakolosky* و سوار خوبی بود و آموزشگاه ژاندارمری که برنامه عمده آنها تیراندازی و سواری و آئین نامه‌های ژاندارمری بود يك آموزشگاه گروهبانی فقط برای یکدوره در بریگاد مرکزی تشکیل گردید که برنامه آن از هر حیث جامع بود، ولی بیش از یکدوره دوام نیافت و برچیده شد.

آباد کردن کشور، مبارزه با فقر و جهالت، تعمیم فرهنگ و بهداشت بی‌تردید از هدفهای مقدس و عالی میباشند.

اما اجرای آن تنها با حرف امکان پذیر نیست، باید کارکرد، کار مداوم و طولانی، باید هزاران مطلب را در نظر گرفت و هزاران کار انجام داد.

محمد رضا شاه پهلوی

یگانه عملی که در زندگانی انسان را بهدش میرساند، انجام وظیفه است (هوگو)

بخش هفتم

دانشکده افسری ارتش شاهنشاهی

یازده ماه از تاریخ کودتا گذشته بود که بموجب دستور سردار سپه در بهمن ۱۳۰۰ مقرر گردید مدرسه قزاقخانه و مدرسه نظام مشیرالدوله و مدرسه بیطاری زاندارمری زیر فرمان سرهنگ عزیزالله ضرغامی تشکیل مدارس نظام را بدهند چون محلی که گنجایش کلیه این واحدها را داشته باشد موجود نبود لذا عمارت مسعودیه که ورثه ظل‌السلطان بر سر تقسیم آن بایکدیگر اختلاف داشتند و برای پایان دادن به اختلافات عیناً تقدیم سردار سپه وزیر جنگ نمودند ایشان هم آن محل وسیع را که از هر حیث تکافوی احتیاج مدارس را مینمود بدانشکده افسری اختصاص دادند. مدرسه قزاقخانه و مدرسه مشیرالدوله در آن محل جمع شدند.

کلاس آخر مدرسه قزاقخانه با کلاس سوم مدرسه نظام تشکیل کلاس ۱۲ علیا و کلاس دوم مدرسه نظام با سه نفر از شاگردان برجسته کلاس ماقبل آخر مدرسه قزاقخانه تشکیل کلاس ۱۱ (سفلا) را دارند.

و چهار کلاس بنام مدرسه متوسطه، شش کلاس هم بنام مدرسه ابتدائی نظام تشکیل گردید.

سرهنگ ضرغامی پس از سه ماه دانشکده را بسرتیپ حبیب‌الله شیبانی معاون ارکان حرب کل قشون تحویل نمود.

در این تاریخ لیاکته دانشجویان یکنواخت گردید: زمستان فرنج و شلوار کالیفه دارمیچ بیچ، کمر بند قلاب شیر و خورشید فلزی زرد، کلاه پوستی سفید و نشان شیر و خورشید زرد سردستی، هر مدرسه رنگ مخصوص گلی و آبی و سبز بود

لباس سلام، نیم تنه سورمه‌ای سر آستین جناقی یراق زرد، و دوریقه یراق زرد شلووار راسته ماهوت آبی با یراق زرد، نیم چکمه مشکی، کلاه کاسک ظل السلطان هر کلاس مربی جداگانه داشت که کلیه امور انضباطی و آراگزینی دانشجویان را از

قبیل مرخصی، تنبیه، و غیره را آن شخص که معمولا غیر نظامی هم انجام میداد.



عمارت کامرانیه که متعلق به نایب السلطنه و نزد شخصی بیع شرط بود پسردارسیه وزیر جنگ و اگذار گردید، ایشان هم مسعودیه را بوزارت فرهنگ اهدا فرموده کامرانیه را بمدارس نظام اختصاص دادند که فعلا باینکه توسعه یافته، محل غیر متناسبی هم برای دانشگده می باشد.

کوچکترین دانش آموز دبستان نظام

چوی ۱۲ کلاس مدارس نظام در عمارت جدید گنجانده نمیشد لذا در تیر ماه ۱۳۰۱ دو کلاس علیا و سفلی و چهار کلاس متوسطه به عمارت جدید انتقال یافت و مدرسه و کیلی قشون هم ساختمان‌های شمالی این عمارت را اشغال کردند، این محوطه کم کم توسعه پیدا کرد بطوریکه مساحت امروزه این دانشگده ۱۳۵۰۰۰ مترمکعب است که ۲۸۰۰۰ متر آن زیر بنا واقع شده است.

اعتصاب

دانشجویان سال آخر دانشگده چون مطابق معمول بایستی در مهرماه ۱۳۰۱ بدرجه افسری زایل شوند بنابر عللی دوره آنها امتداد یافت و دانشجویان سال آخر دست به اعتصاب زدند و جمله آنها را بر حسب امر سردار سپه بزندان انداختند و بازجویی

از آنها شروع شد جسته گریخته می شنیدیم که وزیر جنگ نظر دارد پس از پایان بازجویی چند نفری از محرکین را تیرباران کند .

در این هنگام سرتیپ امان الله میرزا رئیس ارکان حرب کل قشون که از رزمهای آذربایجان برگشته بود از سردار سپه وزیر جنگ تقاضای بخش آنها را نمود و برای تشویق برای دانشجویان درجه استواری و ماهیانه ۱۵۰ ریال حقوق منظور گردید .

در سوم خرداد ۱۳۰۲ سرتیپ شیپانی سرپرستی دانشجویانی باروپا رفت و سرتیپ محمد خان نخجوان (امیر موقت) بریاست دانشکده افسری (مدارس نظام) تعیین گردید و حقیقتاً مدارس نظام از زمان تصدی ایشان سر و صورتی گرفت .

تقسیمات

مدارس نظام تقسیم میشود :

- ۱- بمدرسه صاحبمنصبی شامل کلاسهای ۱۱ و ۱۲
 - ۲- مدرسه متوسطه کلاسهای ۷-۸-۹-۱۰ (بعداً به شش ساله تغییر یافت)
 - ۳- مدرسه ابتدایی کلاسهای ۱-۲-۳-۴-۵
- برنامه سال دوم عبارت بود از روزی چهار ساعت (سال ۷۵۰ ساعت) درس سه ساعت مشق (ورزش ، آموزش پیاده سواری ، توپخانه)
- در هفته یک روز خدمات صحرائی (نقشه برداری - تیراندازی - مانور)
- نود روز خدمات اردوئی در اردوگاه تابستانی
- در دوم مرداد ۱۳۰۲ جشن فارغ التحصیلی دوره اول برگزار گردید و ۱۹ نفر دانشجویان با درجه ستوان سومی پیاده نظام انتقال یافتند و این دوره بنام پهلوی مفتخر گردید
- دوره دوم پس از انجام یک عملیات سنگین اردوئی بطرف ده اوند و اجرای یک عمل اسواران اکتشافی سوار سریع بقزوین در ۲۴ مهرماه بنام دوره نهدری بارته ستوان دومی برسته های پیاده - توپخانه - سوار و مهندس بواحد های مرکزی انتقال

یافتند (مانند سراسر حجازی و سرتیب سبه پور و نگارنده فارغ التحصیل دوره دوم نادری)

مدرسه نیابت

برای این که درجه داران با سواد از ترفیع رتبه و آتیه خود مأیوس نشوند یکدوره یکساله آموزشگاه ستوانی در دانشکده افسری تشکیل گردید که گروهبانان واحدهای ارتش پس از انجام یک مسابقه با آموزشگاه وارد و پس از یک سال (بعداً بدو سال و سپس سه سال تمدید گردید) با درجه ستوان سومی بواحدهای پیاده انتقال پیدا میگردند که در سال ۱۳۲۰ برچیده شد و آخرین فارغ التحصیلان آموزشگاه ستوانی در مهرماه ۱۳۲۲ با درجه ستوان سومی بواحدهای مربوطه انتقال یافتند.

مدرسه احتیاط

برای اینکه مشمولین دیپلمه و لیسانسیه خدمت سر بازیرا انجام دهند در سال ۱۳۱۰ در دانشکده افسری آموزشگاهی بنام آموزشگاه افسران وظیفه تشکیل و کلیه مشمولین دیپلمه و بالاتر برای مدت شش ماه ایندوره آموزشگاه را پایان میرسانند چند سالست ایندانشکده ضمیمه دانشگاه نظامی شده .

دانشکده تکمیلی

عده‌ای از افسران ارتش بودند که هیچ گونه مدرک تحصیلی نداشتند برای اینکه ایندسته افسران با روش آموزش و پرورش و برنامه تقریبی دانشکده و آموزشگاه نظامی آشنا شود در سال ۱۳۱۳ دوره‌های تکمیلی برای رسته‌های پیاده نظام و سواره نظام و توپخانه در محیط دانشکده افسری تشکیل گردید .

آموزشگاه مالی

برای تقویت کادر مالی ارتش عده‌ای از هم‌ردیفان و افسران دفتری واجد شرایط و همچنین داوطلبان خارج در این آموزشگاه پذیرفته شده و پس از یکسال بدرجه

ستوان سومی بقسمت‌های مالی انتقال مییافتند.

دانشگاه جنك مخصوص افسران عالی‌رتبه تأسیس یافت از شهریور دوره آن
دوسال و چهارماه بود اینك مانند دانشگاه امریکاه به ۹ماه تقلیل یافته .
دانشگاه نظامی مجموعه‌ای از دانشکده افسران احتیاط - دانشکده افسران
گادری و افسریار ورسته‌های مختلفه ارتش فعلا در عباس آباد و سلطنت آباد میباشند.

www.iran-archive.com

عشق و علاقه بوطن و آب و خاک مانند علاقه پیدر و مادر و زن و فرزند امری

است طبیعی (از اسخنان محمد رضا شاه پهلوی)

خدمت بوطن نیمی از وظیفه است و خدمت بانسانیت نیم دیگر آن

(ویکتور هوگو)

(میشله)

در مدرسه باید وطن را فهمید

بخش هشتم

اعزام محصل باروفا

سردار سپه از روزیکه فرماندهی ارتش را بعهده گرفت دائماً در فکر آن بود که سطح اطلاعات و معلومات نظامی افسران را بالا برد ، از طرفی برای انجام این هدف مقدس بتعداد کافی افسر تحصیل کرده واجد شرایط در ارتش آن روز م. وجود نبود و نیز نمیخواست از کشورهای مجاور مستشارانی بخواهد در فکر استخدام افسرانی از آلمان بود چون دانست انگلیسها با این نظر جداً مخالفند و مزاحمت فراهم میآورند ناچار شد ضمن لایحه‌ای که بمجلس شورای ملی فرستاد تقاضای اعزام شصت نفر محصل بفرانسه فرستاده شود این لایحه تصویب شد و در خرداد ۱۳۰۱ شصت نفر افسران ارتش که بیشتر آنها از افسران فارغ التحصیل مدرسه نظام مشیرالدوله بودند برای کسب آموزش در رشته‌های پیاده و سوار و توپخانه و مهندس و هواپیمائی اهورمالی و فنی بفرانسه اعزام شدند .

قسمت پنجم

تاریخچه نیروی دریایی و هوایی ایران

امروز کشورهای جهان مخصوصاً آنهاییکه سواحل و بنادر بالاخره دریا و دریاچه مشترکی دارند باتکاء قدرت ارتش زمینی نمیتوانند خود را از داشتن نیروی هوایی مجهز و تأسیسات ناوهای دریایی مکمل بی نیاز بدانند ، خاصه برای ملتی که دارای تاریخ درخشانی بوده و نخواهد بدون دفاع و تلاش اسیر بیگانگان شود .

نیروی دریایی ایران پس از حمله عرب چنان ازهم پاچید که با تمام اقدامات نادرشاه باز نتوانست کمر راست کند ، رضاشاه کبیر دست بکار تشکیل يك نیروی دریایی آبرومندی بود این شهریار ، بدست افراد ایرانی کارخانه هواپیماسازی ایجاد کرد ولی دو دشمن کینه توز و با سابقه ایران در نیمه شب شهریور ۱۳۲۰ ناچوانمرانه هر دو را غفلت گیر و نابود نمودند . آبهای گرم و نیلگون خلیج فارس را از خون جوانان ایران گلگون و آسمان شفاف و لاجوردی ایران را تیره و تار ساختند و نیروی هوایی ما که جوانی ۱۴ ساله و نیروی دریایی که طفلی ۶ ساله بود ناگهان نابود شد اینک تاریخچه هر يك جداگانه

بخش یکم

تاریخچه نیروی دریایی ایران

از زمانهای خیلی پیش خلیج فارس و جزایر آن زاد و بوم ایرانیان بوده است بعد از فنیقی ها ناوگان ایرانی از راه همین خلیج بسراسر جهان آن روز آمد و شد داشته اند .

هر دوت درباره ناوگان ایرانی نوشته است « اکنون تمام چاشوان و ناخدایان ناوهای خلیج ، ایرانی هستند و فقط نیروی دریایی ایران بر آبهای این خلیج فرمان-روایی میکند »

پس از دوران پر افتخار هخامنشی ، اشکانیان ، ساسانیان نیز سازمانهای نیروی دریایی را تقویت نمودند، مخصوصاً هنگام سلطنت شاهپور ذوالاکتاف سراسر خلیج و باختر دریای عمان زیر پرچم ناویهای ایرانیان بوده است ، پس از هجوم تازیان بسرزمن ایران این نیروی دریایی بدست اعراب بیدوق افتاد و از هم پاچید ، چندی نگذشت که مجدداً پرچم ناوگان ایران در خلیج فارس افراشته شد .

در سال ۳۵۵ هـ مهزالدوله دیلمی وزیر خود (ابوالفرج) را بفرماندهی خلیج و سواحل عمان سرافراز ساخت و سایر فرمانروایان خلیج تا پایان سلطنت آل بویه دست دزدان دریایی و اعراب سواحل جنوبی عمان را از خلیج فارس کوتاه کردند . پس از دیالمه اتابکان فارس و سلاجقه کرمان کشتیرانی خلیج و تسلط بسواحل و بنادر و جزایر آنرا حفظ میکردند .

هنگام حمله مغول و هجوم تاتار نزدیک به ۲۰۰ سال وضع خلیج شوریده و

در هم بوده اولاد چنگیز و اخلاف تیمور از دریا وحشت داشتند و بحکومت های ضعیف خلیج چندان اهمیتی نمیدادند ، در اینمدت بازم ناوگان ایران پراکنده شد .

جنگ ایران و پرتقال

در دوران صفویه پس از نه قرن ایران استقلالی بدست آورد حدود کشور مشخص گردید ، شاهعباس کبیر متوجه خلیج و اخراج پرتقالیها شد که مدت یکقرن سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان را تصرف کرده و منابع سرشار ثروت آن رامیر بودند، امامقلیخان بیگلربیگی فارس مامور اخراج آنان گردید ، سردار ایرانی چون فاقد نیروی دریائی بود دست کمک بطرف دریا سالار انگلیسی (که بر قابت پرتقالیها باقیانوس هند و دریای عربستان دست اندازی میکردند) دراز نمود .

مامورین انگلستان تازه باب روابط بازرگانی خود را با ایران باز نموده و از سال ۱۰۳۰ هـ بندر جاسک را برای انبار کردن کالای خود از ایران اجاره نموده بودند .

در ^{فوریه ۱۶۴۲} ربيع الثاني ۱۰۴۱ امامقلیخان ضمن شرایطی چند کشتی از شرکت هند شرقی در اختیار خود در آورد که ناخدایان و ملوانان انگلیسی آنها را رهبری میکردند و نیز چهل کرجی ایرانی جمع آوری نمود و با هزاران سرباز ایرانی در برابر شهر پرشکوه هرمز لشکر انداختند .

پس از محاصره و جنگهای خونین و بمباران شدید بیابی بالاخره در ^{آوریل ۱۶۴۲} جمادی الاخره ۱۰۴۱

پرتقالیهای سمج جزیره هرمز را تسلیم نمودند ، همچنین محمود شاه برادر فیروز شاه سرداری سپاهیان ایران منصوب و سلسله ملوک هرمز پس از چندین قرن بر چیده شد . پرتقالیها پس از تسلیم هرمز در جزیره قشم قدم بقدم با سرسختی دفاع میکردند ولی سپاهیان ایران برای اجرای فرمان شاهنشاه خود کشته میشدند و پیش میتاختند خون پاک آنها سطح لاجوردی خلیج را گلگون میساخت تا اینکه کلیه جزایر را تصرف پرتقالیها خارج و به سلطه ۱۱۷ ساله بیگانگان در خلیج فارس پایان داده شد .

پس از تسلیم جزایر و تصرف سواحل و بنادر شمالی خلیج امامقلیخان در

اندیشه تصرف مسقط و عمان بود که بکلی دهانه خلیج را بروی بیگانگان ببندد ولی انگلیسها که در آن قسمت سواحل منافی نداشتند آماده بامداد نبودند فقط حاضر شدند يك ناو با قیمت گزافی بسر دار ایران بفروشدند.

از این تاریخ تدریجاً نیروی دریایی ایران رو بتوسعه بود ولی در عهد سلطنت شاه سلیمان صفوی ، هلندیها اخراج برتقالیها را غنیمت شمرده با نیروی دریایی مهمی به نیروی جوان خلیج حمله ور شده و سیزده ناو از سفاین نیروی دریایی جوان ایران را اسیر کردند .

نیروی دریایی در اواخر سلطنت نادر شاه افشار

شهریار افشار پس از نابودی او باش افغانی و تأدیب ترکان عثمانی و انتظام تر کستان متوجه سرکوبی دزدان دریایی و اخراج اهرای عرب گردید که از هرج و مرج اواخر سلطنت شاه سلطان حسین و حکومت محمود و اشرف افغان استفاده کرده جزایر خلیج و سواحل آنرا اشغال کرده بودند ، برای اقدام بچنین اهری خود را ناچار به تشکیل نیروی دریایی مقتدری دید، گرچه لطیف خان که بسوءت دربابگی خلیج تعیین شده بود دست با اقداماتی زد ناوهای تپیه کرد و بار دگر هسته مرکزی نیروی دریایی ایران را بوجود آورد حتی با کمک والی فارس قسمتهایی از مسقط و عمان را متصرف شد .

ولی این نیروی مختصر کفایت افکار بلند نادر را نمینمود ، لذا با شرکتهای هند شرقی انگلیس و هلند وارد مذاکره شد ، شرکت های نامبرده مایل نبودند کشور ایران در خلیج قدرتی پیدا کند لذا نه برای فروش و نه اجاره حاضر بواگذار ناو های مورد احتیاج نادر نشدند ولی برای اینکه شهریار افشار را نسبت بخود خشمگین نسازند حاضر شدند از کارخانه کشتی سازی سورات هندوستان در پائیز سال $\frac{۱۷۴۵}{۱۱۶۹}$ دوناو چهارصد تنی که هریک به بیست توپ مسلح بود توسط نمایندگان شرکت هند شرقی برای ایران خریداری و تحویل نمایند .

نادر شاه که میل نداشت دستش بطرف بیگانگان دراز شود و از طرفی تسلط به آبهای خلیج و دریای مازندران را لازم میدانست لذا برای تهیه جهازات و سفاین جنگی و بازرگانی دستور داد کارگاههایی تأسیس نمایند.

این نایب عظیم الشان از پادشاهان بزرگ است که ارزش نیروی دریایی رادرك کرد، لذا در شمال و جنوب اشخاص رشید و زیرکی را بسمت دریابگی تعیین و مأموریت انجام این کار را بآنها واگذار نمود.

متخصصین فنی هلندی و انگلیسی را بطور روزمزد استخدام نمود، دستورات داد چوبهای مخصوص کشتی را از جنگلهای شمال قطع و با تحمل مشقات بسیار از گردنه های سخت و راههای دشوار ببوشهر سیرسانند.

انگلیسی ها خیلی مایل بودند امور بازرگانی سواحل دریای خزر را در دست داشته و کالای خود را از طریق روسیه به ایران و از ایران بروسیه بفرستند برای اینکار جان التون John-Eloon نام انگلیسی که متخصص امر کشتی سازی بود در دستگاه رضاقلیمیرزا وارد نموده و از آن طریق نادر را از وجود یک چنین شخصیتی مطلع ساختند.

هنگامی که شاهنشاه ایران از تخصص او اطمینان حاصل کرد در سال ۱۱۵۶ / ۱۷۴۳ دستور استخدام او را داد و نامبرده را با سمت ریاست کارخانه کشتی سازی شمال و لقب جمال بك مفتخر نمود. نامبرده بدو آکلیه سواحل دریای خزر تا جزیره چکین را بازدید کرد تا بتواند بر علیه تراکمه دست با اقداماتی بزند. بعلاوه نادر خیال داشت با در دست داشتن نیروی دریایی قوی جناح ارتش خویش را در جنگ بر علیه نژاد گورها تقویت نموده و از راه دریا خواربار و مهمات بآنها برساند.

التون لنگرود و لاهیجان را مرکز کارگاههای خویش قرار داد، الوارهای مناسب از جنگل بریده کنار ساحل آماده میساست، پارچه های بادبان را از پنبه بافته و با نظر دریابگی طنابها را از کنف و کتان درست کرد، بالاخره در اوایل سال ۱۱۵۸ نخستین کشتی ساخته شده را با تشریفات بآب انداخت.

بود آنکه نسبتاً از سایرین سالم‌تر مانده بود ۵۰۰ تن ظرفیت داشت .
در زمان سلطنت نادر چون انگلیسی‌ها در خلیج فارس با مخالفت هلندی‌ها
و مزاحمت دزدان دریائی جواسم روبرو بودند ناچار با موافقت انایوانوا
Anna ywanowna امپراتور روسیه راه بازرگانی خود را از طریق روسیه
انتخاب کرده بودند .

در هر حال با شهادت نادر پیشرفت نیروی دریائی متوقف میشود ، مخصوصاً در
اوایل قاجاریه که بهیچوجه به اهمیت خلیج و جزایر و منابع و ثروت بی‌پایان آن پی
نبرده بودند آنچه که باقی بود رفته رفته به تصرف اعراب و دزدان دریائی درآمد .

نیروی دریائی ایران در دوران قاجاریه

انگلستان از نیات پطر کبیر برای دست اندازی بخلیج فارس و دست رسی
باب‌های گرم آگاه بود و برای العین میدید که وراث پتر یکی پس از دیگری برای
شادی روان پدر بزرگ خود باچه دقتی بوسایای او عمل میکند ، قفقاز را تصرف کردند
دولت ایران را از کشتی رانی در دریاچه خودشان (مازندران) منع کردند ، یک‌خیز
دیگر لازم است که بخلیج برسند ، بفکر افتادند خودشان پایگاه‌هایی در بنادر دریای
خزر ساخته و مشغول دیده بانی باشند و هر آینه خلیج فارس بالاخره هندوستان را در
مخاطره دیدند برای جلو گیری آن دست بکار شوند این بود که در زمان فتحعلیشاه
و اواخر جنگ‌های اول بین روس و ایران ضمن پیمانی (۱۸۱۳) تعهد کردند در صورتی
که دولت ایران مایل باشد در سواحل دریای مازندران کشتی بسازد آنها مهندس
و کارگر و عماله کشتی ساز در اختیار دولت ایران بگذارند ، اینموقعی بود که برق
شمشیر ناپلئون آنها را دچار بیم و هراسی کرده بود و احتمال میدادند باحسن روابط
بین امپراتور فرانسه و روس راه هندوستان برای ارتش ناپلئون باز شود ولی پس از
چندی آنها در اتحادیه ششم بر علیه ناپلئون با روسها نزدیک شدند و خطر حمله به هندوستان
مرتفع گردید ، بکافی قول و وعده‌های خود را فراموش کردند ، نه تنها در مورد ساختن

تاوهای جنگی و جہازات بازرگانی کمکی بدولت ایران نکردند، بلکه ناگهان افسران و درجہداران خود را کہ ہر یک در ارتش سمتی داشتند بہ تہران احضار و نظم ارتش را بہم ریختند، روسہا ہم کہ متوجہ این بی ترتیبی و تجدید سازمان ارتش ایران شدند بایک شبیخون سپاہ عباس میرزا را غافلگیر کردہ و موجبات پراکندگی واحداہارا فراہم ساختند و پس از پایان جنگ چون متوجہ شدند ایرانیہا قصد دارند بنیروی دریائی از یاد رفتہ خود سر و صورتی بدہند مخصوصاً دریکی از مواد صلح دولت ایرانرا از داشتن نیروی دریائی محروم و ممنوع ساختند.

انگلیسہا ہم کہ ہر زمان مورد سرزنش ایرانیان و توییح مقامات سیاسی دیگر واقع میشدند و آنہا را عہدشکن و بدقول معرفی میکردند، بلافاصلہ پس از انعقاد پیمان گلستان در سال $\frac{۱۲۲۹}{۱۸۱۴}$ در پیمان دو سال پیش خود تجدید نظر نمودہ و فصل ہفتم آنرا کہ کمک بہ ایجاد نیروی دریائی ایران بود بکلی حذف کردند.

در عہدنامہ گلستان فصل مربوط بہ نیروی دریائی ایران در بحر خزر تا اندازہئی گنک بود روسہا در جنگہای ۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ کہ منجر بشکست قطعی ایران شد، عہدنامہ ننگین تر کمانچای جانشین عہدنامہ گلستان گشت، در فصل ہشتم آن پیمان فصل پنجم عہدنامہ گلستان را تشریح نمودند (بجز دولت روسیہ هیچ دولت دیگری حق نخواہد داشت در دریای خزر نیروی دریائی داشته باشد) میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقیخان امیر کبیر کہ در صدد اصلاح ارتش و تجدید سازمان ارتش زمینی و دریائی ارتش ایران بودند با انگشت بیگانگان و بدست شاہان قاجار یکی را در حوضخانہ عمارت نگارستان مسموم کردند و هنوز جانی داشت کہ خفہ اش ساختند، دیگری را در فین کاشان رک زدند و هنوز جان داشت کہ او را بالنگ حمام نیز خفہ نمودند تا سایر خدمتگذاران ایران تکلیف خود را با این سلاطین شقی وجبار بدانند و بہمین مناسبت میرزا شفیع میرزا آقاسی و میرزا آقاخان کشور ایران را بر باد دادند و مدتها بر کرسی صدارت تکیہ زدند و هنوز هستند مردمی بروان ناپاک آنها درود میفرستند.

باری ناصرالدین شاه تا هنگامیکه بفرنگ نرفته بود نمیدانست با دست خود چه بدبختیهائی برای کشورش ایجاد کرده :

در نخستین سفر اروپا زیر چشمش نیروی دریائی روسیه را در بحر خزر از مد نظر گذراند و دانست دنیا با چه سرعتی پیش میرود و او با چه دقت و مهارتی کشورش را متوقف ساخته .

در سال $\frac{۵۱۲۸۲}{۱۸۶۵}$ با اشاره انگلیسها هرس ایجاد نیروی دریائی در خلیج فارس بسرش افتاد از سفیر آندولت خواهش کرد که واسطه معامله چهار فرزند کشتی جنگی شود . دولت انگلیس موافقت کرد مشروط بر آنکه ناخدا و کارگران کشتی انگلیسی و هندی و عرب باشند ؛ یعنی پول از شما آقائی از ما . ناصرالدین شاه این شرایط سنگین را پذیرفت بعشق اینکه در تاریخ، تجدید نیروی دریائی بنام او ثبت شود ولی چون پول نقد نداشت و میخواست بطور نسبه واقساط معامله کند کمپانی انگلیسی حاضر نمیشود و گفتگو در این خصوص بحمدالله قطع میشود .

پس از پانزده سال ($\frac{۱۴۹۷}{۱۸۸۰}$) ناصرالدین شاه که به اروپا مسافرت کرد بطوریکه متذکر شدیم نیروی دریائی روسیه را ملاحظه نمود پس از مراجعت چندی نگذشت که عازم دومین سفر اروپا گشت در این سفر نیروی دریائی عظیم انگلستان را ملاحظه کرد و دانست مرتکب چه خیانت هائی نسبت بکشورش شده است .

ناصرالدین شاه بیشتر اوقات را به مسافرت و شکار میپرداخت برای رسیدگی به امور کشور کمتر فرصت پیدا میکرد مخصوصاً بیست ساله او آخر سلطنت که کمتر در پایتخت دیده میشد سه مرتبه به اروپا رفت پول نداشت کشتیرانی گارون را به انگلیسها واگذار نمود، روسها سر و صداره انداختند . بصدراعظم گفت به بینید اینها چه امتیاز میخواهند فوراً بآنها بدهید معطل نکید من میخواهم زودتر بار سفر اروپا را ببندم ولی روسها که شتاب شاه را دیدند گفتند بهتر است شما آذربایجان را تازنجان را بما واگذار کنید ما عشق آباد و قسمتی از دشت بی آب و علف ترکمنستان را بشما پس میدهیم .

البته اتابك صدر اعظم ايران بدون مراجعه بشاه جواب دندان شکنی بآنها داد بالاخره



میرزا علی اصغر خان اتابک
صدر اعظم ایران

امتیاز راه بین انزلی و قزوین را بروسها دادند به اضافه امتیاز کلیه رودخانه هاییکه بدریای مازندران میریزد روسها گرفتند و اجازه دادند ناصرالدین شاه با خیال راحت به گردش و سیر آفاق بپردازد .

ناصرالدینشاه در انگلستان هوس خرید کشتی میکند مخصوصاً که وضع گمرکات جنوب صورت مطلوبی نداشت و عوائد آن بعلا نا امنی خلیج و اغتشاش سواحل روز بروز رو به کاهش میرفت .

مأموریت خرید چند فروند کشتی را به علیقلی خان مخبرالدوله وزیر مختار ایران در آلمان رجوع کرد نامبرده دو ناو کوچک خریداری مینماید نخستین ناو بنام پرس پولیس به گنجایش ۶۰۰ تن و ۴۵۰۰ اسب قوه با چهار لوله توپ گروپ که در سال ۱۳۰۱ م بیندر بوشهر وارد و تحت امر والی فارس قرار گرفت .
۱۳۰۱ م
۱۸۸۵ م

قطعات منفصل دومین ناو بنام شوش بیندر خر مشهور وارد و در اختیار حکومت خوزستان گذارده شد .

این بود وضع خجالت آور نیروی دریائی تا هنگام ظهور سردار سپه سردار نامی ایران از بدو فرماندهی گل قواچه در شمال و چه در جنوب متوجه ضعف نیروی دریائی ایران بود ؛ بخصوص که پس از برچیده شدن دستگاہ امپراطوری رمانفها و عقد پیمان ۱۳۰۰ / ۱۹۳۱ بین ایران و دولت روسیه شوروی، پس از یکصد و بیست و چند سال پیمان ترکمان چای افو گردید و بموجب ماده ۱۱ پیمان جدید دولت ایران حق حاکمیت دریای مازندران را که از دست داده بود باز یافت ولی تهی بودن خزانه دولت و فقدان افسر و کارمند دریائی موجب شد که توجهی فوری باین موضوع نشود .

ولی هنگام عملیات واحدهای نظامی برای سرنگون ساختن حکومت خودسر و نیمه مستقل خزعل در خوزستان وجود چند ناو جنگی کاملاً احساس شد؛ دولت ایران فاقد همه گونه وسایل دریایی بود در حالیکه شیخ خزعل که خود را تحت الحمایه انگلستان معرفی میکرده سه ناوچه شخصی در اختیار داشت در همین موقع (۱۳۰۳ شمسی) بود که از طرف وزارت جنگ دستور خرید يك ناوچه جنگی داده شد.

يك ناوچه آلمانی به ظرفیت ۱۴۹ تن که دو ماشین بخار بقوه یکصداسب قوه محرکه آنرا تشکیل میداد و مصرف آن نفت سیاه بود که در هر ۲۴ ساعت سه تن نفت مصرف مینمود و سرعت سیر آن در حدود ۱۰ میل دریایی بود این ناوچه بهر شهر میان هلپله و شادی مردم آبادان و سواحل خوزستان وارد شد و اعلیحضرت فقید هم آنرا بازدید کرده و سوار شده و فرمودند امیدوارم روزی از ناوهای بزرگ چندین هزار تنی در بنادر مختلفه ایران دیدن کنم.

تا سال ۱۳۱۱ که تاریخ تشکیل نیروی دریایی ایرانست ناوهای موجوده در خلیج فارس عبارت بود از:

۱- ناوچه خوزستان - این ناوچه شصت تنی راهنگام نخستین جنگ بین المللی انگلستان که برعایه عثمانی وارد جنگ شده بود در روی شطالعرب بکار انداخته پس از پایان جنگ توپ آنرا پیاده کردند و جسد ناوچه را به مرحوم حسین سومر نماینده مجلس شورای ملی در بصره بمبلغ مختصری فروختند و آن شخص هم آنرا بوزارت جنگ تقدیم نمود.

این ناوچه در عملیات برعلیه شیخ خزعل روی کارون بحمل سرباز و خواربار اشتغال داشت و چون فرسوده بود فروخته شد.

۲- ناوهما - متعلق به شیخ خزعل که در سال ۱۸۹۶ در انگلستان ساخته شده بود. مصرف آن زغال سنگ بود و قوه محرکه آن دو ماشین بخار بود سرعت سیر آن ساعتی ۱۲ میل.

این ناو برای تفریح شیخ خزعل بکار برده میشد، این کشتی دوطبقه که انگلیسی‌ها برای حمل معجز و حین از عراق به هندوستان بکار میبردند پس از پایان جنگ چون مصرف آن زغال‌سنگ و بصره تمام نمیشد انگلیسی‌ها آن را در برابر چهارده هزار لیره به شیخ خزعل واگذار کردند. چون اطاق‌های آن با لوازم لوکسی آرایش شده بود محل پذیرائی او بود و شیخ را در همین جهاز دستگیر ساختند، این کشتی چندی مورد استفاده متخصصین آمریکایی راه آهن بود و هنگام تشکیل نیروی دریائی بمنزله ستاد نیروی دریائی بکار برده میشد و پس از ایجاد ساختمان‌ها در خرمشهر محل آموزشگاه مهنای گردید و تا شهریور ۱۳۲۰ بهمین منظور بکار میرفت.

۳ - خزعلیه - کشتی لوکس دوطبقه شطی، مصرف آن نفت سیاه پس از دستگیری خزعل برای محل سکونت مهندسین بندری آمریکاییها اختصاص داده شد و تدریجاً که فرسوده شد بفروش رسید.

۴ - کشتی کارون نظیر ناو خزعلیه و دچار همان سرنوشت شد.

۵ - ناوچه های دیگر خزعل بنام (ناصری) و غیره چون هزینه زیادی داشتند صرفه در فروش آنها بود و بمزایده گذارده شد بنا بر این در هنگام تشکیل نیروی دریائی جنوب فقط دو ناوچه بنام شاهین (همان ناوچه پهلوی که از آلمان‌ها خریدار میشد) و ناوچه هما (متعلق به خزعل که محل آموزشگاه مهنای بود) وجود داشت در سال ۳۰۷ شهسی چند نفر افسر منجمله دریادار شاهین و مـرحوم ناخدا نقدی و غیره برای تحصیل در رشته کشتی رانی به ایتالیا اعزام شدند و در مهر ماه ۱۳۱۰ یکمده دوست و پنجاه نفری از افراد وظیفه بنادر خوزستان بهمراهی عده‌ای از افسران نیروی دریائی برای آوردن ناوهای سفارشی جدید (سیمرغ، شاهرخ، نهنک و غیره) رهسپار ایتالیا گردند.

بنابر این در آغاز تشکیل نیروی دریائی جنوب سازمان آن عبارت بود از .

۱ - فرماندهی و ستاد ۲ - بهداری ۳ - آموزشگاه مهنای ۳ - دوناو

جنگی ببر و بانک ۹۵۰ تنی و چهار ناو شهباز سیمرغ کرکس شاهرخ ۲۳۰ تنی سه

ناو ۷۵ تنی (مازندران، آذربایجان، گیلان) که هر کدام بیک توپ ۳۷ میلیمتری مسلح بودند.

۴ - کرجی موتوری چاپلوه و هفت کرجی موتوری که از گمرکات جنوب بنیروی دریائی منتقل شده بود تدریجاً بیک ناو بزرگ ۳۷۵ تنی و بیک حوضچه شنا مخصوص شستشو و تعمیر ناوهای خریداری و دربندر شاهپور و خرمشهر بکار برده میشد در جزایر و سواحل چراغهای دریائی متعدد نصب گردید.

پس از تشکیل نیروی دریائی جنوب، در دریای مازندران هم سازمان دریائی روی کار آمد و ناوچه نهنک کهن سال سابق رفقای جوانی مانند:

ناو سلطنتی شپسوار (۶۰۰ تنی) ناوچه باباسر (۶۰ تنی بایک قبضه توپ) ناوچههای شصت تنی سفیدرود، گرسمان خریداری شده و دربندر پهلوئی پهلو گرفتند علاوه بر ناوچههای نامبرده دو کرجی رامسر و نوشهر مخصوص سواری اعلیحضرت فقید و دو ناوچه موتوری دیگر مخصوص سواری افسران در نیروی دریائی شمال موجود بود.

من خود شاهد ابراز احساسات و شادی و شمع مردم بندرعباس بودم هنگامیکه دکل کشتی و پرچم اولین ناو ایرانی از دور نمایان شد و پس از یکصد و پنجاه سال ایرانیان مقیم بنادر از آبهای عمان و خلیج فارس ناو ایرانی و افسر و ناوی هموطن خود را میدیدند چنان فریادی از تددل می کشیدند که اغلب حنجره آنها به چرخش در می آمد و گرفت و موقعی که ناو پلنگ نزدیک ساحل شد غریب شادی برخواست کوچک و بزرگ خود را بدریا پرت می کردند، پیرمردها بسختی میگریستند چنان شور و سروری آروز برپا شد که همه حاضرین از ذوق بگریه افتادند، وقتی مرحوم دریادار بایندر و دریادار شاهین که ناخدای همان کشتی بود بساحل پیاده شدند مردم آنها را میبوسیدند میبوئیدند کسانی که دسترسی نداشتند کفش آنها لباس آنها بالاخره خاک پای آنها را بوسه میدادند.

آنوقتها مزایای امروز نبود این افسرهاست که در این آب و هوای سخت خلیج

زندگی میکردند و شب و روز دزدان دریائی را تعقیب میکردند ، جزایر اشغال شده ایران را یکی پس از دیگری از انگلیسی ها و اعراب پس میگرفتند ، پرچم ایران را بر بالای آن جزایر نصب میکردند ، همان حقوقی را میگرفتند که همطراز آنها در تهران و شهرهای خوش آب و هوا میگرفت و اگر هم چیزی بابت بدی آب و هوا بآنها داده شد آنقدرها نبود که بتواند جبران اینهمه شدا بد و سختی ها بکند ، در وقایع شهریور ۲۰ یکی از بزرگترین و نیرومندترین دولت های دریائی جهان این نیروی کوچک جوان ما را بدون اعلان جنگ و رعایت مقررات جنگی و انسانیت بقعر آب های خلیج روانه کرد و عده ای از افسران و درجه داران ما شهید شدند امر و زور سایه توجهات اعلی حضرت همایونی این سازمان که خورد و نابود شده بود تجدید حیاتی یافته و امیدواریم روزی برسد که قادر به نگهبانی کامل خلیج بشوند .

ماتی که آزادی میخواهد باید هوشیار و نیرومند باشد شرف و افتخار بقبضه شمشیر بسته است .

بخش دوم

تاریخچه نیروی هوایی ایران

اواخر سلطنت ناصرالدین شاه یکنفر فرانسوی بایران آمد و مدعی شد با يك وسیله ای که بالون نام دارد بهوا خواهد رفت ، آنموقع فقط چند نفری از رجال که باتفاق ناصرالدین شاه به اروپا رفته و به موضوع بالون و پرواز آن واقف بودند و از کارهای ژنرال ماگماهن در فرانسه در این مورد اطلاع داشتند ، بقیه درباریان و اشخاصی که شنیدند کسی میخواهد بهوا رود بیاد قفس نمزود و افسانه های سیمرغ افتادند ، تا روز موعود در محوطه جلوی دروازه دولت ، پس از حضور شاه و درباریان آماده پرواز شد و هر چه اصرار کرد یکی از وزراء نیز در این پرواز تفریحی او راهمراهی کند و جهانرا زیر پای خود به بیند هیچکس داوطلب نشد ، بالون پس از آنکه بقدر کافی اکسیژن ذخیره نمود خلبان نامبرده با کمک دستیارانش کلاف های مهار را یکمرتبه قطع و بالون آهسته آهسته بهوا رفت و پس از نیمساعتی در بین قصر قاجار و داودیه فرود آمد .

مشاهده نخستین پرواز مردم تهران را دچار شکفت آمیخته به تحسین نمود و لگردان تصنیف هائی ساخته و میخواندند (عرق چین بر سرم بالون هوا رفت ، فرنگی توش نشست نزد خدا رفت) و به تقلید آن فانوس های گوناگون و باد بادک گهواره می ساختند که توله سگی را بهوا میبرد ولی کم کم موضوع بالون که پرواز آن تجدید نشد از نظر ها فراموش شده بود که در اواسط نخستین جنگ جهانی ضمن عملیات محیر العقول آن روز پرواز هواپیماها را در روز نامه ها میخواندند و لشکر ۱۴ انگلیسی و سپاه ژنرال دسترویل که برای اشغال بادکوبه و بعد مقابله بانیروی سرخ و جلو گیری

از پیشروی آنها بسمت تهران (در حقیقت حراست هندوستان) بایران آمده بودند هر یک چند فروند طیاره با خود داشتند، که برای سرگرمی مردم پایتخت و منظورهای سیاسی دیگر گاهی یکی دو فروند طیاره از قزوین به تهران می‌آمد و در محوطه قلعه مرغی بزمین می‌نشست.

یکی از روزهای سال ۱۲۹۶ شمسی احمدشاه و رجال آنروز را در میدان مشق دعوت کردند و طیاره ای که در آنجا فرود آمده بود پیرواز آمد. البته ضمن فرود آمدن از سواران قزاق بخیال خود سوار خوبی در زیر هواپیمائی که هنوز نه نشسته بود آغاز نمود که ملخ طیاره سر او را از تنش بکند. در همین روزها طیاره دیگری (گویاروسی بود) در زمین های جلالیه و فیشر آباد هنگام فرود آمدن شکست و مردم تهران دسته دسته به تماشای قطعات متلاشی آن می‌رفتند.

هنگام قیام جنگلیها و حملات بالشویک ها در گیلان آذربایجان و هیدروپلان های روسی و طیارات انگلیسی در حدود گیلان و قزوین بکرات دیده شده بود

پس از پایان نخستین جنگ جهانی کمپانی یونکرز بایران آمد و پس از یک سلسله مذاکره با دولت های بیعلاقه و دستگاہ های بی اطلاع آن روز از تاسیس مراکز هوائی و تشکیل آموزشگاه خلبانی در تهران مأیوس گردیده بود که ظہور سردار نامی ایران موجبات تشویق و تجدید مذاکره کمپانی را فراهم آورد، چند طیاره و چند خلبان جوان هم به ایران آورد و در زمین های امامیه (تسلیمات و کارخانه برق) برای تشویق جوانان شروع به پرواز و نمایشات هوائی نمود و مردم داوطلبانه بکتومان میدادند و سوار طیارات میشدند.

متأسفانه یکی از طیاراتش ضمن پرواز خوبی، پشتک و وارو زدن؛ الش بشکست و سرنگون شد، خلبانش که جوانی هفده ساله بود بسوخت، همین موضوع و مشکلات سیاسی و اقتصادی دیگر سبب عدم موفقیت او شد ولی کمپانی از تصمیم خود دست بردار نبود و تا سال ۱۳۰۹ موسساتی در تهران، اصفهان، مشهد و اغلب شهرهای مهم دیگر دایر کرد.

ارتش ایران که برای بسط امنیت بسر کوبی اشرار و گردنکشان شروع کرده بود و احتیاج زیادی بطیاره برای بخش اعلامیه ها یا احیاناً بمباران داشت ناچار برای مناطق حساس و اشرار سرسخت در برابر مزدگزاران روزانه از این طیارات یونکرس و خلبانهای آلمانی برای شرکت در رزمها استفاده مینمود .

سردار سپه که متوجه اهمیت نیروی هوایی و تأثیر آن در جنگ ها بود برای تشکیل يك بنگاه هوایی نظامی ایرانی دست بیک اقدام اساسی زد و ضمن اینکه برای خرید چند فروند هواپیمایی به نمایندگان ایران در پایتخت های روسیه و فرانسه و آلمان دستورهای لازم داد و برای تأمین خلبان و دیدبانان از بین افسران و درجه داران و دانشجویان مستعد آنروز که بزبان روسی آشنائی داشتند عدهئی داوطلب انتخاب و پس از آزمایشهای لازم در اسفند ۱۳۰۳ نخستین کاروان دانشجویان هوایی روانه روسیه شدند تا در آموزشگاه خلبانی سپاستوپل و لنین گراد شروع به آموزش نمایند. (تیمسار سرتیپ اشتوداخ و مرحوم سرهنگ شرف الدین قهرمانی جزء ایندسته دانشجویان بودند)

در ۱۲ خرداد ۱۳۰۳ که جمعی از افسران رسته های مختلفه که آموزشگاه سن سیر را در فرانسه پایان رسانده بودند آموزشگاه خلبانی ایستتر فرانسه را نیز پایان رساندند (سرهنگ ۲ نخجوان و سروان دفتری احمد خسروانی از آن جمله بودند)

قرار شد سرهنگ نخجوان با يك طیاره فرانسوی از پاریس و ستوان اشتوداخ با يك طیاره روسی از باکو بطرف ایران پرواز نمایند و هر دو سلامت به ایران رسیدند .

۱۵ بهمن ۱۳۰۵ یعنی روزی که نخستین خلبان ایرانی با طیاره خود در فرودگاه قلعه مرغی بزمین نشست ، جوش و خروشی برپا بود . رضاشاه کبیر بقدری سردماغ و خوشحال و شنگول بود که نظیر آن کمتر دیده میشد ، نخجوان بمحض اینکه بزمین نشست از طیاره بیرون جست و جلوی چکمه های ساهنشاه بخاک افتاد ، اشک شوق در

دیدگان شاه حلقه‌زد زیربازوی خلبان شجاع خود را گرفت و بلندش نمود. هم او بود که فرمانده نیروی هوایی ارتش ایران گردید.

طیارات خریداری - نخستین دسته هواپیمای خریداری از فرانسه در سال ۱۳۰۳ بیندر بوشهر وارد شد، مسیو برو Bero خلبان فرانسوی که موظف بود آنها را در تهران تحویل نماید، بعلت عدم آشنائی بسرزمین کوهستانی و اوضاع جوی ایران سه‌فروند از آن طیارات را در بین راه (شیراز، اصفهان، کوه‌های بختیاری) بزمین زد و شکست و خودش که مدتی مفقود بود پس از چهار ماه با پای شکسته بطهران آمد.

باهمین طیارات بود که مرحوم ستوان ارفع‌الملک (سرتیپ ارفع) در رزم‌های خوزستان در آبان ماه ۱۳۰۳ اعلامیه‌های تبلیغاتی سردار سپه را روی سیاه چادرهای ایلات و عشایر و گاهی بادست بمب‌هایی روی اشراریکه سرسختی میکردند فرو می ریخت.

سپس ه-وایما خریداری شده از روسیه و آلمان و فرانسه تدریجاً به ایران رسید، در سال ۱۳۰۵ نیروی هوایی مختلط ایران بدون داشتن سرپناه با سه گروه در قلعه مرغی تشکیل گردید که طیارات آنرا بنام: کرکس، سیمرع، عقاب، شپهر تیهو، شاهین، همای، قرقی، کبک و بلبل نامیده و خلبان و مکانسین آنها ایرانی روسی (مانند لازفسکی) فرانسوی (برو) آلمانی (اسپاخر) بودند.

و برای نخستین بار در جنگ‌های لرستان و اکراد ارادت و در اطراف باجگیران بر علیه لهابک خان افسر یانگی بکار رفت.

در سال ۱۳۰۷ دومین دسته محصلین ایرانی از روسیه و فرانسه برگشتند در رزم‌های عملیاتی شرکت کردند و این خلبانها از افسران جوان و دانشجویان جدیدی بودند که باهمان طیارات ابراز رشادت‌ها نمودند و در رزم‌ها بطور موثری شرکت می کردند.

در سالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ دودسته دیگر افسر بروسیه فرستاده شد در همین

سال ستوان سپه‌پور و ماکوئی باطیاره خود در عملیات بر علیه دوست محمد بلوچ به مکران میروند و ستوان سپه‌پور در سال ۱۳۱۰ بر علیه اشرار ارارات دست بعملیات محیر العقولی میزنند و اعلیحضرت فقید را بآتیه این نیروی جوان امیدوار میسازند در سالهای ۱۳۰۸ - ۱۳۱۰ در عملیات فارس قسمت اعظم طیارات ایران شرکت میکنند حسارت اشرار بجائی رسیده بود که طیارات را در فرودگاه شیراز گلوله باران می کردند .

برگشت عده دیگر دانشجو - در سال ۱۳۰۹ یک عده دیگر از افسرانیکه بروسیه و فرانسه اعزام شده بودند بایران بر میگرددند و کادر هوائی نسبتاً غنی میشود سازمان - در سال ۱۳۱۰ سرگرد نور کیس Norkiss و سروان اکمان Ekman سوئدی پایه محکمی برای نیروی هوائی گذاردند در سال ۱۳۱۳ اداره هوائی بنیروی هوائی تبدیل و دارای ستادی میشود که تا سال ۱۳۱۷ سرهنگ بیور Bivert بلژیکی ریاست ستاد نیروی هوائی را عهده دار بود .

آموزشگاهها - تدریجاً نیروی هوائی ایران آموزشگاههای خلبانی و دیده بانى افزارمندی و فنی تشکیل میدهد که نه تنها داوطلبین جدید را تربیت میکرد بلکه عده‌ی از افسران صفی را که استعدادی داشتند بنیروی هوائی انتقال داده و تربیت مینمود، از همین سال است که تدریجاً افسران نیروی هوائی ایران برای طی دوره های عالیتر و کارورزی در ستادهای هواپیمائی اروپا و امریکا بخارجه میروند حتی کارخانه شهباز که در سال ۱۳۱۴ تاسیس شد موفق گردید در سال ۱۳۱۷ نخستین طیاره ساخت ایران را از کارخانه بیرون دهد .

واحدهای خارج - از سال ۱۳۱۴ سازمان هنگهای مرکز شهرهای خارج از پایتخت مانند تبریز (توسط مرحوم سرهنگ شیبانی) اهواز (ماکوئی و تیمسار گیلانشاه) مشهد (سپه‌پور و مرحوم جهانسوزی) شامل دو گردان و یک گروه ارتباط تشکیل شود .

تا حادثه شوم شهریور ۱۳۲۰ سانحه و تلفات این نیروی جوان به نسبت ضایعات

سایر کشورها ناچیز بود مع هذا چند نفر از بهترین خلبانان و دیده بان و مکانسین های جوان ماضن سوانح هوایی شهید گردیدند، اگر ترس از مواخضات و تنبیہات اعلیٰ حضرت فقید و مراقبت دائمی فرماندهان نبود در اثر شیطنت خلبانهای جوان و بی انضباطی آنها تعداد حوادث و فداثیمان این سازمان بمرانب بیشتر بود. کما اینکه پس از شهریور ۲۰ که این سازمان فنی دستخوش تحولات و بدست افسران بی اطلاع از کار هوانوردی بودند (مانند مرحوم سرتیب نخجوان، سرلشگر کوبال، سرلشگر مجید و محمد حسین فیروز و سرلشگر عمیدی) افتاد تعداد سوانح و ضایعات روز بروز افزون میگردد بخصوص که جاسوسان بیگانه در این نیروی حساس رسوخ کرده و تخریبات عمدی هم بر تعداد ضایعات افزون میگشت.

طیارات ایران که بگروه های شکاری و اکتشافی و بمباران و ارتباطی تقسیم شده بود فقط برای سرکوبی اشرا ر داخلی و مقابله با نیروئی شبیه بخودش قادر به خود نمائی بود هنوز دوره تکامل راطی نکرده و مالک طیارات دور پرواز تندرو نشده بود که حادثه شهریور ۱۳۲۰ اساس آن را واژگون ساخت.

حملات ناجوانمردانه روس و انگلیس بایران

بطوریکه قبلا گفتیم طیارات ایران از نظر سرعت و قدرت و برد طرف نسبت با طیارات آنروز جهان نبود و در برابر هواپیمائی روس و انگلیس کسی انتظار خود آرائی و مقابله را نداشت ناچار واحدهای هوائی پادگان مرکز در قلعه مرغی و دوشان تپه، مهر آباد بدستور اعلیٰ حضرت فقید در حال آماده باش بسر میبردند. کما اینکه روز سوم شهریور دو طیاره انگلیس در آسمان تهران به پخش اعلامیه مبادرت کردند و طیارات ایران تارفتند اوج بگیرند و آنها را تعقیب کنند طیارات انگلیسی با سرعت سرسام آوری که داشتند از نظرها ناپدید گشتند. چند روز بعد طیارات روسها ضمن پخش اعلامیه چند بمبی هم در تپه های لویزان و گودهای جنوب تهران فرو ریختند.

عصیان - روز هفتم شهریور پس از اعلان ترك مقاومت بین افسران جوان نیروی هوایی پادگان قلعه مرغی زمزمه‌هایی شروع میشود و می‌گویند چرا باید دست بسته تسلیم شویم؟

آنها از تدبیر کلی دولت اطلاعی نداشتند، سرلشکر خسروانی فرمانده نیرو افسران را جمع کرده ضمن نطقی آنها را بسکوت و آرامش دعوت میکند که ناگاه سروان وثیقی فرمانده گروه شکاری و ستوان وثیق و چند نفر دیگر فریاد میکنند ما دست بسته تسلیم نمیشویم، بالاخره بین آنها و طرفداران فرمانده نیرو کار بمشاجره و زدو خورد میکشد ولی چون عده تحریک‌شدگان و افسران تندخو بیشتر بودند سرلشگر خسروانی و سرگرد افخمی را زندانی کرده امور پادگان قلعه مرغی را در دست می‌گیرند اعلیحضرت فقید که از جریان مستحضر می‌گردد دستور میدهند که لشگریکم برای برقراری نظم و تأدیب متمرکبین فوراً اقدام نمایند. عدئی تانک و زره پوش و یک گردان پیاده بطرف قلعه مرغی حرکت و پادگان را محصور مینمایند، سروان وثیق و استوار شوشتری پرواز میکنند توپخانه ضد هوایی برای پائین آوردن آنها شروع بفعالیت می‌کند و آندو نفر با طیارات خود مفقود میشوند.

از این ساعت چون ممکن بود افسران جوان نیروی هوایی بر خلاف مصلحت کشور دست با اقدامات خطرناکی بزنند کلیه نیروی هوایی زیر نظر و تحت مراقبت لشگریکم قرار گرفت، از جمله نگارنده با یک گردان پیاده برای مراقبت واحدهای دوشان تپه به آن پادگان مأمور شدم ناظر احساسات پاك این افسران و درجه‌داران غیور و پر خون بودم؛ هنگامی که يك طیاره اجنبی در افق تهران پدیدار میشد از شدت تأثر و این که انضباط با آنها اجازه عکس‌العملی را نمیدهد خود را به گوشه پنهانی کشیده و آهسته می‌گریستند.

بی‌شرمی متجاوزین - سحرگاهان سوم شهریور چهل طیاره بمب افکن و شکاری و اکتشافی روسها سر بازخانه اردبیل و فرودگاه تبریز را بمباران کردند؛ مرحوم سرهنگ شیبانی پس از پرواز اکتشافی با کسب اجازه مرکز طیارات خود را

سالم بظهران میرساند، افراد ژاندارم و سرباز نیز موفق میشوند دو طیاره بلشویک ها را که خیلی نزدیک زمین در پرواز بودند در کوههای بزگوش و اطراف تبریز از کارانداخته سرنگون سازند روسپاهم ناجوانمردانه تلافی کرده شهرهای بلادفاح میانه و زنجان را حتی پس از ترك مقاومت مرتب بمباران مینمودند .

سر نوشت هنگ هوائی خوزستان

طیارات این هنگ چه در هوا مورد اصابت گلوله طیارات انگلیسی قرار گرفت و در میان شعله های فروزان ، خلبان و دیدبانش شهید شدند ، چه در فرودگاه و آشیانهها مورد حمله و بمبهای آتش را قرار گرفتند ، این ضربت ها تا روز ششم شهریور ادامه داشت، تنها امتیاز انگلیسیها با روسها آن بود که شهرهای بلادفاح را بمباران نکردند و پس از اعلان مقاومت دست از بمباران و تیراندازی برداشتند.

از هم پاچیدگی هنگ خراسان

با اینکه حمله روسها در منطقه خراسان در روز پنجم شهریور یعنی دو روز پس از تهاجم به آذربایجان شروع شد و در ظرف این دو روز نیروی هوائی قادر بود تکلیف هنگ هوائی مشهد را تعیین کند ولی معلوم نیست آیا در مورد اینکه خلبان ها طیارات خود را به بیرجند انتقال دهند دستور داده شد یا خیر ؟ مهمتر از همه اختلاف داخلی و دو دستگی افسران هنگ است که عدهئی از دستورات سرگرد داراب جهانسوزی فرمانده هنگ تبعیت کرده و عدهئی بدستور سرگرد علاء معادن هنگ از اجرای اوامر فرمانده سرباز زدند .

بهر حال این هنگ جنگ نکرده از هم پاچید، سرگرد جهانسوزی که عازم تهران بود روز هفتم شهریور مورد هجوم طیارات روسی قرار گرفته و پس از آنکه خلبان تیر میخوود طیاره در نزدیکی سبزوار سقوط میکند ، طیارات دشمن حتی قطعات متلاشی هواپیما را فراموش نکرده تا آنرا شعله ور نمیسازند رهایش نمی کنند . جهانسوزی و يك استوار بسوختند و خاکستر کالبد مطهر آنها بدست باد خزان

پس از استعفای رضا شاه کبیر و ورود میهمانهای ناخوانده بطهران تأسیسات
دوشان تپه را انگلیسی ها و قلعه مرغی را روس ها اشغال کردند و هنگ های ۱ و ۲
مرکز به اصفهان انتقال یافتند که نه آشیانه ای برای طیارات و نه مکانی برای افسران
و درجه داران مهیا بود ، در حقیقت نیروی هوایی ایران برچیده شد و آنچه دو مرتبه
بوجود آمد بر اثر همت مردانه شهریار وطن دوست و یگانه سرپرست دلسوز ارتش
ایران اعلیحضرت محمد رضا پهلوی میباشد .

باید با دیدگانی باز مراقب احوال دشمن بود تا دچار حمله ناگهانی نشویم
امروزه نیروی هوایی یکی از پایه های اصلی ارتشها را تشکیل میدهد تا جایی
که بعضی از کشورها وزارت هواپیمائی تأسیس نموده اند .

قسمت نهم

کودتای حوت ۹۹

بخش نخست

صبر آغاز

فتنه و آشوب و هرج و مرج سرتاسر ایران را فرا گرفته ، بالشویکها از متجاسرین در صفحات گیلان مازندران ، میرزا کوچک خان و تفنگدارانش در جنگل ارتش آن روز ایران را ناتوان کرده ، اقبال السلطنه در ماکو اسمعیل آقا سیمتقو در خطه جواهرخیز آذربایجان ، تاراج و کشتار بیرحمانه تراکمه در خراسان امور بازرگانی و رفت و آمد زایرین استان قدس را فلج کرده ، اکراد ، سردار رشید کردستانی و الوار غرب آزادانه به یغما و قتل و آزار مردم مشغولند ، منطقه پرتوت خوزستان در بست زیر تسلط خزعل ، هیچ ماموری بدون موافقت او از مرکز انتخاب نمیشود و بدون اجازه او حق ورود بخوزستان را ندارد پس از اینمقدمات چون عبور از لرستان با وجود اشرار آن حدود غیرممکن بود بایستی مأمور از طریق هندوستان یا عراق و بصره بخرمشهر وارد شود ، فارس و کرمان و اصفهان زیر مهمیز ارتش انگلستان بفرمان ژنرال دو گلاس و پلیس جنوب ، مکران در اختیار سرداران بلوچ که تپاشت دروازه کرمان بقتل و غارت مشغول بودند ، در خراسان قوام السلطنه بساط سلطنت گسترده ، خلاصه در هر ناحیه هر کس قلدرتر بود فرمانروایی میکرد وضع نکبت بار

ارتش و نگارنگ ایران هم تابع وضع عمومی کشور، روزی نبود که خبر زردوخورد قزاق ژاندارم یا مبارزه آژان و سرباز بگوش نرسد، سربازان ولایات و ق-راسولان های محلی که حقوق منظمی نداشتند، از راه مشاغل آزاد (هیزم شکنی تخم مرغ فروشی و غیره) امرار معاش میکردند، خلاصه دسته های مختلفه سرباز بنام های مختلف با شکمی گرسنه و پوشاکی ژنده در معابر بیچشم میخورد. مشاهده این مناظر رقت بار برای هر ایرانی باشرف قابل تحمل نبود؛ خزانه دولت تهی سرتاسر کشور درگ-روس و انگلیس، هر کس قادر بود از پرداخت مالیات خ-ودداری میکرد، روسای ایلات و سرکردگان عشایر علاوه بر اینکه دیناری بابت مالیات بدولت نمیدادند سر از اطاعت حکومت مرکزی پیچیده و در حدود مناطق خود بتجاوز و چپاول مشغول بودند بهمین علل پولی درخزانه نبود که بابت حقوق بکارمندان دولت بدهند و گاهی اتفاق میفتاد پس از چندین ماه پس افتادن مواجب آجر یا کاه و یونجه بابت حقوق بمستخدمین دولت میدادند.

دوران بدبختی و آشفتگی به منتهی درجه رسیده، قحطی مصنوعی بر اثر ورودار تشهای بیگانه ایجاد شده اغلب مردم پوست خیک میچزیدند و مانند چهارپایان در صحرا بچرا میپرداختند، بیماری همه گیری آنفولانزا مزید بر علت شده کار و بارغسال و گورکن هارونق گرفته، غالب آبادیها از سکنه خالی و اگر هم کسی باقیمانده از هستی ساقط شده بودند.

مرزها بیصاحب، استانها بی سرپرست، اوضاع آشفته، اشرار و راه زنان مطلق العنان حتی تا پشت دروازه تهران را میچاپیدند.

پیمان ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ ایران را بین روس و انگلیس تقسیم کرده

خلاصه هرج و مرج و پریشانی اوضاع عرصه را بخدمتگذاران طوری تنگ کرده بود که هیچکس جرأت نمیکرد مسئولیت امور کشور را بعهده بگیرد کابینه بدون تبعیت از نیات روس و انگلیس قادر نبود روی بای خود بایستد، بمجردیکه سفیر یکی ازدولتین از دولت دلخوری پیدا میکرد فوراً کابینه سقوط میکرد.

یغماگران و ورشکستگان سیاسی از این فرصت استفاده کرده بتاراج و غارت مشغول بودند ، احزاب سیاسی ، اعتدال ، دمکرات اتفاق و ترقی و غیره بجان هم افتاده هرروز حزبی نوظهور که گاهی ساخته و پرداخته بیگانگان بود با اسامی عجیب و غریب پا بر عرصه وجود میگذاشت .

روحانیون و عالم نمایان بیکار نه نشسته ، محضر آنها درحفل حل و عقد امور سیاسی شده بود ، کمیته مجازات دست بکشتار زده خائن و بیگناه را هدف گلوله جانسوز خود قرار میدادند .

در این گیر و دار سرپرستی کالس کنسول بوشهر وزیر مختار دولت بریتانیا در دربار ایران شده منظور عمده از انتخاب او این بود که از حالت اختصار روسیه (انقلاب اکتبر) استفاده کرده تا بموجب پیمانی ایران را مستعمر خود قرار دهند ، خلاصه در کابینه و نوق الدوله پیمان معروف ۱۹۱۹ منعقد گردید که مهمترین موادش یکی قسمت مالی بود دیگری قسمت نظامی آن که طرفین موافقت کرده بودند ، ارتش های رنگارنگ آن روز برچیده شد و بجای آن ، سازمان ارتش چهل هزار نفر با همان اسلوب پلیس جنوب روی کار آید که اسلحه و مهمات آن را باقیمت عادلانه انگلستان تأمین خواهد نمود ، مستشار کل این سازمان هم افسران انگلیسی باشند ضمناً در کمیسیون متشکله از ژنرال دیکسن ، ژنرال سایکس ، کلنل اسمائیس و سه نفر دیگر . از رجال نظامی ایران مانند عباس میرزا سالار لشکر ، دو نفر از سردارهای وزارت جنگ ، سرهنگ فضل الله آق اولی فرمانده رژیمن ۴ اراک هم سمت دیر کمیسیون راعهده دار بود ، قرار میشود که عده فی گروهان از ارتش هند استخدام کنند و در ارتش ایران هم افسران از درجه سروان بالاتر ترقی نکنند در اینصورت در راس هر هنگ افسران انگلیسی قرار گرفته و ستاد تیپ و لشگرها را افسران هندی و انگلیسی تشکیل خواهند داد .

این هیئت سازمان های مختلفه را تدریجاً سان دیده و باروحیه افسران آنها آشنا میشدند ، در مدرسه نظام وزارت جنگ و قزاقخانه با سردی از آنها پذیرائی شد

و سرهنگ آق اولی از این اقدام کمیسیون یعنی قبول اهانت (که هندیها و اسکاتلندی ها بر ایرانیان فرماندهی و آقائی بکنند و افسران ایرانی از رتبه سروانی ترقی نکنند



سرهنگ فضل الله آق اولی که شهادت او موجب
نفوس پیمان ۱۹۱۹ گردید

مگر آنکه دانشگاه کتوتیا را بیابان برسانند بنا بر این صدها سردار و سرتیپ و سرهنگ یعنی کلیه امرا و افسران ارشد که بین آنها دهها افسر تحصیل کرده که آموزشگاههای نظامی فرانسه و آلمان و ترکیه را دیده و افسران لایق وجود داشت) خیلی ناراحت میشود و پس از یکی دو مرتبه مراجعه بوزیر جنک سپهبد از رشتی و پاسخهای پریشان شنیدن روز اول فروردین ۱۲۹۹ در منزلش خودکشی نمود انتحار این افسر شریف در افکار و روحیه ملت اثر بسزائی نمود تا جائیکه وزیر جنک

اجباراً استعفا داد و نخست وزیر اعلامیه مفصلی در دفاع از قرار داد منتشر ساخت و وعده داد پس از تشکیل مجلس از پیمان و محاسن آن دفاع کند ولی ازدحام مردم و اجتماع محافل وطن پرستان موجبات سقوط کابینه او را فراهم کرد .
بهر حال مردم همه متوحش و به آتیه تاریک خود میاندیشیدند .
کمیته آهن - در همین اوان جمعی از روشن فکران برهبری آقای سیدضیاء الدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد انجمنی داشتند که هدف آنها واژگون ساختن اوضاع آنروز و سعادت ایران بود این جمعیت بنام کمیته آهن شهرت یافته بودند .

بخش دوم

مردم اسفند ۱۲۹۹

بنابر این مقدمه فقر و فاقه و بلا تکلیفی مردم ایران را تشنه یك تحویل و انقلابی عظیم نموده بود ، افسران و افراد ارتشهای رنگارنگ از این سرگردانی بستوه آمده خون نونپالان ایران که دشت و دمن و باطلاقیهای گیلان را گلگون کرده بهدر رفته ، جزایرهای سیاه و سیید آسمان گیلان کسی نبود که بر جنازه این شهیدان گمنام ندبه کند . پدران و مادران داغدیده زنجای بیوه و اطفال یتیم از گه شده خود بی اطلاع بودند با اینحال افسر و سربازها از بذلجان دریغ نداشتند .

در این هنگام جسته گریخته در محافل سیاسی گفتگوهای از کودتا بود حتی نصرت الدوله فیروز و سازمان ژاندارمری را مجری این اقدام جسورانه می انگاشتند . پس از انفصال افسران روسی در اواخر بهمن ۹۹ سرتیب رضاخان بفرماندهی آتریاد تهران و سرتیب احمد آقا (امیر احمدی) بفرماندهی هنگ سوار گارد قزاق خانه منصوب و بمنظور نامعلومی بطرف تهران حرکت کردند پس از مختصر توقفی در ینگه امام، کرج و کلاک را اشغال مینمایند .

روز سی ام بهمن هیئت وزرا و دربار از حرکت واحدهای قزاق بطرف تهران متوحش شده و از طرف شاه فرمان مراجعت بقزوین داده میشود .

در همین ضمن سید ضیاءالدین و سروان ژاندارمری کاظم سیاح و چند نفر دیگر از کمیته آهن، سرتیب رضا خان را که با اطلاع قبلی آنها دست بچنین اقدامی زده ملاقات و در انجام نیات خود با فشاری مینمایند .

سرتیپ رضا خان در اینموقع افسران و درجه‌داران را دور خود جمع و در



مورد هدف و منظور خود بیاناتی
دو این زمینه مینماید .

« همقطاران عزیز : بخوبی
 « میدانید که ما برای دفاع از آب
 « و خاک وطن خود تا آنجا که
 « میسر بود جانفشانی کردیم، در
 « باطلاقیهای گیلان باشکم گرسنه
 « ولیاسی پاره پاره زیر بارانهای
 « سیل آسائینه خود را آماج
 « گلوله‌های بلشویکها و متجاسرین
 « نمودیم ولی باید اقرار کرد که
 « که با این فداکاریها منافع
 « مشتی خائنین مرکزی را حفظ
 « میکردیم در برابر این از خود
 « گذشتگی ها رجال بی عاطفه
 « تهران که ما رادر پنجه جنایات
 « افسران روسی میدیدند حاضر
 « نشدند با ما هم آهنگی کنند،
 « اینها با آسایش جانبازان

سردار سپه سرسلسله دودمان پهلوی و
بنیان‌گذار ارتش ایران

« وطن موافقت ندارند ، اینها همان عنصر خیانت پیشه هستند که خون ملت را
 « مکیده بکشور خود و سربازان وطن پرست ایران خیانت میکنند ، اینک ما
 « میرویم که احقاق حق نموده انتقام خود را از این ناکس ها بگیریم ، برای اینکه
 « هنگام ورود به پایتخت دست خالی نبوده و پیش اطفال خود شرمنده نباشید ،

« دستور دادم فوراً بدرجه داران سی تومان و به قزاق ها بیست تومان داده شود »
نطق بی شایبه این افسر رنج کشیده در میان هلپله و شادی حاضرین پایان می یابد و
او را بدوش گرفته برای موفقیّت او هورا می کشیدند روز سوم حوت واحد ها با
اخذ دستورات کافی روانه تهران میشوند .

سپهدار اعظم! (فتح الله اکبر) نخست وزیر ایران معاون خود را برای کسب
اطلاع از چگونگی این حرکت ناگهانی قزاقها بطرف کرج میفرستد، بواحدهای بریگاد
مرکزی دستور میدهد تمام سوار پیاده و توپخانه خندق بین دروازه قزوین و دروازه
گمرک را اشغال نموده از ورود قزاق ها جلوگیری نمایند.

ولی چون هیچیک از افسران و افراد دل خوشی از اوضاع نداشته و نگران
آینده کشور بودند هنگام ورود قزاق ها نه تنها عکس العملی از خود نشان ندادند
بلکه با نیات آنها موافق و هم آهنگ میشوند .

شب بکنندی پیش میرود ، نورماه از میان ابرهای تیره و روشن افق مظلّم تهران
را می نگرد يك افق روشن و روزهای سعادتى را نوید میدهد .

سردار رشید ایران پیشاپیش اردوی قزاق (اترپاد تهران ، باطالیون عراق ،
هنگ گارد سوار ، آتشبار سوار و کوهستانی) به تهران جنایت کار یورش برد ولی
مردم ستم دیده پایتخت با آغوش باز آنها را پذیرفتند . ژاندارم در خواب خوش غنوده
نیروی پلیس (جز چند نفر) پایداری سختی از خود نشان نداد . نظمیه ، کلاترپها و
سربازخانه ها بآرامی اشغال گردید . کودتا آرام و بدون خونریزی زیاد بسرعت
صورت گرفت .

روز سوم اسفند خورشید از پس کوههای دماوند بالا آمده سرمی کشید ، ماه
رنك پریده کم کم در پرتو نور آفتاب از نظر ها محو میشود ؛ مردم تهران فقط هنگامی
که کرسی گرم را ترك کرده در خیابانها بوضع جدیدی برخورد نمودند . هر پاسبانی

✽ معلوم نیست چرا دو هنگ مسلح و منظم ژاندارم پادگان یوسف آباد و باغشاه
را برای اینکار مورد استفاده قرار نمیدهد .

بایک نفر قزاق برادروار به نگهبانی مشغولند، سردر شهربانی چند مسلسل نصب و عده‌ای قزاق درایوان آن اداره برفت و آمد مشغولند. همین و بس !؟

رئیس حکومت از شاه هیبرسد چه خبر است؟ شاه از او کسب اطلاع میکند؛ بالاخره سپهدار از ترس بمقامات خارجی پناهنده میشود. خدا یار ایران بود که چنین شد ایکاش سلطنت این شهریار وطن پرست دهسال دیگر دوام پیدا کرده بود. روز سوم اسفند نه تنها مبداء تحولات عظیم کشور بشمار میرود بلکه آنروز را میتوان روز تاریخ تشکیل ارتش نوین ایران نامید.

روز دوم کودتا سیدضیاءالدین بسمت نخست وزیری ایران معرفی میشود پس از سه ماه در چهارم خرداد قوام السلطنه از گوشه زندان بکرسی صدارت و مستند نخست وزیری جلوس میکند.

چون نتیجه حاصله از کودتا همان بود که ملت آرزو میکرد لذا اشخاصی در محافل خصوصی خود را بانی کودتا معرفی میکردند و جراید که آزادی قلم را در خطر میدیدند، تحت لفافه از وضع حاضر انتقاد میکردند این بود که روز دوم اسفند ۱۳۰۰ یکسال پس از این اقدام جسورانه رضاخان پهلوی سردار سپه وزیر جنگ و فرمانده کل قوا ضمن بیانیه‌ای صریحاً اعلام داشت :

« اشخاصی میتوانند در مقام اجرای این مقصود بر آیند که مادام العمر در « کوه و بیابان جان خود را در راه این کشور بر کف دست گرفته و تشخیص داده باشند »
« که زمامداران نالایق پست فطرت تمام این فدا کاریها را بیچ شمرده و تمام زحمات افسران و افراد ارتش را فدای صد دینار منفعت خود نموده اند... من از اقدامات خود در پیشگاه عموم ابداً شرمنده نیستم و با نهایت مباهات و افتخار است که خود را مسبب حقیقی کودتا بشما معرفی میکنم. »

« من نمیتوانستم تحمل نمایم که حیثیت و شرافت نفوس بیچاره ایرانی و هموطنان »
« بدبخت من بمعرض بیع و فروش اجانب در آمده و پست فطرتان تهران اسناد این »
« معامله را امضا نمایند. »

« برای من طاقت فرسا بود که این ملت بیچاره سالی ده کرور تومان مخارج «
« ارتش را از بیوه‌زنان فقیر کرمان و بلوچستان دریافت و تأدیه نموده آنوقت یکنفر «
« دزد دهسال در اطراف قسم و کاشان تا دروازه تهران مشغول شرارت و راهزنی «
« باشد و بعضی از مرزبانان را هم در تمام آن دزدیها شریک و انباز به بینم ...»
آری يك روحی بزرگ و مردی توانا میخواست تا دست بیگانگانرا که گریبان
این ملت بیچاره را بسختی گرفته بود قطع کند و بمظالم و خودسری مزدوران داخلی
خاتمه دهد .

امیر پنجه رضاخان پهلوی پس از اجرای کودتا از طرف سلطان احمد شاه بلقب
سردار سپه و فرماندهی دیویزیون قزاق منصوب گردید . بلافاصله این اعلامیه در تهران
و سایر شهرستانهای ایران انتشار یافت .
هموطنان

« وظایف مقدسه نسبت بشاه و وطن ما را به میدانهای جنگ هولناک گیلان روانه
نمود، همان میدانهای خونین مرگباری که قشون دشمن برای تسخیر ایران و تهدید
بایتخت با قوای فزونتر و اسلحه مکملتر تشکیل گردیده بود .
افراد دلور قزاق اینوظیفه مقدس را باجان و دل استقبال نمودند ، زیرا تنها
قوه منظم ایرانی که میتواندست وظیفه مدافعه وطن را ایفاء نماید ، همین قوه و افراد
بودند که بدون لباس و کفش بدون غذا و بدون اسلحه کافی سینه و پیکر خود را
سپر توپهای آتش فشان نمودند . غیرت و همت ایرانیرا ثابت و دستجات انبوه متجاسرین
را از پشت دروازه قزوین تا ساحل دریا راندند .»

اگر فداکاری و خدمات جانبازان اردوی قزاق نتیجه مطلوب را حاصل نکرد
و نتوانستیم خاک مقدس وطن و عصمت برادران گیلانی خود را از دست دشمن نجات
دهیم تقصیری متوجه ما نبوده بلکه خیانت کاری صاحبمنصبان بیگانه و کسانیکه سرپرستی
و اداره امور به آنها محول شده بود موجب عقیم ماندن نتیجه خدمات ما گردید...»
« اگر جنایتکاران خارجی توانستند نتیجه فداکاریهای اولاد ایران را خنثی کنند برای»

« این بود که خیانتکاران داخلی ما را بازیچه دست و آلت شهوت خود و دیگران »
« قرار میدادند . »

« هنگام عقب نشینی از باطالاقهای گیلان در زیر آتش توپ دشمنان احساس »
« نمودیم که منشأ تمام بدبختیهای ایران، ذات و فلاکت قشون، جنایت کاران داخلی »
« هستند . در همان هنگامیکه خون خود را در مقابل دشمن مهاجم میریختیم بحرمت »
« همان خونهای پاک و مقدس قسم خوردیم که در اولین فرصت خون خود را نثار »
« نمائیم تا ریشه خیانت کاران خودخواه تن پرور داخلی را بر انداخته ملت ایران »
« را از سلسله رقیب مشتی دزد و خیانتکار آزاد نمائیم، مشیت کردگاری و خواست »
« حضرت خداوند این فرصت را برای ما تدارک دیده ، اینک در تهران هستیم »

« ما پایتخت را تسخیر نکردیم زیرا نمیتوانستیم اسلحه خود را درجائی بلند »
« کنیم که شهریار مقدس و تاجدار ماحضور دارند و فقط به تهران آمدیم که معنی حقیقی »
« سرپرستی مملکت و مرکزیت حکومت بدان اطلاق گردد. »

« حکومتی که در فکر ایران باشد ، حکومتی که فقط تماشاچی بدبختیها و »
« فلاکت ملت خود واقع نگردد ، حکومتی که تجلیل و تنظیم قشون را از اولین »
« شرایط سعادت مملکت بشمار آورد ، نیرومندی و آسایش قشون را راه نجات »
« مملکت بداند »

« حکومتی که بیت المال مسلمین را وسیله شهوترانی و مفتخوری تنبلان و »
« تن پروران بی حیثیت قرار ندهد »

« حکومتی که سواد اعظم مسلمین را مرکز شقاوت ها و کانون مظالم و »
« قساوت نسازد »

« حکومتی که در اقطار سرزمین آن هزارها افراد مملکتش از گرسنگی و »
« بدبختی زندگانی را بدرود نگویند . »

« حکومتی که ناموس و عصمت گیلانی ، تبریزی ، کرمانی را با خواهر خود »
« فرق نگذارد ، حکومتی که برای زینت و تجمل معدودی خودخواه بدبختی مملکت »

« را تجویز نکنند.»

«حکومتی که برای گرفتن چندصد هزار تومان قرض هر روز آبروی ایران را»
« نزد این و آن نریزد و مملکت خود را زیر بار ننگ نبرد.»
« ما سرباز هستیم و فداکار، حاضر شده ایم خون خود را برای انجام این»
« آمال و آرزو نثار کنیم و غیر از قدرت و عظمت قشون برای حفظ شهریار و وطن»
« مقدس خود آرزویی نداریم، هر لحظه که چنان حکومتی تشکیل شود و موجبات»
« سربلندی وطن و آزادی و آسایش و شرف و افتخار ملت را عملاً نمودار سازد»
« و با ملت مانند گوسفند زبان بسته رفتار نمایند بلکه بمعنی واقعی بملت بنگرد»
« آن لحظه است که ما خواهیم توانست بآتیه امیدوار بوده و چنانکه نشان دادیم»
« وظیفه دفاع وطن را ایفا نمائیم»

« با تمام برادران نظامی خود مانند ژاندارم و پلیس که آنها هم با دل های»
« دردناک شریک فداکاریهای اردوی قزاق بودند، کمال صمیمیت را داشته و اجازه»
« نخواهیم داد که دشمنان سعادت قشون بین ما ها تفرقه و نفاق بیفکنند. همه شاه»
« پرست فدائی وطن، همه اولاد این آب و خاک، همه خدمتگذار ایران هستیم»
« زنده باد شاهنشاه ایران، زنده باد ملت ایران با عظمت باد قشون دلاور ایران»

رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت شهرداری و فرمانده کل قوا - رضا
در تاریخ هفتم اردیبهشت ماه یعنی شصت روز پس از کودتا مازور مسعود خان
کیهان از وزارت جنگ مستعفی گردید و چون برازنده تر از سردار سپه مرد لایق و
کاردان دیگری که شایسته اداره کردن ارتش را داشته باشد وجود نداشت این مرد
مدبر و افسردلیر برای این مقام انتخاب و منصوب گردید.

همین حسن انتخاب موجب شد که تدریجاً ژاندارمری که تا این تاریخ استقلال
خود را حفظ کرده و به تحریک باطنی شاه و نخست وزیر (قوام السلطنه) حاضر نمیشد
در جرگه ارتش متحدالشکل داخل شود، آمادگی خود را اعلام و در تاریخ ۱۷ دی
ماه ۱۳۰۰ از وزارت کشور منتزع و تابع وزارت جنگ گردید و اسم ژاندارم و قزاق
به سرباز تبدیل شد و بطوریکه خواهیم دید همین اتحاد و اتفاق موجب موفقیت
های بیشماری گردید.

قسمت هفتم

سال ۱۳۰۰ پایه سازمان جدید ارتش

بطوریکه ملاحظه شد هیئت‌های مستشاران بیگانه با دریافت حقوقی گزاف از خزانه تپی و ملت فقیر ایران وحیف و میل‌هاییکه بدخواه خود مینمودند نه تنها نتوانستند یا نخواستند يك لشگر منظم نیرومندی در ایران تشکیل دهند. بلکه آنچه را که بنام ارتش بوجود می‌آوردند بیشتر برای حفظ منافع همسایگان زورمند ایران (قزاق- پلیس جنوب) مصرف میشد و خون جوانان ایرانی برای اجرای مقاصد دشمنان ایران خاک کشور را گلگون میساخت یا اینکه بدون توجه بدستورات دولت مرکز هر واحدی بدنبال هدف و مقاصد روسای خود روانه میشد (مانند واحدهای مختلفه ژاندارمری در نخستین جنگ بین‌المللی) و هیچ‌مقامی قادر به بازخواست نبود.

نه تنها از این ارتشهای رنگارنگ کشور ایران استفاده نظامی نبرد، بلکه برای انتظامات کشور یا اخذ مالیات این واحدهایی لیاقتی خود را طوری به اثبات رسانده بودند که ایلات و عشایر این سازمانها را وسیله تفریح خود قرار داده و اجامر و او باش شهرها سربازها را مورد استهزا قرار میدادند، عده امر او افسران ارشد از سرباز بیشتر بود سرباز چیره و مواجیبی نداشت و آنچه باین اسم از خزانه دولت خارج میشد بمصرف خوشگذرانی سردارها و امیرتومانها و میرپنجه‌ها میرسید، سازهانی که تا اندازه‌ئی اظهارات وجود می‌کرد (آنهم در برابر دزدان و راهزنانه در نه برابر ایلات و عشایر) تنها ژاندارمری و تا اندازه‌ئی قزاق‌خانه بود. سازمان ارتش ایران پیش از کودتای عبارت بود از هشت هزار نفر قزاق با ۲۰۷۰۵۷۶ تومان بودجه و هشت هزار و چهارصد ژاندارم

با ۲۱۱۶۶۹۱ تومان و چند هزار سربازان ولایات ۲۲۴۵۷۵۷۳ تومان بودجه که نصف بیشتر آن صرف حقوق امرا و سرداران بی‌سپاه تهران میشده و در حدود هشت هزار نفر پلیس جنوب که به نفع بیگانه بود .

تا اینکه به‌خواست ایزد توانا خورشید سعادت ایران طلوع و میر پنج‌رضا خان با يك اراده قوی و ایمانی راسخ ظهور کرد ، ارتش رنگارنگ را يك نواخت نمود طومار ملوك الطوائفی و خودسری را درهم پیچید ، دارائی کشور سر و صورتی پیدا کرد ممالک دارای قدرت و مرکزیت شد .

ارتش جدید علاوه از وصول مالیات از گردنکشان و قلدرها و سرکوبی عشایر خود سر و اشراخیره سرنگهبانی کشور و حراست مرزها را عهده‌دار گردید .

بخش نخست

ارتش‌های رنگارنگ و کمرنگ میشوند

چند روز پس از اجرای کودتا سازمان بریگاد مرکزی و اردوی فوق‌العاده، گارد نصرت خلاصه قسمت‌هایی از وزارت جنگ که هر يك باسمى مشغول و لگه‌ردی بودند، یکی پس از دیگری در قزاق‌خانه تحلیل رفت.

روز ۱۸ دیماه ۱۳۰۰ با تداوم نیروی ژاندارمری که تا این ساعت پایداری میکرد با سازمان قزاق‌خانه یکی شده تشکیل نیروئی بنام قشون ایران را دادند، همان‌موقع مدرسه نظام وزارت جنگ با مدرسه قزاق‌خانه یکی شده و مدارس نظام نامیده شد. افراد ارتش جدید را کماکان یا سربازان بنیچه محلی تشکیل میدادند یا بطور داوطلب از بین جوانان کشور استخدام میشدند.

این سازمان درهم ریخته که بمنظور بنیان یک واحد متحدالشکل نظامی بوجود آمد شالوده ارتش نوین ایران را تشکیل میداد، دست وزارت کشور و حکام محلی از مداخله در امور آن کوتاه‌شده پادشاه و نخست‌وزیران وقت به تبعیت از افکار عمومی برای یکی شدن سازمان‌ها، دیگر مداخله و تحریکی نمینمودند.

سردار سپه در آذرماه همانسال بژاندارمری رفته و در حضور کلیه افسران نطق مهبجی ایراد نمود، افسرانی که تا این تاریخ حاضر بتبعیت و همزیستی افسران قزاق نبودند تحت تأثیر بیانات آن سردار مدبر قرار گرفته در چهاردهم دیماه ۱۳۰۰ بموجب ماده ۱۳ دستور ۳۰۴ ژاندارمری، این سازمان مهم که تا اندازه‌ای هم محبوبیت ملی داشت بقزاق‌خانه ملحق و طبق فرمان عمومی ارتش کلیه اسامی ژاندارم و قزاق بسرباز تبدیل، مستشاران سوئدی از خدمت معاف و لباسها يك شکل شد.

استقرار واحدها

برای اینکه واحدهای پراکنده قزاق ، ژاندارم و سرباز و سایر سازمانهای محلی در هر کجا که متمرکز هستند سریعاً جمع آوری و منظم گردند ایران به پنج منطقه لشکری تقسیم گردید :

- لشکر یکم مرکز از عناصر زیر تشکیل شد وزیر نظر مستقیم سردار سپه وزیر جنگ قرار گرفت ؛

الف) قزاق - هنگ بیاده تهران ، بریگاد سوار ، باطالیون تیرانداز عراق ، قسمت توپخانه

ب) ژاندارم - هنگ ۱ یوسف آباد ، هنگ ۲ باغشاه ، گردان مستقل شهری مأمور مالیه

ج) سرباز - بریگاد مرکزی ، بریگاد فوق العاده و سایر قسمتها
لشکر ۲ شمالغرب - مرکز تبریز فرمانده لشکر، سرلشکر اسمعیل امیرفضلی و رئیس ستاد سرهنگ محمدحسین فیروز
عناصر تشکیل دهنده :

۱- بریگاد مختلط قزاق تبریز ، اترپاد اردبیل

۲- رژیمان ۱۴ ژاندارمری تبریز

۳- باطالیون مستقل ۱۳ ژاندارمری زنجان

لشکر ۵ خراسان - مرکز مشهد فرمانده لشکر، سرلشکر حسین خزاعی رئیس

ستاد سرهنگ ژاندارم محمد حسین جهانیانی

عناصر تشکیل دهنده :

۱- آترپاد قزاق خراسان

۲- رژیمان ۱۰ ژاندارمری استرآباد

۳- فوج سرباز سده ، فوج سرباز قاقان ، توپخانه قشون بیرجند و سیستان

لشکر ۴ جنوب - مرکز اصفهان، فرمانده لشکر، سرلشکر محمود آیرم رئیس

ستاد سرهنگ ۲ ژاندارم حیدرقلی پسیان

عناصر تشکیل دهنده :

۱- آتریاد قزاق اصفهان

۴- رژیمان ۶ ژاندارمری

۴- باطالیون مستقل ژاندارمری کاشان

لشکر ۴ غرب - مرکز همدان، فرمانده لشکر، سرلشکر احمد امیراحمدی رئیس

ستاد سرهنگ ژاندارم عبدالرزاق افخمی

عناصر تشکیل دهنده :

۱- آتریاد قزاق همدان و بروجرد

۴- رژیمان ۹۹ ژاندارمری کردستان

۴- رژیمان ۹۴ ژاندارمری کرمانشاهان

۴- رژیمان ۷ ژاندارمری عراق

۵- رژیمان ۸ ژاندارمری بروجرد و همدان

بنابراین فرماندهان لشگرها عموماً ازین افسران قزاق و روسای ارکان حرب لشگرها اکثراً ازین افسران ژاندارمری انتخاب شدند .

کادر ارتش

بطوریکه درینتش مربوط به پلیس جنوب متذکر شدیم انگلیسیها چون برای هزینه نیروی فضولی که برای منافع خود و کشتار خونین ایرانی تشکیل داده بودند مطالبه دو میلیون لیره می کردند و هنگامی که از اجرای قرارداد ۱۹۱۹ با مقاومت شدید ملیون روبرو شدند افراد و کادر هندی و برمه‌ای را به اوطان خود برگردانده و واحدها را مرخص کردند ولی اسلحه و مهمات را به ارتش ایران تحویل نداده و با قیمت ارزان بین عشایر بخش کردند .

چهارپایان و ساز و برگ خود را حراج نمودند و آنچه را که خریدار نداشت

معدوم ساختند مثلاً اسب و قاطر و شتر را اعدام کرده و زین و برک و چیزهای دیگر را میسوزاندند .

سردار سپه افسران و درجه داران پلیس جنوب را که اغلب برای گذران زندگی نوکری بیگانه را پذیرفته و ندانسته آلت دست آنها شده بود با آغوش باز پذیرفت و بآنها گفت از این ببعد باید نیروی خود را برای سر بلندی ایران بکار برد تا مادر وطن از غفلت و خطای شما چشم پوشی کند غالب آنها بایکی دودرجه تنزل رتبه در ارتش نوبنیاد ایران پذیرفته شدند .

ولی چون این عده قلیل افسر و درجه دار نظر بلند سرداران را از راه تأمین نمیکرد متوجه تکمیل مدرسه نظام شد ، مدارس مختلفه نظام (ژاندارمری ، قزاق خانه ، وزارت جنگ) را برچید و از مجموعه آنها مدارس نظام را به سرپرستی رئیس ارکان حرب کل قشون تشکیل داد (که بعداً بمدرسه صاحبمنصبی ، متوسطه و ابتدائی تقسیم شد) مدرسه بیطاری ، مدرسه گروهبانی قشون و مدرسه نعلبندی و گروهبانی بیطاری را تقویت نمود .

برای تکمیل کادر موزیک کلنل علیتنقی وزیرری را بریاست مدرسه موسیقی تعیین و سالی چند نفر دانشجویان باین مدرسه اعزام میداشت .

در این گیرودار ارتش جوان در تمام نقاط ایران با سرکشان باغی و گردنکشان طاغی دست بگریبان بود و عدهئی از جوانان وطن برای برقراری نظم و مرکزیت دادن به اوضاع پریشان کشور در خاک و خون میغلظیدند .

از جمله در اواخر شهریور بقصد ترور سردار سپه مردی با چادر زنانه خود را حامل عریضه ای معرفی کرد که باید بدست شخص سردار سپه بدهد ولی این مرد زیرک هنوز نزدیک نشده تشخیص داد که در زیر چادر جز یکمرد جانی کس دیگر نیست فوراً یوسف ارمنی با سیبل های کلفت دستگیر و پس از بازجویی معلوم شد بتحریک قوام السلطنه توطئه ای در کار است که عبدالصمد خان و سردار انتصار نیز در آن دست داشته یا اقلابی اطلاع نبوده اند بهر حال گذشت مردانه سردار فقط به تبعید قوام



یک ستوان بالباس رسمی آتشبار پهلوی

نهضت جمهوری

در اواخر سال ۱۳۰۲ مردم که از خیانت‌های و یا غفلت‌های قاجاریه بجان آمده بودند و خدمات سردار سپه را بچشم خود دیدند از اطراف و اکناف کشور به تقلید از سرنگون شدن امپراطوری عثمانی درخواست خلع قاجاریه و برقراری جمهوری نمودند ولی چون با مخالفت روحانیون روبرو شد بموجب تصمیم سردار پهلوی

موضوع معوق ماند ولی چون اقلیت مجلس با نطقهای زنده اینمرد توانا را رنجیده خاطر نمودند، ایشان از کارکناره و به بوم هن رفت، عقلاى قوم که یکباره حس کردند کشور بی سرپرست شده نزد سردار رفته باپوزش و وعده تقویت رفع دلتنگی از رئیس الوزرا نمودند، در اواخر سال ۱۳۰۳ طبق قانون مخصوصی فرماندهی کل قوای ایران را که طبق قانون اساسی مخصوص پادشاه است بسردار پهلوی تفویض کردند

خرید طیاره

گرچه در فصل مربوطه تأسیس نیروی هوایی در اینخصوص بحث گردید ولی باید متذکر شد که تا اینموقع نه تنها ارتش بلکه دولت ایران فاقد نیروی هوایی و طیاره بود، در جنگها با هزینه گرانی برای مدت چند ساعت طیاره و خلبان یونکرس اجاره میشد.

برای رفع این نقیصه در خرداد ۱۳۰۲ ضمن اعزام شصت افسر برای تحصیل رسته‌های مختلفه نظامی بفرانسه چند نفری برای طی دوره دانشکده خلبانی رهسپار دیار فرانسه و بعداً دو دسته بدانشکده سپاستوبل و لنین گراد روسیه اعزام گردید، در همین ضمن چند طیاره جنگی از روسیه و فرانسه خریداری و بایران وارد شد.

بی سیم پهلوی تأسیس و بین تهران و مراکز استان‌های مهم روابط تلگرافى بی سیم برقرار گردید.

قانون راه آهن سرتاسری ایران از محل عایدات قند و شکر بمجلس شورای ملی تسلیم گردید.

بخش دوم

مبنای حقیقی سازمان ارتش

رفته‌رفته آشوب‌ها خاموش و فتنه‌ها فرونشست ، دیگر در جنگل جز صدای زانغ و زغن و گاهی شغال نوای دیگری بگوش نمیرسد ، باشویک بکشور خودش رفته میرزا کوچک‌خان و مجاهدینش تسلیم یاسر کوبی شدند ، امیرمویذ سوادکوهی و سیدجلال چمنی بسزای خود رسیدند ، امیرعشایر خلخال و اسمعیل آقای سیمتقو تنبیه و قلع و قمع گردید سردار رشید کردستانی و قادر خان جافی تنبیه شدند لرستان دیگر لانه وحشیان و آدم‌کشان نیست ، شیخ خزعل سلطان بی‌تاج و تخت خوزستان روی چکمه‌های سردار رشید ایران افتاده و از گذشته توبه نمود ، خوانین ممسنی و چاکوتاهی سر تسلیم فرود آوردند ، بختیاربها قول دادند دیگر آلت دست بیگانه نشوند ، ارتش ایران برای اولین بار قدم بصفحات بلوچستان گذارد خلاصه اینک موقع آنست که تشکیلات متزلزل ارتش ایران مستحکم گردد .

سازماق قطعی

الف - وزارت جنگ شامل .

۱ - کابینه ۲ - شورای عالی قشون ۳ - مدارس نظام

ارکان حرب کل قشون شامل

۱ - دفتر ۲ - تنظیمات (سبجات ، محاکمات - سر بازگیری)

۳ - عملیات (تنسیقات ، اطلاعات ، آموزش و پرورش : نقشه برداری ، امور

هوایی و دریایی)

- ۴ - مباشرت کل قشون (تدارکات ، محاسبات ، تفتیش - کارخانه ها خدمات فنی ، مطبعه ، مخازن قشون)
- ۵ - صحیه کل قشون
- ۶ - بيطاری کل قشون
- ۷ - انطباعات (شعبه مجله - دارالترجمه - کتابخانه)
- ۸ - دایره موزیک
- ۹ - نقلیه قشون (شعبه فنی - مصادر کار - ساختمان - نعلبند خانه - ایلخی چراغ برق - اسکورت عشایر)
- ۱۰ - اداره مالیه کل قشون
- ۱۱ - خزانه داریکل قشون
- ۱۲ - قورخانه کل قشون (تفنک سازی ، فشنک سازی ، باروت کوبی ، ریخته گری ارا به سازی - میدان تیر اندازی - مدرسه فنی)
- ۱۳ - بی سیم قشون (بامرا آنز مشهد ، تبریز ، کرمان ، شیراز ، کرمانشاهان و بوشهر ارتباط داشت)

تقسیمات ارتش

ارتش ایران در اینموقع به پنج لشکر و یک تیم مستقل بشرح زیر تقسیم شده بود .

الف لشکر مرکز بفرماندهی سردار سپه نخست وزیر و وزیر جنگ شامل

۱ - تیم گارد پیاده (فوج پهلوی ، فوج پیاده آهن ، فوج بهادر و یک گردان مهندس)

۲ - تیم تیر انداز عراق (شامل فوج پیاده احمدی - فوج پیاده نادری)

تیم گارد سوار (فوج مرک - فوج دفاع - فوج سنگین اسلحه مدرسه و کیلی سوار) بعدها فوج مرک به فاتح و دفاع به نصرت و سنگین اسلحه به پهلوی تبدیل یافت

۴ - تیم توپخانه - (شامل فوج سوار توپخانه صحرائی ، فوج پیاده توپخانه

صحرائی فوج توپخانه دوہستانی

لشکر ۴ شمالغرب - بفرماندہی سرلشکر عبداللہ امیر طہماسی شامل :

۱ - تیپ پیادہ - (فوج ۱۳ آذر فوج ۱۴ اخگر فوج ۱۵ سپہبان)

۲ - تیپ سوار (فوج ۱۰ قہرمان فوج ۱۱ خیابو فوج ۱۲ خوی)

۳ - فوج ۷ توپخانه - یک گروہان مہندس یکدستہ موزیک

لشکر ۳ غرب بفرماندہی سرلشکر احمد آقا امیر احمدی شامل :

۱ - تیپ پیادہ - (فوج ۱۷ پیادہ فدوی فوج ۱۸ ظفر فوج ۱۹ منصور)

فوج فدوی برائز رشادت بعدہا بگارد سپہ تبدیل شد

۲ - تیپ سوار (فوج ۱۳ ناصری فوج ۱۴ مظفر)

یک گروہان مہندس یکدستہ موزیک - یک گردان توپخانه مرکز این لشکر بدو

ہمدان سپس کرمانشاہ بالاخرہ بہ خرم آباد انتقال یافت .

لشکر ۴ جنوب بفرماندہی سرلشکر محمود ایرم شامل :

سہ قسمت مختلط در اصفہان - کرمان ، فارس و یک گردان مستقل ۱۷ بہبہان

شعاع مستحفظی این لشکر عبارت بود از سیستان ، بلوچستان ، کرمان ، اصفہان

کاشان ، فارس و خوزستان ، قسمت بحریہ خلیج نیز تحت امر امیر لشکر جنوب بود

۱ - تیپ مختلط فارس (فوج ۲۳ پیادہ ، گردان مستقل بنادر - گردان مستقل

بہبہان فوج ۱۸ سوار صفشکن - یک آتشبار صحرائی ، یک گروہان مہندس)

۲ - تیپ مختلط اصفہان (فوج ۲۱ پیادہ سلحشور فوج ۱۷ سوار عباسی ،

فوج ۱۵ توپخانہ یک گروہان مہندس - یکدستہ موزیک - مدرسہ و کیلی)

۲ - تیپ مختلط کرمان و بلوچستان - (فوج پیادہ ۲۲ رزمجو فوج ۲۰ سوار

جماز - فوج ۱۹ سوار یزد یکدستہ موزیک)

مرکز این لشکر بدو اصفہان و سپس بشیراز انتقال یافت .

تیپ مستقل شمال - شامل گیلان - مازندران - گرگان بفرماندہی سرتیب

فضل اللہ زاہدی شامل (فوج ۹ پیادہ سپہ پور فوج ۱۰ پیادہ روئین تن فوج سوار پولادین و

قسمت ۵ توپخانه .

لشکر شرق مرکز مشهدفرمانده لشکر سرلشکر، حسین آقا خزاعی شامل

۱- فوج ۴۵ پیاده کیانی

۴- تیپ مرزی افغانستان (فوج ۲۷ سوار بهرامی ، یکدسته پنجاه تیر ، یک گردان مستقل پیاده)

۴- فوج ۴۶ پیاده نظام زابلی

۴- قسمت سیستان (فوج ۲۲ سوار خسروی - یک بهادران سوار جماز ، یک آتشبار توپخانه)

۵- فوج ۱۹- توپخانه ، یکدسته مهندس ، یکدسته موزیک

امنیه کل مملکتی

پس از برچیده شدن ژاندارمری سازمانی به اسم امنیه کل مملکتی بفرماندهی سرلشکر سردار رفعت (علی نقدی) تشکیل گردید که به ۶ ناحیه تقسیم میشد .

۱- ناحیه مرکز (گردان مستحفظین شهری - شش بهادران)

۴- ناحیه جنوب (چهار بهادران)

۴- ناحیه شرق (سه بهادران)

۴- ناحیه غرب (پنج بهادران)

۵- ناحیه شرق (چهار بهادران)

۶- ناحیه شمالغرب (سه بهادران)

بخش سوم

یک قدم به پیش

پیش از آنکه سردار سپه تاج کیانی بر سر بگذارد، به تخت سلطنت و جایگاه جمشید جم تکیه زده و لکه‌های ننگ و آلودگی گذشتگان را شستشود و قدم‌ها را تشکیل یک ارتش منظمی را فراهم کرد، درجات و القاب را که از زمان خلفای عباسی باقی مانده بود ملغی نمود، سردار صولت، امیر نظام، سردار ظفر و سالار منصور که در برابر نایب حسین کاشی چون موشی در سوراخ می‌رفتند بنام اصلی خود زانعلی و برجعلی و نام خانوادگی شناخته شدند.

درجات امیر تومانی، سرداری، امیر پنجه به سرهنگی و سروانی تنزیل پیدا کرد. وزارت جنگ که ده‌ها سردار داشت دیگر امرای لشکر آن از تعداد انگشت دست تجاوز نمی‌کند.

در سالهای ۱۳۰۲ تا آنروز نزدیک بی‌کصد نفر افسر جوان بکادر ارتش افزوده شده به‌علاوه محصلینی که بفرنگ فرستاده شده بودند تحصیلات خود را تمام کرده و با فکر جوانی کادر لشکرها را تشکیل می‌دهند.

اینک ملت ایران که مردمی هوشیار و قدر شناس هستند غفلت و خطاهای سلاطین قاجاریه و خدمات شبانه‌روزی سردار رشید ایران را فراموش نکرده بوسیله مجلس موسسان تاج و تخت جمشید جم و داریوش و انوشیروان دادگر را تحویل مردی داد، که سزاوار و شایسته نگهداری آن بود.

نخستین فرمان همایونی

« در این موقع که ملت حق شناس ایران بی‌اس خدمات وطن خواهانه من یکدل و

و یکصد را بسطنت دعوت و تخب و تاج کیانی را بمن تسلیم میدارند ، باهمان نیت پاك و عزم راسخی که از نخستین روز خدمتگذاری باین آب و خاک داشته و دارم با توکل بقادر متعال و باتکاء ملت، این مسئولیت بزرگ رادر عهده گرفته حصول آمال دیرینه خود را که اعاده دوره مجدد و عظمت مملکت است که در تحت سرپرستی و فرماندهی من قشون از هم گسیخته ایران حیات تازهئی بخود گرفته و نظام جوانی ایجاد گردیده که آحاد و افراد آن در راه ترقی و سعادت مملکت از هیچ فداکاری خودداری ننموده و همواره در میدان جانبازی حاضر بوده اند ، در این روز تاریخی لازم میدانم رضایت خاطر خود را بصاحبمنصبان و افراد رشید خود اظهار داشته تذکر دهم که از امروز وظیفه مهمی بر وظایف آنان اضافه شده است ، و آن حفظ حیثیات تاج و تختی میباشد که مقام خدمت بوطن از طرف ملت بمن تفویض گردیده .

ضمناً فرد فرد قشون من که در سرتاسر مملکت بانجام وظیفه مقدس سرسازی اشتغال دارند باید بدانند که نیل بمقام سلطنت روح و قلب من را آنی از آنها منکف نکرده باعلاقه تامی که همیشه بقشون داشته و دارم که فانی السابق فرماندهی کل قوای بحری و بری و هوایی را مستقیماً در عهده خواهم داشت .

در سال ۱۳۰۵ در اثر بررسی های سرتیپ جهانبانی رئیس ارکان حرب کل قشون که در اروپا کرده بود مختصر تغییری در سازمان های ارتش داده شد از جمله ستاد ارتش به ۹ اداره و چهار رکن تقسیم گردید (دفتر ، رکن های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ اداره محاکمات قشون ، نظام اجباری ، مباشرت ، نقلیه ، صحیه ، بیطاری ، هواپیمائی ، تلگراف بی سیم) امورات بحریه قشون بر کن چهارم معول گردید .

در شمال غرب در این لشکر تغییراتی داده شد (یک تیپ مختلط در تبریز یک تیپ مختلط در ارومیه ، واحدهای مختلط دیگر در سلماس ، اردبیل و ماکو)

در لشکر غرب یک تیپ مختلط در کردستان (هنگ مظفر) یک تیپ مختلط

در لرستان (هنگ گارد سپه) یک هنگ مختلط در کرمانشاه (هنگ منصور)

واحدهای دیگر منتصب به تیپ های نامبرده در سقز و دزفول و یک گردان

سوار دربر و جرد مستقر گردید .

سرتیب مرتضی خان فرمانده تیپ گارد پیاده بفرماندهی لشکر مرکز ، سرتیب
جانمحمد دوآلو بفرماندهی لشکر شرق ، سرلشکر حسین خزاعی بریاست قورخانه و
سرلشکر عبدالله طهماسبی بوزارت طرق و شوارع و فوائد عامه و فلاح و تجارت
و سرتیب آیرم بفرماندهی لشکر شمال غرب منصوب گردید .

قانون نظام وظیفه

از روزی که اعلیحضرت فقید ضمن عهده داری وزارت جنگ بمقام فرماندهی
کل قشون منصوب گردید متوجه این نقص بود که سرباز داوطلب و بنیچه علاوه بر
اینکه برای دولت گران تمام میشود چون در برابر پول کار میکنند آنطور که باید برای
نگهبانی وطن و انتظامات کشور مورد استفاده واقع نمیشوند ، افراد محلی و بنیچه اغلب
پیر و معلول بودند ، گاهی پدر شصت ساله و فرزند ۱۴ ساله از محلها برای خدمت
سربازی روانه میشدند .

بعلاوه اینها فقط چند صباحی که در خدمت بودند مورد استفاده قرار میگرفتند
د در موارد حساس که کشور بسربازان بسیاری احتیاجمند است دسترسی بهیچ مقام
و منبعی نداشت ، این بود که دستور داده شد که مقررات نظام وظیفه ترکیه ، فرانسه و
روسیه را مورد بررسی قرار داده پس از آنکه با تطبیق اوضاع کشور مقرراتی آماده
شد طی لایحه ای به مجلس شورای ملی بردند و در جلسه ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ به تصویب
رسید که بعدها تغییراتی در آن نیز داده شد .

سال ۱۳۰۵ اولین سالیست که این قانون اجرا میشود نهایت بدست افسرانی
بی اطلاع از امر نظام وظیفه ، در سالهای نخست بطور قرعه کشی سرباز زبر پرچم
انتخاب میشد .

چون باید ضایعات این چند ساله ترمیم و جای کشته شدگان و افراد اخراجی
پر شده و افراد سازمانهای جدید تأمین شود بدو افراد نظام وظیفه را برای اخذ
آموزش مقدماتی در گردانهای چهارم هر هنگ بنام گردان احتیاط جمع آوری نموده

پس از شش ماه خدمت بین سایر واحدها بخش میگردند .

تدریجا افراد محلی تحلیل رفتند بطوریکه در سال ۱۳۱۰ در هر لشکر فقط يك گروهان بنام کادر ثابت باقی ماند .

موضوع لغو درجات افسران و سازمان‌های جدید در حکم عمومی قشونی ۴۴ تاریخ ۸ حوت ۱۳۰۰ درج گردید ، حقوقی که در این سال برای افراد و درجه‌داران و افسران تعیین شده بود تا سال ۱۳۲۰ بقوت خود باقی بود فقط سال ۱۳۱۲ بموجب ستوان ها پنجاه ریال اضافه شد .

موجب تاین	قران	موجب تاین ۱	قران
« سرچوقه	« ۴۰	« وکیل چپ	« ۴۰
« وکیل راست	« ۷۵	« وکیل اول	« ۱۰۰
« معین نایب ۲	« ۱۵۰	« معین نایب ۱	« ۲۵۰
« نایب سوم	« ۴۵۰	« نایب دوم	« ۵۵۰
« نایب اول	« ۶۵۰	« سلطان	« ۹۰۰
« باور	« ۱۲۰۰	« نایب سرهنگ	« ۱۳۵۰
« سرهنگ	« ۱۸۰۰	« سر تیپ	« ۲۸۰۰
« امیر لشکر	« ۴۰۰۰	« سپهبد	« ۶۰۰۰

حقوق افسران غیر صنفی و امانیه مقداری کمتر بود .

نشان ذوالفقار که عالیترین نشان نظامی ایران بود در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۰۲ با چهار درجه تصویب شد، تعداد آن فوق العاده محدود و درجه ۴ آن فقط بده نفر داده شد و درجه ۲ فقط بشخص سردار سپه تقدیم و درجه ۱ و ۲ آن موکول به ابراز رشادت در جنگ با بیگانگان گردید، پس از آن نشان سپه با سه درجه تصویب گردید که جز در جنگ هیچوقت بکسی داده نمیشد .

مرحله دوم

سال ۱۳۰۶ در کادر فرماندهان بزرگ و ارکان سازمان های لشکر تغییراتی

داده شد بر اثر سوء جریان امور مالی لشکر مرکز، ادارات مالیه و مباشرت لشکر منحل و اغلب متصدیان امور مالی واحدها اخراج و یا به نقاط بدآب و هوا انتقال یافتند. سپس فرماندهی لشکر منحل و سرتیب یزدان پناه منتظر خدمت شد.

تغییرات حاصله از اینقرار بود :

در اثر انحلال فرماندهی لشکر مرکز سازمان های موجوده بدینصورت درآمد:

۱ - تیپ ۱ گارد پیاده با گردان مهندس و گروهان زره پوش به فرماندهی

سرهنگ بوذرجمهری

- تیپ دوم پیاده و آموزشگاه گروهبانی بفرماندهی سرهنگ میرزا

محمد محتشمی

- تیپ ۳ گارد سوار و آموزشگاه گروهبانی مربوطه بفرماندهی سرتیب جعفرقلی

بیگلرپور.

- تیپ توپخانه - و آموزشگاه گروهبانی بفرماندهی سرتیب ابوالقاسم گرانمایه

لشکر شرق بدون تغییر کادر فرماندهی

- یک تیپ مختلط (۱ هنگ پیاده ۱ هنگ سوار ۱ هنگ توپخانه)

در مشهد

- یک هنگ مختلط در سیستان

- یک هنگ مختلط در بجنورد

- یک گردان در تربت جام

لشکر جنوب که فرماندهی آن هنوز باقی بود :

- یک تیپ مختلط در فارس

- یک هنگ مختلط در کرمان

- یک هنگ مختلط در خوزستان

- پنج گردان مختلط در نقاط دیگر (اصفهان ، یزد ، بندر بوشهر ، بهبهان ،

بندر عباس)

تیپ شمال

این قسمت تا هنگام تغییر سلطنت زیر نظر سردار سپه وزیر جنگ و فرمانده لشکر مرکز اداره میشد ولی پس از آنکه سر تیپ ایرم بفرماندهی لشکر شمال غرب انتقال یافت و سر تیپ فضل الله زاهدی بفرماندهی آن تیپ تعیین گردید و هنگام تجربه از لشکر مرکز بنام تیپ مختلط مستقل شمال نامیده شد و باینصورت درآمد .

۱- ستاد تیپ و یک هنگ مختلط در رشت ۲- یک هنگ مختلط در گرگان ۳- یک هنگ مختلط در پهلوی دژ .

در سال ۱۳۰۶ هنگ های مختلط کرمان و خوزستان بدو تیپ مختلط مستقل تبدیل گردید ، همچنین گردان های مختلط یزد و اصفهان مخلوط شده هنگ مختلط اصفهان را تشکیل دادند و بعدها که مستقل شد نگارنده با درجه ستوان دومی بریاست ستاد این هنگ که تمام منطقه بختیاری را نیز در برداشت منصوب شدم

سال ۱۳۰۷

لشکر جنوب که تا این تاریخ نیمی از ایران را در اختیار داشت و خوب اداره نمیشد ستاد و فرماندهی آن پرچیده شد و تیپ های فارس، کرمان ، خوزستان و هنگ اصفهان، مستقل شناخته شدند، در این سال تیپ های مستقل مرکز بدینصورت درآمدند

الف - تیپ مستقل گارد پیاده (هنگ ۱ گارد پیاده پهلوی ، هنگ ۲ گارد آهنین هنگ ۳ گارد بهادر) گردان مهندس که بعداً تبدیل به هنگ شد ، و مقدمات تشکیل هنگ ۲۰ پیاده نیز فراهم گردید .

ب - تیپ مستقل دوم گارد پیاده (هنگ ۵ رضا پور ، هنگ ۶ گارد نادری ، یک گردان مستقل در ساری) مقدمات تشکیل هنگ های پیاده ۷ و ۲۱ پیاده نیز فراهم شده بود .

در هر تیپ یک آموزشگاه گروهبانی کادر ثابت و یک آموزشگاه کادر احتیاط گروهبانی . در هر هنگ نیز آموزشگاه سرجوقکی احتیاط تشکیل گردید .

تیپ مستقل شمال نیز برچیده و بدو قسمت مستقل گردگان و هنگ مستقل گردگان

و هنگ مستقل گیلان تقسیم شد، سر تیپ محمد شاه بختی فرمانده لشکر غرب که مورد خشم اعلیحضرت فقید واقع و خلع درجه شده بود مورد عفو واقع و بفرماندهی تیپ مستقل فارس تعیین کرد.

سال ۱۲۰۸ - چون ارتش در جنوب و باختر و شمالغرب بسا اشرار و ایلات یاغی دست بگریبان بود لذا در سازمانها تغییرات محسوسی دیده نمیشود. سر تیپ فضل الله زاهدی که مورد بی مهری اعلیحضرت فقید واقع شده بود تادرجه تاینی تنزیل رتبه یافت و بعداً مورد عفو واقع و بفرماندهی امنیه کل کشور تعیین گردید ولی تحت عنوان اینکه هنگام انقلابات فارس ایشان و سر تیپ نخجوان فرمانده نیروی هوایی و سر تیپ محمد حسین میرزا فیروز فرمانده نیروی جنوب که در شیراز مقیم و برای بسط امنیت و سرکوبی اشرار اقدام اساسی نکرده بودند هر سه نفر خلع درجه یا تنزیل رتبه بالاخره ضمن انفصال از شغل از کار برکنار گردیدند.

در این سال تقریباً کلیه واحدهای مرکز و تیپ فارس و کرمان و هنگ اصفهان تحت امر سر لشکر حبیب الله شیبانی، برای سرکوبی اشرار و خلع سلاح عشایر جنوب قرار گرفت و تا اواخر سال ۱۳۰۹ در منطقه فارس بودند.

از جمله وقایع انقلاب و طغیان قسمت اعظم ایلات بختیاری بود که سر تیپ محمد شاه بختی بانبر وئی که عبارت از هنگ بهادر و هنگ سوار فاتح و نس تی از هنگ رضا پور و کلیه هنگ اصفهان تشکیل اردوئی داد و در مردادماه آنها را سرکوبی نمود که شرح هر يك جدا گانه بیاید.

سال ۱۴۰۹

در این سال لشکر شمالغرب بفرماندهی سر تیپ محشتمی توسعه یافت و از سه تیپ تشکیل شد.

- ۱ - تیپ مختلط یکم (فوج پیاده سپهیان فوج سوار نصرت) مرکز تبریز
- ۲ - تیپ مختلط دوم (فوج پیاده اخگر فوج پیاده بانندپور، فوج سوار آذرود)

گردان مختلط بنام آتشین و ماکو) مرکز رضائیه

۳- تیم مختلط سوم (هنگ پیاده قهرمان، گردان سوار خیاو و دو گردان مختلط و یک دسته توپخانه) مرکز اردبیل

لشکر شرق

هنگ مختلط سیستان بدو تبدیل به تیم گردید ولی بر اثر اهمیت بلوچستان تیم سیستان بلوچستان انتقال یافت.

لشکر غرب

ارکان فرماندهی آن برچیده شد و تیم های خوزستان، لرستان، کردستان و هنگ کرمانشاه از قوای غرب و جنوب غربی منتزع و هر یک استقلال پیدا کردند.

تیم مستقل کردستان شامل (فوج مختلط مظفر سنندج، گردان مستقل سقز)

تیم مستقل لرستان شامل (فوج گارد سپه پیاده، گردان سوار بروجرد،

گردان دزفول)

تیم مستقل خوزستان شامل (فوج پیاده ناصری، گردان مستقل بهبهان)

تیم مستقل توپخانه مرکز

بدو تیم سوار و کوهستانی تبدیل گردید که هر یک دارای دو فوج سه آتشبار

بودند.

تیم مستقل سوار مرکز

بدو بدو تیم (فوج سوار پهلوی، فوج سوار فاتح) (فوج سوار حمله و فوج

سوار) ولی بزودی بین سر تیم هادی شقاقی و سر هنگ سیف الله شهاب فرماندهان تیم ها

اختلاف شدیدی رخ داد و فرماندهی هر دو تیم برچیده شد و فوج ها استقلال

پیدا کردند.

لشکر شمال غرب

در این سال اکراد اراکات سر بشارت و سر کشی گذارند، پس از اردو کشی

و سرکوبی آنها که منجر به شهادت سرهنگ سوار کلعلی خان گردید بدو لشگر
تقسیم شد : لشگر آذربایجان خاوری بفرماندهی سر تیب محتشمی
لشگر آذربایجان باختری بفرماندهی سر تیب شاه بختی
در این سال مقداری از اسلحه جدید توپخانه کوهستانی بوفورس و توپخانه صحرائی
اشکودا و تفنگ‌های برنو بایران وارد و افواج مرکز تدریجاً با اسلحه جدید مسلح گردیدند.

بخش چهارم

سالهای ۱۳۱۰ = ۱۳۱۱

تیپ مستقل گرگان - تبدیل به هنگ مختلط و مستقل گردان گردید.
مهندسی - فوج مهندسی تیپ اول پیاده مرکز به سه گردان استحکامات ، پلساز
و مخابرات تبدیل گردید .

بنابر این در پایان سال ۱۳۱۱ سازمان ارتش ایران بشرح زیر بود:

۱- تیپ مستقل اول گارد پیاده شامل افواج پیاده پهلوی ، آهنین ، بهادر و ۲۰
و سه گردان مهندس و واحدهای زره پوش در باغشاه

۲- تیپ دوم مستقل پیاده شامل افواج پیاده رضابور نادری فوج ۷ فوج ۲۱
در عشرت آباد و قصر قاجار

۳- توپخانه - تیپ صحرائی در باغشاه تیپ کوهستانی در عباس آباد

۴ - افواج سوار - فوج پهلوی سوار جهشیده فوج فاتح سلطنت آباد فوج
حمله مهر آباد ، فوج چهارم عباس آباد

۵- لشکر ۴ شمال غرب مرکز تبریز

۶- لشکر ۴ شمال غرب مرکز رضائیه

۷- لشکر شرق مرکز مشهد

۸- تیپ مستقل کردستان مرکز سنندج

۹- تیپ مستقل لرستان مرکز خرم آباد

۱۰- تیپ مستقل خوزستان مرکز اهواز

- ۱۱- تیپ مستقل فارس مرکز شیراز
- ۱۲- تیپ مستقل کرمان مرکز کرمان
- ۱۳- تیپ مستقل بلوچستان مرکز خاش
- ۱۴- هنگ مستقل اصفهان مرکز اصفهان
- ۱۵- هنگ مستقل کرمانشاه مرکز کرمانشاهان
- ۱۶- هنگ مستقل گیلان مرکز رشت .
- ۱۷- هنگ مستقل گرگان مرکز گرگان
- ۱۸- هنگ مستقل بنادر مرکز بندر عباس

در سال ۱۳۱۰ سرلشگر شیبانی برای خطاهایی که در اردو کشی تنک تامرادی مرتکب شده بود و سرهنگ سیف‌الله شهاب بعلت توهین، بداد گاه نظامی تسلیم و ضمن اخراج از ارتش هریک بدو سال زندانی محکوم شدند .

سال ۱۳۱۲

هریک از تیپ‌های مستقل مرکز به لشکر تبدیل واحدهای سوار و توپخانه مهندسی زره پوش بتساری بین دولشگر تقسیم گردید .

ضمناً عده‌ئی از سرتیب‌ها بدرجه سرلشگری وعده‌ئی از سرهنگ‌های فرمانده تیپ بدرجه سرتیپی نائل شدند که تعداد کل آنها از ده نفر تجاوز نمی‌کرد .

سال ۱۳۱۳

امسال تغییرات مهمی در ارتش داده نشد فقط رسته‌های سوار و پیاده و توپخانه مهندس بنام اداره در مرکز تشکیل گردید .

در شب سوم اسفند اینسال اعلیحضرت فقید در باشگاه افسران نطق مهمی ایراد از جمله گفتند که برنامه برومندی ارتش تدربجاً باید تقویت شود و سال ۱۳۲۰ برنامه تکمیل و تجهیزات ارتش باید بحد اعلائی انتظار برسد .

گویا پیش بینی کرده بود که محصول زحمات بیست ساله‌اش در ظرف چندروز

ازهم پاچیده میشود .

سال ۱۳۱۴

در این سال افواج مختلط و مستقل گرگان و گیلان و کرمان و کرمانشاهان و

اصفهان به تیپ مستقل تبدیل یافتند

و واژه‌های جدید نظامی در ارتش معمول گردید اسامی واحدها و درجات نظامی

فارسی سره شد .

سالیهای ۱۵ - ۱۳۱۷

در این سال هنگ‌های ۱۰۵ بلند و ۱۵۰ توپخانه و آتشبارهای ضد هوایی به سازمان

واحدهای مرکز افزوده گشت و تیپ مکران به لشکر ۸ مکران تبدیل گردید.

دانشگاه جنگ زیر نظر سپهبد ژاندار و چند نفر افسر فرانسوی تشکیل

و عده‌ئی از فرماندهان هنگ‌ها و گردان‌ها برای طی دوره نه ماهه فرماندهی

و سالی ۲۴ نفر از بین افسران جوان تحصیل کرده با مسابقه انتخاب و بدوره دو

ساله ستاد اعزام میشدند دو دوره افسران زیر نظر افسران فرانسه وی آموزش گرفتند .

سال ۱۳۱۸

در این سال با سرعت عجیبی به تعداد هنگ‌های ییاده مخصوصاً در نواحی شمال

و غرب افزوده شد و علاوه بر لشکرهای ۲۱ و ۲۰ مرکز اشکرهای ۴۳ و ۴۴ شمال غرب و ۹

شرق و ۸ مکران این تیپ‌ها به لشکر تبدیل شدند .

۱- تیپ کردستان به لشکر ۵ ۲- تیپ خوزستان به لشکر ۶

۳- تیپ فارس به لشکر ۷ ۴- تیپ گرگان به لشکر ۱۰

۵- تیپ گیلان به لشکر ۱۱ ۶- تیپ کرمانشاه به لشکر ۱۲

۷- تیپ اصفهان به لشکر ۱۳ ۸- تیپ کرمان به لشکر ۱۴

۹- تیپ اردبیل به لشکر ۱۵ ۱۰- تیپ لرستان به لشکر ۱۶

۱۱- تیپ خوی به لشکر ۱۷ ۱۲- تیپ جام به لشکر ۱۸

و شماره هنگ‌های پیاده که تا آن تاریخ از ۳۷ تجاوز نمی‌کرد از ۴۸ هنگ پیاده تجاوز نمود.

ولی هنوز نیمی از هنگ‌های جدید تشکیل نشده و بلشگرهای جدید حتی يك آتشبار توپخانه و یکدسته مهندس یا يك عرابه زره پوش داده نشده بود که حمله ناجوانمردانه همسایگان شمالی و جنوبی فرصت نداد این شهریار وطن پرست محصول زحمات شبانه‌روزی بیست ساله خود را بدرود، چیزی نمانده بود که بکلی از هم پاچیده و نابود شود که فرزند برومند آن شهریار نگون بخت بموقع از پراکندگی آن جلوگیری نمود و تدریجا پایه های متزلزل آن را که بی و بنیاد مستحکمی داشت استوار کرده و ملت ایران را بداشتن ارتش برومندی امیدوار ساخت.

بخش پنجم

سازمان نهائی ارتش پہاوی

روز سوم شهریور ۲۰ ارتش ایران عبادت بود از ۱۸ لشکر و یک تیپ مکانیزه

بشرح زیر :

الف لشکر پیاده شامل :

- | | |
|-------------------------------|-----------------------|
| ۱ - عناصر فرماندهی | ۲ - ستاد و شعبات لشکر |
| ۳ - آموزشگاه گروهبانی رسته‌ها | ۴ - منطقه نظام وظیفه |
| ۵ - گروهان مامور اجرائیات | ۶ - دسته موزیک |
| ۷ - کارپردازی | ۸ - خزانه‌داری |
| ۹ - بیمارستان لشکر | |

ب) چهار هنگ پیاده یک تیپ سوار یک تیپ توپخانه

مهندسی و مخابرات، یک گردان عرابه‌جنگی، قسمت زره‌پوش و موتورسیکلت سوار، فقط لشکرهای مرکز دارای چنین ترکیباتی بودند، و اغلب لشکرهای ۱۰ دارای نقائصی بودند، کارپردازی و بیمارستان نداشتند بعضی از آنها (لشکرهای ۱۲-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸) اسماً لشکر و عملاً جز لشکر دیگر بودند، توپخانه و مهندسی و مخابرات نداشتند و اسمی بی‌مسما بودند.

بطور کلی ارتش ایران مرکب و د از یکصد و شانزده گردان پیاده چهار گروهانی (که یک گروهان مسلسل آن ۶ قبضه مسلسل داشت) در هر گروهان پیاده ۶ قبضه مسلسل سبک و ۱۳۹ قبضه تفنگ برنو موجود بود، هنگ‌های پیاده مرکز و بعضی از هنگ‌های آذربایجان و خراسان یک گردان توپ ۳۷ (۶ قبضه) یک گروهان مسلسل ضد هوایی

(شش قبضه) يك گروهان خمپاره (شش قبضه) داشتند ولی این واحدهای ترفیقی در همه هنگ‌های پیاده عمومیت نداشت، فقط در مرداد ماه به‌عجله برای پاره‌ئی از واحدها وسایل ترفیقی فرستاد که مصادف با حملات روس و انگلیس شد و اغلب صندوقهای در بسته نصیب آنان گردید .

سواره نظام - ترکیبات سوار در آروز عبارت بود از چهل و نه گردان سوار (هر گردان دو اسواران شمشیر) و ۲۴ اسواران مسلسل سنگین (هر اسواران ۸ قبضه) و هر اسواران شمشیر ۸ قبضه مسلسل سبک و ۱۱۸ تفنگ متوسط بر نو

توپخانه - واحدهای توپخانه عبارت بود از سی آتشبار ۱۰۵ کوتاه و ۲۷ آتشبار کوهستانی بوفرس (مدل ۱۳۱۲) ۷ آتشبار شنیدر صحرائی، دو آتشبار کوهستانی يك آتشبار ۶ توبه صحرائی انگلیسی ۹ آتشبار کوهستانی روسی .

لشگرهای خراسان، آذربایجان، خوزستان يك آتشبار توپخانه ضد هوایی داشتند برای واحدهای ساحلی مانند گیلان و مازندران سه آتشبار ۱۵۰ بلند کرانه منظور شده بود که در مرکز مشغول آزمایش بودند .

در هر آتشبار به تفاوت از ۷۱ تا ۹۷ تفنگ بر نو کوتاه در دست افراد بود .
مهندسی نیروی ایران بعلت نقصان سرباز فنی و مطلع آنطور که منظور نظر بود قسمت‌های فنی و مهندسیش توسعه پیدا نکرده بود .

هنگ‌های استحکامات و مخابرات هرگز نسبتاً تکمیل بود، قسمت پارك گردان‌های حفار، گروهان بی‌سیم و باسیم و چراغ و آئینه، کادر و افرادش نسبتاً ورزیده بودند هشت گردان مهندس در لشگرهای خارج تشکیل شده ولی هنوز تکمیل نگردیده و بقیه لشگرها اصولاً فاقد سازمان مهندسی و مخابرات بودند .

تیپ مستقل مکانیزه عبارت بود از هنگ ۱۰۵ بلند و ۱۰۵ کوتاه (۶ آتشبار) هنگ ضد هوایی و گردان مسلسل ضد هوایی و دو آتشبار نورافکن

نیروی دریائی

گرچه سازمان نیروی دریائی را در فصل جداگانه ملاحظه فرموده‌اند ولی آنچه

در روز سوم شهر یور موجود بود و بدست نیروی روس انگلیس بقعر دریا فرستاده با
بتصرف آنان آمد، عبارت بود از:

الف) در جنوب - مرکز نیرو خرمشهر

- ۱- ارکان نیرو، فرماندهی و ستاد، بهداری دریائی، آموزشگاه میناوی
- ۲- تعمیرگاه ثابت، کشتی یدک، دو نفت دان، حوض شناور و تعمیرگاه
- ۳- بنگاه فانوسهای دریائی، پاسگاه های فانوس دریائی بوشهر و جزیره کیش
- ۵- مراکز چهارگانه بنادر - اداره بندری بندر شاهپور

دسته یکم - ناو ۹۵۰ تنی بهر دارای گیرنده و دهنده چهار توپ دو مسلسل سنگین
۴۰ تفنگدار

ناوهای ۳۳۰ تنی شهباز، سیمرخ دارای دو توپ سنگین دو مسلسل سنگین
۲۰ تفنگدار.

دسته دوم - ناو پلنگ مانند ناو بهر
ناوهای کرکس، شاهرخ، اسلحه مانند ناوهای شهباز و سیمرخ
ناوچه شاهین ۱۵۰ تن کرچی موتوری چلچله، کرچی بازی کارون، کرچی کھف
کرچی چنگر و ده کرچی موتوری خلیج بیما
کشتی بدک کش ۳۷۵ تنی دارای دستگاه گیرنده و دهنده دو مسلسل سنگین
و بیست تفنگدار

ب - در شمال - مرکز نیرو بندر پهلوی

- ۱- ارکان نیرو، فرماندهی و ستاد، بهداری
 - ۲- تعمیرگاه، مستحفظین، امور اداری
- ناوچه ها - ناوچه ۷۰ تنی نهنگ از ناوچه های کهنه زمان قاجاریه
ناوچه های ۶۰ تنی بابل سر، سفیدرود، گرگان هر یک مجهز بدستگاه گیرنده
و فرستنده یک توپ ۴۷ میلیمتری یک مسلسل سنگین
- ناو سلطنتی ۶۰۰ تنی شهباز دارای دستگاه فرستنده و گیرنده مخصوص

اعلیحضرت فقید که دارای يك سالون صبله هجلا و تمام ظروف آن سفارشی و گرانها بود .

- کرجی های رامسر و نوشهر مخصوص سواری اعلیحضرت فقید .
- کرجیهای نمره ۲۹۱ مخصوص سواری افسران .

در سواحل خزر سازمان سه آتشبار ثابت ساحلی دو آتشبار متحرك ساحلی در بندر پهلوی ، نوشهر و جزیره آشوراده در نظر گرفته شده بود ولی عملا هیچیک از این پنج آتشبار به بندر پهلوی و سواحل دریا نرسیدند .

در پائیز سال ۱۳۰۳ که اعلیحضرت فقید هنگام نخست وزیری برای سرکوبی گردنکشان بختیاری و گوشمالی شیخ خزعل با کشتی از بندر بوشهر عازم دیلم بود ، هرگز از اطاق خود خارج نشده و بعرشه کشتی نیامد ، یکی از وزرا که ملاتر رکاب بوده بتصور اینکه سردار سپه در اندیشه نتیجه اردو کشی است جرأت کرده حضور ایشان عرض میکند بندگان حضرت اشرف اینقدر افسرده و مغموم نباشید انشاءالله فتح با اردوی دولتی است ، ایشان خنده تلخی نموده و می گوید رای من ننگ بالاتر از این نیست که در آبهای کشور خودم با کشتی بیکانه سفر کنم دیگر در دریا مسافرت نخواهم نمود مگر آنکه ناوهای ایران بر آبهای خلیج حکومت کنند .

نیروی هوایی

برای تاریخچه نیروی هوایی بخش جداگانه‌ای در نظر گرفته شده ولی آنچه لازم بتذکر است وضع این نیرو در سوم شهریور ۱۳۲۰ است .

الف - ارکان نیرو

۱ - فرماندهی ، ستاد نیرو ، دانشکده دیده بانی ، آموزشگاه خلبانی ، آموزشگاههای مختلفه (آموزش گاه فنی ، آموزش گاه افزارمندی ، دانشکده افسری فنی) پارک و کارخانه شهباز

هنگاهای هوایی مرکز و شهرستانها

۱- هُنك هوایی قلعه مرغی شامل چهار گروه اکتشافی (هر گروه ۷ هواپیمائی جنگی ۳ مشقی) دو گروه شکاری این هواپیماها از نوع فیوری، هاریکن و اداکس بودند.
هُنك ۴ آذر بایجان مرکز تبریز

شامل دو گروه اکتشافی جنگی يك گروه مسنقل اکتشافی.

هُنك ۳ خوزستان؛ مرکز اهواز، هُنك ۴ خراسان، مرکز مشهد. سازمان تقریباً شصت و پنج، هُنك ۵ بمباران تهران شامل ۶ گروه بمباران سنگین هر گروه (۹ بمباران سنگین ۳ مشقی)

هواپیمائی آموزشگاه خلبانی - شامل اداکس فیوری تایگر موس، با شرح این مقدمه ملاحظه فرمودید که قاجاریه چه ارتشی برضاشاه تحویل دادند و این سردار رشید تاجه پایه آنرا بالا برد؟

هنگامیکه سردار سپه بمقام وزارت جنگ رسید و ارتش رنگارنگ را متحد الشکل نمود، آمار ارتش ایران از بیست و دو هزار هشتصد نفر تجاوز نمیکرد ولی نخستین روز شهریور شوم ۱۳۲۰ تعداد افسر و درجه دار و افراد ارتش ایران بالغ به یکصد و هفتاد و سه هزار و هشتصد و شصت و سه نفر بود.

ارتشی که در مدت صد سال پس از جنگ های ایران و روس ده برابر کوچک شده و از نظر کیفیت کوچکترین ارزشی نداشت در مدت کوتاهی با اسلحه مدرن و ساز و برگ منظم از هشت برابر هم تجاوز کرد. بالغ بر ۴۰۸۲۱۹ نفر افسر و سرباز وظیفه خدمت زیر پرچم را در مدت ۱۵ سال طی کرده بود.

با تمام این مقدمات باید اذعان کرد که ارتش ایران هنوز مراحل مقدماتی را طی نمیکرد و اسلحه آن مخصوصاً توپخانه و واحدهای هوایی یکنواخت نشده و هم آهنگی کامل ایجاد نشده بود که حمله ناگهانی ارتشهای روس و انگلیس آنرا از هم پاچید معینا هر کس بخواهد ارزش ارتش ایران را که غافل گیر شده بود روی واقعه شهریور حساب کند در اشتباه محض است، يك علت پراکندگی واحدهای آن روز بلا تکلیفی و عدم تهور و قبول مسئولیت فرماندهان بزرگ بود که تفصیل آن وقایع در جلد دوم مشروحاً میآید.

قسمت نهم

ایلات و عشایر ایران

در تمام دوران سلطنت قاجاریه که ارتش ایران رو بضعف رفته و ارزش خود را ازدست داده بود حافظ و نگهبان مرزها و استقلال ایران همین عشایر مرزی بودند گرچه ، انرژ ، فدوانها و فساد در بار و حکومت مرکزی ایران اغلب ایلات نه تنها از حکومت مرکزی تمکین نکرده و مالیاتی نمیپرداختند ، بلکه در منطقه خود دست بتعدی گذارده و گاهی از حدود خود تجاوز کرده مانند تراکمه و لرهای بیرانوند در مناطق دیگر دست بکشتار و تاراج می گذاردند .

عشایر ایران از حیث آداب و اخلاق و شکل ظاهری بهم شبیه نیستند بلکه از نظر مذهب (سنی و شیعه) و روحیات تفاوت فاحشی با یکدیگر دارند و روی همین اصل اغلب باهم اختلاف داشته و به جنگ و جدال میپرداختند . مانند ایلات قشقایی و خمسه فارس یا چهار لنگ و هفت لنگ بختیاری ، اما جائیکه پای وطن و بیگانه در پیش بود غالباً همدست شده و بر علیه دشمن مشترك قیام میکردند .

شرح کامل ایلات و عشایر ایران محتاج يك كتاب جداگانه و مفصل است که هنگام فرصت به نشر آن خواهیم پرداخت تا همنوطنان عزیز بنکات اساسی سازمان این جماعت که یکربع جمعیت کشور ایران را تشکیل میدهند آگاه شوند (از نظر تعداد خانوار خصلت ، پیشه و هنر ، ارزش سلاحشوری ، ییلاق و قشلاق ، پیشینه تاریخی ، دین و مذهب ، اخلاق و عادات ، روحیات و غیره) .

اینک بطور خلاصه فهرست عشایر ایران را از شمال غرب شروع میکنیم :

بند ۱ عشایر آذربایجان

مهمترین ایلات آذربایجان شاهسون ها هستند که عموماً شیعه، زبان اصلی آنها آذری ولی غالباً به لهجه‌های کردی و گیلکی و زبان روسی آشنا هستند.

اسامی طوایف و تیره‌های مختلفه شاهسون عبارتست از :

قوجه بیکلو - عیسی‌لو - الارلو - بالابیکو - مستعلی بیکلو - علی‌بالو - قره قاسملو - بیک‌باغلو - مرادلو - اودلو - زرگر - طالش میکائیل‌لو - جانی‌ارلو - جلودارلو - اجیرلو - عرب‌لو - سارجعفرلو - بیوراروانلو - مقانلو - هومون‌لو - کیگلو عباس‌لو - حسین‌حاجی‌لو - حاجی خواجه‌لو - کلاش - میرچلو - سیدلو - سادات‌ذارنجی شاه‌علی بیکلو - تکله - طالش - حاجی‌علیلو - محمدخانلو - حینک‌ار - سرخه - یورتچی فولادللو - دروس خواجه‌لو - امنانلو - رشابیکلو - قوزانلو

کلیه این طوایف رشید و وطن پرست و در دو جنگ روس و ایران خدمات شایانی انجام دادند ، در دوران رضاشاه کبیر نیز نخستین طوایفی از ایلات ایران بودند که با تحمل خسارات بسیار دستود دولت را تمکین و به اسکان تن‌دردادند .

روسها در شهریور ۲۰ هنگام حمله به ایران روی این طوایف رشید محاسبه کرده بودند و اینجانب در مرداد ماه سال ۱۳۲۰ که به لشکر اردبیل انتقال یافتیم موضوع مسلح کردن عشایر شاهسون را سرلوحه برنامه خود قرار داده و برای آموزش و نظام و ترتیب تیره‌های مختلفه سرپرست‌هائی در نظر گرفته و به لشکر ۳ آذربایجان پیشنهاد کردم ، معلوم نشد چرا اینموضوع مهم بستاد ارتش منعکس نشد و روز سوم شهریور اعلیحضرت فقید تلگرافی لشکر اردبیل را مورد مواخذه قرار دادند و علت اینکه ایلات شاهسون مسلح نشده‌اند از لشکر توضیح خواستند، در صورتیکه لشکر اردبیل خود از حیث اسلحه و مهمات در مضیقه بود

بند ۴ - عشایر آذربایجان باختری

۱- در منطقه ماکو : ایلات جلالی - سیل‌درن - صیدرانلو

۲- در منطقه خوی ایل جمگانلو - خضوعی

۳ - در حدود شاهپور ایل شکاک شامل (تیره‌های کاردار - اناره - ممدی) و طوایف دیگری مانند هرکی شامل سه تیره (صلاطی - سیدان - میدان) همچنین طوایف: مامدی - ایونی - اطمانی - مامدی عیدونی - گریک - دلان - فنک - یتیس آقاها - هذرها و طوایف دیگر در اطراف شاهپور زندگی میکنند.

۴ - در اطراف مهاباد: طوایف کورک مهاباد شامل تیره‌های: عزیزی - کاکاالله حسنی - حاجی پروت - پاپرا براهیهی - محمدقاد و در حدود اشنویه ایل زرزا شامل تیره‌های (موسی خانی - قره آقا)

طوایف منکور (عبداله بایزیدی - مروت - کاکا عباس محمودی - رزق خدر) طایفه اجاق (پیران - مامش - کورک سردشت - ملکاری)

۵ - در حدود سلدوز طوایف قره پاپاخ

بند ۴ - عشایر استان پنجم

الف) قسمت مجاز سردشت

و سقز و بانه

۱ - طوایف بانه (لطف الله

بیگی - عثمان بیگی - احمدی)

۲ - طوایف سردشت (بیر -

باجی - کورک - ملکاری - باسنک

ماهیراقانی)

۳ - طوایف سقز (بهرام بیگی آصف

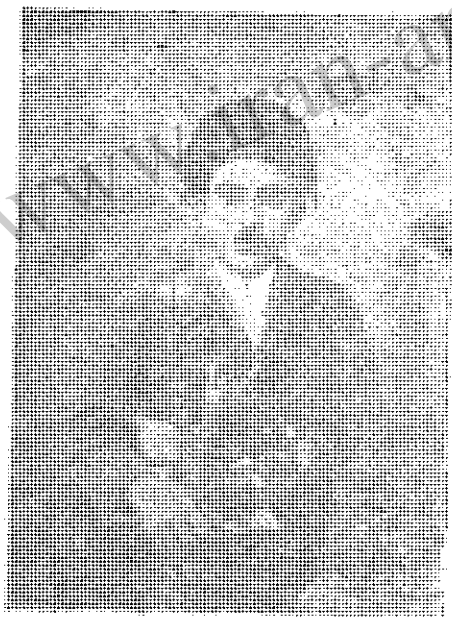
ب) کردستان مرکزی

۱ - سنندج: طوایف (جاف

گماسی)

یک نفر از عشایر کلهر

۲ - مروان طوایف (فتحعلی بیگی - حمید بیگی - کانی سانی - کهنه پوش)



۳ - اورامانی طوایف (بهرام بیگی - حسن سلطانی - مصطفی سلطانی) چهار
دولی - کماسی - زند - شاه سعودی - بلیوند - بورکه - باشوکی - گیوه کشی
دراچی - نمک - کوپک)

ج - کردستان جنوبی

عشایر کامیاران : (ابل کشکی و طوایف باشکی و کمانگر احمد زمینی - قالمالی
عشایر جوانرود : (رستم بیگی - منوچهری - امامی - انانگی - زردوئی)
طوایف ثلاث : (باباجانی - ولد بیگی - قبادی)

عشایر پاوه : (عناقی - زردوئی - امامی - پاوه ای - ساتیاری - اورامانی (لهون

دزلی - تخت) در طول سلطنت رضاشاه عشایر کردستان گاه بیگاه سر بطفیان بر میداشتند
بالاخره در سال ۱۳۱۰ دولتین ترکیه و عراق و ایران برای خلع سلاح و سرکوبی
اکراد هم آهنکی نمودند ترکها بیرحمانه آنها را قلع و قمع کردند ولی ارتش عراق
قادر نبود بالشکر کردستان اشترانکساعی نماید و موضوع اکراد ایران و عراق مجمل
باقی ماند .

ه - ایل های کرمانشاه - علاوه بر عشایر روانسر طوایف (کلهر - سنجا بی
گوران - قلخانی - باباجانی - ولد بیگی - قبادی - کلبانی - جلیوند - زنگنه -
احمدوند - باجلان - غیاثوند - باوندپور)

این طوایف هر یک به تیره های مختلف تقسیم میشوند .

بند ۴ اسامی ایلات لرستان

الف - طوایف هرو عبارتند از

۱ - باجولوند (سگونند - کاید رحمت - دالوند - یاراحمدی)

۲ - بیرانوندها عبارتند از طوایف دشتینان و آیینان

دشتینان شامل تیره های (پیراود - چقلوند - شلکه - ده لران - لری - شاهوردی -
ابوکان)

الینان عبارتند از ۱ - مالاسد (زیدعلی - بارانی - کر مهرب)

۲ - مال قباد (یاراحمد - شمشه - سبزعلی)

ب - طوائف سلسله عبارتند از (حسنونند - یوسفونند - کولیونند)
حسنونند شامل سوايف (کاکولونند - مفر - خمسه - بسطام)
۱ - کاکولونند (میرزا جان - امام جان - محمد خان - پوولاد - روسی حسن چراغ - حیدر - مراد جان - صیدعلی - رشتو - قلندر حبشی)



يكنفر از طوائف سنجابی

۲ - مفر (ندر - سفرعلی جوانمرد - عوصنعلی - ساکی - قیصول)
۳ - خمسه (دولتشاهی - محمد - توخن - گرزین - زهای - پهلوان قلی - ایمان شه کل - بابا حسین)
۴ - بسطام (چراغ - دم دار رحمت عالی - پوسبک - عین کل حسین)

یوسفونند شامل تیره های (ویسی - دکامونند - توکاشونند - جان جان - مومن - گاو کش - اصلانشاه - فرخ شاه - کرم شاه - بهار شاه - محمد) بعلاوه : رشنو - سوری - سیاهوش که از اطراف به سلسله آمده اند .
ایلات دلفان عبارتند از : خاوه - چاواری - فلک الدین - نورعلی - ایتونند میربیک (شاهيونند - مال موسه - کوسه - زالی - احمدوند - باوالی ، بجن بیگی - زنگی وند - بشیرانهوند - ده یوسفیان - میراخور - طاطاری - خرم آبادی)
کاکاوند (غیبی غلامه - علی علی ها - ولدوند - تاج وند - مظفرونند - یاریکوند - چکینی)

ایلات پایی عبارتند از: (مرادی - یعقوب‌وند - مدهنی - مال‌ریزی - لیریانی (کشوری) که هر يك بنوبت خود به تیره هائی مانند گرمی و خورشید شلیاروند تقسیم میشوند .

ایلات طرحان که قسمت مهم آنها عبارتند از ماهوی، سوری و امرائی
عشایر بالاگریوه عبارتند از: بهاروند (مراد علیوند - کردعلیوند)
قلاوند (مهتاب‌وند - شاهدانه‌وند - میرزاوند)
زمینی‌وند (شادی‌وند - صالح‌وند - نوردیوند)
چودکی (آقا رضائی - آقا میرزائی که به تیره‌های مختلف مانند شهسواروند
دیناروند و بختی‌وند و غیره بخش میشوند)
میرها که به‌هشت تیره تقسیم میشوند .

بطور کلی ایلات لرستان که سابقاً وحشی و شرور بودند مخصوصاً پیراوندها
که شرارت آنها مشهور بود عموماً مسلمان شیعه و گاهی علی‌الهی بین آنها یافت
میشود پس از چندین مرحله جنگ با ارتش شاهنشاهی اینک آرام‌ترین عشایر ایران
بشمار می‌روند .

الوار لرستان مرده‌انی رشید، قانع، ساده و فوق‌العاده بر طاقت هستند، دوازده
سال در برابر ارتش ایران پایداری کردند و پس از هشت مرحله اردو کشی سرتاسر
لرستان مطیع و آرام شد .

طوایف پشت کوه عبارتند از: ملک‌شاهی - صیفی - ملخ‌طایوی - قائدخورد و
مرادخانی (شهریار‌وند - جابره‌وند - مموس - ناصر عالی - ایل‌بگی)
شکر بگی (دستی - قیطولی - بازگیر - یاسی)

سلیمان‌خانی - زرکوش - مموس - مال‌ملانی - شوهران - بولی - پنجستونی
عالی‌بگی - باباعلی صالح - صیمره - ارگوازی - دیناروند - مرشدوند و غیره

بند ۵ ایلات و عشایر خوزستان

۱- در نواحی کارون و نهر هاشم : طوایف مالک و بنی تمیم

۲- در حدود دشت میشان: تیره های شرفه، هویزه، سواری، بنی طرف، بنی صالح.

۳- در ناحیه کرخه: چنانه، حمید، ربوط، تیره های بنی لام.

۴- در کنار شط العرب: تیره های محسنین - دریس نصار.

۵- در حدود شادکان: تیره های بنی کعب.

۵- در ناحیه جراحی: اعراب جراحی.

۷- در اطراف رام هرمز: آل خمیس.

۸- در خاور کارون: اعراب بادی و عشایر دیگر مانند (سادات بخاط -

دیناروند - خراسان - رکاز - سرخه - بریسم - طراب - سکام)

بند ۶ - عشایر فارس

ایلات قشقایی در حدود ۱۵ هزار خانوار و بطوایف زیر تقسیم میشوند:

۱- طایفه دره شوری (قره خانلو، بهرام کیجا، عرجلو، طله بازو، گربه کش گرینلو، حاجی محمدلو، حاجی درلو، آهنگری، ایگدر، نرگی، چارتالو، نمید سلیمانلو، خیرانلو، کریم لو، صادق لو، خداوردی لو، روندلو، بوالوردی، ابوالکر لو، فدائی شباکاره، جانبازلو، فرجلو، تیرگی، ندرلو، چهارپنجه، اسلام لو، لک چهارده جرمه، قرملو، عملجات)

۲- شش بلوکی عرب (گله روپهلوی - کرمی جریان لو - هیئت لو - صفراو - قره یارلو - دوقز لو - قادرلو - کچل بیچه کانی - رحیم خانلو - عرب شاملو - آهنگر - قهجرلو - جعفرلو - علی قبادلو - برالوردی - اسلام لو - شورباخوزاد - حسن حسین لو - علمدارلو - دوست محمد علی لو - چفرلو)

۳- عمله و خوانین (هچک - اردکیان - قتلو - هاشم خانی - چهارده چریک درشولی - کسرانی - جعفر بیگلر - یات بیات - کلاه سیاه - غنچه بیگلر - مرچاتلو بهاولی - قهرخانه - بهمن بیگلر - گروش - عمله علی قلیخانی - سگز - نفر جاری -

بہی - ساروئی - مختار خانلو - جامہ بزرگی - جرکانی - محمد زمانلو - ابراہیم
محمد حسن - نوکرباب - خوانین)

۴ - کشکولی بزرگ (ریزکانی - ارخلو - یارگوری - بیگ ولیلوری - باصری
علی عسگرلو - طیبی لک - ایبلو - بکاری - قوجہ و افغان - باصری - جرکانی -
فرہادلو - گوجر - سلوکار - درگدہ - احمد محمودی - وندا - بوکر - دیلیگانی
گہوارہ - کردش - عاشق صالحانی - کبوی - ادریات - پشنک کوچر - کس نوورزی
زینل خانی - نیرالدین کرکو عودلی - ساجر - چلنگر - بللو ، چہارده چریک -
دیرکانی ، گہوارہ آقا علی)

۵ - فارس میدان (کلیلو ، دوغانی ، مورل ، توابع ، کرانلو ، ظہرانلو ، فرم شاملو
کرچائی . ماچانلو ، شیبانلو ، باندرانلو ، جامہ بزرگ ، گزانلو ، عملہ قاسملو)

۶ - کشکولی کوچک - (فیلہوند کراملو - اوریات - پناگیر - بلوریزکلو
کہوا - عالیوند)

۷ - صفی خانی (گر جیعلی - کلہ خورلو - خورہ بلو - کرملو - قزلو - اولاد -
ہرمزی - زیلائی - قلی زارلو - زیلاو)

۸ - گلہزن غدی - (قرہ آئی - عراقی - رایلر)

۹ - گلہزن آغری (علیمرادلو - ابو الحسن بیگلو - غنی بیگلو - موسی بیگلو)

۱۰ - کہلو (مرادی - کریمی - فخرلو - بارگان گردلو - ماراد)

۱۱ - موصلو (محمودلی - مقصودلی - بداخلو - اسلاملو - شیانکارہ -

کوہمرہ)

۱۲ - ایگدر (جرگانی - عراقی - قرہ خانلو - میرزاخانی - ایگدر)

۱۳ - قرغانی (آق قویونلو - قرہ قویونلو)

۱۴ - چگنی (نوروزقلی - بیمہئی)

۱۵ - گہوارہ (ذاکرلو - مرحم لو - نیازخانلو - مراد حاصلو - گوجائی)

۱۶ - بوالوردی شیرازی (کیان ، اولاد حاجی محمد)

۱۷- برالوردی اژدهاکش (طبروئی - کمندی - نازی)

۱۸- ملیمه‌ای - قرجه‌ای - گرائی سعید خانی - رحیمی مغانلو - طیبی - لک

بوالوردی سلیمانخان - بوگر و باصری - جعفر بک لورعیت - اخورئی.

ایلات خمسہ کہ از پنج ایل تشکیل میشوند:

۱- باصری (لبوموسی - علی شاهقلی - چوچین - عبدلی - فرهادی - ظہرابی

کلبہ - کرمی - علی میرزائی - میر قرہ بلاغ - نفسہ)

۲- عرب (شیری - ولیخان - صفی خان - چگینی - قاسم خان - سپہمی -

محمد رضا یوزباشی - لر عبدالرضا - علیمراد، و صفری - صفری کوچی - عبدالیوسفی

مزیدی - عملہ - لبو حاجی - پیر سلامی - نقدعلی - فارسی - علی بیگلر - ولی شاهی

و رازی - آل سعدی - لبوغنی - قیری - یاراحمدی - سادات کل - لبو محمدی -

سahون ، اردال - قرائی - اربز - بنی عبدالہی - جابری.

۳- اینارلو (بوالوردی - اسلاملو - افشار اوشاقتی - امیر حاجلو - ایرانشاهی

بلاغی - بیات - چہارده چوبک - چیان - داد بیگلر - راہو - وینہ - تارلو - قدرت

قرہچہ - چاقولو - کرانی - کوکبر - یغمارلو)

۴- بہارلو (ابراهیم خان - احمدلو - اسماعیل خان - بویر - جامہ بزگی - جرگہ

جرقہ - حاجی قارلو - حیدرلو - رسول خان - سگزر - صفی خان - عیسی بیگلر - کریم لو -

کلاہ پوستی - شہیدلو - نظر بیگلر - ورنہ)

۵- طایفہ نفر (بادکی - قائملو - چنگیزی - دولو خانلو - زمان خانلو - ستارلو -

سنجرلو - شولی - عراقی - قادرلو - قبادخانلو - قرہ باجلو - قیدرلو - لر)

ایل مہمنی عبارتند از :

۱- جاویدی ہزار خانوار (احمد ہارونی - جوی جای - حلطہ ہارون -

دہ شیخ - رودحوزمی - سالاری - گنجی - گواری - سرکوهی - عربی - میرحسن -

عبداللہ - میرمحسن)

۲- بکش ۱۲۰۰ خانوار (آل امیر - باباسالار - لیوند - گرائی)

۲- دشمن زیاری ۱۵۰۰ خانوار

۴- رستمی ۷۰۰ خانوار

ایلات کوه کیلونه

ایلات کوه کیلویه بسه شعبه عمده تقسیم میشوند :

۱- آقاجری ۲۰۰۰ نفر شامل (افشار . بیکدلی . تیل کو . جام بزرگی . ختایی .

داودی . شعری قره باغی . کشتیل . ارزبان و غیره در حوالی بهبهان)

۲ - باوی ۱۲۰۰۰ خانوار (علیشاهی . گشی . موسائی . بر آفتابی . قلعه

یا عمله)

۳- جاکلی شامل دو طایفه بزرگ: چهار پنجه و لپراوی

چهار پنجه از چهار تیره: بویر احمدی . جرام . دشمن . زیاری . نوئی

تشکیل میشود :

- بویر احمدی؛ عشیره آنها شامل (آقایی . اردشیری . باباملکی . باتوتی .

بر آفتابی . تاس احمدی . تامرادی . جلیل خلیلی . سر کوهک . گردوزی . نگین

تاجی . مشهدی)

- جرام عشیره آنها شامل (بیگلر تباری . بردخوری . تارموئی . حسام بیات الدینی

دیکلون کلبار . گشتاسب کمانکشی . شیخ شاهی)

- دشمن زیاری بدو طایفه گشتاسبی والیاسی بخش میشوند :

الف - الیاسی (باور دیناری - بوئر سلطانی . سو دیناری . شیر محمدی .

قلندری)

ب - گشتاسبی (بویری . سلطانی . میر احمدی . سناری)

۴- نوئی ۱۳۰۰ خانوار شامل تیره های (پاپی . جلالی . دره موردی . دلاوری

زنگنه . زیلوئی . شیخ ترادکان . شیخ هاییل . محمود شاهی . مهبوبی)

تیره های لپراوی عبارتند از:

۱- بهمئی ۳۰۰۰ خانوار (نباری . بو العباس . شیرینی . جلیلی . خلیلی . رود تلخی

علاءالدینی . عماله . کلاه کج . کماهی و غیره)

۲ - شیرعلی ۳ - یوسفی ۴ - طیبی ۲۰۰۰ خانوار شامل تیره های (تاج طلب . حسین شاهی . تارضائی . تاغینعلی . تاتاولی . تامرادی . تاویسی . چهار گاهی . خواجه دزکی . عالی طلب . کرائی . کوه چرمی . ناصر طلب)

ایلات: غربال بند . میش مست . امیر سالاری . قرا گوزلو . ترخی . زرك . چهار راهی طوطی و غیره نیز در نقاط مختلفه فارس پراکنده هستند .

بند ۷ - ایلات کرمان عبارتند از :

(آل سعیدی - خراسانی - لری کوه پنچی - بارچی - قرائی - معصومی شول بچاقچی شامل ده تیره - غربا - بدوئی قلعه سنگی - افشار - گودری - جبال بازری لک - قطب - سلیمانی - لری اسفندقه - راینی - قتلو ، ایلات ساردویه - طایفه طاهر - زائی (در قسمت بیابان) طایفه نوشیروانی (سواحل دریای عمان) ایندو طایفه سنی هستند) ایلات دیگر کرمان که در درجه دوم هستند عبارتند از (سیاه جل - عسگر میر خانی زلاله - قماجاتی - لغو - سرخی عرب خان - مصطفائی - سرگداری - مزنگ - پشت کوهی - میرحبیبی - نوشادی - یعقوبی . حافظی . احمد نظری . بلوچ متفرقه . ایلاتی . کوه سفیدی . کشیتی . بلوچ ابدوئی . ارشاد . کمالی . میرزاخونه . افغانی . میرخراسانی . محمد رضاخانی . شنبوئی . دیناوبر . تادوئی . آب سردوئی بلوچ . حوت) جز عشایر ساحلی که سنی مذهب هستند بقیه شیعه میباشند

بند ۸ - ایلات مکران - عشایر مکران غالباً سنی مذهب و از نژاد اعراب هستند و آنها عبارتند از :

(شیرخان زائی . اسمعیل زائی . ناروئی . بلدی . بارانزائی . لاشار . بزرگراده نوشیروانی . ققیر زائی . هادی زائی . داروزائی . انالله بخش زائی . جهشید زائی . کرمزائی . توتوزائی . شاهوزائی . حسن زائی . میرگل زائی . محمد گل زائی . برهان زائی . جهانگیر زائی . گیزاد زائی . میربلوزائی . هاشم زائی . براهوئی .

طوایف مهم بلوچ عبارتند از (گیچگی . بلیدی . ملک . برنجو . نهروئی . هوت .

گاهی . سهوزی . امکائی . کوده . جد گل . شاهزاده . لوطی . درزاده . گور گچ ابری

بنده ۹ - عشایر خراسان

ایلات خراسان غالباً اسکان شده و بیلاق و قشلاق نمی نمایند طوایف مهم آنها عبارتند از: (هزاره . تیموری . بلوچ . قرائی . جمشیدی . بهلولی . بربری (در مرز افغانستان) و در قسمت قوچان و بجنورد طوایف (زعفرانلو . شادلو . توپکانلو . پیچیرانلو و غیره)



ایلات گرجان شامل طوایف

ترکمن است که سکنه اصلی منطقه گرجان را تشکیل میدهند که اغلب با تراکمه جمهوری ترکمنستان بستگی دارند تقسیمات آنها عبارتست از الف) ترکمن های یموت

(جعفر بای . یارالی . نورالی . اتابای آق اتابای . بولکای . نان بوخ مای دار . روحی . بدراک . امیر . کوچک تانار ملاک . کهوج) که $\frac{1}{5}$ آن در خاک شوروی بقیه در ایران سکونت دارند .

یکشفر از قبایل زعفرانی

طوایف کولان نیز دارای تیره های بسیاریست که قسمتی از آن در جمهوری ترکستان سکونت دارند تیره های ساکن ایران عبارتند از (قلقلز ، تختامیش ، کمی تسمک - ایلیمکنی - ارک گلی - کارناز ، دودی ، کرابالی خانی ، جان شور ، بادالکی) در قسمت گیلان و مازندران همچنین شهرهای مرکزی ایران ایلات و عشایر بسیاری وجود دارد (مانند ایلات چهارلنگ و هفت لنگ بختیاری که مهم ترین و معظم ترین عشایر ایران را تشکیل میدهند و هر یک بچندین طایفه و تیره های مهم تقسیم میشوند چون از نظر مرزی و دفاع مرز تاثیر چندانی نداشتند از ذکر نام آنها خودداری شد)

در کتاب دیگری بنام عشایر ایران که دست تألیف است با ذکر کلیه خصوصیات مانند تعداد خانوار - ارزش نظامی و غیره بشرح آنها خواهیم پرداخت .



بکنفر از ایلات چهار ننگ بختیاری

این ایلات و عشایر قبل از ظهور رضاشاه کبیر کاملاً مسلح و سرکش بودند که قسمتهائی از آنها پس از یک سلسله جنگ‌ها سرکوبی و تأدیب شدند ، قسمتی باتدبیر خلع سلاح و اسکان گردیدند، قسمت‌های دیگر که سرانجام گردنگشی سایرین را دیدند تسلیم و مطیع گردیدند و امروز میتوان ادعا کرد دولت و ارتش به‌ارواح عشایری کشور کاملاً مسلط است ،

قسمت نهم

رژدهای داخلی و بزانو در آوردن گردنگشان

میگویند تلفات و ضایعات سربازان ایرانی در دو جنگ بین روس و ایران بالغ بر هفتصد هزار نفر بوده ولی عقیده محققین بر آنست که بر اثر هوی و هوس و خودخواهی فتحعلیشاه فقط سیصد هزار نفر فرزندان دلیر ایران خاک قفقاز را گلگون ساختند، شاه بیخرد ده ملیون نفوس و پرثروت ترین ناحیه زرخیر ایران را برایگان از دست داد.

موضوع تجزیه خاک ایران در زمان اولاد او منتهی آرامتر تکرار شد و ۴۵ ملیون نفوسی را که آقا محمدخان بجانشین خود تسلیم نمود. سلطان احمد شاه پانزده ملیون آنرا ضمن تاج و تخت کیان خواهناخواه به رضاشاه کبیر واگذار کرد و این تعداد تا شهریور ۱۳۲۰ به بیست و دو ملیون بالغ گردید یعنی علاوه بر اینکه مردم در اینمدت در رفاه و آسایش بودند و توالد و تناسل سیر طبیعی خود را می پیمود دیگر قحطی و طاعون و وبا و انفلانزا کرور کرور اطفال بیگناه و مردم بی اطلاع را بگورستان نمیرد.

چند کرور ایرانیانیکه برای پیدا کردن کار و سیر کردن شکم زن و فرزندان خویش بسواحل جنوبی فارس و کویت و بصره و بغداد مهاجرت کرده بودند به ایران بر میگشتند، حال چه شد که پس از شهریور ۱۳۲۰ تا کنون سه ملیون از نفوس ایران کسر شده محتاج بحث جدا گانه ایست، همه ساله ۲۴ ملیون بر نفوس مردم چین و هفت ملیون بر ملت ژاپون افزوده میگردد چرا باید از جمعیت کشور ایران کاسته شود؟ باری اوضاع کشور ایران مخصوصاً پس از نخستین جنگ جهانی دستخوش

آشوب و انقلاب گردید و چند سال اول دوران بیست ساله فرمانروایی اعلیحضرت ققید ، افسران رشید و سربازان دلیر ایران با نیروهای مسلح بلشویک و متجاسرین شمال و قوای جسور و رشید اسمعیل سیمتقو و سایر عشایر مجهز ایران که اغلب بخودسری و گردنکشی و قتل و غارت خود گرفته بودند دست بگریبان بودند بیگانگان که نمیخواستند ملت ستمکش ایران آرامش و امنیتی بدست آورد اغلب اسلحه و مهمات را برایگان در اختیار ایلات ساده دل مرزی میگذارند (در جنوب در برابر هر شیشه آب لیمو يك تفنگ و هر فشنگ با یکدانه خرما باداه میشد) این بود که سرتاسر ایران در آتش ناامنی میسوخت .

سردار سپه با تمام مشکلات سیاسی و اقتصادی که اطرافش را احاطه کرده بود تمام این فتنه‌ها را یکی پس از دیگری خاموش کرد.

انصافا فرماندهان آنروز لشگرها، حقوق بسیاری بگردن این کشور و مردم این مملکت دارند ، واقعا اگر بعضی از این سرداران دچار انحرافات نشده و مرتکب رفتار ناپسندیده‌ای نمیشدند جا داشت که مجسمه همه آنها را باطلا بریزند معینا باید اذعان کرد که بیشتر آنها شایسته همه گونه تمجید و تحسین میباشند . مرحوم سر لشگر امین و سرلشگر پورزند سرلشگر شیبانی ، سرتیپ رفعت و بسیاری از همین سران ارتش آنروز، هنگام مرگ شاید باندازه يك بقال سر گذار سرمایه زندگی نداشتند .

آنها بودند که يك کشور ملوک الطوائفی را مرکزیت دادند ، مرحوم سرلشگر امین و سرهنک کلعلی خان سرهنک داورپناه و عده‌ئی دیگر هنگام حمله به سنگر اشرار آارات و همه رشید بك و دوست محمد بلوچ شهید شدند امثال آنها بسیار است که در جلد دوم شرح هر يك از عملیات رزمی در جای خود مشروحا از نظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت .

معینا میتوان ادعا کرد که در تمام این نبرد ها حتی يك صدم تلفاتی که به ارتش عباس میرزا وارد شد ارتش ایران کشته و ضایعات نداد و تلفات اشرار هم

زیاد نبود زیرا اعلیحضرت فقید برخلاف تمام سرسلسله‌های سلاطین، پادشاهی رفوف و مهربان بود. بتمام فرماندهان دستور داده میشد که حتی الامکان بدون استعمال اسلحه با پند و تحبیب و تهدید یاغیان و گردنکشان را مطیع و آرام سازند و در ضمن رزم هم با ترتیباتی آنها را وادار بتسلیم نمایند.

اکراد و الوار و بلوچها کرا را آورد عفو واقم شدند و مکرر پیمان شکستند و شرارت آغاز کردند. اینک جنگهای داخلی ایران از بدو ظهور سردار سپه تاشهرپور ماه ۱۳۲۰ بطور خلاصه و فهرست وار باطلاع خوانندگان عزیز میرسد:

چون در نظر است جلد دوم این کتاب فقط به این رزمها اختصاص داده شود از همقطاران عزیز و مطلعین استدعا میشود اطلاعات خود را اگرچه مختصر هم باشد در اختیار نگارنده بگذارند تا خونهای پاکی که در راه سعادت ملت ریخته شده بهدر نرفته و فداکاری ارتش جوان ایران از صفحات تاریخ محو نگردد.

مطالب مندرجه در این کتاب بیشتر مسموعات است و همقطاران عزیز اگر نظری دارند مرقوم بدارند و کوچکترین اسائه ادب یا اعمال غرض نفرمایند مطمئن باشند مطالب آنها مورد بررسی قرار گرفته و انتشار خواهد یافت.

بخش یکم

امیرموید و فتنه سوادکوه

دوات ساویت روسیه برای راندن ارتش انگلستان از ایران و در دست داشتن سواحل مازندران از اغتشاشات داخلی و بیسکفایتی زمامداران ایران استفاده کرده عناصر مسلح و دسته‌های تبلیغاتی را پیاپی بسواحل و بنادر مازندران پیاده میکرد بطوریکه بنادر مشهدسر، بارفروش بندرگز در دست بلشویک‌ها و انقلابیون محلی افتاد و قصد هجوم بسیاری و سایر نقاط مازندران را داشتند؛ مشیرالدوله در کابینه خود سرهنگ استراسکسلی را با خلعت و شمشیر و اختیارات کامل در تیرماه ۱۲۹۹ بآن حدودروانه ساخت، ناهبرده نیروئی مرکب از قزاق و ژاندارم و چریک‌های مسلح محلی بریاست لواءالدوله در بندرگز متمرکز و پس از یک سلسله زد و خوردها قوای انقلابیون را درهم شکست، بلشویک‌ها موقتا بنادر را تخلیه و بیادکوبه رفتند ولی انقلابیون محلی کاملاً سرکوبی نشده و منتظر فرصت بودند.

امیرموید - این شخص یکی از سرجنیانها و فتودالهای مازندران بود که برای خود تفنگچی تهیه کرده و در یک قسمت از مازندران بساط ملوک الطوائفی و خود مختاری گسترده، سالها بود که نه مالیات میبرد و نه اوامر دولت مرکزی را اطاعت میکرد آزادانه هر که را اراده میکرد بچوب می بست و اموال او را ضبط مینمود؛ امیرموید با سردار سپه بستگی داشت و روی سوابق طایفگی خود را بمراتب برتر از او میدانست پس از کودتا روی بغض و حسادت با فرزندان خود در سوادکوه شروع بتظاهرات نمود.

در اینموقع سرتاسر گیلان در دست میرزا کوچک خان و سایر انقلابیون بود و

امیر مویده که آشوب طلبان پایتخت تحریک و تشویقش میکردند او نیز خیام‌خام‌تسخیر تهران در سر خود میپوراند، در صدد برآمد که جمعی از خوانین و متنفذین مازندران را با خویش همدست کرده و باتفاق متجاسرین و مجاهدین گیلان بر علیه دولت مرکزی قیام کند.

همین موقع است که اشزار برهبری احسان‌الله خان و ساعدالدوله بطرف تنکابن حمله‌ور شدند امیر مویده در کوهستان سخت سواد کوه دژ خوچ را مستحکم نموده عده‌ای تفنگچی باطراف روانه و علم طغیان برافراشت، سردار سپه بدو از بستگان خود و محترمین محلی چند نفری را نزد او روانه کرد و پیغام داد که شما اگر بیاری من نمی‌شاید اقل ساکت و بیطرف بمانید تا من اصلاحات را که شروع کرده‌ام بپایان برسانم ولی معاندین نمیگذارند امیر آرام به‌نشیند.

اعزام نیرو - در تاریخ ۱۶ تیر ماه ۱۳۰۰ یک گردان از هنگ پیاده پولادین یک اسواران سوار یکم را به توپ بفرماندهی میر پنج احمد آقا فرمانده تیپ گارد سوار مرکز مازندران عزیمت نمود نامبرده مأموریت داشت بدو امیر را نصیحت کرده و از او بخواهد که ترک مخاصمه نموده و اسلحه خود را تحویل نماید در صورت امتناع بالاستعمال اسلحه او را سرکوب و تنبیه کند. فرمانده اردو مشغول پیغام و پند و اندرز بود که سیف‌الله پسر امیر مویده در ۱۸ تیر با عده خود غفلتاً بیک دسته سوارهای اسکورت حمله نموده چند نفر قزاق کشته و بقیه را خلع سلاح کرد.

فرمانده اردو فوراً ستون متوقف در فیروز کوه را احضار و در پنجم مرداد رزم شدیدی شروع و اشزار در سرخ‌رباط شکست خورده با دادن تلفاتی بداخل جنگل پس نشستند نیروی دولتی آنها را تعقیب، سنگرها و دژ خوچ را متصرف شدند.

امیر مویده نیروهای پراکنده خود را مجدداً جمع آوری و غفلتاً از کوه‌های خوچ به قسمت پیاده نظام حمله‌ور میشوند ولی آتش توپخانه و مسلسل حمله آنها را عقیم گذارده و پس از ۱۲ ساعت زدو خورد شدید سواره نظام از اطراف به اشزار حمله‌ور شده نیروی چریک با دادن تلفاتی اسلحه و ساز و برگ زیادی جا گذارده بطرف شیرگاه

و شفتی‌الاشت فرار میکنند .

امیرموئد فراریان را مجددا جمع آوری نموده بایکصد نفر تفنگچی که بیاری
او آمده بودند در شفتی‌الاشت بشدت پایداری میکنند .

در ۱۸ شهریور نیروی دولتی شفتی‌الاشت را محاصره نموده و آخرین مقاومت
او را در هم می‌شکند اردوی دولتی پس از گرفتن غنایم بسیار در ۲۶ شهریور به مرکز
مراجعت و امیرموئد از سمنان تلگرافی اظهار ندامت میکند باو تأمین داده میشود
نامبرده فرزندان را برای خدمت در ارتش بوزارت جنگ میفرستد و خودش در تهران
منزل سردار سپه رفته از خطاهای گذشته اظهار ندامت میکند سردار سپه روی او را
بوسیده اجازه میدهد بسوادکوه برگردد بعدها یکی از نزدیکان او بحدود خواجه
نفس و کمیشان رفته و تراکمه را بشورش تحریک مینمود و بمجردیکه مورد تعقیب
قرار گرفت بروسپه گریخت یکی از فرزندان در ارتش باتهام توطئه دستگیر و حین
فرار توسط نگهبان تیرباران شد .



بخش دوم

رزم تنکابن سپهبد شاه بختی

هنگامی که سرتاسر گیلان در آتش انقلاب میسوخت ، کمیته انقلاب دست مأمورین دولت را از آن خطه کوتاه کرده و ارتش سرخ آنها را تقویت می نمود ، اوضاع تنکابن نیز مغشوش گردید ، در ۲۵ خرداد ۱۳۰۰ تفنگچیانی متجاوز از هزار نفر بریاست احسان الله وساعد الدوله ، معز السلطنه ، اسعد السلطنه ، حاج محمد جمفر از طرف لاهیجان برای گرفتن تنکابن (کجور و کلارستاق) آماده میشوند تا پس از تصرف آنجا از راه شهرستانک بطهران حمله نمایند . این واقعه مصادف با شرارت و مبارزات امیر مؤید در سوادکوه است .

در تاریخ ۳۰ خرداد بامر سردار سپه به عجله با نیروی مختلطی از هنگ های پیاده پولادین و آهنین اردوئی تشکیل و تحت فرماندهی سرهنگ محمد خان (سپهبد شاه بختی) روز یکم مرداد از طریق شهرستانک بمقابله اشرار شتافتند . ریاست ستاد این ستون را ستوان ۲ حاجعلی رزم آرا (مرحوم سپهبد رزم آرا) عهده دار بود .

در این موقع سرهنگ دوم فرج الله آقاولی فرماندار نظامی تنکابن بود که پس از يك زدو خورد با متجاسرین برای کسب دستور بطهران آمده بود و متجاسرین کلاردشت و چالوس را تصرف کرده بودند . فرمانده ستون نمایندگان برای مذاکره و اتمام حجت نزد احسان الله میفرستد ، کمیته انقلاب نمایندگان اعزامی را دستگیر و زندانی می نمایند و چون ارتفاعات سرکوب را در دست داشتند گاه و بیگاه با حملات محلی مزاحمت قسمتها را فراهم میکنند ولی در دهم خرداد کابیه واحدهای ستون پس

از يك حمله شجاعانه گردنه سلمبار را تصرف کرده و جبهه واحدی از کجور و تنگابن و سلمبار تشکیل میدهند در مدت ۱۱ روز فقط زدو خورد های کوچک ادامه داشته تا اینکه قوای متجاسرین تقویت شد و با دو هزار سوار و پیاده بقسمت های نظامی حمله ور می شوند. اردوی دولتی پس از ۴۸ ساعت پایداری گردنه سلمبار را از دست میدهد. روز چهارم مرداد يك گروهان پیاده و یکدسته توپخانه اخاسیوس بفرماندهی ستوان ۲ غلامعلی خان (مرحوم در یادار بایندر) اردو را تقویب می کند، وصول توپخانه برای پیاده نظام يك فرجی است، روحیه افراد قوی میشود، بهمین مناسبت نخستین روز مرداد با تقویت آتش توپخانه مواضع و سنگر های متجاسرین را اشغال می نمایند. اشرار پس از دو ساعت تلاش ناچار چادر و دستگاه را جا گذارده پس می نشینند شجاع السلطان با چند نفر نزدیکان خود که در ساحل بود با کشتی فرار میکند و بقشلاق نزد ساعد الدوله میرود، بقیه اشرار در نزدیکی الموت بنیروی مختصر سرهنك آق اولی حمله میکنند سرهنك آق اولی پس از متوقف ساختن دشمن با حمله متقابله آنها را که چند نفر افسر بلشویك و صد نفر سالدات روس و نزدیک هزار نفر تفنگچی بودند شکست سختی میدهد.

اشرار مشغول خود آرائی بودند ولی ساعد الدوله که تفوق نیروی دولتی را حس میکند توسط سردار کبیر درخواست تامین و تسلیم می نماید و بایکراهه توپ دو یست اسب و قاطر و کلیه ابواب جمعی خود تسلیم میگردد، سه روز بعد اسمعیل افندی با پنجاه نفر سوار مسلح نیز تسلیم میشود.

از آنطرف نیروی سرهنك آق اولی و ستون سرهنك محمد شاه بختی بهم نزدیک شده و پس از برقراری ارتباط بخرم آباد و رودسر و کلاردشت حمله نموده آن نقاط را یکی پس از دیگری اشغال می نمایند.

در اینموقع يك گردان بفرماندهی سرهنك حبیب الله شیبانی بطرف دیلمان حرکت می نماید که در رود سر و لنگرود باین واحد ها ملحق گشته لاهیجان را متصرف شوند.

اردوی دولتی بفرماندهی سرهنگ محمدخان و سرهنگ آق‌اولی در ۲۸ مرداد وارد رودسر میشوند در اطراف رودسر به استراحت میپردازند غافل از اینکه افراد ورزیده دشمن درخانه‌های شهر مخفی شده‌اند. اشرار با لباس زنانه شبانه به اردوی دولتی شبیخون زده واحدهای نظامی با وضع نامنظمی پس نشسته لنگرود بدست اشرار میافتد.

در اینموقع بدستور سردار سپه سرهنگ یزدان پناه با چند نفر افسر مأمور سرکشی به اردوی دولتی، برودسر رفته و بایک گردان پادگان آنجا را تقویت میکنند. احسان‌الله خان که از تسلیم ساعدالدوله و شجاع‌السلطان و اسمعیل افندی مطلع میشود کلیه توپ و مسلسل‌ها را در دریا غرق نموده با نیروی زبده و مختصری روانه رشت می‌شود.

کمیته انقلاب که شکست تنکابن را در اثر بیخردی احسان‌الله خان تشخیص میدهد ضمن اعلامیه‌ای اقدامات او را تقییح نموده و از ردیف متحدین خود خارجش می‌سازند، احسان به‌رای کمیته اعتراض نموده روانه بادکوبه میشود ولی در انزلی مرحوم میرزا کوچک اوراجلب و با کمیته آشتی میدهد و برای جبران شکست تنکابن مجدداً نیروی از سوار و پیاده و توپخانه در اختیار او می‌گذارد و این مرتبه هم پس از یک رزم شدید در ۴ ساعت با شکست قطعی رو برو میشوند و مقدار زیادی اسلحه و مهمات و خوابار اشرار بتصرف نیروی دولتی درمی‌آید، با این ترتیب در اواخر مهر ۱۳۰۰ کلید منطقه مازندران و تنکابن را از عناصر انقلابی و نمایندگان ارتش سرخ پاک مینمایند.

بخش سوم

جنگهای هفت ساله گیلان

هنگام نخستین جنگ جهانی که کشور بیطرف ایران دچار تجاوز ناجوانمردانه کشورهای روس و انگلیس واقع و خاک ایران صحنه عملیات ارتشهای عثمانی و متفقین قرار گرفت ملت ایران که دچار قحطی شده بود در فقر و فاقه میسوخت. در جنگل و قسمت‌هایی از گیلان جمعی از مردان انقلابی که از بی کفایتی زمامداران وقت بجان آمده بودند اطراف میرزا کوچک (شیخ بونس) گرد آمده و علم طغیان برافراشتند این نیرو پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه از طرف بلشویک‌ها و انقلابیون قفقاز از حیث اسلحه و مهمات حتی سرباز و افسر تقویت شدند اشخاص متنفعی از از گیلانی‌ها مانند دکتر حشمت، حاج احمد کسمائی، سید جلال چمنی هم چنین احسان‌الله خان که از کمونیست‌های دو آتشه بود و خالوقربان خالوقنبر و خالومراد کرد که در حدود هزار نفر ابوالجمعی داشتند ضمن اینکه مردان رشید و به میرزا ایمان داشتند (ولی افراد آنها بیشتر بمنظور غارت بیجنگل آمده بودند) منطقه حکمرانی خود را در گیلان مشخص و از یکدیگر تفکیک نمودند.

خالوقربان که هشتصد نفر ابوالجمعی داشت کلیه آنها باتفک. ای سیستم مختلف مخصوصاً پنج تیرروسی و ماوزر آلمانی مسلح بودند، بلشویک‌ها نیز دو ارا به توپ ۷۶ میلیمتری صحرایی و شش قبضه مسلسل باوهدیه کرده بودند.

حدود فرمانروایی او شهر رشت تا حدود امامزاده هاشم و پل کسما و از طرف شمال تا زنجیر راه انزلی بود.

احسان‌الله خان سه هزار نفر ابوالجمعی داشت حکومت وی شامل لاهیجان

لنگرود و رودسر بود .

میرزا کوچک خان از پل کسما بکلیه جنگل شققت و فومن تا نزدیکی رودبار حکومت داشت افراد او را پنجهزار سوار مجاهد و عده‌ای ژاندارم های سرهنگ فتحعلیخان ثقفی توپچی تشکیل میداد .
این حکومت‌ها از مردم مالیات می‌گرفتند و از مال‌التجاره عشریه اجباری دریافت مینمودند .

در همین موقع انقلابیون قفقاز برهبری کالچاک Koltchak و دنسی‌کین Denykin با قشون سرخ در جنگ بودند ، گرجستان ، آذربایجان ، ارمنستان استقلال خود را اعلام داشتند ترکها برای اینکه مبادا با دکوبه بدست بلشویک‌ها بیفتد ارتشی روانه آن حدود نمودند انگلیس‌ها هم لشکر با وسایل تندرو از طریق ایران و دریای مازندران بیادکوبه پیاده کردند .

بلشویک‌ها دوملیون منات طلا از جواهرات سلطنتی و چند کشتی اسلحه برای کمالیون بترکیه روانه نموده قارص واردهان را بموجب پیمان ۱۲۹۸ بترکها واگذار کردند تا آنها را از تصرف قفقاز منصرف ساختند ، ارتش سرخ قفقاز را تصرف کرد و انقلابیون از میان امواج خروشان دریای مازندران به بندر انزلی (۱) پیاده شدند از جمله سی کشتی دنی‌کین حامل اسلحه ، مهمات ، طیاره ، خواربار و غیره بخاک ایران پناهنده شد .

در اینموقع وضع حکومت روسیه روشن شد و ثوق الدوله آماده عقد قرارداد بود ولی حکومت تروتسکی پاسخ داد هنگامی آماده دوستی هستم که از تش انگلیس از ایران خارج شود بلافاصله بایروان و نخجوان که قصد الحاق بایران را داشتند حمله بردند و بطرف ایران متوجه شدند .

دولت ایران فوراً درصدد برآمد نیروئی از سرباز و ژاندارم و قزاق بفرماندهی سرهنگ استاراسلسکی بگیلان روانه کند اما از طرفی پول کافی و مهمات بقدر لزوم

(۱) بندر پهلوی سابقاً انزلی نامداشت

وجود نداشت از طرف دیگر کانل گلرپ رئیس ژاندارمری از اینکه واحد های او زیر دست يك افسر روسی قرار گیرند زیر باز نمیرفت .

در این ضمن سحر گاهان $\frac{۹۹-۱۲۱۸}{۱۹ شعبان ۴۸}$ دوازه ناو جنگی ارتش سرخ بفرماندهی Skolnykoff اسکولنیکوف و دریاسالار گزانوف Gazanoff غفلتاً در سواخل ایران پدیدار و انزلی و غازیان را بمباران مینمایند، پس از مراجعه میرزا احمد خان نوذری حاکم گیلان و پرسش علت این تهاجم ؟ گزانوف پاسخ داد نگهبانی دریای مازندران بعهده من است و برای دریافت اسلحه و مهماتی که دنیکن بایران آورده است آمده ام پس از دریافت آن برمیگردیم .

بهر حال پس از بمباران سربازخانه انگلیس ها ارتش سرخ بخاک ایران پیاده شد و نفرات گردان سرباز انگلیسی پادگان بندر را با خفت و خواری بیرون کردند، آنها پرشت آمدند ، بلشویک ها هم پس از اخذ ناوها و اسلحه و مهمات و خوارباریکه دنیکن بایران آورده بود نه تنها انزلی را تخلیه نکردند بلکه واحدهای دیگری در آستارا پیاده شده در راه اردبیل دست بقتل و غارت گذاردند ولی سواران مسلح شاهسون آنها را محاصره و آنچه غارت کرده بودند از آنها پس گرفتند .

دولت ایران بروسیه اعتراض می کند وزارت خارجه ساویت پاسخ میدهد « در خاک ایران از ارتش سرخ سربازی وجود ندارد اگر نهضتی در گیلان بر علیه دولت مرکزی برپا شده ارتباطی به شوروی ندارد » در عین حال کارا خان معاون کمیسر خارجه روسیه به راسکو کولینکف Rasko-kolinkoff دوم خرداد ۲۹۹۹ تلگراف میکند « تمایل کوچک خان را از تشکیل دولت شوروی در ایران بگوئید کوچک خان و اشتراکیون ایران باید بر ضد انگلیس متحد شوند، در آنجا باید تشکیلاتی مانند سازمان اداری شوروی روی کار آید . . . »

روز ۱۵ خرداد جمعی از سربازان سرخ به اتفاق میرزا کوچک خان وارد رشت شده ، نیروی انگلیس به منجیل پس نشستند .

پس از برقراری نظم میرزا در معیت سعدالله درویش (رابط بلشویک ها) به

انزلی رفت، شهرت داشت میرزا در روی آبهای انزلی با کارخان ملاقات می‌کند و پس از چند روز بمعیت احسان‌الله خان و کلیه نیروی انقلابیون برشت وارد و حکومت جمهوری سوسیالیستی شوروی گیلان را اعلام و دولت خود را بشرح زیر معرفی می‌کند :



- « کمیسر داخله میرزا شمس‌الدین وقارالسلطنه
- « خارجه سید جعفر محسنی (همان پیشه‌وری کذائی)
- « مالیه میرزا محمدعلی پیربازاری
- « عدلیه محمود آقارضا

کمیسیریست وتلگراف نصراله رضا

« معارف محمد جعفر کنگاوری

« فوائد عامه محمد علی خمایی

« تجارت میرزا ابوالقاسم فخرائی صدر کمیسر و کمیسر جنک میرزا کوچک فوراً اسکناس جمهوری گیلان که در روسیه قبلاً چاپ و آماده شده بود

منتشر میشود .

روز دوشنبه ۳۱ خرداد در پایان متینگی احسان اله بر علیه دولت و احمد شاه شعارهایی میدهد ، چون افسران و افراد آتریاد قزان گیلان هم حاضر بوده اند یکی از افسران (گویا ستوان خلعت بری سر تیب باز نشسته فعلی) تحت تاثیر احساسات جلوی صف قزاق ها دو بند و بسلامتی شاه هورا می کشد قزاق ها هوار کشان به سر باز خانه میروند .

شبانه فرمانده آتریاد بر حسب تبنای قبلی بمحل کمیته میرود و بازداشت میشود انقلابیون با کمک توپخانه بلشویکها سر باز خانه را محاصره و پس از زد و خورد شدیدی سوار های قزاق ضمن جنک و گریز بطرف لاهیجان عقب می نشینند و افراد پیاده بدون سرپرست خلع سلاح میشوند .

روز اول تیر ماه عده زیادی از مجاهدین باد کوبه ای با پنج ناو مسافربری بکمک میرزا شتافتند ، برای تامین حقوق و جیره این مهمانان ناخوانده موجودی دارائی و بانک شاهی و اسب های درشکه و اموال ثروتمندان را مصادره می نمایند .

وصول این اخبار دولت مرکزی متوحش شده مشیرالدوله نخست وزیر سردار فاخر حکمت را برای مذاکره با میرزا کوچک را برشت میفرستد ولی چون در آن وتایع موقع اختیار از دست میرزا کوچک خان خارج و او آلت بلا را داده اجرای مقاصد بیگانگان بود آقای حکمت دست خالی برمی گردد .

سرهنگ فتحعلیخان تقفی توبخی که از طرف تشکیلات ژاندارمری برای تشکیل

دژیمان ژاندارمری گیلان با جمعی از افسران جزء برشت رفته بود و قریب ششصد نفر ژاندارم هم استخدام کرده بود (اغلب قزاقهای خلع سلاح شده اترپادگیلان بودند) بر اثر بی اعتنائی مرکز به پیشنهادات و گزارشهای او تحت تأثیر تبلیغات انقلابیون قرار گرفته بانیروی خود به جنگلها ملحق میشود .

جمهوری گیلان فوراً در رشت اعلان میکند که کایه جوانان از ۱۸ تا ۴۵ ساله

باید بخدمت سربازی حاضر شوند، احسان الله خان با کمیته جوانان کمونیست ایران واحدهای نظم می تشکیل میدهد . کاجانف فرمانده بالشویک های رشت با دوهنگ (۳۰۰۰ نفر) سربازان روسی، گرجی و ارمنی ، مسلح آماده هجوم بقزوین میشود .

روزنامه های انقلاب سرخ و کمونیست مرتب مرکز را تهدید به اشغال میکنند ولی غفلت روابط آنها صورت خصمانه بخود میگیرد ، میرزا کوچک که مردی وطن پرست بود باین اوضاع تن در نمیدهد .

احسان الله خان و کاجانف در ۱۷ مرداد در چهارستون (بریاست خاله و قربان ، گاوک ، حیدر عموقلی و پارتانف) بجنگل و نیروی میرزا حمله میکنند .

عدهئی مقتول و مجروح میشوند ولی چون نتیجه قطعی نمیگردند برشت بر کشته مردم را وادار میکنند که علامت داس و چکش بسینه خود نصب کنند .

بر اثر شکایات مکرر دولت ایران واحدهای ارتش سرخ (هنگ های ۲۶ یادگار ۲۴۴ و یکدسته توپخانه) رشت را تخلیه به انزلی رفتند، پس از خروج آنها مجدداً رشت بتصرف احسان الله خان درآمد ولی میرزا از جنگل بشهر حمله کرد و چند مرتبه رشت دست بدست گشت تلفات و خسارات فراوانی بمردم وارد شد تا جائیکه اهالی تصمیم بمهاجرت گرفتند و عازم تهران بودند .

در قبال این وقایع بالشویک در سواحل دیگر دریای مازندران هم نفوذ پیدا کرده و دربندار مازندران آتش انقلاب شعله ور بود .

در ۲۸ تیرماه سرهنگ استاراسلسکی باطمراقی ضمن فرماندهی کل قوای تهران و مازندران روانه ساری شد و با در دست داشتن نیروی قزاق ژاندارم و سرباز

بندر جز و مشهدسر و بارفروش را تصرف کرد و روز ۱۵ تیر بنام تسخیر سواحل مازندران يك قبضه شمشیر مكلل بالماس از طرف احمدشاه بسرتیپ استاراسلسکی داده میشود .

وبانیروی کاملتری مامور سرکوبی متجاسرین و انتظامات کیلان میگردد . در این ضمن يك لشکر کامل انگلیس در قزوین و منجیل از تجاوز جنگلیها عملاً جلوگیری و نیروی دولتی را تقویت مینمود .

احساناللهخان ومیرزا اختلاف را کنارگذازده مجدداً بایکدیگر متحدشدند . اعلامیه روز ۲۷ مرداد استاراسلسکی حاکیست که شریفآباد اسمعیلآباد و لوشان را تصرف نموده بموجب اعلامیه ۲۹ مرداد منجیل و در تاریخ ۳۱ مرداد رشت در حالیکه میسوخت بتصرف اردوی دولتی درآمد ۱۶۰۰ اسیر ۱۲ عرابه توپ ۶۰ قبضه مسلسل و مقدار زیادی اسلحه و مهمات و يك طیاره از بلشویکها و متجاسرین بدست اردوی دولتی افتاد .

از طرف دولت ضمن فرمانی درجه سرداری و حمایل امیر نویانی و شمشیر مرصع برای استاراسلسکی فرستاده میشود .

هنوز امتیازات و مراحم دولت بسردار روسی نرسیده بود که روز پنجم شهریور وزارت جنگ اعلام کرد که طبق نقشه نیروی دولتی بمنجیل عقبنشسته در همین موقع اهالی رشت بارضع رقت باری نیز بطرف تهران مهاجرت کردند .

دوگردان تازه نفس که از بادکوبه به بندرپهلوی پیاده شدند بانیروی احسانالله خان متفقاً باین لشکر رنگارنگ (سرباز ، قزاق ، ژاندارم و انگلیسی) حمله نموده و آنها را از رشت خارج میکنند ولی در اول مهر دومرتبه رشت را اردوی دولتی اشغال کرد که نخستین روز آبان مجدداً بلشویکها نیروی دولتی را با امانزاده هاشم پس نشانندند .

ورود خانوادههای کیلانی بتهران با این وضع دلخراش ، آنهمه اعلامیه وساز و دهل برای تصرف منجیل و رشت و خمام و عقبنشینی ناگهانی تا نزدیکی قزوین

اهالی پایتخت را متوحش کرد .

کابینه مشیرالدوله سقوط مینماید شاه بهر کس تکلیف میگرد زیر بار نمیرفت مصمم بود که ایران را در همان حال بگذارد و باروپا رود که بر حسب اصرار سفرای انگلستان و فرانسه فتح الله اکبر (سپهدار اعظم) مسئولیت تشکیل دولت را پذیرفت ولی از چهارم تا شانزدهم آبان هیچیک از رجال حاضر بهمکاری او نبودند و در این تاریخ بزحمتی دولت را بحضور شاه معرفی کرد .

نیروی دولتی که با تحمل تلفات زیاد رشت را تصرف کرده بود اینک بر اثر اختلاف افسران روسی و انگلیسی رشت و قسمت اعظم مناطق متصرفی ضمن قبول ضایعات و تلفات جدید از دست داده شد .

ولی سر تیپ رضاخان (اعلیحضرت فقید) با آتریاد تهران و جمعی از مجاهدین محلی از پسی خان بطور ناگهانی بر رشت حمله نموده شهر رشت را متصرف میشود .

افراد بدون کفش در باطلاقیهای گیلان، پوشاک پاره بدون جیره و حقوق فقط ندای وطن و ایمان بفرمانده ایرانی از خود گذشتگی نشان میدهد و علناً میفهماند که این حوادث خونین و اوضاع اسف آور فقط بر اثر سهل انگاری مستشاران روسی و اختلاف نظر با افسران انگلیسی بود ، اینها جان و مال و حیثیت ایرانیان ملعبه امیال استعماری خود قرار میدادند .

بادشاه وقت هم باز چیه ای دردست آنها بود، دولت ها هم جز عوام فریبی و حفظ مقام و موقع خود عمل مثبت دیگری انجام نمیدادند .

بالاخره در همان روزهای اولیه قبول نخست وزیری سپهدار، چند نفری از افسران قزاقخانه علت این بدبختیها و آبرو ریزیها را به اطلاع ایشان رسانده و شنیده شد که پیغام داده بودند چنانچه افسران روسی را از قزاقخانه طرد نمایند آنها از خدمت کناره گیری خواهند کرد .

سپهدار که شخصاً گیلانی و بموضوع علاقمند و هنگامیکه وزیر جنگ بود از بی اعتنائی افسران روسی به انجام وظیفه و سهل انگاری آنها اطلاعات کافی داشت فوراً کلید

افسران روسی را از جبهه احضار و ضمن اعلامیه‌ای (اردوی مأمور گیلان در نتیجه
قصور در خدمت و نظریات منفعت طلبانه بعضی افسران روسی با تفرقه و ازدست دادن
روحیه و شکستن انضباط عمومی عقب نشینی اختیار نمودند، لذا برای پایان دادن به
عواقب اردوی دولتی اجرائیاتی که بعمل آمده؛ انفصال فرماندهان روسی و تحویل
قزاقخانه بفرمانده ایرانیست»

سردار همایون (قاسم‌والی) بفرماندهی دیویزیون تعیین و امورات کلا بعهده
ایرانیها واگذار میشود .

ولی افراد روحیه خود را از دست داده‌اند، جیره حتی در جبهه جنک با آنها
نمیرسد، حقوق آنها بتأخیر میفتد، کفش و لباس ندارند، زن و مرد گیلانی کته و
غذاهای محالی را درسنگرها بین آنان قسمت میکنند، انگلیسها میخواهند آقائی کنند و
قزاق فقط برای منافع آنها بجنگد .

بالاخره پس از انجام کودتا در کابینه قوام السلطنه سردار سپه وزیر جنک بدولت
اخطار میکند که دیگر نمیتواند شاهد اوضاع گیلان و معاشات دولت با متجاسرین باشد
و میگوید شخصاً بجبهه میروم اگر سلامت برگشتم بدانید که اشرار و متجاسرین را
سرکوبی و بلشویک ها را بدریا ریخته‌ام و پایان کار را بدولت اطلاع میدهم.
سردار سپه بگیلان آمد بوسایلی خالوقربان را بطرف خود جلب و او تسلیم
گردید و با درجه سرهنگی پس از پایان عملیات گیلان روانه آذربایجان شد.

از طرفی با رتشتین وزیر مختار دولت شوروی وارد مذاکره شد و گفت چون
تاکنون میرزا باتکاء شما پایداری کرده اگر حقیقتاً مایل هستید که این محور مهم و
راه بازرگانی بین ایران و روس تامین داشته باشد میرزا را نصیحت و راهنمایی کند.

وزیر مختار شرحی بمیرزا کوچک خان مینویسد اینک بعضی از جملات آن :

« من زیاده از حد الطافیکه بتوسط رفیق سعدالله درویش اظهار کرده و موافقت
با سیاستی که من از طرف دولت شوروی مجری میکنم در نظر دارید خوشوقت
گردیدم ... »

« این را هم بدانید که وزیر جنگ رضا خان سردار سپه چند مرتبه از من « خواست که این مسأله را بزور اسلحه پایان رساند ، هر دفعه من از او جلو گیری کرده و وعده میدادم که قضیه گیلان را بدون خونریزی پایان رسانم »

« شما باید يك نیروی مختصری داشته باشید و يك مبلغی بشما داده میشود که « بتوانید با آن مبلغ خود قوای خود را اداره کنید »

« رفیق محترم را تصدیق میدهیم : این آخرین دفعه ایست که من در روابط « شما با دولت ایران مداخله میکنم. پس از شما خواهش و التماس میکنم که مداخله « من را رد نکنید »

« اما اگر پیشنهاد من را رد کنید من از اقدامات خود دست کشیده و اجباراً با « تحمل دردهای درونی خود بتماشای يك صحنه جنگ برادر کشی که لطمه بزرگی « بآزادی ملت ایران وارد خواهد آورد میباشم »

ردشتین

میرزا کوچک خان پاسبخ مفصلی میدهد که جمله اخیر آنرا ملاحظه میفرمائید:

« . . . بنابراین شرایطی را در زمینه پیشنهادات شما که متضمن بقاء و صلاح « جمعیت و جلو گیری از حدوث بدنامی است در انتظار و اصرار میکند که پیشنهادش « حتمی الاجرا باشد

کوچک جنگلی

ولی معلوم نشد که میرزا کوچک خان چرا تسلیم نشد و حال اینکه سردار سپه پس از تصرف رشت جمعی از محترمین و افسران ارشد را برای استقبال او آماده کرده بود. کوچک خان ناگهان از جنگل بطرف ماسوله شتافت و ضمن يك حمله تلفات سنگینی به آترپاد همدان پادگان ماسوله وارد میآورد .

این واقعه و عهد شکنی، سردار سپه را خشمناک نموده دستور میدهد نیروی تازه نفس و زبده ای از جمعه بازار به صومعه سرا و زیدق حمله برده پس از دوروز رزم های خونین تعداد زیادی اسیر و چند قبضه پنجاه تیر و مسلسل بدست نیروی دولتی افتاد . کوچک خان دردم آذر ۱۳۰۰ بطرف خلخال می شتابد که بنیروی امیر عشایر ملحق

شود ولی پیش از آنکه به خلیج برسد در قلعه رودخان در محاصره نیروی دولتی افتاد ولی بدون آنکه فشاری باو وارد شود قلعه را تخلیه و فرار می نماید.

در نتیجه این شکست، نیروی میرزا از دورش پاچیده شد، سید جلال چمنی یکی از سرکردگان دستگیر و زندانی میشود که تفصیلاً می آید در اینجا غائله جنگل پایان میابد و سردار سپه بطهران برمیگردد باینکه دولت با هر گونه تجلیلی از ایشان مخالف بود مورد استقبال مردم قدرشناس تهران واقع می شود.

نیروهای دولتی در شهرهای مختلفه گیلان به دستگیری سران اشرار و متجاسرین میپردازند.

حیدر خان و قره خان تسلیم میشوند، احسان الله با چند نفر بروسیه فرار می کند.

کوچک خان که راه آشتی را بخیال خود سدود دید و نهیخواست تسلیم شود از محلی بمحل دیگر متواری و سرگردان بود تا اینکه در تاریخ سه شنبه یازدهم بهمن ۱۳۰۰ در گردنه گیلوان طالش در حالیکه گاوک آلمانی رفیق باوفایش او را ترك نموده بود دچار سرما و برف و بوران شده و تلف میشوند، یکی از افراد محلی طالش به طمع دریافت انعام سر آن سردار با ایمان را از تنش جدا و تسلیم ارتش می کند، سر آن مرحوم را که همراهان بیخرد و خائنش از هدف مقدس منحرفش ساختند در گورستان حسن آباد (محل آتش نشانی فعلی تهران) مدفون ساختند و کار جنگل و جنگلیان پایان رسید.

بخش چهارم

واقعه صمیمیتقو = نبرد آذربایجان سال ۱۳۰۱

نیروی اشرار طوایف مختلفی از اکراد بودند که سالها بود بر هبری شیخ عبیدالله حمزه آقای شکاک، شیخ طاه و علیخان شکاک در حدود آذربایجان باختری مشغول تاخت و تاز و غارت و کشتار بیرحمانه بودند، تا اینکه نیمتاج خانم سلماسی در اثر این وقایع خونین ضمن منظومه‌ای منظره تأثر آور آن حدود را تشریح کرده است که چندیتی از آن نقل میشود.

ایرانیان که فرکیان آرزو کنند

باید نخست کلاه خود جستجو کنند

.....

شد پاره پاره عجم از غیرت شما

اینک بیاورید که ز نهار رفو کنند

نسوان رشت عوی پریشان کشیده صف

تشریح عیب های شما موبمو کنند

دوشیزگان شهر ارومی^۱ گشاده روی

در یوزگی به برزن و بازار و کو کنند

بس خواهران بخطه سلماس^۲ خونچگر

خون برادران همه سرخاب رو کنند

(۱) شهر رضائیه فعلی را در گذشته ارومیه می‌گفتند

(۲) چون سلماس در اثر زلزله خراب شد شهر جدید را شاپور خواندند

آزادگی بقبضه شمشیر بسته است

مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند

باری اسمعیل آقا نوه همان علیخان شکاک است که در محال چهریق و سومای برادوست و سنجی سکونت داشتند .

علیخان شکاک در زمان سلطنت ناصرالدین شاه طغیان کرد ، اردوی مفصلی از تهران و تبریز تجهیز شد و پس از زدو خورد طولانی شکست خورد و بخاک عثمانی فرار نمود ولی بناخواهش امیر نظام عثمانیها علیخان را تحویل مامورین ایران دادند نامبرده چندسالی در زندان بود تا مرد .

جعفر آقا برادر اسمعیل آقا

هم که خوی وحشی گری اجداد را بارث برده بود بر اثر شرارت کشته شد .

اسمعیل آقا دارای نشان شوالیه

دولا گراند کروادوبن Chevalier
de l'Ordre de la Grande Croix de Bain

اسمعیل آقا که ذاتاً شریر بود

جز عدم تمکین از مامورین دولت

مرتکب شرارتی نمیشد، تا اینکه

زمان ولیعهدی محمدحسن میرزای

قاجار که در تبریز اقامت داشت برای

یک نفر رزایی از اکراد مهاباد او بسته ای بوسیله پست میفرستد، اسمعیل آقا از اظهار لطف ولیعهد تعجب میکند هنگام باز کردن ناگاه منفجر میشود ولی جز جراحت سطحی صدمه دیگری بر او وارد نمیشود از این موقع است که طغیان کرده و با قبیله خودش مرتکب شرارت میشود . مرحوم سالار نظام (سرلشگر کوپال) در حکومت عین الدوله مامور سرکوبی



او میشود کاری از پیش نمیرد، در سال ۱۳۰۰ در نخست وزیری مشیرالدوله نیروئی از تهران تجویز گردید که باتفاق قوای آذربایجان کار را یکسره کنند، مخبر السلطنه هدایت بسمت استانداری آذربایجان تعیین و اعزام میشود ولی عدم هم آهنگی واحد های قزاق و ژاندارم و سرباز موجب میشود که اگر اد تک تک بر آنها تاخته و مقدار زیادی توپ و مسلسل و اسلحه و مهمات بدست آوردند.

از جمله در اواخر سال ۱۳۰۰، هنگام ۱۴ آذربایجان ژاندارمری مهاباد (ساوجبلاغ) تحت فرماندهی یاور ملک زاده (آقای هیربد) تاخته پس از تسلیم آنها، عده ای از افسران و جمع کثیری درجه دار و افراد را در محلی جمع نموده و غفلتاً با آتش های مسلسل چند صد نفر جوانان مسلح شور رادرومی کند، فقط فرمانده و آجودان هنگ را با سارت میبرد و آنها را در اطراف پراکنده بودند از مهلکه نجات پیدا میکنند.

سردار سپه از فرماندهانی نبود که ناظر این صحنه ها باشد و عکس العملی نشان ندهد، فوراً دستور داد پادگانهای همدان و قزوین و همچنین هنگهای پهلوی و احمدی پیاده (۱) و هنگ سوار سنگین اسلحه (۲) و یک آتشبار کوهستانی از تهران حرکت نمایند، فرماندهی این قوا بدواً بعهده سرهنگ امیر موقی (سپهبد محمد نخجوان) واگذار شد که کلیه نیروی مقیم آذربایجان و اگراد خالو قربان و عشایر سردار ارشد در اختیار فرمانده نیرو گذارده شد ولی گویا بر اثر عدم سازش با سرلشگر اسمعیل آقا امیرفضلی فرمانده لشکر شمالغرب ایشان بمركز احضار و سرهنگ حبیب اله شیبانی با درجه سرتیپی مامور آذربایجان میشود.

نامبرده در اواخر دیماه به تبریز وارد و بلافاصله نقشه سرکوبی اسمعیل آقای سمیتکو که خطه آذربایجان را لگدکوب سم ستوران خود کرده بود طرح و بموقع اجرا می گذارد.

سرتیپ ظفرالدوله (سرلشگر مقدم) از طرفی و سرلشگر امیرفضلی از طرف

(۱) هنگ پیاده احمدی در فروردین ۱۳۰۴ به رضابور تبدیل شد

(۲) که بعداً بنام هنگ سوار پهلوی نامیده شد

دیگر نیروی چریک بفرماندهی سر تیپ خالو قربان از برابر بچه ریک حمله بردند ولی در اثر کشته شدن خالو قربان و عقب نشینی کلندر لندبرک سوئدی و کاپیتان لاسن دانمارکی و سرهنگ پولادین موفقیت قطعی حاصل نگشت.



اسمهیل آقاسی متقو و فرزندش پس از مراجعت بایران

از طرفی یاور لاهوتی افسر ژاندارمری بقصد کودتا عصیان کرده و سرگرمی واحدهای نظامی را مغتنم شمرده تبریز را اشغال نمود .
سر تیپ شیانی ناچار جبهه را ترک کرده بتبریز شتافت و پس از مختصر زد و خوردی لاهوتی با جمعی از کمونیست های هم عقیده اش بققاز متواری گردید .

قیام لاهوتی

واقعه کودتای لاهوتی از اینقرار بوده است :

چندی بود عده‌ئی از افسران ژاندارمری ب فکر افتاده بودند که درست در شب سوم حوت ۱۳۰۰ که یکسال تمام از کودتا میگذشت بر ضد سردار سپه دست بکودتائی بزنند . از جمله سروان‌ها : تورج امین ، میرزا علی اکبر خان و عبدالصمد خان وستوان سید ابوالفضل سجادی ، اینعهده در تبریز موفق شدند جمعی دیگر را با خود هم عقیده ساخته و سرگرد لاهوتی را که پیشینه چپی داشت بر همری خود انتخاب نمودند .

هنگامیکه پادگان تبریز را عده مختصری قزاق بفرماندهی سرهنگ شیخ انسکی بی خیال در شهر پراکنده بودند در یک شب سرد زمستان ستاد انقلابیون در شرفخانه فرمانده هنگ یاور محمد پولا دی و آجودانش را دستگیر و زندانی میکنند ، گردان سوار پادگان نیل را بطرف صوفیان روانه و سیم‌های تلفن و تلگراف را قطع میکنند بنام مطالبه حقوق پس افتاد از شبستر گذشته سحر گاهان بصوفیان وارد میشوند .

مخبر السلطنه از قطع سیم‌ها نگران شده کلنل انبرک و هاژور لاسن مستشاران ژاندارمری را برای روشن شدن قضیه با تومیل روانه صوفیان میکند که به مجرد رسیدن از طرف انقلابیون بازداشت میشوند .

مخبر السلطنه از جریان کار مطلع گشته دستور میدهد پادگان تبریز بسرعت پل آجی چای و کوه‌های شمالی و یاختری تبریز را اشغال و شهر را دفاع کنند .

انقلابیون در سه رده بطرف تبریز هجوم میکنند

رده اول - یک گردان سوار که هر سوار ژاندارم پیاده‌ای را ترك گرفته بود

رده دوم - مسلسل و توپخانه

رده سوم - بنه و زندانیها: روز چهارشنبه $\frac{۱۴۰۰۰۵۰۹۱۴}{۲۴۰۰۱}$ - لاهوتی و سروان تورج

امین تبریز را متصرف شده ، استاندار و سرهنگ شهاب را بازداشت و اعلان حکومت نظامی منتشر میشود سرلشکر امیرفضلی که فرماندهی اترپاد قزاق را عهده دار بود بدستور

استاندار وارد رزم نمیشود ، تا اینکه در تاریخ ۱۸ بهمن انقلابیون بطرف قزاقخانه حمله ور شده شروع به بمباران قزاقخانه مینمایند .

در اینموقع سرتیپ شیپانی با عده ای ژاندارم و نیروی چریک تبریز رسیده و انقلابیون که اغلب مایل به خونریزی و برادر کشی نبودند از دور و بر لاهوتی پراکنده میشوند پس از اینکه قریب ۲۰۰ نفر از طرفین کشته میشود لاهوتی و چند نفر دیگر به طرف روسیه فراری و سروان تورج مجروح و تسلیم میشود .

باین ترتیب يك حادثه مهم که بیشتر جنبه کمونیستی داشت و مردم تبریز با طرز فکر انقلابیون همراه نبودند پایان می یابد .

خالو قربان - اینمرد که پس از تسلیم در گیلان بدرجه سرهنگی نائل شده بود با افراد خود به جبهه آذربایجان مامور و یک افسر نظامی (سرگرد روح الله جهانبانی) بریاست ستاد او تعیین میشود هنگامیکه سیدطه پسر شیخ عیدالله باهشتصدسوار کرد از کردستان بکمک سمیتکو میشتافت خط بوکان و میاندوآب در دست خالو قربان

بود ، عده ای از عشایر اشاهسون و اکراد با چهار عرابه توپ و بیست قبضه پنجاه تیر و مسلسل در اختیار نامبرده قرار داده شد .

این عده با صورت بندی مرتبی ارتفاعات یندر قاج روی محور بوکان با شنویه را اشغال مینماید خالو قربان نزدیک شدن دشمن را احساس میکند و آماده رزم میشود سحر گاهان روز

شنبه ۲۴ شعبان ۱۳۴۰ ^{دوم اردی بهشت ۴۰۱} نیروی سیدطه

که میدانست نیروی مختلط خالو قربان هم آهنگی ندادند ضمن يك



یک نفر کرد مامیش مها بادی

حمله شدید سر کرده این نیروی چهارهزار نفری یعنی خالوقربان را از پای در آورد ، چریک‌ها که فرمانده خود را از دست دادند بدون توجه به فرامین و دستورات سرگرد جهانبانی تپه‌های یندرقاج را تخلیه نموده توپخانه و مسلسلها را جا گذارده باطراف پراکنده میشوند .

اینواقعہ عملیات درخشان سرتیپ شیبانی را در خاموش کردن فتنه لاهوتی از بین برد، ازطرفی روحیه اکراد سمیتکو تقویت شده واعتماد مردم نسبت به موفقیت ارتش سلب گردید .

سردار سپه از محبوبیت مرحوم امان‌اله میرزا (ضیاءالدوله) استفاده کرد و سرتیپ امان‌اله جهانبانی رئیس ستاد ارتش فرزند ضیاءالدوله را بفرماندهی کل قوای آذربایجان انتخاب و نامبرده در اواخر ماه خرداد ۳۰۱ بانصوب عزیمت کرده سرتیپ شیبانی برای سرپرستی مدارس نظام بتهران احضار گردید .

بندر شرفخانه مورد توجه نامبرده قرار گرفت تکیه گاه کلیه وسایل حمل و نقل دریائی و از هر حیث ارتباطات کرانه‌های دریاچه ارومیه را تأمین میکند بعلاوه مهمات و وسایل جنگی بیشمار واحد های ارتش باراتف که در انقلاب ۱۹۱۷ پراکنده شده و بجای مانده بود باید مورد استفاده قرار گیرد ، در این بندر فرمانده نیرو اوضاع اکراد و قسمتهای اشغالی آنها را مورد بررسی قرار داد . تکیه گاه مهم آنها دژ مستحکم چهریق بود که در باختر سلماس و چند فرسنگی مرز ترکیه است

روی ارتفاعات بلندی این قلعه ساخته شده و مشرف بر کلیه تپه‌ها و قلال اطراف بود ، رودخانه زولاچای نیز ازدامنه آن عبور میکرد) سمتیکو دژها و کاخ مستحکم دیگری برای خود بنیاد گذارده و در اندیشه استقلال کرد پایه‌های تحت سلطنت خود را بالا میبرد .

دستور مقدماتی - چون بندر شرفخانه از نظر راه آهن تبریز- جلفا و شوشه صوفیان مرند - خوی و راه‌های خاوری دریاچه و ارتباط وسایل آبی مرکزیت داشت دستورهای زیر صادر گردید :

- ۱- هنگهای پیاده پهلوی واحدی و آتشبار توپخانه اعزامی از مرکز بطور محرمانه و سریع از بندر دانالو بندر شرفخانه حرکت نموده در آنجا مستقر شوند
- ۲- هنگ سوار سنگین اسلحه که از راه همدان کردستان به مهاباد رسیده از راه خشکی بندر شرفخانه تغییر مکان دهند .
- ۳- کلیه واحدهای لشکر آذربایجان که در نقاط مختلفه پراکنده هستند نیز باید در بندر شرف خانه اجتماع نمایند .

بررسی زمین



بازرسی داشتن بندر مزبور طول کرانه خاوری دریاچه رضایه تحت بازرسی دقیق نیروی آذربایجان در آمده و اگر اد که سواحل باختری دریاچه را باند ر قوچی و کلمانخانه در دست داشتند بعلمت عدم دسترسی بوسایل حمل و نقل دریائی نمیتوانستند از کناره های باختری استفاده لازم را ببرند خصوصاً که بین دو بندر نقطه مرتفعی (سنگ کاظم) وجود داشت آن محل در دست یاغی دیگری بود که از سمیتکو تمکین نمیکرد

یک نفر کرد مهابادی

اشار عبارت بودند از هشت هزار کرد مسلح که برهبری سمیتکو به قصد تشکیل دولت مستقلی قیام کرده و کلیه طوایف کرد از هر حیث نیروی اشرار را تقویت مینمایند ، اسلحه اشرار عبارت بود از تفنگهای سیستم مختلف و چند آتشبار توپخانه و تعداد زیادی مسلسل که قسمتی را از خاک عثمانی بدست آورده و قسمت دیگر اسلحه و مهمات واحدهای نظامی بود که مورد محاصره اگر اذ واقع و خلع سلاح شده بودند این عده بر اثر موفقیت های پیاپی دارای روحیه قوی بودند . بشهرهای سلماس و

ارومیه و کلیه آبادیهای بین دریاچه رضائیه و مرز ترکیه تسلط داشت .
نیروی خودی

قسمت آذربایجان - دوهنگ پیاده - هنگ سوار - آتشبار توپخانه

نیروی اعزامی تهران - هنگ پیاده پهلوی - هنگ پیاده احمدی - هنگ سوار
سنگین اسلحه و دودسته توپخانه کوهستانی

قسمت قزوین - یک گردان پیاده - یک اسواران سوار

قسمت همدان - یک گردان پیاده

قوای محلی - چریکهای امیر عشایر - دسته شاهسون قسمتی از اکراد در
حدود سه هزار نفر

طرح عملیاتی

باتسلط بدریاچه، نیروی نظامی قادر است از جناحین اشرار را تحت فشار قرار
داده یا اقبال نگذارد حدود تسلط خود را از دو طرف توسعه دهند بنابراین :

۱- چون در شمال کرانه دریاچه جدار مسطحی وجود دارد که با ارتفاعات غزل داغ
(متصل بشهر سلماس) منتهی میشود در نظر گرفته شد که نیروی متمرکز در بندر
شرفخانه ضمن نفوذ در جدار سطح شمالی از دهلیزهای قزل داغ گذشته پس از تصرف
سلماس و دیلمقان به درجهریق حمله برند .

نیروی چریک زیر فرمان مرادخان و گردان مختلط قزوین جمعاً تحت فرمان
سرهنگ ابوالحسن خان (۱) در ساحل سنک کاظم پیاده شده و عملیات خود را با ستون
شمالی تطبیق دهد .

مرکز ستاد و پاسگاه فرماندهی در بندر شرفخانه پس از وارد کردن ضربت
های متناوب با کراد که در نقاط مختلف در اطراف خوی و ساوجبلاغ (۲) پراکنده بودند .
آن نقاط حساس و مهم را از چنگ آنها بدر آورد .

در روز چهارشنبه هفدهم مرداد حکم عملیاتی جامعی صادر میشود که آرایش
نیرو را بشرح زیر اعلام میداشت :

(۱) مرحوم سرلشکر پورزند (۲) ساوجبلاغ مهاباد و سلماس شاهپور، ارومیه رضائیه است

الف) ستون گارد - هنگهای پیاده پهلوی واحمدی - يك آتشبار صحرائی يك آتشبار کوهستانی بفرماندهی سرتیپ فضل‌اله خان زاهدی از ارتفاعات قزل داغ و میشوداغ سمت به چپریق .

ب) ستون آذربایجان (هنگ پیاده آذربایجان يك اسواران سواريك آتشبار کوهستانی) بفرماندهی سرتیپ ظفرالدوله از روی ارتفاعات شکرپازی سمت به چپریق .
ج) واحدهای سوارتحت فرماندهی سرهنگ کلبعلیخان در احتیاط فرماندهی سرهنگ محمود پولادین با سوار و پیاده ژاندارمری و نیروی چریک درخوی احتیاط ستون سمت راست .

د - جنگجویان غیر نظامی تحت رهبری افسران آرامنه از شمال دریاچه ارومیه سمت به چپریق .

ه - پادگان سنک کاظم بفرماندهی سرهنگ ابوالحسن خان (مرحوم سرلشکر پورزند) با نیروی مقیم شرف‌خانه هم آهنگ بطرف چپریق تعرض مینمایند .
در شروع رزم اگراد سرسختی و رشادت فوق‌العاده از خود بروز داده نه تنها حملات پیاده نظام ستون گارد را درهم می شکستند بلکه بیم آن بود که ارتباط بین ستون گارد و ستون آذربایجان را قطع و هر يك را جداگانه محاصره نمایند ولی فرماندهی که از نقشه و بی‌باکی اگراد مطلع شد بسواره نظام احتیاط خود دست‌و‌ر داد ضمن پوشش فواصل ستونها جناحین اگراد را مورد تهدید قراردهند .

اگراد از جان گذشته با سرسختی می جنگیدند و بهیچ‌قیمت حاضر نبودند شکاف های عمیقی را که بین ستونها ایجاد کرده بودند از دست بدهند .

يك شبانه روز نبرد مهیبی درگرفت ، باران گلوله توپ و مسلسل و استعمال بموقع سواره نظام دشمن را وادار کرد که پس از يك نبرد مدهش و خونینی بطرف چپریق پس نشینند .

در این موقع که سربازان شکست‌کرد ها را احساس کردند با يك روحیه ممتاز متفقاً دشمن را تعقیب و چپریق را در تاریخ بیستم مرداد ۱۳۰۰ تصرف کردند

اکراد به تشویق سمیتکو و سایر روسای قبایل خیلی جدیدت کردند بلکه در برابر حملات ارتش پایداری نمایند، ولی بقدری روحیه سربازان قوی شده که ممانعت آنها از تعقیب اشرار کاری بس دشوار بود.

دراین پیکار گروه زیادی از اکراد کشته شدند و آنها که زنده ماندند یا به اطراف متواری شده و یا در معیت روسای خود بخاک ترکیه پناهنده شدند.

چون عساکر ترک شنیده بودند که قاطرهای بنه اسمعیل آقا مملو از لیره است، در باشقلعه براو تاختند گروهی از همراهانش از جمله جواهر خانم زن سوگلیش کشته شد احمد آقا برادرش زخمی و پسرش دستگیر شد.

در همان موقع ستون سوار نیروی آذربایجان مامور تعاقب اشرار گردید. در ۲۲ مرداد پس از فتح چهریق شهر رضایه چون يك تل خاکستری بتصرف نیروی دولتی در آمد.

در روز ۳۱ مرداد محل



تمرکز نیروی متواری سمیتکو در گلریش کشف شد، عمر آقا با عده خود بکماک اسمعیل آقا در آنجا پایداری میکرد و هتک سوار سنگین اسلحه بدون اکتشاف وارد آن محل گردید در نتیجه با دادن تلفات سنگین پس نشست و مجدداً با کمک سایر واحدها گلریش تصرف و سمیتکو با افراد زبده خود از خط کلارش و گردنه میدان به خاک ترکیه پناهنده شد.

از اکراد شكاک

بالاخره اواسط شهریور بشارت اکراد پایان داده شد و مردم يك ایالت مهمی.

پس از سالها آشوب و قتل و غارت آرامشی دیدند .
فتح دژ مهم چهریق بدو در تهران بلافاصله در تمام کشور انعکاس پیدا کرد . اینک
تلگراف سر تیپ جهان بینی .
مقام منیع بندگان حضرت اشرف

تعقیب راپرت ۱۷۱ بعرض حضور مبارک میرساند قوای ما در تعاقب دشمن امروز
بیستم برج اسد ساعت ۱۱ صبح قلعه چهریق را متصرف توپ و مسلسلها ایستگاه
در این مدت از قوای دولتی بدست آورده بود، مسترد دشمن منکوباً فراری و متواری
گردید، قوای مادر تعقیب دشمن سریعاً پیش میروند . فرمانده قوای آذربایجان سر تیپ
امان اله .

برائین تلگراف در تمام شهرها جشنها گرفته شد منجمله در شب دوشنبه
۲۸ اسد بافتخار ابن پیروزی بزرگ مجلس جشن باشکوهی از طرف وزیر جنگ منعقد
گردید و سردار سپه نطق معروف خود را ایراد نمود . در مهرماه همان سال سر تیپ
عبداله امیر طهماسبی بفرماندهی لشکر شمالغرب منصوب گردید و به اسمعیل آقا
تأمین داد که بخاک ایران برگردد . اسمعیل آقا که فطرتاً ناراحت و شرور بود
در سال ۱۳۰۵ باز طغیان کرد که بفوریت سرکوبی شد . مجدداً استدعای
عفو نمود و مورد قبول واقع گردید ولی او مرتب توبه میکرد و توبه می شکست
و بدسیسه بازی مشغول میشد تا اینکه در ۲۷ تیرماه ۱۳۰۹ هنگامیکه ترکها مشغول
سرکوبی عشایر کرد خود بودند در اشنویه کشته و ریشه فساد از بیخ و بن کنده شد .
در پایان این جنگ هنگهای پهلوی واحمدی و سپهبان عنوان گاردی و بدریافت
پرچم نایل شدند و نیز هنگ پهلوی پیاده بدریافت پرچم ذوالفقار مفتخر گردید . و
کلیه افسران و درجه داران هنگ بترفیع رتبه نائل شدند و هنگ سوار سنگین اسلحه
که خدمات قابل توجهی انجام نداده بود مورد بیمهری حضرت اشرف سردار سپه و وزیر
جنگ واقع شد سر تیپ امان اله جهان بینی و سر تیپ بصیر دیوان و ستوان بایندر (مرحوم
دریادار بایندر) بدریافت نشان ذوالفقار مفتخر گردید .

بخش پنجم - قیام کلنل محمد تقیخان پسپیان در خراسان

سرهنگ دوم پسپیان از افسران شایسته ژاندارمری بود که اواسط سال ۱۲۹۹ هنگامی که قوام السلطنه بر کرسی فرمانفرمایی خراسان تکیه زده بود بریاست گردان مستقل شماره ۹ (که بعدها به هنگ و تیپ تبدیل یافت) منصوب گردید، اشرار باسابقه مانند زبردست خان و سایر راهزنان و یاغیان را سرکوبی و وجهه خوبی پیدا کرده بود. آقای طباطبائی پس از اشغال مقام نخست وزیری یکی از اقداماتش دستگیری زندانی کردن رجال بدنام از جمله صارم الدوله والی غرب و قوام السلطنه فرمانفرمای شرق بود و روز سیزدهم نوروز ۱۳۰۰ مرحوم پسپیان بدستور مرکز مرحوم قوام رادستگیر و بتهران میفرستد.

کابینه نامبرده دوامی نکرد و در ۱۴ خرداد قوام السلطنه از کنج زندان به مسند نخست وزیری تکیه میزند، چون مرد کینه توزی بود بدو سرهنگ پسپیان را از کفالت استانداری خراسان برکنار و مجدداً السلطنه را موقتاً باین سمت معرفی میکند و صمصام السلطنه بختیاری با سمت استانداری عازم خراسان میشود که مرحوم کلنل متوحش شده ضمن اعلامیه ای قوام را دزد و بیگانه پرست اعلام و با تهران قطع رابطه نموده با نیروی فدائی خود آماده دفاع میشود.

در ۲۶ مرداد کلنل گلرוב باتفاق سرهنگ عزیزالله ضرغامی و سرهنگ فتحعلی ثقفی و سرگرد کوبال برای مذاکره با نامبرده عازم خراسان میشوند ولی بجز سرهنگ ضرغامی اجازه ورود بمشهد را بهیچیک از اعضای آن هیئت نمیدهد.

در پنجم شهریور قوام السلطنه با مرای محلی مانند شوکت الملک امیر قائنات، شجاع الملک رئیس ایل هزاره، سالارخان بلوچ، شوکت السلطنه رئیس طایفه تیموری سید حیدر رئیس قبایل بربری، سالار شجاع، صارم الملک دره گزی، بهادر لشکر و شجاع لشکر قوچانی، ضیغم نظام شیروانی، سالار معزز شادلو خلاصه تمام رؤسای

ایلات و عشایر آن حدود دستور تلگرافی برای سرکوبی سرهنگ پسیان صادر میکنند.
سرهنگ علیرضا شمشیر با نیروی خود در وریمان تفنگ داران هزاره را شکست میدهد.



سرهنگ ۴ محمدتقی پسیان و سروان اسماعیل بهادر آجودانشی

ایلات دره گز صارم الملك وزعفرانلوها در قوچان به گردان سرگرد محمود نوذری حمله میکنند، گویا نوذری بدون اجازه واحد خود را رها کرده قبلاً بمشهد میآید، مرحوم پسیان تعدادی ژاندارم را سوارگاری نموده بقوچان میرود.

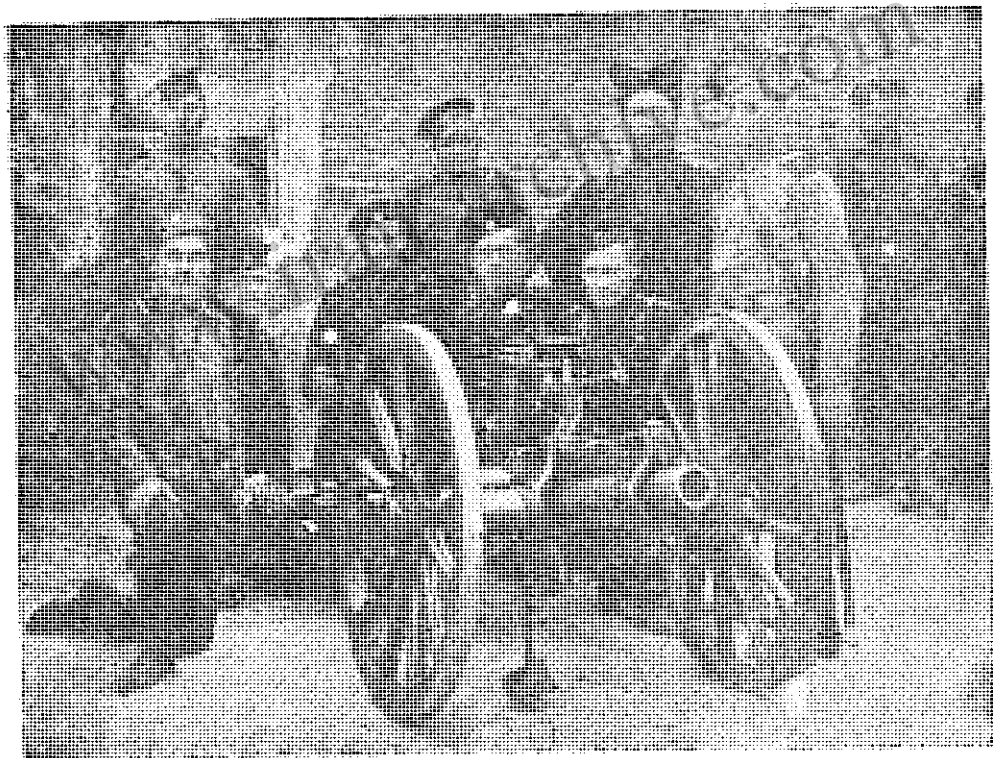
روز ۹ مهر ۱۳۰۰ عشایر زعفرانلو و دره گزی ابن عده را که هنوز پیاده نشده
اول صفر ۱۳۴۰

و درست در مواضع خود، در تپه‌های جنوبی قوچان (جعفر آباد) مستقر نشده بودند که اشرار آنها را محاصره و پس از دادن تلفات بسیار و تمام شدن مهمات سر مرحوم

کلنل را که مجروح شده بود از تن جدا میکنند تلفات درجه‌دار و ژاندارم ۹۷ و از عشاير ۱۱۲ نفر بود .

جنازه کلنل با تجليل فراوان روی توپ حمل و در گورستان نادری بخاك سپرده میشود ، ولی قوام‌السلطنه روی عناد و کینه دستور داد نبش قبر نموده و جنازه آن مرحوم را به سناباد بردند اخيراً مجدداً استخوان این سرباز رشید را به مقبره نادری انتقال دادند .

در همین موقع سرتیپ حسین خزائی با يك قسمت از هنگ نادری و يك آتشبار صحرائی بخراسان عزیمت و اشگر خراسان را تشکیل میدهد .



ایشها روسهائی هستند که پیش از کودتا شمال ایران را اشغال کرده بودند

بخش ۶ - طغیان شیخ خزعل در خوزستان

سالها بود که شیخ خزعل منطقه زرخیز خوزستان را ازبیکره ایران جدا ساخته فقط سالیانه چهل هزار تومان بدولت مرکزی میپرداخت و چندین برابر آنرا از رعایا و مردم می‌ستاند .

هنگامیکه سردار سپه به سرکوبی اشرار لرستان اقدام نمود شیخ نگران عاقبت کار خود شد و با صرف پول زیاد از تسلیم الوارو آرامش لرستان جلوگیری می‌کرد حتی در تیرماه ۱۳۰۱ که يك ستونی مرکب از ۲۵۰ سوار و پیاده از اصفهان بعزم شوشتر از راه دهکرد بهختیاری در حرکت بود بتحریک شیخ در گردنه شلیل بدست اشرار بهختیاری غافلگیر شده پس از کشتار زیاد افراد و افسران آن ستوان پراکنده میشوند که شرح آن در جای خود بیاید .

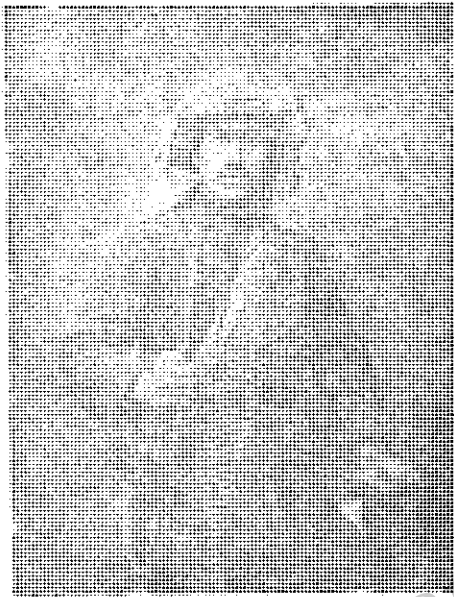
هنگامیکه سردار سپه بسمت نخست وزیری منصوب گردید ۲۲۸۳ مالیات معوقه و املاک خالصه را از شیخ خزعل مطالبه کرد، طغیان شیخ علنی میشود .

هر چه پیغام و پند و اندرز و تهدید میشود چون بدولت انگلستان متکی بود بهیچوجه آرام نمیگردد و به بسیج نیرو میپردازد و بعضی از سران بهختیاری مانند سردار ظفر و امیر مجاهد، سالار ارفع، نیز او را یاری میکنند، سرگرد رضا قلیخان نمره ۱ فرمانده ژاندارمری خوزستان هم از شیخ تبعیت میکند .

در شهریور ۱۳۰۳ سردار سپه به لشکر جنوب دستور میدهد بهبهان را اشغال و آماده حمله بخوزستان شوند، به لشکر غرب نیز دستور داده میشود که هنگ سوار مرک و يك گردان از هنگ بهادر را در دزفول تمرکز دهند، هنگ پیاده نادری از راه بروجن و جانکی نیز بخوزستان رهسپار میشود .

حتی بقدری موضوع شیخ مهم تشخیص داده میشود که هنگ پیاده سپهبدان و

قسمتی سوار و توپخانه از آذربایجان روانه پشت کوه میشود .



در ۱۵ آبان ۱۳۰۳ سردار سپه باصفهان و از آنجا به شیراز وارد میشود؛ از آنطرف سرپرستی لرن معروف از انگلستان خود را بخرمشهر میرساند همچنین سالار الدوله برادر محمدعلی شاه با عقداری اسلحه و مهمات در خوزستان شیخ را تقویت و تشویق پیاداری مینماید مامورین سیاسی انگلستان در اصفهان و شیراز و بوشهر مراتب سردار سپه را از درگیری با قوای شیخ میترسانند

یک نفر از عشایر بئی طرف خوزستان

ولی سردار دلیر ایران تمام موانع را بپیچ گرفته بسرنیپ بصیر دیوان (سپیدزاهدی) که آنموقع به بهبهان رسیده بود دستور پیشروی میدهد. در هندو بجان، زیدون، ده مالا و غیره بین نیروی نظامی و ایلات بهمئی و بختیاری عرب رزمهای شدیدی در میگیرد و پس از تلفات بسیار، ارتش همه جا موفق فاتح میشود .

نخست وزیر شجاع روز ۲۶ آبان ببوشهر پس از چند روز از آنجا بسا کشتی مظفری در خلیج حرکت در پنجم آذر به بندر دیلم وارد میشود .

در همین روزها پادگان دژ سلاسل نزدیک شوشتر بفرماندهی سلطان دکتر سید احمد اوحدی از طرف مامورین خزعل و تفنگچیان بختیاری محاصره میشوند. ورود سردار سپه با این سادگی بخوزستان وحشتی در دل خزعل و اعراب تولید میکند ، اعراب سکه از تعدیات شیخ و اطرافیانش بجان آمده بودند قصر شیخ را آتش زده ، نقه المملک حاکم دست نشاند خوزستان و سرگرد رضاقلیخان و جمعی

از خائنین دیگر بخاک عراق و کویت پناهنده و متواری میشوند .
شیخ خزعل فرزند خود شیخ عبدالکریم سردار لشکر را برای عذرخواهی
باتوبه نامه موثری به لنگیر قرارگاه سردار سپه میفرستد .

نخست وزیر میگوید حالا که پدرت از کرده خود پشیمان و از گذشته اظهار
ندامت میکند منم قلم عفو برگناهان او میکشم ولی باید بهیچ وجه در امور خوزستان
مداخله نکرده و مالیات و منال دولت را بدهد . روز جمعه ۱۳ آذر بدون اسکورت
یک و تنها به اهواز وارد و یک سره بقصر شیخ میرزد، ملتزمین رکاب و مامورین
اسکورت تدریجا و تک تک بشهر وارد میشوند .

شیخ پس از آنکه اطمینان حاصل مینماید، با خجالت و شرمندگی شرفیاب میشود
سردار سپه پس از یک هفته توقف و اعلان عفو عمومی سر تیپ زاهدی را باستانداری و
فرماندهی نیروی خوزستان منصوب و روانه بین النهرین میشود ، ایرانیان مقیم کربلا
و نجف چنان پیشواز و تجلیلی از سردار دلیر و نخست وزیر مدبر ایران مینمایند که
تا آنروز برای هیچیک از سلاطین و بزرگان عراق چنین تشریفاتی بعمل نیامده بود
اقلیت مجلس و کمیته سعادت که با پول شیخ در راه موفقیت های دولت مانعی
بشمار رفته و چوب لای چرخهای دولت میگذازدند منکوب گردیدند .

دولت انگلیس ناچار شیخ را رها کرده و او با زهم در سرخیال عزمیان میپروراند
و دست بکارهایی میزد که توسط مامورین نظامی در کشتی مجلل خود روی شط
دستگیر و روانه تهران شد .

سردار سپه در اواخر قوس بطهران وارد گردید چندین طاق نصرت مجلل در
هر خیابان برپاداشتند از دروازه ری تا کاخ شهری واحدهای سوار و پیاده و توپخانه
اطراف خیابان صف آرائی کرده مردم شهر موکب فاتح خوزستان را در آن سرما
و یخبندان شدند در آغوش گرم خود میفشرد و پاداش فداکارهای او را بموقع داد .

بخش ۷- نبرد تر کمن صحرا تیر ماه تا اسفند ۱۳۰۴

تراکمه شامل ایلات کوکلان و یموت هستند. یموت ها بدو طایفه اتابای و جعفربای تقسیم میشوند.

تراکمه تا بیادداشتند کشتار شیعیان و تاراج اموال شغل و سرگرمی آنها بوده و همواره قشون های دولتی را که بسر کوبی آنها اعزام شده اند درهم شکسته و تمام صفحات خراسان حتی سمنان و دامغان تا ورامین را غارت میکردند.

اوایل سال ۱۳۰۴ سردار سپه فرماندهی لشکر شرق را به (سرتیب جانمحمد خان) و فرمانده تیپ مستقل شمال را به (سرتیب بصیردیوان) میدهد.

و چون واحدهای موجود لشکر و تیپ بتنهائی قادر بسر کوبی تراکمه نبودند از تهران هنگ پیاده پهلوی بفرماندهی سرهنگ محمود پولادین و هنگ سوار سنگین اسلحه بفرماندهی سرهنگ سیف الله جهانبانی و یکدسته توپخانه به بجنورد و هنگهای پیاده نادری و پیاده رضاپور و هنگ سوار حمله و یکدسته توپخانه صحرائی به گرگان فرستاده میشوند.

از طرف لشکر شرق قسمتهائی از هنگهای پیاده شاپور و کیانی و هنگ سوار بهرامی و عدهائی چریک و تفنگچی واحدهای مرکزی را تقویت و از ۱۵ تیر ماه در دشت جرگلان، سملقان و اماند و جوین نبرد باطوایف کوکلان شروع میگردد خشونت و کشتار بیرحمانه جانمحمد خان چنان ترسی در دل ترکمنهای کوکلان ایجاد می کند که صفحات شرق را تا مراوه تپه تخلیه بطرف صحرای تر کمن و سواحل اترک پراکنند میشوند.

در همین اوقات تر کمن های یموت در گنبد قابوس و گمش تپه، خواهجه نفس،

آق قلعه (پهلوی دژ) و سایر نقاط دشت گرگان دست بکشتار و تاراج میگذارند. هنگهای پیاده روئین تن و سپه پور و هنگ سوار لایموت تیب شمال باتفاق دو هنگ پیاده و یک هنگ سوار اعزامی از تهران برای سرکوبی ترکمن ها داخل عملیات میشوند.

روز ۱۸ مهر خواجه نفس را اشغال و تراکمه پس از جاگذاردن تعداد زیادی کشته و مجروح متواری میشوند.

یک اسواران از هنگ حمله سوار که مأمور اشغال سلاح بود ترکمن ها آنها را غافل گیر نموده بین علفهای بلند و سیمهای خاردار اینعهه سوار رازیر آتش شدید قرارداده پس از کشتار فجیع پراکنده میشوند.

با اینکه سلاح محل تمرکز کلیه اموال و ثروت یموت ها بود معینا سرتیب بصیردیوان دستور میدهد بدون چشم داشت بقالیچههای گرانها و صندوقهای سیم و زر کلیه خانههای سلاح را آتش میزنند.

در چهارم آبان آبادیهای آلتون و تخماق با حمله سواره نظام و آتش شدید توپخانه اشغال میشود.

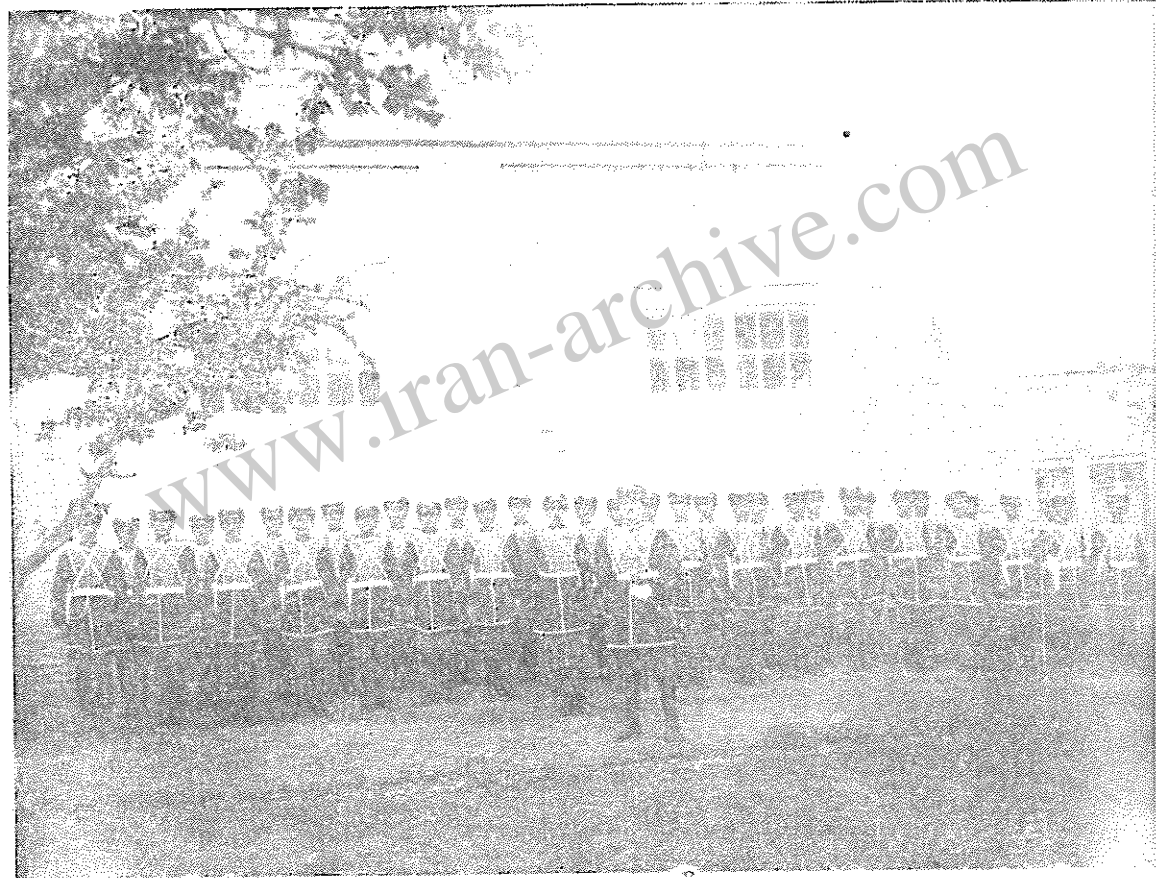
آخرین مرحله رزم - لشکر شرق بسرعت پیشروی میکند، مقاومت های سر راه را از بین بر میدارد که افتخار اشغال گنبد قابوس نصیب سرتیب جانمحمد خان شود. سرتیب زاهدی گنبد را جزء دشت گرگان و برای خود ننگ میداند که بتصرف واحد دیگر در آید. قسمت های مسلح کوکلان و یموت هم گنبد قابوس را اشغال و با سر سختی آماده دفاع هستند.

بالاخره نیروی بصیردیوان بسرعت داش برون و آنچه برون را تصرف و در دو ستون از اطراف رودخانه گرگان به گنبد قابوس حمله ور میشود.

روز ۱۱ و ۱۲ آبان پس از رزمهای شدیدی گنبد قابوس بتصرف نیروهای گرگان میآید و روز پنجشنبه ۱۴ آبان واحد های لشکر شرق پس از تصرف مرآه تپه وقتی میرسند که دو روز پیش سرتیب بصیردیوان گنبد را تصرف کرده بود.

از این تاریخ ببعد واحدها بخلع سلاح نیروی پراکنده ترکمن در اطراف چات
قزلر، داش بروم، اینچه بروم، تنگلی پرداخته و چهارم اسفند ماه عملیات ترکمن صحرا
پایان میرسد.

برای فرزندان تراکمه آموزشگاهی تشکیل و قسمتی بطهران آمدند و با
مراقبت دائم دیگر شرارت و عصیان از تراکمه دیده نشد.



یکدسته توپخانه آتشبار پهلوی با لباس رسمی

بخش ۸- واقعه سروان لهاك سالار جنگ تیر ماه ۱۳۰۵

روز سه شنبه ۲ تیر ۱۳۰۵ برابر تحریک بیگانگان در سلماس (شاهپور) و مراوه

تپه پادگانهای نظامی آن نقاط عصیان کردند.

در سلماس موضوع تاخیر حقوق را بهانه کرده سرهنگ یوسف ارفعی فرمانده پادگان بدست درجه داران و سربازان قطعه قطعه شد و عاصیان پس از ایجاد آشوب و غارت بطرف خوی متواری شدند ولی مرتکبین بزودی دستگیر و بدادگاهی در محل (بریاست سرلشگر خزائی) تسلیم و ۵۶ نفر آنها اعدام شدند.

فتنه مراوه تپه - سروان لهاك باوند (سالار جنگ) برادر امیر موید که از افسران لشگر شرق و فرمانده پادگان مراوه بود ناگهان علم طغیان برافراشت بجنورد را اشغال و جمعی از افسران و درجه دارانی که از افکار پلید او تبعیت نمی کردند بدست او تیرباران شدند.

فرمانده لشگر پس از سرکوبی تراکمه و جمع آوری ثروت فراوان و بدار زدن سردار معزز بجنوردی با برادرانش، دیگر کمتر توجه بامور نظامی داشت، چون ضمن فرماندهی لشگر استانداری و نیابت تولیت آستان رضوی راعهده دار و مرتب بجمع آوری مال مشغول بود حقوق و جیره افراد حیف و میل میشد، سروان لهاك که قلبا از اوضاع مکدر و بساط خان خانی بستگان او برچیده شده بود، موضوع نرسیدن حقوق و عدم رضایت افراد را بهانه قرارداد، پرچم سرخ برافراشت مرام نامه ای باسم (پاداش) منتشر ساخت بر عایا وعده داد بزودی املاک اغنیا تقسیم خواهد شد و مسلک خود را پاداشیزم نام نهاد

چون جان محمدخان قادر بجلوگیری از قیام لهاك نبود فوراً نیروئی متشکل از هنگ بهادر و یکدسته توپخانه بفرماندهی سرهنگ روح الله جهانبانی با اتومبیل

روانه بجنورد گردید.

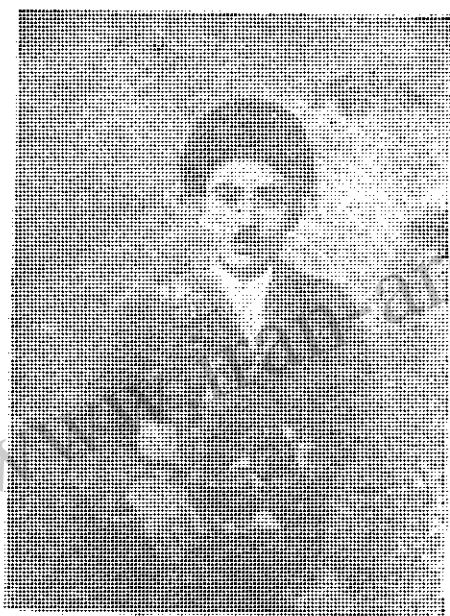
آشوبگران بجنورد و شیروان و قوچان را اشغال عازم مشهد بودند که طیاره نظامی و ستونهای اعزامی بتعقیب آنها پرداختند، نیروی لہاک درهم شکست. در شب ۲۶ تیر ماه هنگام خروج از مرز ایران اسلحه و مهمات خود را به امورین شوروی تحویل دادند و اینک در روسیه بسر میبرد.

اعلیحضرت فقید برای رسیدگی بموضوع شخصاعازم خراسان شد در ۱۴ مرداد جان محمدخان در برابر افسران خلع درجه و سرتیب جهانبانی بفرماندهی لشکر شرق منصوب و در بجنورد دادگاهی تشکیل وعدهئی از خاطیان ومحرکین اعدام و اخراج و تنزیل رتبه شدند.

اعلیحضرت فقید شخصاً به بجنورد رفت و برای افسرانیکه بدست انقلابیون شهید شده بودند دستور ساختمان آرامگاهی داد.

بخش ۹ - جنگ‌های کردستان

در دوران مشروطیت تا پیش از کودتای ۱۲۹۹ اوضاع کردستان فوق‌العاده مغشوش بود، شیخ محمود کرد در صدد استقلال کردستان و آزام نداشت، سال‌الدوله تحت عنوان پادشاه باختر ایران باکمک اکراد کردستان و کرمانشاه و الوار لرستان بقصد تصرف تاج و تخت روانه تهران، حکومت‌های امیر معزز و شریف‌الدوله بنی آدم



روردین ۱۳۹۸
جمادی الثانی ۱۳۳۷ یوسف‌خان قائم‌مقام
(مهرماه ۱۳۰۰) و اسداله میرزای
شهاب‌الدوله (اردی‌بهشت ۱۳۰۱) و
فرماندهی سرگردا کبر میرزا قهرمان
سرهنگ کوبال و امین واکرم نظام
کاری از پیش نبردند، سردار رشید
بیاشش هزار سوار مسلح اطراف
روانسر، جعفر سلطان باهمین تعداد
عشایر تفنگچی در نوسود و اورامان
عشایر گلباغی و مندمی از طرفی
محمودخان دزلی و عشایر ولدییگی

یکی از اکراد مهاباد

و قبادی و غیره از طرف دیگر، هریک در قلمرو خود به ایجاد گری و شرارت مشغول منطقه مریوان و بانه بکلی از کردستان مجزا و هیچیک از مامورین دولتی را با آن محدود راه نمیدادند، مازور نصرالله کلهر و سروان حسن بقائی دست با اقداماتی زدند که جنگ باقوای سمیتقو در آذربایجان شروع (۱۳۰۰) و ژاندارمهای کردستان با آذربایجان احضار شدند.

در اوایل تشکیلات جدید ارتش، هنگ متشکله کردستان بنام هنگ دوم تیپ غرب (که مرکزش بروجرد بود) و هنگ سوار آنهم جزو تیپ سوار لشکر (که مرکزش کرمانشاه بود) نامیده شد، قسمتی از این دو هنگ در سقز بقیه درسندج بفرماندهی سرهنگ احمد منصور پادگان نظامی کردستان نامیده شدند.

این واحد ضعیف باید کردنکشانان مانند سردار رشید و جعفر سلطان را سرکوبی کند.

نخستین اردو کشی اوایل ۱۳۰۰ جهت تصرف سقز و بانه بود که محمودخان بانه‌ای از شجاعان کرد در این جنگ کشته شد و اردوی دولتی فاتح گردید.

سردار رشید چون بهیچ قیمت حاضر باطاعت از امر دولت مرکزی و تبعیت لشکر غرب نبود سربطغیان برداشت فتنه‌ها ساز و قتل و غارت آغاز نهاد، در اوایل فروردین ۱۳۰۲ پس از اتمام حجت و پند و اندرزها سرلشگر امیر-احمدی فرمانده لشکر غرب، باهنگ منصور و قسمتی از سوار ارانیه (بفرماندهی سرهنگ گیگو) از طریق کرمانشاه و سرهنگ منصور باهنگ کردستان از طریق سنندج و عباس‌قبادی امیرمخصوص یا ایل کلهر، سردار اکرم باعشایر ولد بیگی و جوانرودی جعفر سلطانی بالهونی و رزای همگی سمت به روانسر حرکت میکنند، پس از چند روز زدو خورد شدید بین آنها و سردار رشید که شهسوار تفنگچی داشت شکست خورد و پس از پراکندگی نیرویش، بطرف مرز بگریخت سپس بوسیله سرهنگ گیگو تامین گرفته بکرمانشاه مرکز لشکر و از آنجا بطرف پایتخت رفت و در تهران سردار سپه گذشته او را بخشید و تحت نظر بود.

در مهرماه ۳۰۲ که سردار بهلوی موقتاً از کار کناره‌گیری و به بومهن میرود سردار رشید بر روانسر برگشت و علم طغیان برافراشت.

در اردیبهشت ۱۳۰۳ دستور لشکر غرب سروان گریش با اسکودت ارانیه و سرهنگ منصور باهنگ کردستان و جمعی از عشایر مطیع مجدداً روانسر را محاصره و اکراد یاغی پس از اندک پایداری متواری و سردار رشید بخانه شیخ حسام‌الدین و

وملك محمود رفته مبلغی پول گرفت و از راه عراق به خرمشهر نزد شیخ خزعل رفت
 شیخ باو مبالغی داد و وعده کرد در صورتیکه در کردستان آتش انقلاب را دامن بزند
 مبالغ دیگری نیز در اختیار او میگذازد، سردار رشید روانه بغداد میشود پس از
 شور با سیاستمداران روز همگی باو میگویند چون سردار سپه وجهه ملی دارد و
 جز آرامش وطن و آسایش هموطنانش نظری ندارد هرگونه مخالفت با او منجر بعدم
 موفقیت و نابودی سرکشان خواهد شد.

سردار سپه در آذر ماه ۱۳۰۳ پس از فراغت از کار خوزستان و تأدیب شیخ
 بطور غیر رسمی مسافرتی ببغداد و اعتاب مقدسه مینماید در میان دهها هزار مستقبلین
 ایرانی و شیعه سردار رشید خود را روی قدمهای او انداخته و از کرده خود اظهار
 ندامت میکند.

سردار سپه که مردی رؤوف و مهربان بود بازم گذشتهها و شرارت سردار
 فراموش کرده او را میبخشد.

در تیر ماه ۱۳۰۲ شهاب الدوله شمس ملك آراء از حکومت کردستان مستعفی
 و سردار انتصار اعلم (که در توطئه بر علیه سردار سپه جزو دسته قوام السلطنه دستگیر
 شده بود) بسمت حکمرانی کردستان منصوب روی پیشنهادی که در فرماندهی هنگ
 کردستان با سردار رشید داشت او را روانه تهران میکند و مجدداً در پایتخت تحت
 نظر قرار میگیرد.

اواخر سال ۱۳۰۴ سالار الدوله در ترکیه میشوند که سلطنت از خاندان قاجاریه
 منتزع گردید برای سومین بار بایران عیاید، در اورامان آخرین ثروت خود را بکار
 میاندازد و با اکراد شرور اورامان دزلی و رزاق و غیره شروع بتاخت و تاز مینماید
 نامههایی بامارک سالار الدوله پادشاه ایران وارث تاج و تخت قاجار با طرف میفرستد
 فورا هنگ پیاده گارد نادری در ظرف ۴۸ ساعت بسندج فرستاده میشود و سالار الدوله
 بخواک ترکیه متواری میگردد.

اواخر سال ۱۳۰۵ بر اثر همین تحریکات مجدداً اوضاع کردستان بهم میخورد

سرلشگر امیر طهماسب سرتیپ یزدان پناه سرتیپ آق اولی و مرحوم بهوذرحمیری با اتفاق سرتیپ شاه بختی برای بررسی اوضاع بکردستان عزیمت پس از ملاقات باشیخ عارف و محمودخان دزلی و محمودکانی سانان درمریوان ، دزلی ، لهون رفته روسای اکراد را بعواطف شهریار مهربان مطمئن ساخته خلعت وشمشیر بین آنها توزیع و برای سرکوبی اشرار اورامان و مریوان که سالها بود از کردستان مجزا شده بودند طرحی ریختند .

در اردیبهشت ۱۳۰۶ سرتیپ شاه بختی فرمانده لشکر غرب باتیپ کردستان که بوسیله هنگ نادری و تفنگچیان محمود دزلی تقویت شده بود روی محورسنندج مریوان بگردنه های تیرتیز و کاران حمله برده ، محمودکانی سانان پس از مختصر پایداری بمریوان متواری و اردو وارد مویوان میشود روزی که واحدها و عشایر رژه میروند در اثر بی سیاستی فرمانده تیپ محمود دزلی دلتنگ و عصبی شدم از همان میدان رژه با تفنگچیان یکسره بطرف دزلی رفت و علم طغیان برافراشت . درعوض محمودکانی سانان شبانه بجادر سرلشگر امیر طهماسب پناهنده و تسلیم می شود .

از آنطرف محمود دزلی دست به شرارت و کشتار بیرحمانه ای میگذازد آبادی ها را تاراج کرده و آتش میزند مرتب نیروهای نظامی با افراد و تفنگچیان اودرزود خورد بودند در نبرد نژهاد ستوان علی اصغر غفوری که بدست پسر محمود گرفتار شد باوضع رقت باری او را بکشت ، این باغیگری ها و وحشیگریها ادامه داشت تا اینکه در خرداد ماه ۱۳۰۷ مرحوم سرهنگ امین بفرماندهی تیپ کردستان تعیین و ضمن يك اردو کشی درسال ۱۳۰۸ قوای اکراد محمد رشید بك را دربانه درهم شکست آنها بخاک عراق متواری شدند .

در سال ۱۳۰۹ نیز اردوئی در دوستون : یکی در سمت مریوان از دربند دزلی و دیگری از رزاواز دربند در که بدزلی حمله ورشد آنجا را نیز متصرف و اکراد شرور دزلی را سرکوبی کرد ، شرح این جنگ شدید در ایوان شرقی مسجد جامع

روی سنك مرمری حك شد در این نبرد محمود نیز بخاك عراق گریخت .

اواخر سال ۱۳۱۰ سر تیب علیشاه رحیمی فرمانده تیب، بیک زادگان را از سندج و محمود کانی سانان رئیس امنیه مریوان را بتهران اعزام و تحت نظر قرار گرفت و اشاریکه دستگیر شده بودند برای تنبیه بمراکز لشگرها و قسمت های خارج مانند اصفهان و شیراز و کرمان و غیره تحویل گردیدند .

در پاییز سال ۱۳۱۰ اردو کشی به نوسود و اورامان لهون شروع شد گردان دوم هنگ بهادر از تهران حرکت کرد باتفاق هنگ منصور کرمانشاه و قسمتی از هنگ مظفر کردستان در هشتم آذر بجوانرود وارد و کلیه نیرو در سه ستون بطرف گردنه شمشیر کوه های آتشکده و ساتیاری پیشروی کردند، ۴۸ ساعت جنگ ادامه داشت غروب شب ۲۰ آذر زیر آتش شدید توپخانه و رگبار مسلسل عناقی ها متواری و اورامانها بطرف پاوه و خانقاه پس نشستند .

گردان دوم هنگ بهادر در اواخر آذر همانسال از تهران حرکت و روز ۲۹ آذر بمعیت کلیه واحدها به نوسود وارد پسرهای جعفر سلطان که دیگر تاب پایداری نداشتند بخاك عراق متواری شدند .

اعلیحضرت فقید برای مرتبه دوم در مهر ماه ۳۰۸ هنگام فرماندهی سرهنگ امین و مرتبه سوم در شهریور ۱۳۱۰ هنگام فرماندهی سر تیب علیشاه رحیمی بکردستان وارد و از روسای طوایف مطیع و دولتخواه دلجوئی نمود .

مرحوم سرهنگ زاویه در اواخر سال ۱۳۱۱ از فرماندهی هنگ مستقل گیلان بفرماندهی تیب کردستان تغییر شغل پیدا کرد ولی هنوز اوضاع را بررسی نکرده باردییل انتقال یافت و سرهنگ عباس درافشان بجای او بفرماندهی تیب کردستان منصوب گردید در زمان درافشان اوضاع کردستان روز بروز مغشوش تر میشد تا جائیکه در سال ۱۳۱۲ مجددا سرهنگ احمد زاویه بکردستان برگشت بمحض ورود چون عازم سرکشی پادگان نوسود بود بین راه پاوه نوسود به تیراقابك (معروف به آفاشر) کشته شد و سرهنگ سیاه پوش فرمانده هنگ پهلوئی بفرماندهی آن تیب تعیین و بعهده

روانه کردستان شد .

در پائیز ۱۳۱۱ هـ.ک منصور بفرماندهی سرهنگ ۲ رزم آرا روی محور روانسر پاوه نوسود و در اطراف جوانرود برای سرکوبی اشرار و خلع سلاح اکراد آنحدود اعزام گردید و چون لباس زمستانی و وسایل گرم نگه داشتن افراد تأمین نبود و زمستان و برف هم زودتر و شدیدتر از هر سال شروع شده بود قسمتی از هـ.ک منصور دچار سرمازدگی شده و نزدیک به پنجاه نفر دست و پایشان را بریدند و این موضوع شاه را خشمگین و ناراضی نمود به جله گردان یکم هـ.ک بهادر و سرهنگ عبدالحسین ثقفی را روانه کردستان نمود و سرهنگ رزم آرا برای تنبیه و گوشمالی بتهران احضار گردید ولی این افسر با هوش و زیرک بوسایلی کسب اجازه نمود که پس از پایان عملیات و خلع سلاح اکراد بتهران بیاید و چون خدمات بعدیش جبران ضایعات هـ.ک را نمود از تعقیب و تنبیه او منصرف حتی بفرماندهی تیپ مستقل لرستان منصوب گردید

پس از تجمع نیرو و واحد های کردستان و هـ.ک بهادر در ۲۹ بهمن ماه ۳۱۱ اکراد شرور را بریاست صوفی بک و افراسیاب بک در کوه بمو محصور و پس از یک رشته زدو خورد عده ای از اکراد بخاک عراق رفته و عده دیگر تسلیم شدند .

این بود شمه ای از رزم های کردستان ، در نیمه دوم سلطنت رضاشاه کبیراوضاع سراسر ایران قرین آرامش بود فقط کردهای کردستان بودند که هر زمان بوسایلی تحریک شده و مرتکب شرارت میشدند ، در سال ۱۳۱۰ آتش ترکیه و عراق و ایران متحداً برای سرکوبی اکراد دست بیک رشته اقدامات اساسی زدند ، ترکها با خشونت رفتار کرده و موفقیت حاصل نمودند ولی عراقیها قادر به سرکوبی اکراد نشده .
بالتیجه عمل ارتش ایران هم عقیم ماند .

سال ۱۳۱۴ تیپ کردستان بلشگر تبدیل و شامل سه هـ.ک پیاده و یک هـ.ک سوار یک هـ.ک توپخانه یک گردان مهندس بود ، سر تیپ محمد میمند بفرماندهی آن لشگر تعیین گشت و با تمام قوا بر علیه سید عطاء در اطراف شیلرو کوه بمو دست بکارا دو کشتی شد در موازات عمل او یک هـ.ک عراقی برای مراقبت تجاوز اکراد بخاک عراق در

طول مرز نگهبانی مینمودند ولی کلیه این عملیات و زدوخوردها بی نتیجه ماند .
حتی سرتیپ نخجوان هم که پس از سرتیپ میمند با سمت فرماندهی لشکر
کردستان عملیات او را شدیدتر تعقیب و گاهی سیدعطا را محاصره میکرد به نتیجه
قطعی نرسید و تصادفاً نامبرده بدست بستگانش کشته و غائله چندساله پایان یافت .
سرلشگر مقدم که در سال ۱۳۱۷ بفرماندهی لشکر کردستان منصوب گردید
ولشکر کرمانشاه هم زیر نظر او بود تا اندازه‌ئی موفق به آرامش اوضاع کردستان
گردید .

ولی در حوادث شهریور بعضی از طوایف کردها مرتکب وحشی‌گری و جنایاتی
شدند که شرح کامل آن در جلد دوم بیاید .



بخش ۱۰ - حوادث مکران

تاریخ نشان نمیدهد که هیچیک از سلاطین ایران از بلوچستان مانند سایر استانهای ایران دیدن کرده باشند، نادرشاه هنگام اردو کشی به هندوستان قسمتی از آن ناحیه را از نظر جمع آوری سرباز و حفظ ارتباط بازدید نمود، اعلیحضرت ققید پس از برقراری انتظامات آن حدود از طریق مشهد بخرجند، سیستان قسمت‌هایی از بلوچستان را مانند زاهدان و خاش و ایرانشهر که مرکز واحدهای پیاده و جماز بود و اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی سرتاسر بلوچستان را تا بندر چاه‌بهار در اوایل بهمن ماه سال ۱۳۳۵ از نظر عمران و آبادی و بالا بردن سطح فرهنگ مورد بازدید قرار دادند.

روی همین عدم توجه این قطعه زرخیز که قابلیت آبادانی فراوانی را دارد بصورت بیغولهای درآمده که ساکنین آن دست کمی از وحشی‌های افریقا نداشته و از تمدن و فرهنگ گریزان بودند.

سال ۱۳۰۲ سر لشگر محمود آیرم فرمانده لشکر جنوب آرامش این منطقه را مورد توجه قرار داد زیرا بلوچها با جمازهای تندروئی که در اختیار داشتند اغلب تا حدود بم، ساردویه و نزدیکی‌های کرمان را تاراج مینمودند.

در این سال اردوئی مرکب از پیاده نظام و جمازسوار و توپخانه بفرماندهی سرگرد محمد نخجوان از طریق فهرج به بمپور حرکت و قسمتی از اشرار اسمعیل زائی راسر کوبی نموده پادگان‌هایی درخاش و زاهدان و ایرانشهر مستقر ساختند ولی چون ۸۵۰ کیلومتر زمکران و بلوچستان انگلیس درو بیگری نداشت و آزادانه باقیمت ارزان اسلحه و مهمات بمکران ایران وارد میشد، رضا شاه کبیر به سر تپ جهانبانی فرمانده لشکر شرق دستور داد ضمن یک اردو کشی کلیه سرکشان بلوچ را سر کوبی

و پس از خلع سلاح طوایف مختلفه يك تيب در آن منطقه مستقر سازد .
برای انجام این منظور کلیه واحدهای تیب کرمان (که فرمانده آن سرتیب
علیشاه رحیمی بود) در اختیار تیمسار جهانبانی گذارده شد .
اواخر مهرماه دستور حرکت واحدهای ازهنگهای پیاده شاهپور و کیانی و
هنگ سوار بهرامی و يك آتشبار از لشکر خراسان و هنگهای زابلی و قسمت جماز تیب
سیستان و هنگ پیاده رزمجو و گردان جماز تیب کرمان صادر شد که در اوایل آذر
ماه در زاهدان اجتماع نمایند .

حرکت واحدها در کنار کویر لوت و بیابانهای بی آب و علف مخصوصاً برای
واحدهای سوار که احتیاج دائمی بآب آشامیدنی داشتند کار آسانی نبود بهر تدبیری
بود این مشکل حل شد و واحدها در موقع معین به دزداب (زاهدان) رسیدند.
سرتیب جهانبانی با ستاد خود در ۱۵ آذر ماه ۱۳۰۹ کلیه واحدها را در زاهدان
بازدید و در سه ستون آنها را بطرف خاش رهسپار نمود ضمناً بوسیله دو فروند
طیاره ای که در اختیار داشت اعلامیه هایی در تمام بلوچستان منتشر و آنها را به
اطاعت و تسلیم اسلحه دعوت نمود ، ولی چون عشایر سرسختی و مقاومت نموده و بر
شدت عمل میفرودند در اوایل دی ماه زدو خورد بین نیروهای نظامی و عشایر بلوچ
شروع شد مخصوصاً طایفه اسمعیل زائی بسختی پایداری میکردند .

پس از چندین رزم اشرا بطرف مرز بلوچستان ضمن جنگ و گریز پس می نشستند
آبادی های مگس ، سرباز و جالق بتصرف ارتش درآمد ، در نزدیکی کوهك
بالاخره اشرا درخواست تسلیم و تأمین نمودند ، سرتیب جهانبانی تقاضای آنها را
پذیرفت و سرهنگ باقر داورپناه با چند نفر سوار مأمور شدند که بقلعه ای که در محاصره
بود رفته و باسران بلوچ مذاکره کند ، نامبرده بمجردیکه جلوی در قلعه رسید از طرف
اشرا مورد تیراندازی قرار گرفت و جمله کشته شدند .

فرمانده اردو دستور داد تمام قلعه را زیر آتش توپخانه گرفتند پس از ساعتی
اشرا برچم سفید افراشتند مجدداً آتش قطع و بآنها پیغام فرستاد که کلیه ساکنین

قلعه از مرد و زن و بچه باید دژ را تخلیه کنند تا مذاکره شروع شود، آنها دستور تیمسار را اطاعت کردند، اسلحه خود را تسلیم و جنازه سرهنگ داورپناه با تشریفات نظامی به مشهد حمل و آن قلعه بنام دژ داورپناه نامیده شد.

سرهنگ نخجوان با سمت فرماندهی تیپ مکران منصوب و کلیه واحدهای سیستان به مکران منتقل و خاش مرکز تیپ تعیین گردید.

دوست محمدخان اسمعیل زائی و چند نفر از سران بلوچ که منشاء تمام این فتنه‌ها و آشوب‌ها بودند تحت الحفظ روانه تهران و مورد بخشش دولت واقع گردیدند خانه و حقوقی برای آنها منظور گردید که در تهران زندگی کنند چندی هم آزادانه در تهران میزیستند ولی ناگاه هوای بلوچستان بسرشان زد. مأمور مراقبت خود را انفال کرده فرار می‌کنند، بلافاصله کلیه دستگاه انتظامی بکار افتاد در حدود سمنان دستگیر و در تهران تیرباران شدند.

اعدام آنها و خشونت بعضی از مأمورین موجب شد بعضی از طوایف بلوچ مجدداً سرکشی آغاز کنند.

سال ۱۳۱۳ سرتیپ عباس البرز فرمانده تیپ ضمن اردو کشی‌هایی اشرار رادر دژی محاصره می‌کند. ساکنین آن دژ که مرتکب کشتار بیرحمانه‌ای شده بودند وقتی مهماتشان تمام می‌شود درخواست تامين و تسلیم مینمایند، سرتیپ البرز با آنها کتبا تامين می‌دهد ولی به مجردیکه از قلعه بزیر می‌آیند در حدود چهل نفر از جنگجویان آنها را جدا نموده دستور می‌دهد دسته‌جمعی آنها را تیرباران کنند.

گرچه این رفتار ناجوانمردانه عکس‌العملی تولید نمی‌کند چون دست همه آنها آغشته بخون نظامیان بود ولی بعدها سرتیپ البرز بدادگاه تسلیم و بعلت فریب دادن یکدسته مردم بی‌پناه و ارتکاب بی‌جنایت که مخالف مقررات جنگی بود محکوم با اعدام گردید و ضمن یکدجه تخفیف به ۱۵ سال زندانی محکوم شد. سرانجام جان بجان آفرین تسلیم نمود. از این تاریخ به بعد دیگر حوادث مهمی در مکران روی نداد.

در سال ۱۳۱۴ تیپ بلوچستان به لشکر تبدیل سرتیپ محمود امین بفرماندهی آن لشکر منصوب و سرتیپ تاج بخش و سپس سرهنگ مکران نژاد بفرمانداری نظامی استان مکران تعیین و برای عمران و آبادی و اسکان عشایر بلوچ اقداماتی نمودند، سرتیپ احمد رفعت در سال ۱۳۱۸ بفرماندهی آن لشکر منصوب و همانجا فوت کرد، سرتیپ محمد میمند باین سمت تعیین گردید و تا اواخر سال ۱۳۲۰ در این شغل باقی بود، مرحوم رفعت از بهترین فرماندهان لشکر بود.

در حادثه شهر بور ماه آرامش در آن منطقه برقرار بود ولی بعلت نامعلومی دو نفر از افسران ستاد لشکر روزهای سوم شهریور دست یك سلسله اقداماتی میزنند که هر دو طبق پیشنهاد فرمانده لشکر اخراج میگردند که شرح این حادثه و تجاوز نیروی انگلستان بمکران در جلد دوم میآید.

بخش ۱۱ - رزم‌های بختیاری

آیر ماه تا اسفند ۱۴۰۸

مقدمتا باید متذکر شد که اعلیحضرت فقید متوجه شده بودند که تمام بدبختی‌های کشور و بهم‌ریختگی اوضاع بر اثر مداخلات بیگانگان در امور کشور ایرانست لذا تدریجا دست اجانب را کوتاه کرده بهیچ‌یک از اجانب مخصوصا روس و انگلیس اجازه مداخله در امور کشور را نمیداد حتی رفت و آمد و ملاقات‌های آنانرا تحت کنترل شدید قرار داده و بهیچ‌یک از ایرانیها اجازه ملاقات با بیگانگان داده نمیشد و بنفوذ یکصد و پنجاه ساله آنها یکسره پایان داد. قطعی است که روس و انگلیس و عمال بیگانه که آزادی عمل آنها محدود شده بود بیکار ننشسته و مرتب بتحریک و برپا ساختن فتنه و آشوب‌ها اشتغال داشتند.

از آنجمله تحریک ایلات بختیاری (که سپاهی از نفت جنوب داشتند و هر آن ممکن بود به تاسیسات و لوله‌های نفت شرکت انگلیس در مسجد سلیمان و سایر نقاط خوزستان لطمه وارد آورند) بود.

ایلات بختیاری از دو طایفه بزرگ چهارلنگ و هفت‌لنگ (که هر یک بتیره‌های مختلفی تقسیم میشوند) تقسیم شده هر یک از دو طایفه ایلخانی و ایل‌بیک‌گی جداگانه داشته حتی محل بیلاق و قشلاق آنها از یکدیگر فرسنگها فاصله داشته و در باطن هم باهم اختلاف دارند.

بیلاق چهارلنگ در تنگ سزی و هفت‌لنگها در چغاخور میباشد.

هفت‌لنگها نسبتا متمدن و مردان اروپادیده بین آنها بسیار دیده میشود بهمین مناسبت در آنوقت‌ها رجال بختیاری با انگلیس بیشتر سروکار داشتند.

حادثه گردنه شلیل ۱۳۰۱ و تقویت نیروی شیخ خزعل ۱۳۰۳ از طرف بختیاری

های هفت گنگ شاید در اثر همین تحریکات یگانگان بوده است که کلا نقش بر آب گردیده و مسبب آن وقایع مفتضح و مورد نفرت جامعه ایرانی واقع گردیدند که جریان قضیه از اینقرار است :

حادثه شلیل

سردار سپه برای اینکه کم کم در خوزستان هم رسوخی پیدا کند سرگرد ژاندارمری رضاقلیخان نمره ۱ را برای سازمان امنیه خوزستان به اهواز میفرستد ولی جسته گریخته بمشارایه خبر میرسد که نامبرده وثقه الملک حکمران خوزستان وظیفه خود را با لیره های شیخ خزعل مبادله کرده و بدون در نظر گرفتن دستورات مرکز فقط نظر شیخ خزعل را تامین میکنند .

در تیر ماه ۱۳۰۱ از طرف ستاد ارتش به لشکر جنوب دستور داده میشود که یک گردان در حدود ۲۵۰ نفر سوار و پیاده از طریق بهبهان و رامهرمز بخوزستان اعزام شود .

این عده که عبارت بودند از جمعی افسر و افراد قزاق و ژاندارم و پلیس جنوب، برای نخستین بار ستونی را تشکیل و بفرماندهی سرهنگ حسین نصیری در تاریخ ۲۷ تیر در نهایت بی نظمی از طریق سفید دشت و دهکرد حرکت مینمایند در حالیکه عده‌ئی زن هم (شرعی و غیر شرعی) در معیت آنها بوده‌اند .

در کوه مروارید بختیاری گردنه مصفائی هست بنام شلیل و کاروانسرای دارد ستون نامنظم به این محل که میرسند بدون کوچکترین احتیاط و برقراری پاسدار جمعی به عیش و نوش و میخوارگی مشغول بقیه پس از خوردن غذا میخوابند ، عده‌ئی از بختیاری‌ها که بوسیله عمال شیخ خزعل تطمیع و تحریک شده بودند و ماموریت داشتند بهر قیمتی شده از رسیدن این عده بخوزستان جلوگیری کنند در اطراف شلیل مخفی شده هنگامیکه دیدند نظامیها خود را دست بسته بدام انداختند یکدیگر را مطلع نموده و نیمه‌های شب بر آنها می‌تازند .

دسته‌ای از افسران بر اثر مستی اصلاً متوجه اهمیت موضوع نمی‌شوند ولی جمعی از درجه‌داران و سربازان فوراً از جا جسته در کمال بی‌نظمی بدفاع می‌پردازند از آنجائیکه بختیارها بکلیه نقاط حساس این محل آشنائی داشتند در اولین فرصت سنگرهای خوبی بدست آورده شروع بکشتار مینمایند بالاخره ساعتی پس از طلوع آفتاب قامت‌های غرقه بخون یک‌عنده درجه‌دار و سرباز بدبخت روی هم ریخته و سیل خون از هر طرف جاری می‌شود فرمانده و افسران تسلیم می‌گردند.

لرهای بختیاری پس از خلع سلاح آنها مرتکب فجایع و اعمالی میشوند که محققاً هیچ وحشی افریقائی دست خود را بچنین اعمال خلاف شرافت و انسانیتی آلوده نمیکند و من از ذکر آن شرم دارم.

بمجرد وصول این خبر بطهران دریای خشم سردار سپه بجوش می‌آید و قصد داشته با تمام نیروی موجوده به بختیاری بتازد و انتقام خون‌های پاک سربازانش را بگیرد ولی سردار اسعد که در همان کابینه وزیر پست و تلگراف بود از جریان اطلاع پیدا کرده و با کلیه خوانین حاضر در تهران بحضور سردار میرسند و پس از تأمین خسارت اردو (گویا سیصد هزار تومان) حاضر میشوند خودشان مرتکبین را دستگیر و مجازات کنند، در این موقع چون واحدهای مرکز در آذربایجان و باکراکاد سیمیتقو دست بگریبان بودند، وزیر جنگ موقتاً درخواست آنها را پذیرفته و دستور میدهد ستون دیگری فوراً هدف ستون اول را تعقیب کند و فرمانده نالایق ستون نخستین را تا دو درجه تنزیل رتبه داده و سایر افسران را نیز مجازات میکند.

ستون دوم بفرماندهی سرهنگ باقر نیک‌اندیش (معروف بباقر بی‌می) از همان طریق بخوزستان عزیمت نمود و ضمن سرکوبی اشرار و گرفتن انتقام، از شلیل به بهبهان و رام هرمز و از آنجا بشوشتر روانه در دژ سلاسل مستقر میشود. شیخ خزعل اجازه نمیدهد این عده سرباز قدم دیگری از شوشتر بجلو بگذارند و حتی پس از اعلان جنگ آنها را محاصره می‌کنند.

سردار سپه هنگام مسافرت خوزستان در یادداشت‌های خود مینویسد «ضمناً به

ثبوت پیوست که حمله بختیارها به نظامیانیکه پارسال تجهیز کرده بعنوان پادگان خوزستان اعزام داشته بودم ، در گذشته شلیل قطعه قطعه کردن افراد فداکار من مقدمه دام‌های ماهرانه‌ای بود که در خط سیر اندیشه‌های من گسترده بودند ...

بهر حال نخستین وهله فتنه بختیاری این بود و برای دومین مرتبه عده‌ئی از سران ایل باطغیان خزعل هم آهنگی نمودند که پس از سرکوبی خزعل آنها نیز از کرده خود اظهار ندامت و پشیمانی نمودند و سردار سپه از خطای آنها چشم‌پوشی کرد .

این رأفت و مهربانی رضاشاه کبیر موجب خیرگی حضرات شد این مرتبه با دسته بندیهای قبلی تقریباً تمام طوایف چهارلنگ و هفت لنگ هم صدا شده و مسلحانه بر علیه دولت مرکزی قیام نمودند .

در اوایل سال ۱۳۰۸ که اوضاع جنوب مغشوش و آتش فتنه و عصیان از هر طرف شعله‌ور گردیده بود بستاد ارتش اطلاع میرسد که خوانین هفت لنگ و چهارلنگ با میاننداری بعضی عناصر مشکوک و عمال شرکت نفت شروع بدید و بازید و مشغول مذاکراتی هستند و در مجامع سری از اوضاع حاضر و محدودیت شرارت آنها و پایان دادن بدوره خان‌خانی اظهار نگرانی و دل‌تنگی نموده‌اند و احتمال دارد دست به قیام و عصیانی بزنند .

اعلیحضرت فقید به هنگ مستقل اصفهان و یزد دستور میدهند که فوراً یک افسر ارشد زیرک باهوش با یکدسته سوار بنام انتظامات بیچغاخور (مرکز ایلخانی و ایل بیگی هفت لنگ) اعزام ضمناً آن افسر مراقب اوضاع باشد .

نگارنده که آن روزها ستوان یکم بود با هشت نفر سرباز خارج صنف به مرکز بیلاق بختیاری عزیمت و پس از ملاقات با سردار معظم پدر تیمسار سرلشگر بختیار و منوچهر اسعد برادر وزیر جنک که سمت ایلخانی و ایل‌بگی را داشتند متوجه شدم که کانون فساد در ایلات چهارلنگ است و اگر بزودی جلوگیری نشود دامنه آن به هفت لنگ هم خواهد کشید فرمانده هنگ اصفهان را مطلع ساختم ولی نامبرده

که اغفال تلفن‌های علیمرادخان چهارلنگ شده بود بدون اینکه کوچکترین اقدامی بکند مرتب از من مدارك مثبت و دلیل میخواست ، ناچار مستقیماً مراتب را ستاد ارتش گزارش نمودم، از طرف اعلیحضرت فقید سردار فاتح و امیرجنگ برای رسیدگی بموضوع به بختیاری اعزام گردیدند .

اینجانب که از نیات فاسد سردار فاتح اطلاع داشته و مخصوصاً در این مسافرت اطلاع پیدا کردم که با خیبر لڑکی راهزن معروف و خوانین جانکی شروع بمکاتبه و تحریک نموده فوراً جریان را بمرکز اطلاع دادم . از طهران سرهنگ افغان (مرحوم سرتیپ شهاب) مأمور رسیدگی بگزارشهایم گردید. ایشان در مراجعت به مرکز گزارش میدهد که بزودی منطقه بختیاری تبدیل بیک پارچه آتش خواهد شد در همین موقع قیام عشایر چهارلنگ علنی میشود.

تهداد عشایر

کلیه طوایف چهارلنگ و قسمتی از هفتلنگ (مانند زراسوندها - احمدی - احمدخسروی وغیره) مسلحانه قیام کردند، سرپرست چهارلنگها علیمردان خان و سردار فاتح و رهبر هفتلنگها مرحوم سردار محتشم و مرتضی قلیخان (محرمانه) و سردار اقبال آشکارا دست بکار شدند و فوراً پل کله و سواحل زاینده رود را اشغال بطرف شهر کردهجوم میآوردند ، در اینموقع حکومت نظامی چهارمحال (مرحوم سرهنگ صادق اسلامبولی) و امیرجنگ بدون اینکه در صدد نجات چند نفر سربازان پادگان بر آیند شهر را ترك نمودند سربازان بی سرپرست پس از مختصر تلاش و ازدست دادن درجه داران خود تسلیم میشوند بختیارها آنها را زندانی میکنند .

نیروی نظامی

هنگ مختلط مستقل اصفهان و یزد (شامل یکدسته موزیک یک گردان پیاده یک اسواران سوار) هنگ پیاده گارد بهادر ، گردان دوم هنگ رضاپور ، هنگ سوار فاتح اینواحد ها بفرماندهی سرتیپ میرزا محمد محتشمی و ریاست ستاد سرهنگ شهاب در اصفهان تشکیل میشود . احکام عملیات واحدها صادر و قسمت‌ها را پراکنده

هینمایند، فرمانده هنگ اصفهان بعوض آنکه در خط سیر پادگان خود (شهرضا
اروجن وغیره) حرکت کند. کلیه واحدهای خود را جمع آوری و یکجا در سمت
سفیددشت و قهوه رخ و دهکرد عزیمت می نماید، بواحدهای پادگان مقیم هر نقطه دستور
میدهد جملگی در سفیددشت اجتماع کرده تا از آنجا بدهکرد حمله کنند.

ولی پس از عبور از تنگ بیدگان و رسیدن به سفیددشت اشرار مهلت اینککه
واحدهای دیگر باو پیوندند داده و فرمانده هنگ باواحدهایش در دو قلعه محاصره
میشوند و طرح کلی فرماندهی که اعزام ستونها از نقاط مختلفه بدهکرد باشد نقش
بر آب میشود و چیزی نمانده بود که کلیه واحدها بسر نوشت هنگ اصفهان دچار شوند
که سرتیپ محمد شاه بختی بفرماندهی نیرو تعیین میگردد.

در همین ضمن که وخامت اوضاع باطلاع اعلیحضرت فقید میرسد مرحوم
صمصام السلطنه و امیرمفتحم بختیاری را برای آرامش و دادن وعده و وعید مامور
مینمایند که به بختیاری رفته بپهر نحوی هست آرامشی برقرار سازند زیرا در همین
موقع است که سراسر صفحات جنوب یک پارچه آتش و کلیه واحدهای مرکز در
فارس مشغول سرکوبی اشرار میشوند و دیگر واحدهی در مرکز موجود نبود که
قوای نظامی بختیاری را تقویت نمایند.

سرتیپ شاه بختی بمحض دریافت فرمان ماهوریت و بررسی اوضاع با سوابقی
که از زمان آتریاد قران در اصفهان داشته دستور میدهد کلیه نیروهای پراکنده در
مدخل تنگ بیدگان جمع شوند.

صبح ۲۶ مرداد ماه که تصادفاً خوانین دزردیا (محللی است در نزدیک قهوه
رخ) اجتماع کرده و با فرستادگان مرکز در موضوع معافیت از خدمت نظام وظیفه
و بخشودی دهسال مالیات و برقراری سران انقلاب بوزارت و امارت وغیره مشغول مذاکره
و چانه زدن بودند که سحر گاهان طیارات بریختن اعلامیه ها و نارنجک پرداخته، دسته
توپخانه بفرماندهی سروان هدایت (سپهد عبدالله هدایت) به بمباران روی گردنه
مبادرت و زره پوشها (بختیارها زره پوش را امامزاده قارقارک مینامیدند) از جلو

سواره نظام از عقب و پیاده نظام (هنگهای بهادر و رضابور) از پشت سر آنها بحمله میپردازند .

لرها که سر و سرداری نداشتند و روز پیش بامید اصلاح خالی از ذهن در سنگر های خود باسراحت پرداخته بودند و غفلتاً تحت تاثیر آتش شدید توپ و مسلسل و زره پوش و نارنجکهای طیارات قرار گرفتند جاخالی کرده و فرار را برقرار ترجیح میدهند .

در همین موقع سرهنگ میمند و سروان تقی ناصری (کویال) از قلاع محاصره شده خارج و پس از ۲ روز محصور بودن به اشرار حمله ور میشوند .

از خبیطهای فرمانده هنگ اصفهان :

۱- اینکه بدون توجه بحکم عملیاتی و جمع آوری کلیه نیروی خود که بمنظور ضربت وارد آوردن به اشرار بود با واحد مختصری مثل آنکه یکراه پیمائی عادی بدون وجود دشمن را انجام میدهد بسفید دشت وارد می شود دسته های اشرار که تنگ بیدکان و گردنه حلوئی و انجیره را اشغال کرده بودند سرفرصت اجازه میدهند این واحد مختصر با اتوبوس و کاه یون به سفید دشت وارد شده آنوقت اسمعیل زراسوند و نادر پسر سردار اشجع و قسمتی از ایلات احمد خسروی آنها را محاصره میکنند - نیم گروهان پادگان جانکی بفرماندهی ستوان اسعد سپانلو و پادگان های کوچک دیگر در نقاط مختلفه از طرف اشرار خلع سلاح شدند .

۲- پس از محاصره شدن بیجهت واحد های کوچک مانند دسته و جوخه و مسلسل کولت (که پس از هر چند تیر گیر میکرد) بخارج قلعه میفرستاد و آنها را اشرار تک تک ازین میبردند و از این رو تلفات زیادی بواحدهایش (مخصوصاً گروهان دوم و قسمت سوار) وارد آمد :

۳- اینکه از حرفه و دسته افسران استفاده بموقع نکرد ستوان پیاده پاینده را بفرماندهی سوار سرهنگ دکتر جلوه را بانیم گروهان پیاده بمام - و ریت میفرستد سروان اداری عنایت الله سهراب را بسرپرستی پادگان نظامی منصوب کرد جمله آنها

اسیر و دستگیر و افراد آنها کشته و مجروح و پراکنده شدند .

و اگر سر تیب شاه بختی چند روز دیرتر بفرماندهی منصوب گردیده بود بقیه واحدها نیز دچار همین سرنوشت میشدند و کم تجربگی سر تیب محتمل می آید اصفهان و تهران را در مخاطره اشغال قرار داده بود .

چون بختیاریها اصفهان را مسلم و تهران را با تردید اشغال کرده میدانستند فقط در مورد تقسیم مشاغل بین خود و رفتار با اعلی حضرت فقید (پس از دستگیری)؟ با هم اختلاف داشتند و کوچکترین ارزشی برای سر بازان و وظیفه قائل نبودند، شخصا لری را دیدم که چوبی بدوش گرفته بودم پرسیدم کجا میروی گفت ارم تهرون اگیرم لباس خونین سر بازان شهید برای تشویق کلیه عشایر بین ایلات توزیع میشد، تصادفا در همین سال در افغانستان بچه سقا بر علیه امیر امان الله خان قیام کرده و بساط سلطنت او را درهم پیچیده بود ، قشقاتیها هم مرتب بختیاریها را تشویق و تشجیع میکردند تدبیر اقبال اعلی حضرت فقید و خواست خدا بود که در چنین موقعی شاه بختی را از فارس احضار و بفرماندهی قوای بختیاری منصوب میکند و ایشان هنگامی دست به حمله میزند که سران لر که يك ماموریت حفاظت گردنه و تنگه ای را داشته اند در محل ماموریت خود حاضر نبودند شاه بختی مرد خدمتگذار ورشید، بیست .

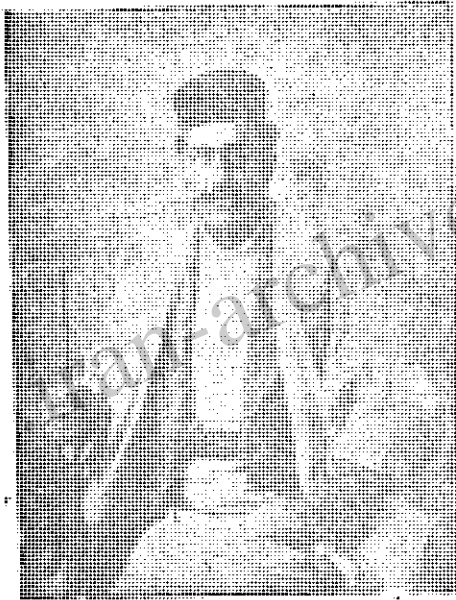
مرحوم سر تیب تاج بخش با يك هنگ مختلطی از ارستان ماموریت داشته که از طریق پل ورگون به شهر کرد حمله کند و ایشان دوز پس از ختم عمل یعنی دیرتر از موقع رسیدند و همین تاخیر موجب ادامه پایداری چهارلنگها شد .

نیروی بختیاری پس از حمله به سفیددشت وزردیا از هم پاچیده شد ولی علیمردان خان با تفنگداران چهارلنگ قدم بقدم ایستادگی میکرد و پس از اشغال دهکرد اودست از باغگیری برداشت قوای لرستان و گردان هنگ رضابور را بدنبال خود بمیان کوه بختیاری کشید .

و پس از وارد آمدن تلفاتی بطرفین بالاخره دست بداهان سر تیب تاج بخش

شده بادریافت تأمین تسلیم میشود .

ولی چون فکر طغیان و شرارت با خون آنها عجیب بود مجدداً توطئه میکند که در سال ۱۳۱۲ کشف شد سردار فاتح و سردار اقبال و علیمردان خان بختیاری با چند نفر از خوانین بویر احمدی اعدام و جمعی دیگر زندانی میشوند .



یک نفر از ایلات چهار لنگ بختیاری

ایلات بختیاری در کاب نادر شاه در هندوستان شجاعتها نموده و در ایران هم منشاء خدماتی شده اند .

بخش ۱۲ - محاربات جنوب

۱۳۰۷ - ۱۳۰۹

پس از برچیده شدن فرماندهی لشکر جنوب تپ‌های خوزستان و کرمان و فارس هریک استقلال یافتند، قسمت مکران ضمیمه لشکر ۹ شرق و قسمت اصفهان و یزد هنگ مستقلی را تشکیل داد.

سرتیپ شاه‌بختی در اوایل سال ۱۳۰۷ بجای سرتیپ پورزند فرماندهی تپ مستقل فارس تعیین گردید ولی اوضاع فارس در اثر تحریکات بیگانگان دچار اغتشاش شده و عشایر مخصوصاً قشقایی و بویر احمدی سر بطفیان گذارده محرمانه و آشکارا شرارت می‌کردند.

اعلیحضرت فقید برای ارباب و خلع سلاح عشایر اوآخر زمستان ۱۳۰۷ نیروهای از تهران روانه شیراز نموده و سرتیپ محمد حسین فیروز را که پیشینه زیادی در فارس و عشایر آن حدود داشت فرماندهی نیروی جنوب تعیین نمود. سرتیپ فضل‌الله زاهدی نیز فرماندهی کل ژاندارمری تعیین و برای تقویت فکری فرمانده نیرو بشیراز عزیمت نمود. سرهنگ نخجوان (سرلشکر احمد نخجوان) فرماندهی نیروی هوایی نیز بشیراز رهسپار گردید تا عملیات نیروها باهم تطبیق داده شود.

اوایل فروردین ۱۳۰۸ سرتیپ شاه‌بختی فرماندهی تپ مستقل فارس تلگرافی بمرکز اطلاع میدهد که «کلیه نیروها در شیراز مجتمع گردیده چند نفر سرتیپ هم که برای سرکوبی اشرار به شیراز آمده‌اند همه روزه وقت خود را به تفریح و بازی و تنیس تلف می‌نمایند درحالیکه همه روزه اشرار تا پشت دروازه شهر را غارت میکنند و استدعای می‌کنند یک افسر مجربی که نسبت بسرتیپهای مقیم شیراز ارشد باشد به فرماندهی نیروی فارس تعیین و سریعا از شرارت اشرار جلوگیری کنند وضع فعلی

موجب سرشکستگی همه ما و قلب سربازان را جریحه دار نموده»

اعلیحضرت فقید سرتیپ فیروز و سرتیپ زاهدی و سرتیپ نخجوان را خلع درجه و یا تنزل رتبه داده و از مشاغل محوله منفصل و سرتیپ شیبانی وزیر فواید عامه را با درجه سرلشگری بفرماندهی نیروی جنوب منصوب مینماید. نامبرده در خرداد ماه ۱۳۰۸ عازم فارس گردید .

در اصفهان یکدسته سرباز سرلشگر شیبانی و ستاد نیرو را بدرقه نموده در آ باده واحدی از هنگ پهلوی با سمت اسکورت ستون فرماندهی و ستاد را تحویل گرفته مستحفظین هنگ اصفهان برمیگردند .

سرهنگ ۲ اقصی و سرگرد عبدالکریم بداق و سروان عباس آرین و ستوان ۱ سوار و زیری کاشانی شب هفدهم خرداد با اسکورت در پل خان متوقف و استراحت مینمایند .

سرلشگر شیبانی با بقیه افسران ستاد عازم شیراز میشوند ولی در باجگاه یکمده هشتصد نفری از سواران مسلح قشقایی که از حرکت نامبرده مطلع بوده اند قبلاً گردنه باجگاه را بسته غفلتاً از اطراف باتومیل های فرماندهی و سایر افسران حمله ور شده با افراد اسکورت به زد و خورد مشغول میشوند افسران نیز با اسلحه کمبری بدفاع میپردازند ،

در این ضمن يك گردان سوار هنگ پهلوی بفرماندهی سرگرد حسن شیبانی که باستقبال آمده بود از تأخیر ورود برادر نگران شده بطرف کوه های الله اکبر میتازد که صدای گلوله اورامتوجه وخامت اوضاع میکند ، فوراً باصورت بندی رزمی اطراف ارتفاعات را گرفته باشرار حمله ور میشود . قشقائیها که قدرت استقامت در خود نمی بینند نیروی خود را پس کشیده غروب روز ۱۶ خرداد برای وارد آوردن ضربت دیگر بطرف پلخان میروند . نیمه شب نگهبانان و افسران را محاصره کرده بمجر دروشنای هوا و طلوع فجر یکم رتبه از اطراف شروع به تیراندازی مینمایند ستوان و زیری در داخل پشه بند شهید میشود ، سرگرد بداق با تفنگ یکی از نگهبانان در ارتفاع باختری پل به مبارزه میپردازد . پس از آنکه در حدود بیست نفر سربازان اسکورت

و سرگرد بداق کشته و عده‌ای مجروح میشوند، اشرار شروع به غارت و خلع سلاح بقیه افراد میکنند. سرهنگ دوم اقصی خود را راننده و سروان آراین بنام بازرگان از مهلکه نجات یافته واقعه را باطلاع سر لشگر شیبانی در شیراز میرسانند. فوراً گروهان ۶ هنگ پهلوی بمحل حادثه عزیمت و پس از کفن و دفن کشته شدگان مراجعت مینمایند.

و نیز فردای روزیکه سر لشگر شیبانی بشیراز وارد میشود مهدی سرخه‌ای به فرودگاه شیراز حمله نموده مستحفظین آنجا را کشته و پاسداران را خلع سلاح مینماید.

سر لشگر شیبانی بدو در نظر میگیرد که قشقایی‌ها را مطیع و از سایر طایفی جدا سازد.

پس از دوسه مرتبه زد و خورد و وارد آوردن تلفات قسمت اعظم قشقایی‌ها تحت امر اسمعیل خان صولت‌الدوله تسلیم شده و حتی برای سرکوبی اشرار با واحدهای نظامی هم آهنگی مینمایند.

در ماه‌های تیر و مرداد ستونی مرکب از هنگ رضا پور و هنگ سوارفاتیج یک آتشبار توپخانه بفرماندهی سرتیپ فیروز به چنار راه‌دار حرکت پس از یک رزم شدید قشقایی‌ها متواری و نیرو به شیراز برمیگردند.

و نیز ستون دیگری مرکب از هنگ نادری و پهلوی پیاده هنگ سوار عباسی بفرماندهی سرتیپ شاه‌بختی به ممسنی حرکت پس از اظهار اطاعت امامقلیخان هر دو ستون در اردکان مجتمع شده و اشرار قشقایی نیز تسلیم میشوند.

در شهریور ماه ۱۳۰۸ هنگ رضا پور و یکدسته توپخانه به سی سخت و اسفندقه و حنا حرکت و اقلبادسی سختی در برابر آنها سر فرود آورده و مقداری اسلحه تسلیم مینماید.

در مهر ماه هنگ رضا پور برای سرکوبی مهدی سرخه‌ای روانه فراش‌بند میشود در مرحله یکم یک گروهان پیاده و قسمت مسلسل تحت فرماندهی سروان

حسینعلی فاتح اغفال اشرار شده خلع سلاح میشوند ولی بعدا که نیروئی بتقویت آنها میاید اظهارندامت نموده تسلیم میشوند.

مهدی سرخه‌ای عده زبده و چابکی باخود داشت بطوریکه اغلب نیمه‌های شب بالای سراردوی دولتی آمده و طبل جنگ مینواخت و سالها مامورین دولتی مهدی سرخه‌ای و همراهانش را تعقیب میکردند تا بالاخره دستگیر و بدار آویخته شد. زمستان سال ۱۳۰۸ هنگ پهلوی مامور سرکوبی اشرار ایلات و عرب و بهارلو شده در داراب و مخصوصا قلعه کراش در باختر لار رزم‌های شدیدی در گرفت و عشایر ناچار سرتسلیم فرود آوردند.

هنگ گارد نادری نیز مأمور دشتی و دشتستان شده ضمن انجام رزم‌ها باطوایف مختلفه موفق بسرکوبی و خلع سلاح عشایر مسلح میشوند.

هنگ رضاپور زمستان سال ۱۳۰۸ را در حدود برازجان، شبانکار بندرریک و دالکی، کمارج و کنار تخته میروند پس از خلع سلاح عشایر بکازرون و دشت ارزن و خان‌زینیان رفته امنیت آنحدود را برقراری سازند.

اینجا ماموریت‌های جزئی در خرداد ماه ۱۳۰۹ پایان رسیده و از آن تاریخ آماده خلع سلاح طوایف بویراحمدی میشوند.

نبرد تنگ تامرادی با اشرار بویر احمدی

تیر ماه ۱۳۰۹

کوه کیلویه رشته کوهستان سخت و سردی است در ۲۰۰ کیلومتری شمال باختری شیراز که تنگ تامرادی مرکز ایلات بویراحمدی در ناحیه خاوری آن واقعست پیش از وصول باین تنگ به نقاط مهمی مانند گوشم، سنگر، کاکان، اردکان و تل خسروی برمیخوریم.

کهیلویه بدون ناحیه بزرگ بخش میشود، ناحیه شمالی و خاوری آن کوهستان

بنام که کیلویه و پشت کوه نامیده میشود ، و منطقه جنوبی و باختری آن زیر کوه و بهبهان نامیده میشود که گرمسیر است .

در قسمت سردسیر گاهی مثلاً در دشت رون تابستان هم آب یخ می بندد .

منطقه بویراحمدی از شمال بخاک بختیاری و سیمرم از خاور به ممسنی جنوب دشتی و دشتستان، باختر بخوزستان که لیراوی و آغاجری در این حدود مسکن دارند سر لشگر شیبانی پس از آنکه اردوهای مختلفی روانه لار و دشتی و دشتستان و ممسنی نمود، آن حدود را آرام کرد و ایلات قشقایی تسلیم و حتی با واحدهای فارس همکاری می کردند تصمیم گرفت عشایر بویراحمدی و منطقه تنگ تمارادی را خلع سلاح و مطیع نماید بدین منظور کلیه هنگ های : پیاده نادری ، پهلوی ، رضاپور ، هنگ سوار فاتح و قسمت های توپخانه کوهستانی و دو عرابه زره پوش و قسمتی از واحدهای لشگر فارس با پانصد تفنگچی سوار قشقایی احضار و عازم تنگ تمارادی گردید که در آن موقع بویراحمدی بریاست سرتیپ خان، شکرالله خان، امامقلی خان و غلامعلی خان و میرغلام متحداً تصمیم به پایداری و عدم تسلیم گرفته و باتکاء مواضع و مواقع سخت خود کوچکترین وحشتی از اعزام لشگر و سرباز نداشته و کراراً گفته بودند ما لشگریان نادر را باین حدود راه نداده و هنگ سرباز ناصرالدین شاه را یک جا بدیار نیستی فرستادیم که تنگ سربازکش شاهد این مدعاست .

در هر حال روز شنبه ۱۴ تیرماه ۱۳۰۹ کلیه ستون از مسجد بردی حرکت و روز ۱۷ به اردکان وارد و هر هنگ یک گردان در پاسداری گذارد .

شب پنجشنبه ۲۶ اردو مورد شیخون و دستبرد اشرار واقع سروان سپاندو از هنگ نادری شهید ، سروان فرخار سخت مجروح جمع دیگری از درجه داران و افراد کشته و مجروح شدند . اردو پس از چند روز توقف که مرتب شبانه مورد شیخون و دستبرد قرار میگرفت در ششم مرداد به چشمه چنار و کاکن حرکت بادشمن زیاری زد و خورد شدیدی کردند، روز هشتم مرداد به تل خسروی وارد پس از استقرار در آنجا نیز اشرار مرتب دستبرد زده و مزاحمت فراهم می کردند . روز دهم مرداد اردو بدشت رون وارد میگردد اینجا اشرار سخت با واحدها حمله می بردند مدت ۲۴

ساعت زدو خورد ادامه داشت تا اینکه اشرار پراکنده شده روز ۱۲ مرداد کلیه ستون پس از اکتشاف آن حوالی بطرف تنگ حرکت کردند در گردنه پازن و دشت سفید مجدداً با اشرار زدو خورد شدیدی درمیگیرد که بطرفین تلفات و ضایعاتی وارد میگردد روز سیزدهم مرداد ستون وارد تنگ نامرادی میشود گردان هنگ پهلوی پهلو دار راست و قسمت‌هایی از هنگ نادری و رضاپور جلو دار و پهلو دار چپ بودند ضمن زدو خورد شدید با اشرار واحدها وارد تنگ نامرادی شدند.

در اینجا گردان دوم هنگ پهلوی بفرماندهی سرگرد محمد افشار که پهلو دار بود دچار حملات شدید اشرار میشود و چون راه عقب نشینی این گردان تیغه‌های سخت کوهستان و غیر قابل عبور بود تقویت آن گردان میسر نگردید بالاخره پس از دادن تلفات بسیار از جمله فرمانده گردان، باطناب مجروحین را بپایین آوردند در این ضمن اشرار کلیه اردو را که وارد تنگ شده بود محاصره نموده و نهر آبی که وارد تنگ میشد بستند و دیگر اردو قطره آبی نداشت.

واحدها زیر آتش شدید و مداوم دشمن و تشنگی سخت با دشمن دست بگریبان بودند.

گردان دوم هنگ رضاپور برای باز کردن راه بطرفی حمله برد ولی با دادن تلفات بسیار عقب نشینی و بمرکز اردو وارد تنگ شدند.

عده‌ای از مجروحین منجمله ستوان ۳ سید محمد میر فتح‌خانی بدست اشرار افتاد و نزد آنها جان داد.

این زدو خورد ها در داخل تنگ مدت چهار روز بطول انجامید در این مدت افسرانی مانند سروان رحیم صدقیانی، ستوان یکم محمد یکتاش از هنگ نادری، سرگرد محمد افشار از هنگ پهلوی، ستوان ۳ سید محمد میر فتح‌خانی از هنگ رضاپور شهید گشتند.

تلفات درجه داران و افراد بیشتر از سیصد نفر بود، تعداد قاطر و اسب همچنین جمعی از تفنگچیان قشقایی تلف شدند و مقدار زیادی خواربار و وسایل ازین رفت.

در این موقع ستاد ارتش در محظور غربی گرفتار شده بود ، در اصفهان فقط يك دسته سرباز قدیمی وجود داشت ، در کپلیویه نیز گردانی بود که فوراً بطرف تنگ حرکت کرد ولی رسیدن آنها باین زودبها میسر نبود ناچار به سردار اسعد وزیر جنگ و تنی چند از خوانین بختیاری که با خوانین بویر احمدی آشنائی داشتند مأموریت داده شد که با چهارصد سوار تفنگچی بختیاری ببویر احمدی عزیمت نمایند بالاخره عملیات محاصره از ۱۶ تا ۱۹ مرداد طول کشید و چون تشنگی و بی آبی ممکن بود تلفات سنگینی وارد سازد بهر ترتیب بود هنگ نادری دالانی از سربازان ترتیب داد که با دشمن در زدو خورد بودند و واحدها با زحمت بسیار که غالباً قاطر ها با بار سقوط میکردند ازین این دالان عبور کرده به باغک رسیدند ، بمحض اینکه افراد چشمشان بآب افتاد میخواستند خود را بآب انداخته که در اینصورت قطعاً بیمار میشدند فرماندهان بهر ترتیبی بود برای تقسیم و نوشیدن مقدار لازم آب مقررات سختی رادر نظر گرفتند ولی جلوگیری از چهار پایان کار مشکلی بود و دوائر آشامیدن آب زیاد چند قاطر تلف شد . واحدها از آنجا به ممسنی وارد و در کنار رودخانه چادر زده متوقف شدند و از آنجا نیز بمأموریت های مختلف روانه گردند . از جمله هنگ رضاپور مامور خلع سلاح بویر احمدی شده مجدداً به تنگ تامرادی وارد و پس از خلع سلاح بشیراز مراجعت کرد در اینجا عملیات فارس و بختیاری خاتمه پیدا میکند ، واحدها بمراکز خود بر میگرددند .

بخش ۱۳ - جنگهای لرستان

منطقه ایست سراسر کوهستان که سر با آسمان کشیده جنگلهای تنک و انبوه، مراتع بسیار، رود خانه‌های فراوان و آبشارهای زیبا و جلگه‌های کم‌ویش وسیع خلاصه جمال طبیعت و صفا و نعمت فراوان مردانی رشید و سرکش پرورش داده و قرنها بود که روی انتظامات بخود ندیده.

شاه عباس کبیر پس از تشریف به اعتاب مقدسه به پشتکوه رفت و والی آنچارا گوشمالی داد ولی به پشتکوه مسکن اهلی الوار نیامد، ناصرالدین‌شاه بخیال آنکه در لرستان گردشی کرده و باتدبیر روسای جسور و باغی ایلات مشهور لر راه‌طیع یا دستگیر کند با اردوئی عازم لرستان شد اما نخستین شبی که در بروجرد خیمه و خرگاه برپا ساخت؛ رشمه‌های مروارید سرافرنده و قبه طلای بارگاهش را ربودند با مدادان که اتابک مراتب را با اطلاع شاه رساندو گفت با بودن افراج خاصه و مخصوص شاهی يك چنین دستبردی یکنوع شاهکار و اعلان خطر بشمار می‌آید.

شاه موضوع قمر و عقرب را مستمسک قرار داده و اردوی کیوانشکوه بدون آنکه قدم بخاک لرستان بگذارد مراجعت نمود و دیگر هیچیک از سلاطین قاجار هوس اردو کشی یا سرکشی لرستان را ننمودند.

سال ۱۲۰۷ هجری برادر محمد علی‌شاه هنگامیکه فرمانفرمای غرب بود با اغلب روسای ایلات لرستان وصلت کرد و هنگامیکه فکر خام سلطنت در مغز پوک خود می‌پروراند با چند هزار نفر از عشایر لر مخصوصا پیراندها بقصد حمله به تهران و اشغال تاج و تخت بطرف پایتخت هجوم آورد ولی نیروی ژاندارم و مجاهدین یفرم در ساوه ضمن یک نبرد شدید نیروی غارتگر او را درهم شکستند.

ژاندارم‌ری یارلمارسن در خرداد ۱۲۹۱ هنگامیکه الوار از منطقه بیلاقی

سیلاخور، هرو بگرم سیر کوچ میگردند ضمن يك تعرض و حملات شدید بادادن تلفات بسیار موفق به اشغال خرم آباد شد و در مسیر راه برج و باروهائی بنا نهاد و پاسگاههایی مستقر ساخت.

ولی در بهار سال ۱۲۹۲ بیرانوندها باكمك عشایر پایی چکینی و بالاگریوه کلیه پاسگاهها را از بین بردند و خرم آباد را محاصره کردند، ژاندارمها پس ازدادن تلفات بسیار شبانه خرم آباد را ترك و ضمن جنك و گریز به بروجرد پس نشستند. پس از پایان جنك بین الملل قوام الدوله باعدهئی قزاق منجمله اترپاد اصفهان بفرماندهی خاوارف و سرتیپ جعفر ایروانی و قسمتی از اترپاد قزاق تهران بحکمرانی لرستان منصوب و بدانسو عزیمت نمود، ولی برائربایداریارها دوسال تمام والی ونیروی نظامیش قادر نبود از بروجرد قدمی جلو بگذارد والوار اورا بمنطقه لرستان راه نمیدادند تا اینکه با تدابیر صالح جویانه افسران چند صبحی بخرم آباد وارد و پس نشست.

ارتش لرستان هنگام کودتا

پادگان لرستان در اسفند ۱۲۹۹ عبارت بود از هنگ سرباز سیلاخور بفرماندهی مظفر السلطنه و هنگ ۸ ژاندارمری بفرماندهی سرهنگ همدانی تاج بخش که در سال ۱۳۰۰ بانضمام يك گردان از تیپ مظفر بفرماندهی سرهنگ حشمتی تیپ لرستان را تشکیل میداد، سرتیپ احمد شرایبو و سپس در سال ۱۳۰۱ سرتیپ محمد شاه بختی فرماندهی آن تیپ را عهده دار شدند.

همین موقع است که سازمان ارتش شروع و قسمت های مختلفه نظامی مانند قزاق و سرباز و ژاندارم و پلیس جنوب تحت لوای شیروخورشیدوزیر فرمانفرماندهی دلیر متحدالشکل شد و واحدهای غرب (اترپاد قزاق همدان و بروجرد، هنگ های ۱۱ ژاندارمری کردستان ۱۲ کرمانشاه ۷ عراق ۸ لرستان و سربازان سیلاخور) لشکر شماره ۳ غرب را بفرماندهی سرلشگر احمد آقا امیر احمدی تشکیل و همدان مرکز لشکر میشود.

سرتاسر لرستان و نهاوند و ملایر میدان تاخت و تازعشایر زلقی و موگوئی، کاکاوند، سگوند، حسن و نند، بیرانوند و دسته‌های مسلح ۵۰۰ نفری لرها آرامش آن حدود را مختل کرده، پند و اندرز و تحییب و تطمیع هم دیگر در سران اشار تأثیری نداشت.

سردار سپه برای آرامش آن حدود و آسایش مردم ستمکشیده غرب مخصوصاً ایجاد راه و راه آهن بین تهران و خوزستان ناچار بسرکوبی ایلات وحشی و مشهور لرستان شد و برای پایان دادن بهرج و مرج و فتنه و آشوب‌ها اقدام باردو کشی‌هایی نمود که به هشت مرحله تقسیم میشود.

مرحله نخست - هنگامی بود که بیرانوندها از حدود لرستان تجاوز کرده قم و اراک را تهدید مینمودند.

علاوه از واحد های موجود غرب هنگ ۶ پیاده نادری و یک اسواران سوار ارمنه بفرماندهی سرهنگ خلعت‌بری تحت امر سرلشگر امیر احمدی پس از یک سلسله رزمهای شدید در حالیکه سر بازان و افسران چون برک خزان بزمین میریختند دژ چکینی و صفحات سیلاخور فتح شد و هنگ نادری بدریافت پرچم و عنوان گاردی نایل آمد و بطهران برگشت.

مرحله دوم - پس از برگشتن هنگ نادری ایلات لرستان باهم متفق گشته و شروع بکشتار و تاراج کشاورزان و شهرنشین ها نمودند. این مرتبه هنگ پیاده آهن بفرماندهی سرهنگ علیمحمد بهزادی، هنگ نادری بفرماندهی سرگرد احمد معینی، هنگ سوار دفاع و یکدسته توپخانه کوهستانی روز ۲۴ آبان ۱۳۰۲ از راه قم و اراک بیروجرد وارد و پس از بازدید سرلشگر امیر احمدی باتفاق هنگ پیاده فدوی در شب چهارم آذرماه در سه ستون حمله بخرم آباد را آغاز کردند، پس از عبور از چالان چولان در گردنه های رازان و تکه، آبستان و بابا محمود پایداری اشار را درهم شکسته و پیش میرفتند ولی در تنگ زاهدشیر ستون یکم توسط اشار یار احمدی محاصره شد روز و شب شبیه $\frac{۲۱}{۱۷}$ آذر ۱۷ محرم ۴۳ در تنگ زاهدشیر قیامتی برپا

بود ، قدم بقدم با قامت رعناى سربازى روبرو ميشديم كه در خاك و خون مى غلطيد ولى ستونهاي دوم و سوم اين قسمت را نجات داد و با تفاق حمله بخرم آباد را آغازودژ فلك الافلاك را متصرف شدند .

رؤسای اشرا مانند شيخعليخان بيرانوند ، محمدعليخان حسنوند ، شيخه و عده ئي از خوانين كه مرتكب قتل و غارت بسيار شده بودند در خرم آباد اعدام شدند هنگ آهن و هنگ سيلاخور كه گارد سپه ناميده شد بعنوان گاردى و دريافت پرچم نايل آمدند .

مرحله سوم - غلامعلى خان يكي از خوانين بيرانوند بود ايالات پاپي ، چكيني ، قلاوند ، دالوند و قادراحمدي و طوايف ديگر را دور خود جمع كرده روز چهارشنبه ۱۸ اردى بهشت ۱۳۰۳ ناگهان پادگان خرم آباد را محاصره كردند ، مدت ۳۸ روز ارتباط آنها با خارج قطع كليده باشگاهها (بجز پادگان رنك رزان و رباط را كه پايدارى ميكردند) نابود كردند ، محصورين خرم آباد سرتيب شاه بختى و سرهنگ محتشمي و عده زيادى افسر و افراد ازحيث خواربار و مهمات درمضيقه بودند .

در تهران هنگهاي پياده پهلوئى و بهادر و يك گردان سوار از هنگ مرك بسرعت خود را به بروجرد رسانده و روز سه شنبه چهاردهم خرداد در سه ستون حركت نمودند بدو محصورين رباط و رنك رزان را نجات دادند و يك گردان كه در تنك زاهدشير محاصره شده بود توسط سواران آرامنه سرهنگ گيگو و هنگ منصور از محاصره خارج و بخرم آباد هجوم بردند ، تلفات افسر و درجه دار و افراد هم چنين از طرف عشاير بسيار بود و پس از چند روز زد و خورد مداوم و هجوم پيايى خرم آباد نجات پيدا كرد .

منظره در آغوش كشيدن افسران و درجه داران پس از رسيدن بخرم آباد قابل توصيف نيست ، براى اولين دفعه در جنگهاي صفحات لرستان نشان و مدال ذوالفقار به افسران و درجه داران حتى افراد داده شد .

اميراحمدى و بوذرجمهرى و ضرابى و البرز و شهيد ناكام ستوان محمدجلالى

بد دریافت نشان ذوالفقار نایل شدند، بایستی نام سروان توپخانه حسن زنگنه (معروف به حسن قاطرچی) را زنده نگاهداشت. با آن توپهای فرسوده و معیوب آنروز چنان تیرهای دقیقی اجرا میکرد، لانه و آشیانه اشرار را چنان واژگون میساخت که سربازان در بحبوحه جنگ و ستیز بی اختیار فریاد میکردند زنده باد توپخانه و بتندی آن برج را تصرف میکردند.

مرحله چهارم - سرلشگر خزاعی که مردی ظاهرالسلاح و عوام فریبی. شهرت یافته بود، انصافاً هنگام فرماندهی در خراسان هم جز درستی و رأفت و مهربانی از او چیز دیگری شنیده نشده بود، سردار سپه برای اینکه بخونریزی در صفحه لرستان پایان دهد خواست از وجود این مرد خوشنام استفاده کند لذا سرلشگر امیر احمدی با آذربایجان و مرحوم خزاعی را بفرماندهی لشکر غرب منصوب نمود (بهمن ۱۳۰۳). مرکز لشکر در این موقع بکرمانشاه انتقال یافته و پادگان خرم آباد عبارت بود از هنگ پیاده گارد سپه و هنگ سوار ناصر و یک آتشبار توپخانه، مرحوم خزاعی هر چه حربه زبان و عوام فریبی را بکار برد، روضه خوانی براه انداخت، در عقب دسته سینه زنی لجن بسر و روی خود مالید نه تنها اثری نکرد بلکه الوار این تظاهرات را حمل بر ضعف ارتش نموده بر تجری خود بیفزودند، مهندسین اروپائی نقشه بردار راه آهن را می کشتند، پاسگاهها را خلع سلاح میکردند. بالاخره ایشان با تدابیری سیزده نفر از سران خطرناک لرها را در منزل میرزا رحیم معین السلطنه (که خود لر مزوری بود و حکومت بروجرد را داشت) دعوت کرد و تحت عنوان خوشگذرانی در یکی از روزهای تابستان ۱۳۰۴ بآن جمع پیوست و با مقدماتی که محرمانه فراهم کرده بود بدون سروصدا تمام آن عده مانند غلامعلی خله، شیرمحمدسگوند لطیف خان بیراوند، ولی خان سپه و ندمنجمله معین السلطنه را یکی پس از دیگری در ظرف چند ساعت بدار مجازات آویخت.

در همین سال ۱۳۰۳ است که واقعه خوزستان روی داد. مرحوم سرتیپ پورزند با هنگ سپهبدان و قسمتی سوار و توپخانه (برای جلوگیری از قیام والی پشتکوه.

بحمایت خزعل) از آذربایجان بحدود پشتک و آمد و بخلع سلاح عشایر آن حدود پرداخت.

در اوایل ۱۳۰۵ هنگ پیاده منصور بفرماندهی سرهنگ اسفندیاری در کبیر کو توسط کدخدا دوست مراد از تیره زیدعلی بیرانوند محاصره و سرهنگ بلوچ با قسمت مختلطی از پادگان خرم آباد آن واحد را نجات داد.

مرحله پنجم - اعدام دسته جمعی خوانین درجه اول لرستان عدم رضایتی ایجاد کرد. سرلشگر خزاعی تغییر شغل پیدا نمود و سرتیپ شاه بختی که افسری رشید و خشنی بود بفرماندهی لشگر غرب منصوب گردید (دیماه ۱۳۰۵) بعضی از طوایف بیرانوند مانند صفر و کوسه بخونخواهی برخاسته و سرکشی آغاز کردند در اوایل سال ۱۳۰۶ قسمتی از هنگ گارد سپه، بفرماندهی سرهنگ احمدی در گردنه پونه با اشرار تصادف و چون روحیه افراد خوب نبود پس از يك جنگ شدید و شهادت چند افسر و درجه دار آن قسمت از هم می پاشید.

اواخر شهر بور ۱۳۰۶ قسمتی بفرماندهی سرهنگ بلوچ در تنگ افرینه محاصره میشود پس از چهارده روز فرمانده لشگر شخصاً با قسمتی از لشگر ۳ حرکت و نامبرده را نجات میدهد ولی چون محمد غضنفری و محمد سیمراهی با طوایف طرحانی و پشت کوهی بشرارت می بردازند برای پایان کار آنها و امنیت قطعی لرستان واحدهائی مانند هنگ گارد پهلوی هنگ گارد نادری هنگ سوار پهلوی و دو دسته توپخانه از مرکز واحدهای لشگر غرب را تقویت و در سه ستون حرکت نماید.

۱ - ستون ۱ تحت فرمان شخص فرماندهی لشگر.

۲ - ستون ۲ بفرماندهی سرهنگ بلوچ.

۳ - ستون ۳ بفرماندهی سرتیپ تاج بخش.

در وهله اول فرمانده لشگر با کلیه واحدهای تحت امرش در کوه دم سرخ لری از طرف عشیره جود کی و سایر السوار محاصره میشود پس از ۱۸ روز محاصره خوردن گوشت مقداری از قاطر ها سرهنگ رزم آرا و بلوچ با عده خود آنها را نجات میدهند.

ستون سوم هم در تنك مازین از طرف طوایف دیگر الوار محاصره میشود که بزحمتی تیمسار شاه بختی با واحد زبده ای خود را بآن حدود رسانده و پس از يك هفته با كمك محصورین خط محاصره را میشكافتند .

تیمسار شاه بختی که چندی پیش مورد لطف شاهنشاه قرار گرفته و بدریافت شمشیر مرصعی نایل شده بود اینك به علت این وقایع مورد خشم قرار گرفته و خلع درجه میشود .

و سر لشکر امیر احمدی ضمن ریاست امنیه کل مملکتی به سرپرستی نیروی غرب و جنوب غربی منصوب میشود (۲۷ فروردین ۱۳۰۷)

مرحوم تبمسار سر لشکر عبدالله امیر طهماسب وزیر فواید عامه که برای سرکشی راهها بغرب رفته بود در همین اوقات در تنك زاغه دچار حمله اشرا و واقع و شهید میشود .

مرحله ششم عملیات - اوایل سال ۱۳۰۷ راه لرستان بخوزستان را افتتاح مینمایند ، چون هنوز کلیه اشرا سر تسلیم قطعی فرود نیاورده بودند ، هنگ پیاده گارد نادری با قسمتی سوار و توپخانه برای سرکوبی اشرا یسار احمدی و دو اسم حرکت مینماید زد و خورد های شدیدی روی میدهد عده ای افسر و درجه دار کشته میشوند تا اینکه عشایر تسلیم و خلع سلاح میشوند .

در دیماه ۱۳۰۷ سه ستون برای سرکوبی اشرا بالا گریوه حرکت میکنند و در تخت چون پس از يك رزم شدید اشرا پراکنده میشوند و اشرا پشت کوه خلع سلاح و تسلیم میشوند .

واحدهای مرکز اوایل سال ۱۳۰۸ به پایتخت مراجعت فقط هنگ آهن در تیر ماه آن سال بفرماندهی سرتیپ تاج بخش با قسمتی سوار و توپخانه برای سرکوبی اشرا بختیاری به یاری واحدهای متمرکز در اصفهان میشتابد .

مرحله هفتم - مرحوم سرتیپ کوبال والی پشت کوه اوایل سال ۱۳۰۸ توسط

یدالله پسر والی پشتکوه محاصره میشود هنگ منصور مقیم کرمانشاه بعجله خود را به ایلام رسانده تیمسار کوبال را با عده محصورین را نجات میدهد.

در مرداد ۱۳۰۸ گردان پادگان ابدانان در شیخ مکان سیمره مورد تعقیب اشرار میری واقع و پس از یک هفته پادگان جایدر بکمک آنها شتافته و پس از زدو خورد های خونینی آنها نیز از محاصره خارج میشوند.

در بهمن ماه ۱۳۰۸ اردوئی از خرم آباد به پشتکوه اعزام و عدهئی از ایلات ناراحت و شرور را بخراسان کوچ میدهند.

در خرداد ۱۳۰۹ قوای غرب و جنوب غربی برجیده شده و تیپ گارد سپه بدواً بفرماندهی سرهنگ عباس درافشان تیپ مستقل لرستان را تشکیل می دهد و چون نامبرده دو نفر از تأمین یافتگان را دستگیر و اعدام میکند آن ناحیه مجدداً مغشوش میشود.

مرحله هشتم عملیات لرستان - در تیر ماه ۱۳۱۱ یدالله بیرانوند سر بشورش و عصیان می گذارد، سروان حاجی سیاح فرمانده یک گردان از هنگ آهن در رنک رزان بین بروجرد و خرم آباد کشته می شود در اثر همین فتنه و آشوب ها در تیر ماه همانسال سرهنگ حاجی علی رزم آرا بفرماندهی آن تیپ منصوب و پس از اتمام حجت به اردو کشی می پردازد، در کوه های شیشه سروان شاهپور دادستان شهید میشود ولی مرحوم رزم آرا بانشان دادن پندار و کردار نیک و بی نظری در عین حال شدت عمل دست باسکان عشایر گذارده و کلیه خوانین لرستان مطیع محض او بوده و نسبت باین افسر شریف اظهار علاقه میکنند که اینک هنگام شهادت آن مرحوم که هیچکس از ترس قدرت جبهه ملی جرأت برگزاری مجالس ختم نداشت خوانین لرستان مدت چهل روز علناً عزاداری کردند هنوز هم نام رزم آرا را با احترام میبزنند.

حوادث متفرقه

غیر از آنچه شرح داده شد در مدت فرمانروائی رضا کبیر حوادث متفرقه دیگر مانند : سرکشی اشرار آزارات و رزمهای شدیدی که منجر بشهادت کلبعلی خان میشود ، اردو کشی تیپ کرمان به بیابان و بشاگرد و رزمهای سیرجان و رزم واحد های بهبهان بفرماندهی سرهنگ تقفی که منجر بشهادت نامبرده میشود ، قضیه مسجد گوهرشاد و کشتار مردمی که در مسجد بودند، موضوع فرار زندانیان مرکز و اهمیت پیدا کردن راهزنی سید فرهاد که یکی از آن زندانیها بود ، تجاوز خان جنید از مرز شمالی بجنورد که یک کاروانی با خود داشته و با اینکه تمام واحد های لشکر برای دستگیری او ومتوقف ساختن کاروانش بجنبش درمیآید معینا بدون اینکه دچار حتمی شود معجزه آسا از جنوب طبقات بافغانستان وارد میشود ، داستان سید میرزا شه میرزادی ، دستگیری و اعدام سران بختیاری و بویر احمدی و حوادث دیگر اتفاق افتاد که از نظر ثبت در تاریخ اهمیت داشته و بخواست خدا در جلد دوم این کتاب مشروحاً در اطراف هر یک جداگانه بحث خواهم کرد .

افسران و درجه داران ارتش که در رکاب اعلیحضرت فقید منشاء خدماتی شده فتوحاتی کردند ، یک کشور ملوک الطویف از هم پاچیده را متمرکز ساختند چه خون های پاک که در راه آرامش کشور نثار خاک وطن مقدس شد ، چند نفری از امرای بازنشسته که امروز نمره یک عمر فداکاری را میچینند یادگاری همان شهدای ناکامند که بهترین دوران زندگی خویش را در کوه و بیابان ، سرما و گرما گذراندند و کشور ایران را از سقوط قطعی نجات دادند. جاوید و پاینده ایران

پایان کتاب

حوادث ناگوار شهریور ۱۳۲۰

قصه نداشتم درباره حوادث خونین شهریور تا انتشار اسناد سیاسی وزارت خارجه دولتین روس و انگلیس ، در این کتاب کوچکترین اشاره ای بکنم ، ولی چون در همان روزهای نحس بعضی از جوانان تحت تأثیر احساسات یا تلقین اشخاص و مقامات مطالب درست و نادرست را ردیف کرده و چماق تکفیر را بسروروی افسران که خود از محصول يك عمر تحصیل و آموزش های نظامی خویش شرمگین و سرافکنده بودند فرو میکوفتند، مجلات و مقالاتی بنام حوادث شهریور یا نبرد و حقایق شهریور و غیره انتشار دادند و نیز مستر چرچیل کارگردان جنگ جهانی هم در یادداشت های مفصل خود ، در مورد ایران سر بسته به نکات مبهمی اشاره کرده و به تندمی میگردد از طرفی حتی وزارت خارجه ایران در این مدت ۱۵ سال کوچکترین اشاره ای بعقل و موجبات این حمله ناجوانمردانه روس و انگلیس نمی نماید.

با اینکه رادیو های هند و عراق پیشاپیش در مورد وخامت اوضاع ایران چیز هایی میگفتند معینا سخن گوی ستاد ارتش که باید ملت را متوجه خطرات نموده و گوش آنها را پر نماید کوچکترین اشاره ای به تجمع نیروهای روس و انگلیس در مرزهای ایران ننمود .

حتی هنگامیکه شهرهای بیدفاع مرزی ما زیر بمبهای روس و انگلیس درهم فرو میریخت و مردم بیگناه با عفریت مرک دست بگریبان بودند جشن شنای دختران در استخر منظریه بر گذار میشد .

جا داشت همان روزهایی که انگلیس‌ها بمنظور تقویت روسها از ابراز راه عبور برای رساندن اسلحه و مهمات میخواستند، یا اخراج مهندسين و کارگران آلمانی را بنامستون پنجم از ما مطالبه میکردند، ضمن يك اعلامیه‌ای عموم را متوجه میساختند. پروردگار یکتا را گواه می‌گیرم هنگامیکه در ساعت ۴ صبح دوشنبه سوم شهریور طیارات روسها از مرز تجاوز کردند من تصور کردم هنگ هوائی تبریز است که از تمرین‌های شبانه برمیگردد فقط از صدا و تعداد زیاد آن مطلب را تشخیص و بیاسگاههای مراقبت اجازه تیراندازی بر علیه آنها را دادم.

با اینکه یکماهه بود با سمت ریاست ستاد بآن لشکر (که از يك تیپ هم ضعیف‌تر بود) معرفی شده بودم، ضمن سرکشی بمرزها به تجمعات نیروهای روسی در مرز پی برده و موضوع را بمقامات بالاتر منعکس ساخته بودم ولی پاسخه بقدری اطمینان بخش بود که همین ظهور طیارات را يك مانوری بیش احساس نمی‌کردم بخصوص وقتی که گردان‌ها بطرف مواضع خود در گردنه‌های نیر، توئوئوس میشتافتند ایندسته طیارات ۲۰ فروندی واحدهای ما را بدرقه کرده فقط اذرون هواپیما اعلامیه‌های تبلیغاتی بخش میکردند و با اینکه گاهی بطرف آنها تیراندازی میشد معیناً جز نسبت به تیراندازان برج مراقبت هیچ کجا عکس‌العملی از خود نشان ندادند. شکی نیست که انگلیس و روس کینه ایران و مخصوصاً شهریار وطن پرست ایران را سالها بود بدل گرفته و بی‌فرصت میگشتند.

روزولت رئیس جمهور امریکا هم بعلت اینکه دولت ایران بر اثر بی‌احترامی بنماینده سیاسیش با آندولت قطع رابطه کرده بود از اعلیحضرت فقید دلخوشی نداشت و اینموضوع چون خورشید روشن بود بکوچکترین بهانه‌ای انتقام خواهند کشید. بخصوص که آنروز محتاج يك پل برای پیروزی خود بودند.

از ترس رنجش ترکها و اینکه مبادا بنفع آلمان وارد جنگ شوند از راه داردانل و بوسفور صرفنظر کردند، افغانستان هم که خوشبختانه راه و راه آهنی ندارد تا بیطرفیش را در هم شکند.

بعلاوه ابرانیها در هر دو جنگ هواخواه آلمان بودند و ممکن بود در ظرف يك ماه يك ملیون سر بازپشت جبهه روسیه آماده کند پس باید ایران فلکزده، ایران ستمکش تنبیه شود، خورد شود، ارتشش از هم بپاچد .

با این مقدمات چه شد که وزارت خارجه و رکن دوم ستاد ارتش در مورد تقویت واحدهای مرزی لشکر مجاور روس را فراموش کردند؟! آیا لشگرهای مرزی شمال از تمرکز سپاه و تجمع نیروی شوروی در نزدیکی مرز ایران بی اطلاع بودند؟ یا نیروی روس را که گرفتار حملات شدید آلمان بود بیچ میگرفتند؟! آیا مرکز آنها را منحرف و بیشتر متوجه حمله انگلیسها از باختر مینمود؟

اینها مسائلی است که پس از دسترسی به پروندههای سیاسی و سری ما را بحقیقت قضایا متوجه خواهد ساخت .

والا از ردوبدل کردن نوشتههای مسئولین آنروز یعنی وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش جز اختلافات داخلی مطلب مهم دیگری بدست نمیآید .

این عمل جنایتکارانه و تجاوز ارتش دو ملت ششصد ملیون جمعیتی بایران، يك کشور بیطرف که پس از یکصد و پنجاه سال تاخت و تاز سالدات روسی و سپاهی انگلیسی تازه داشت نضجی میگرفت تا بتواند روی پای خود بایستد کار کوچکی نبود، بنظر من از حمله عرب و هجوم اسکندری و یورش مغول و تانار سهمگین تر بود، از همه مهمتر فساداخلاق و گرانی غیر قابل تحملی است که بیادگار گذاردند و رفتند .

ماکه آنروز طبقه جوان افسران تحصیل کرده این کشور را تشکیل میدادیم مقصر و گناهکاریم. ما از دسترنج پیرهزن کرمانی یا فعله خراسانی شکم خودوزن و فرزندخویشرا سیر کرده و سالها بیهوطنان خود آقائی کرده ایم نباید زنده بمانیم و سر باز نیوزلاندی و هندی و سالدات بلشویک کشور تاریخی ایران را جولانگاه خود قرار دهند، یا باید بیگناهی خود را در پیشگاه ملت ایران ثابت کنیم . اگر همین جنگ اولی و آخری بود ممکن میشد سر و ته قضیه را بهم بیاورند ولی اجانب مطامع و چشم

داشت‌هایی دارند که این قضیه ممکن است تکرار شود پس باید هموطنان ما بیگناهی ما آگاه شوند .

نوشته‌هایی که تاکنون در اطراف حوادث شهریور منتشر شده اغلب روی حب و بغض و پاره‌ئی نظریات مادی بود که موجبات گمراهی عده‌ئی را فراهم نمود، شاید هم چنین ماموریتی داشتند .

اگر از چند نفر انگشت شمار بگذریم که خیانت آنها هم بمن ثابت نیست من شاهد احساسات افسران و درجه داران آنروز ارتش بودم .

وقتی از تهران دستور عقب نشینی به لشکر ابلاغ شد و گفتند لشکر شمالغرب بطرف مراغه پس‌نشسته و ممکن است از راه شبلی شما در محاصره افتاده و نابود شوید، دریای خشم همین طبقه افسران بهجوش آمد، با اینکه درجبهه جنک نان‌حتی آب نداشتند معینا تسلیم يك قطعه‌ای از خاک ایران را بدون زدو خورد جاز نمیدانستند اگر فرمان شاهنشاه نبود شاید باشکال میشد آنها را قانع کرد.

خود من هم عقیده داشتم که واحدهای خود را به‌خلخال بکشیم و يك مرکز مقاومتی تشکیل بدهیم در اینصورت روسها که جناح خود را در خطر دیدند تا ما را نابود نکنند (که کار سهلی نبود) جرأت پیشروی بطرف مرکز را نخواهند داشت ولی بعدها دانستیم آنها این موضوع را پیش‌بینی کرده و باستون سوارزبده‌ای در ساعات اولیه جنک اطراف خلخال را اشغال نموده‌اند .

بهر حال این قسمت هابه قافلانکوه که موضع دفاعی دوم آنها بود هرگز نرسیدند و ضمن عقب‌نشینی یا زیر بمب‌های طیارات جان سپرده یا آتش توپخانه و مسلسل واحد های روسی که محور عقب‌نشینی آنها را قبلا اشغال کرده بودند، سینه مردانه عده‌ئی افسر و سرباز را سوراخ‌سوراخ و واحدها را متلاشی کردند چه افسران و درجه دارائی که در آخرین تلاش برای دفاع وطن جان سپردند!

اینها هنگامی که در جبهه دفاعی مستقر بودند چه روحیه قوی داشتند، روح شاد سروان مالك ، پای تلفن بمن میگفت خبر نزدیکی روسها را میشنویم عنقریب

آتشباری خوبی خواهیم داشت ، آن دیگری میخندید و میگفت جناب سرهنگ امیدوارم دین خود را بوطنم اداکنم از شما تمنا دارم جنازه مرا باهمین لباس غرقه بخون در همین گردنه بخاک بسپارید ، وقتی طیارات روسها جترباز پشت جبهه پیاده کردند یکی از فرماندهان گردان با چند سوار از اسواران مشکین شهر بتاخت خود را بانها رساند با اینکه با مسلسل های کوچک دفاع میکردند و چند سواریرا هم کشته و مجروح ساختند معینا ۶ نفر روسها را دستگیر کرد و چترها را به استادصحرائی لشکر فرستادند .

تصور نشود من اینها را برای خاطر دفاع ازخودم میگویم خدا گواه است خیر من آنچه وظیفه داشتم و انضباط و مقررات ارتش اجازه میداد کوشش کرده ام فقط شرمنده هستم که چرا زنده ماندم ، پرونده من پاک و روشن است سرمایه زندگی من از روزیکه که افسر شدم اگر کمتر نباشد چیزی افزوده نشده ، تنها ثروت من ۳۵۰ متر زمین بایر عباس آباد است که دولت واگذار نموده ،

میخواهم بگویم افسران ما غافل گیر شدند ، ایندو دولت قوی برخلاف مقررات بین المللی حاضر نشدند قبلا يك التما توم ۲۴ ساعته بدهند آنگاه نامردانه حمله کنند ، هنگامیکه شهرهای مرزی ما زیر بمبهای طیارات درهم کوبیده میشد ، وزرای مختار آ نهادر خانه های منصور نخست وزیر را میزنند و اعلان جنگ میدهد .

والا اینطور دست بسته هم گرفتار نمیشدم زیرا اقلات نقاط حساس * قبلا اشغال میشد ، واحدهای پراکنده جمع آوری میشدند .

روسها که از محور جلقا حمله ور شده بودند به تصور اینکه دره دیز که يك نقطه حساس و مهمی است از طرف اشگر آذر بایجان بسختی دفاع میشود آن محل را دور میزنند ولی يك پاسگاه ژاندارمری که دستوری هم برای دفاع نداشته بشدت از پیشروی آن ستون جلوگیری میکند بالاخره فرمانده ستون توپخانه خود را

* ستاد ارتش برای رفع بهانه روسها اجازه نمیداد واحدها این نقاط را اشغال

کنند حتی بنده شناسائی قسمتی از مرز را بالباس مبدل انجام دادم .

بکار انداخته و آن پاسگاه را روی هم می‌کوبد زره پوشها در جلو، پیاده در عقب هنگامیکه پاسگاه ژاندارمری را اشغال میکنند با جنازه غرقه بخون يك گروهبان و يك ژاندارم که هریک چندین گلوله خورده‌اند روبرو میشوند این پاسگاه چهار نفری انتظامی بوده که دو نفر آنها مامور ارتباط بودند، افسر روسی اهالی آبادی مجاور را خبر میکنند که جنازه آن دو سرباز دلاور را با احترامات بردارند و بیاس اینهمه فداکاری و تشویق سربازان خود چند تیرتوپ شلیک میکند .

بدین معنی مزاحمتی که دو نفر ژاندارم فراهم میکنند موجب میشود که این ستون محمول روز سوم شهریور به تبریز نرسد .

من شاهد احساسات پاک برادران آذربایجانی بوده‌ام؛ در حدود هزار نفر سرباز ذخیره و احتیاط که برای آموزش یک ماهه چند روزی بود احضار شده بودند روز سوم شهریور با اینکه سرپرست آنها می‌گوید فعلا مرخصید بروید به آبادی‌های خود معینا دنبال ستون‌ها خود را به مواضع اشغالی رسانده بدون لباس و تفنگ و فشنگ همقطاران قدیمی خود را رها نمی‌کردند بالاخره من رفتم آنها را بدور خود جمع کرده آنچه از وضع آنروز که برایم روشن بود بیان کردم و گفتم شما که می‌بینید ما حتی يك گاری شکسته نداریم که خواربار و آب برای افراد در جبهه بفرستیم و مشغول بو دادن گندم هستیم که گندم برشته برای خوراک چند روزه آنها ترتیب دهم از طرفی فشنگ و تفنگ اضافی که بشما اختصاص بدهم نداریم و روح شهامت و دلاوری آنها را ستودم ولی آنها با حرارت عجیبی دامن مرا گرفته میگفتند «جناب رئیس ما ریشه گون میخوریم اجازه بدهید با سنگ هم شده از وطنمان و ناموسمان دفاع میکنیم» ای جانم برخی آذربایجانی رشید با غیرت، این خطه زرخیز که چنین جانباذانی بوجود می‌آورد سیصد سالست که بلاگردان ایران و همواره مورد هجوم ترکان عثمانی و سالدات‌های روس بوده تمام این ضربت‌های سهمگین و صدمات را مردانه متحمل کرده و چون کوهی برجای ایستاده و خم با برو نیارود .

جانم بقرابانت خطه محنت کش آذربادگان ، در برابر اینهمه احساسات بی‌شایبه

جز اشك حسرت كه نثارخاك پایشان می‌کردم جوابی نداشتم.
بهر تر تیبی بود آنها را روانه دهات خود کردم که با دیده‌های اشکبار هر چند
نفر بسمتی رهسپار گردیدند و سر بازان که مورد هجوم روسها واقع شدند در گردنه
های نیرو و توتونسوز باشکم گرسنه می‌کشتند و کشته میشدند و داد مردانگی میدادند
که خبر عقب‌نشینی لشکر جناح چپ بطرف مراغه و دستور پس‌نشستن ما از اردبیل
بقافلانکوه وضع را بکلی تغییر داد.

ستون پنجم روسها که قبلا بنام مهاجر بایران آمده یا از مرزها بترتیبائی
می‌گذشتند هم‌چنین در همانروزها بوسیله طیارات سر بازر با چتر (پاراشوت) در
بیا بانها فرو میریختند در آبادیها موجبات وحشت مردم را فراهم کرده و آنها را بفرار
بکوهها تشویق می‌کردند؛ در توده آذربایجانی تاثیر جدی نکرد.

غالب اینها دارای دستگاه فرستنده بودند که طیارات را برای فرو ریختن هم به
نقاط حساس راهنمایی می‌کردند.

بهر تقدیر سحر گاهان یکی از این روزها برای بررسی موضع دفاعی قافلانکوه
خود را به میانه رساندم. شهر بلادفاغ میانه بگناه آنکه يك ژاندارم بطرف طیارات
تیراندازی کرده و یکی از آنها را در آنحدود سرنگون کرده مورد بمباران شدید
قرار گرفته بود جمعی زن و مرد بیگناه درخاك و خون می‌غلطیدند وقتی که با این
بدن‌های مطهر مصادف شدم در برابر این کشته‌ها زانو زده اشك میریختم. ماه
شوخ چشم از لابلای ابرها باین کالبد‌های بی‌جان می‌نگریست نسیم سحری اسرار
عشق می‌خواند.

ستاره‌ها حالت مرده محضری را داشتند در آن لوح فیروزفام، سکوت محض
همه جا را فرا گرفته صدائی جز ناله محزون مرغ شباهنك بگوش نمیرسد. آسمان
ندبه میکند برخلاف طبیعت در ایندل تابستان آرام آرام دانه‌های باران در غم فرزندان
رشید آذربایجان اشك حسرت میریزد.

امید است بحرمت این خونهای پاك موفق شوم در جلد دوم مسبین این همه

بدبختیها را رسوا و حقایق و وقایع شهر یور را آشکار سازم .

نظیر این کشتار بیرحمانه در شهرهای آذربایجان حتی زنجان و قزوین بسیار بود که مفصلاً تشریح خواهد شد .

وحشی‌های افریقا پس از متارکه و تسلیم دست از کشتار بر میدارند ولی دو روز پس از ترك مقاومت روسها يك گروهان را در آسایشگاه سر بازخانه که مشغول نظافت بودند با بمب زیرخرا بهای آن ساختمان مدفون ساختند و دهات را روی هم میکوفتند با توجه باین مقدماتست که یقین دارم اطلاعاتی که در مورد کشتار بیرحمانه آنها از چهارستان میرسد صد درصد درست است .

باری فرمانده لشکر صلاح ندانست که در میانه بماند تلگراف و تلفن و هیچگونه وسایل ارتباطی در کار نبود ، مقرر فرماندهی فرمانده بی سپاه بزنجان انتقال یافت و میانه بسهولت در تصرف روسها درآمد .

ولی من در زنجان آرام نگرفتم یعنی افسر رشیدی رکن سوم من که سر تا باحرارت و احساسات بود بیشتر محرك فعالیت من بود .

می گویند کاشی‌ها ترسو هستند این افسر کاشی که تازه هستم او را ستایش کرده باو تعظیم میکنم سر بازی دل‌آور و بیباک بود فدا کاریها و جسارت سرگرد سید عزیز الله کمال هرگز فراموش نمیشود ، این چند روزه خیلی زحمت کشید و دوندگی نمود ، دمی خواب و آرام نداشت قطع دارم یکی از سرداران بزرگ و مردان مدبر ایران خواهد شد ، امروز فرمانده لشکر است ولی در ردیف یکی از چند نفر افسران بزرگ ایران بشمار میرود اینمرد همه روزه کلیه کامیونهاییکه از لشکر های ۳ و ۴ و ۱۷ و ۵ شمال غرب بطرف تهران متواری بودند جمع آوری کرد و افسران جوان و پاره‌ئی از رفقای ترسو را که حتی درجات خود راکنده بودند روی آنها نشانده با هم از زنجان بطرف میانه مرتب پیش میرفتیم و پس می نشستم بعداً دانستم که طیارات اکتشافی روس بتصور آنکه زنجان مرکز يك سپاه است که مرتب نیروهائی آنرا تقویت میکند ، بهمین جهت تا روز ترك مقاومت جرأت نکردند بگردنه های قافلانکوه نزدیک شوند .

یکی از این شبها افسران جوانیکه تازه دانشکده را ترك کرده و عازم جبهه بودند (هنوز بواحد نرسیده که حمله روسها شروع شد و آنها را من در زنجان جمع آوری نموده بودم) در امیر آباد دور من حلقه زده با چشمانی اشکبار التماس میکردند حال که امید هیچگونه کمکی نیست اجازه دهید ما با همین اسلحه کمتری قافلانکوه رفته و نگذاریم روسها يك قدم پیش گذارند مگر آنکه از روی نعلش ماها عبور کنند.

من و سرگرد کمال پس از مشورت آنها را بدسته‌هایی تقسیم کرده هر دسته آنها را تحت امر افسر ارشدی قرار داده و برای تخریب پل دختر و سایر پلها حکم کتبی بسرگرد افخمی و سایر افسران مهندس دادم و برای تحویل اسلحه و مهمات سر بازان جدید با آنها بزنجان رفتم، پس از آماده کردن مقدمات کار به میعادگاه مراجعت کردم معلوم شد فرمانده لشکر که امروز دستش از دنیا کوتاه و قادر بدفاع نیست، آنها را پراکنده نموده و گفته است ایندو نفر سید عقلشان گرد است.

فردای آنروز يك افسر آذربایجانی دیگر که زادگاه خود را جولانگاه روسها می‌بیند نزد من آمد و خواهش کرد اجازه بدهم او با یکعده بروند و قافلانکوه را دفاع کنند، در حدود بیست نفر ژاندارمهای ازجان گذشته داوطلب شدند که در معیت او حرکت کنند.

برای اینکه دچار غافلگیری روسها نشویم پیشنهاد آنها را پذیرفته منتهی مأموریت آنها را بصورت مراقبت در آوردن و طی دستور کتبی با آنها مأموریت داده شد که در گردنه قافلانکوه فقط بمراقبت بپردازند بمجردیکه از پیشروی روسها مطلع شدند با همان کامیون بسرعت مراجعت کنند.

ستوان مجتهدی با این ژاندارمهای رشید از جان گذشته پیش میروند و چون در گردنه از روسها خبری نبوده بجلو می‌شتابند که ناگهان با آتش شدید روسها روبرو میشوند پس از زدو خورد شدیدی همه کشته شده و آبهای قزل‌اوزن را با خون خود گلگون می‌سازند.

من و سرگرد کمال از بی خبری و عدم وصول اطلاعات آنها نگران شده بطرف میانه در تعقیبشان پرداختیم، هنوز از دامنه های قافلانکوه نگذشته بودم که خبر نابودی آنها را به من رساندند من مات و مبهوت بخود می پیچیدم و در اندیشه فرو رفتم .

صدای يك مرغ غزلخوان و غوغای رودخانه قزل اوزن و زیبایی های طبیعت و سکوت مطلق دست بدست هم داده ، نسیم عنبر آمیز بر شاخهای درختان و سبزه های زمردگون بوسه میزند ، رود کف آلود در زیر پای ما بسرعت در گذر است خزان در غم این فرزندان وطن بر حجله آذین بسته ، خورشید پرده غم میاویزد و شمعی های فروزان ستارگان را در کنار مزار آنها می نشانند ، ماه از خجالت بخلوتکه خود فرو میرود و گریبان افق را با خون شفق رنگ میکند ، دیگر از بالای ایندستگاه بدیع دورنمای دلربای اختران رانمی بینم چشم سیاهی می رود دیگر طبیعت لطف و صفائی ندارد دیگر بهشت نیست ، نشاط نیست ، همه چیز افسرده و آزار جلوده میکند ، زن و فرزند و مادران داغدار این نونهالان وطن کجا هستند که بر بالین غنچه گان نشکفته و گل های خزان زده سر بزانی غم گذارده و گریبان چاک نموده ناله کنند و اشک بریزند بلبلان برخلاف همه شب گویا آواره شده اند یا خاموش نشسته و نغمه سر نمیدهند .

همانجا نشسته گریه سردادم، اشعه سرخ فام آفتاب در آن طرف آذر بایجان یعنی در پس کوه های آراذات و زاگراس ناپدید میشود ، تنها در افق دور قطعاتی از ابر چون مجمر سوزانی بچشم میخورند دورنمای غم انگیز زندگی در نظرم جلوه میکند نسیم ملایم به تبدادی تبدیل شده در بین شاخسارها همه مه ای برپاست گویا طبیعت هم برغم آنها نوحه سرائی مینماید و با ناله های محزون سی بدن غرقه بخون آنها را طواف میدهد .

ای شهدای ناکام این چه سفر کوتاهی بود که برگشت نداشت کاش دست من می شکست و حکم ماهوریت شما را امضاء نمی کردم که در عنفوان جوانی ، ناکام زندگی را بدرود گوئید : روح شما جوانان وطن هنگام وداع زندگی چون ترازه

دلنواز تائر انگیز بعالم دیگر شتافت .

چراگیتی این ظلم روا داشت و مرا آتش زد کاش تیری سینه مرانیز سوراخ کرده و قلب گداخته‌ام را نیز منفجر نموده و مدفن آمل و آرزوهای مرا ویران نمی کرد .

ای دلاوران آذربایجان آرام بخوانید و با ارواح شهدای دیگر ، بایندها و میلانی‌ها ، مالک‌ها در آسمان‌ها پروازدر آئید و بازماندگان خود را در آتش وداع بسوزانید .

فروریزد ای اشکهای سوزان ، با آرامش همیشگی فرو ریزید و برای شادی ارواح عزیزانم مسالحه نکنید ، زمانی خانه شما دلی پر شور و سینه‌ای پر هیجان بود ، مانند قطرات شفاف باران که بر تخته‌سنگی می‌چکد ، از گونه‌های زرد و چهره پژمرده‌من فرو ریزید .

صحنه غریبی است باید با درد و غم جاودانی خو گرفت و آتش غم که در کانون دلم شله‌ور است از خماکستر صبر بیوشانم با رنج و الم بسازم و انبوه مصائب را تحمل کنم.

خدمت سربازی زندگی شیرینی است ، مسافرت‌ها ، جنگ‌ها زد و خوردها بالاخره ناکامی و محرومیت‌ها هر یک خاطره بجای می‌گذارد ولی مرگ‌دوستان ، شهادت جوانان آنهم در برابر چشم بسیار دشوار و غیر قابل تحمل است .

واقعہ شهریور ۲۰ در تاریخ نظامی ایران بسیار مهم و قابل بررسی است و صالح ترین مقام برای انتشار آن ستاد ارتش است که به حقایق جریان آن آگاه است من اگر دست رسی به اسناد نظامی و سیاسی آن پیدا کردم در جلد دوم این کتاب بشرح آن خواهم پرداخت مسموعات و مشهودات حتی برای من که خود یکی از بازیگران آن بودم برای نوشتن چنین سرگذشت خونین و مهیبی کافی نیست چرا روسها در روز سوم شهریور جرأت نکردند در تمام جبهه‌ها یکمرتبه دست بحمله بزنند . آن روز فقط در منطقه آذربایجان یورش بردند پس از موفقیت در این

حمله روز بعد بسواحل گیلان و مازندران و گرگان شتافتند و بالاخره حمله بجبهه سراسر خراسان را بروز چهارشنبه پنجم موکول نمودند .

انگلیسها بامذاکرات سیاسی قبلا کردستان را جزو منطقه عملیاتی خود منظور کرده بودند چه شد که فقط درجبهه کرمانشاه و پشت کوه و خوزستان و بنادر جنوب دست بعملیات زدند و حتی پس از آنکه روسها بکردستان رخنه کردند آنها را از آنجا بیرون نمودند ، مگر از دوست متفق خود درباره نفت موصل و کرکوک وحشتی داشتند ستون پنجم آنها در آبادان قبلا چه تهیه و تدارکی دیده بودند ؟

روس و انگلیس در باره نابودی ارتش ایران باهم متفق الرای بودند فقط بسا سازمان يك ژاندارمری سی هزار نفری آنها بدون توپ و طیاره موافقت داشتند .

اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی باچه تدبیری از پراگندگی و اضمحلال ارتش جلوگیری و این دو دولت قهار برای تشکیل ارتش موافق ساخت . بالاخره ورود آمریکا در جنگ چه تأثیری در وضع ایران نمود و ارتش ایران آیا از حادثه شهرپور درس عبرتی گرفت یا خیر چه شد که عوامل بیگانه در ارتش رخنه کردند ، با اینکه در وهله اول جمعی از افسرانیکه بنفع بیگانگان قدمهایی برداشته بودند به سختی مجازات و در آذربایجان اعدام شدند چه شد که باز سازمان افسری حزب توده در نیروهای انتظامی روی کار آمد . ارتش ایران در اخراج پیشه‌وری و غلام بیحی و نجات آذربایجان تا اندازه‌ای اعاده حیثیت نمود و تدریجاً پیشرفت‌هایی نموده

باش تا صبح دولت بدمد کین هفوز از نتایج سحر است

اینهامطالبی است که بیاری پروردگار تو انادر جلد دوم بشرح کامل خواهیم پرداخت اینک برای اینکه يك طرح کلی از حادثه ناگوار سوم شهرپور در خاطره‌ها نقش بندد به نقشه پیوست نگاه کنید :

تهران ۱۵ بهمن ۱۳۴۵

منابع کتاب

یادداشت‌های مسافرت خوزستان سردار سپه

» » » تیمسار سپهبد نخجوان

مجموعه خطی تیمسار رزم آرا

یادداشت‌های تیمسار سرلشکر کوپال

یادداشت‌های تیمسار سرتیپ سهراب

» » » بیگلرپور

تاریخ روابط ایران و روس

» » ایران و انگلیس

جنگهای ایران و روس

» ایران و انگلیس

نسخ التواریخ

مرات البلدان

زبدة التواریخ و روضة الصفا

تحوالات سیاسی نظام ایران

تاریخ سیاسی معاصر ایران

تاریخهای مختلفه مشروطیت

عالم ادای عباسی

عباس میرزا

تاریخ نو

اولین قیام مقدس ما

نگارشهای نظامی

تاریخ جنگل در خوزستان

تاریخ کردستان

جغرافیای رزم آرا

اختناق ایران

تاریخ ایران تألیف ژنرال ساکس

یادداشت‌های لرد گرز

» ژنرال تره‌ژل فرانسوی

» ژنرال گاردان رئیس هیئت‌مستشاران نظامی فرانسه

» ژنرال دنسترویل افسر انگلیسی

» مامو نتوف خبرنگار روسی

» پاولویچ نویسنده روسی

» ایراتسکی

» نیکی‌یتن

روزنامه‌های رعد - ایران - ستاره - شفق سرخ - نوروز ایران

مجلات ارتش

مجلات ژاندارمری

• مجله پهلوی

فرامین ارتش

یادداشت دوران بیست‌ساله شخصی

فهرست

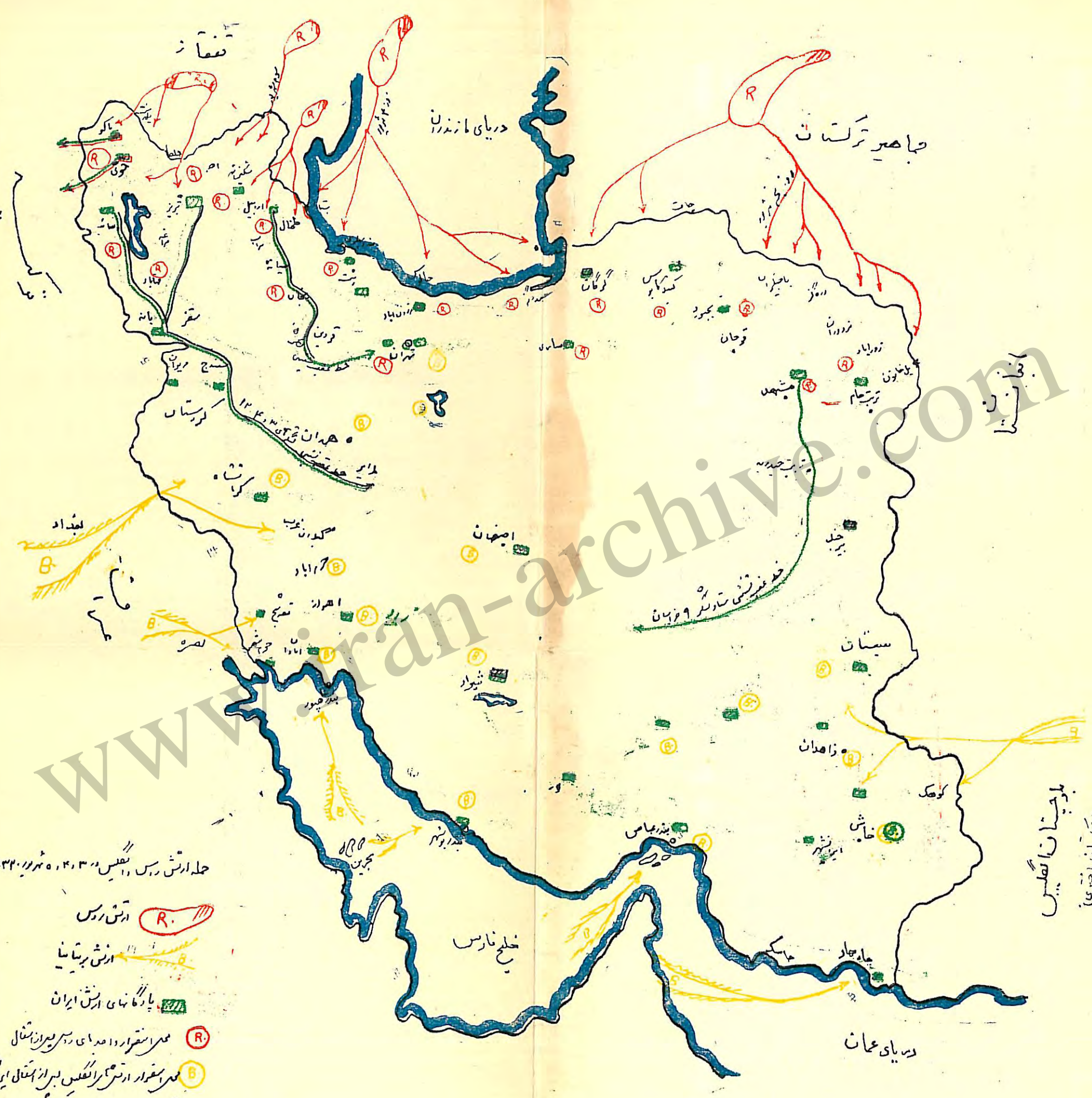
خوانندگان عزیز - چون چاپ این کتاب مصادف با آزمایش دانشجویان و چاپ کتب جغرافیائی دانشکده وسخت گرفتار بودم ناچار کمتر فرصت غلط گیری بدست آمد، اینک کلمات برجسته نادرست اصلاح شده و خواهشمند است پیش از مطالعه به تصحیح آن اقدام فرمائید.

سطر	صفحه	نادرست	درست
۱۴	۱۷	علی الحقیق	علی التحقیق
۱۳	۲۳	مارس رودك	مارك روسی
۵	۴۵	گوردون	گاردان
۱۱	۶۵	جبارخانه	جباخانه
۴	۱۳۷	متظام	مظام
آخر	۱۶۰	ماله	ملت
۱	۲۲۴	بخش پنجم	قسمت سوم
آخر	۲۵۲	سردستی	سردوشی
۱۰	۳۱۶	سپهداران	ژاندر
۱	۳۱۹	۲۱۹	۳۱۹
۱	۳۴۰	خیام	خیال
۱۰	۳۴۶	لشكر	يك لشكر
۱۰	۳۴۹	هوار	هورا
۲۰	۳۴۹	وتابع	وقایع و موقع
۱	۳۶۳	احدی	احمدی

درست	نادرست	صفحه	سطر
بختیاری	کردمهابادی	۳۶۳	۱۹
مریوان	مویوان	۳۸۲	۱۰
۱۳۰۷	۱۳۰۹	۳۸۷	۱۱
هفت لنگ	هفت گنگ	۳۹۱	۱
علیمردان	علیمراد	۳۹۴	۱
نماید	می نماید	۳۹۵	۳

خواننده گرام: با اینکه برای جمع آوری اسناد و مدارک این کتاب تلاش بسیار و سالها وقت صرف کردم باز یقین دارم که خالی از نقص نخواهد بود، بهمین جهت دست کمک بطرف استادان بزرگوار، همقطاران گرام دراز کرده تمنا دارم هر گونه انتقادی دارند یا اشتباه و خطائیرا که ملاحظه فرمودند این سر باز بی داش رامتوجه نموده و هر آینه اسناد منحصر بفردی هم دارند برای رو نوشت یا عکس برداری مرحمت فرموده و بنده را رهین محبت های خود بفرمایند، یا هر آینه در این کتاب بشخص یا خاندانی بخطاجسارت شده حمل بر غرض نفرمایند و اگر دلیلی برود این مدعا دارند در اختیارم بگذارند تا در تجدید چاپ مورد استفاده قرار گیرد .

نشانی تهران - کوچه آبخار - کاشی ۴۰۴ سرتیپ یکرنگیان
سایر تالیفات مولف: ترودهای سیاسی، تاریخ تهران، جغرافیای پاکستان،
زندگانی سیاسی قائم مقام فراهانی، جغرافیای عراق، جانبازان ایران، جغرافیای
ترکستان، نقشه برداری، تاریخ مرزهای ایران، شهشیر و قلم، نیرومندی -
نگارشهای نظامی



جله ارتش روس بعفس ۱۰۴۰۳، ۵ شهریور ۱۳۲۰ با ایران
 ارتش روس (R)
 ارتش بریتانیا (B)
 یادمانهای ارتش ایران (B)
 مسیر استقرار و هدایای روس در شمال
 مسیر استقرار ارتش روس در شمال ایران (B)

بلوچستان انگلیس
 (آستان بختیاری)

دریای مازندران

جبهه ترکستان

دریای عمان

خلیج فارس

اصفهان

اصفهان

سیستان

زاهدان

کوهک

خاش

بندر عباس

ماسک

چادگار

کرستان

کرستان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان